

١٤٠
ترجمہ قطب شاہی



تعمیرات

۲۹۶



بسم الله الرحمن الرحيم

معاونیت این کتاب و انجمن ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش را

بر وجه احوال

در اول این کتاب در پیش خط مایه شرح این کتاب است بر آغاز و

جماعتی که این کتاب را شرح کرده است بر وجهی که در این کتاب

حدیث بی زیاده و نقصان است و ترجمه شرح بعضی از

حدیث که مصنف آنم علیه السلام شرح کرده اند و چند بحث در آن

که کور است از آنکه حدیث بیست و یک حدیث چه معنی دارد و

بجز آنکه حدیث نامیده اند ۳ بیان اصباح است بحدیث

۴ بیان آنکه در این معنی حدیث باید در حصول ثوابت کور است

یانه و بیان آنکه معنی حدیث حدیث می توان گفت یانه و در ضمن

یک لایه و دو حدیث یا ترجمه را و یا قه است این در این معنی

اولی حدیث اول رحم الله امیر السع معالی دوم حدیث ثانی

در بیان آنکه مراد پانپت که درین حدیث واقع است جمع است
یا بعض است و از این جهت است که در این حدیث آمده است یا اعم و در ضمن
آن چهار حدیث با ترجمه شش مذکور است لا صلوة الا بطهر و اجبت
لی الا نرضع بحرم من الرضاع و المیهن ان یخیر ما یسیر و بیان آنکه
حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است یا چند حدیث
و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل آنجا نیست باینکه در آن سه حد
دیگر با ترجمه شش گذارش یافته است لا یسبغ الا بالکف بمن نزل علی
قوم من فوج غنایه گرفته است پس استلال یک حدیث مذکور بر
آنکه خبر واحد محبت و آن فقره است آیه قرآنی یا تفسیر شش است
گذارش یافته و اما کان المؤمنون یغفروا ان جاءکم فاحصق فبیاد
ولا تقف بالیس لک علم باین معنی علم و فقه که درین حد
مذکور است و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه
مذکور است اما شش حدیث است لا یقیه العبد اللغو
فقیر یابسی یقیه العلماء و ربه الانبیاء
من عرف الله و غفر له و مر که کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد
و شرح آن مشتمل است بر آغاز و یک بیان شش و از او باینکه
مشتمل است بر دوینش و مشتمل بر ترجمه اصل حدیث مذکور
ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج شرح دارد و در آن چهار حد
و یک حدیث با ترجمه و چهار آیه یا تفسیر گذارش یافته است
بیان آنکه صوفیه را چه اصحاب عرفان می نامند بیان میکنند
در عوض علم صانع می بیند یا فی فضل نسبت که او است

با آنکه مقام محتاج بآن نیست بلکه خوف در جانی ترس از خدا و
امید رحمت او می باید شادی باشد در هر حال طلق الله الارواح
قل قل لا اله الا الله و هو ليس من عندنا و في قلبه سمع و نجيب لما كان
في صفة لقمان آيات الست بركم و اولها بحسنه و اولها
لحقوا الذين آمنوا و اذا جاءوا احلكم فانهم لا يعلمون ما يدبرون
و شناسایی خدا در این حدیث حدیث است و آنکه چنانچه بکنه ذات خدا
نمی توان رسید بکنه صفات او نیز نمی توان برود و در آن یک آیه
و چهار حدیث است که کورت آیه ان بعض الظن انهم
ما عرفوا الله احببت من العقول و کلماته متوجه به
با و نامکم و من عرف نفسه اعلم الناس ان الله عز وجل
و تشبیه و آنکه برات معرفت انشود و در آن یک آیه که
الله نور السموات و الارض انما نور صفات عشره اولها الله و در وقت
بعض جاهلان صوفیه که خود را مکلف نماز و روزه و سایر عبادات
نموده و در آن یک حدیث و دو فقره از قرآن ترجمه شده
حدیث تفکر است و آیه اقم الصلوة لعلک تتقرب و آیه
انما الالباب صیغه است که ما من صلوته بخیر و قتها در توانایی
نمازهای بیکانه و شرح آن مشتمل است بر آغاز و فائز و انجام
آنچه مشتمل است بر دو پیش پیش و اول بدستور پیش در بدستور
و در آن یک حدیث شرح ما فرمود است که حضرت با نزاج طلعه
فرموده اند که اگر عکس عکس فانی شود لکن بر آنما شمس بیان آنکه
نماز بیکانه نه رفیع کنان صغیر نموده و در آن دو آیه و چهار حدیث

وخصیه مذکور است آیا اولی آن گشتن است اقم الصلوة طریقه التمارین
والذی یعنی بالحق و تحقیق و نیز بر آن حدیثی که یقین من و صوبه ان الصلوة
کفارات سیرم ما من امر و مسلم یحفره صلوة مکتوبه بر آن الصلوة
لکین بیان رفع غنای بیان این حدیث در لول آن که کربیه
ان تحقیق کبار یا نه من عین دوران ترجمه آن مذکور براد یا نه است
در بیان و صوی بابی پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم
شرح آن بدستور و در شمل است بر آغازه شش و انجام لغز
بدستور و در شش دم چهار بحث در و آن یا نه براد یا نه است
اول در آنکه حدیث را ثالث است بر آنکه آنکه در غیر منظره و صو
مکروه است یا نه بمعنی استغفاره بتعبیه بیان آنکه عطف
امری بر امری بحرف معنی دارد و آنکه درین حدیث بی ملاحظه
معنی تراخی استعمال یافته بیان آنکه اعاده بمعنی ایفاء اولی نیز استعمال
شده باید آید از منم من شیء علی یلین و علمان فیلو و اعلمکم
اول در شستن رو در وضو در عایت الاعلی فالاعلی باید کرد
یا نه دوران یک حدیث ترجمه شده که بر وضو لا یقبل الله الصلوة
فان شربهم در کتبه و جبر و جی که مصنف علم ظلمه در آن مشغول
و دوران یک حدیث در مسند ابیاد یا نه حدیث ابو جهم را بدین وجه
نقل کرده است اولی آنکه امر را بدین معنی است بر رو در حال سست
رو و اجابت یا نه آنکه در شستن رو بر عایت الاعلی فالاعلی واجب
لینه یا نه بیان آنکه ترتیب وضو واجب یا نه و اگر کجی چند
که مصنف را در علم بر شیخ جمال الدین مظهر علی الزمره است در سینه

بر وجوب ترتیب در آن یکجا آید و در حدیث با ترجمه ایراد یافته است
 آن ان الصفا والمروة حديث لا يقبل الله صلوة امرأتين نضح الطهر
 و ترجمه آن است و اما بعد از آنکه در باب ما آمده است که لایق این حدیث
 بر آنکه بواسطه شرح آیت تازه برداشتن جایز نیست و در آن حدیث
 با ترجمه مذکور است اقال براسه لا و قال براسه نعم بضعه یرک
 فی الماء ثم تغسل بالیس حجم و جو سبج بر جلین و شاطره شیعده و
 سین بر سر آن و در این حدیث با ترجمه اش مذکور است انعم مولدی
 نزل به جبریل و سیانی علی الرجل سترن و سبجون شترج حدیث
 کفایه و توفیاض علی علیه السلام و توفیاض و سترن و در ضمن ترجمه
 آن حکایت مناجات حضرت ابکار ایراد یافته و حویل الاغصاب من النار
 رایت علیهم توفیاض و توفیاض کفیه ط ان الیس لما توفیاض رطب
 و الیس شمر و زبان معنی کتب و معنی که مصنف را و انهم طله در آن با
 علامت و در آن شش حدیث ترجمه شده اینها یعنی المفضل
 و سبج علی مقدم راسه و اذا مسحت بشی من راسک و قد عاب
 بطریق او توره و وصف الکعب فی خطه العتیم و وضع یدیه علی الطرقتیم
 اتمام دفع ایراد شیخ شهید علیه السلام علی علیه السلام

و صوری امیر المومنین هم محمد سعید و دعائی که در انهای و صور و ان
 این سنت است و شرح آن مشتمل است بر آثار چهار تا پیش و انجام
 آغاز به ستوره و در پیش دوم به بحث مذکور است اعلالی منیا که در اصل
 چه بوده و اعلالی اللهم و اختلاف اندام در اصل آن و دلایل خبری
 در میان معنی تضمین در اصطلاح اهل علم است و این باب از اختلاف

می باید و در ضمن آن معنی آن نام از حدیث سبقت گذاشتن یافت و یک
حدیث ترجمه شد که هر ضربی از حدیث لغوی و الغیض و بیان آنکه
در تفسیر علق برادر است شرط است یا نه و در ضمن آن یک حدیث
باز ترجمه کردست که ثم قال سلم بعد و اما الی قوله والحق بالحق

در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را بجا آورین عینی و شرح آن که
برای نماز و دو نماز که انجام آغاز به ستور و در پیش دوم پنج یکشنبه سه
آیه مذکور است بحث بیان آنکه فیه نماز و ذکر حال او و نحوه فصل
میان فعل و محمول آن در معنی فروع و بیان آنکه در این فروع در نماز
حیث و چنان معنی ترتیل که در قرآن قرآن بکار می باید بر دو ترتیل
القرآن ترتیل و بعضی تفصیل در آن باب که شرح و بسط از ترجمه واضح شده
و بیان معنی سبحان ربی العظیم و حمده آیات و الذین هم فی صلواتهم
ایک شمس لا یسمعون الی الله الا جلی نایش در بیان بعضی سنن
نماز که بر آن اختصاص دارد و زنان را اینان بآن سنت نیست بلکه بر
تأسیس دوم در بیان فرق میان سجود برافت و بر غلام که در سجود نیست
و در آن چهار حدیث باز ترجمه کردست لا تجزئ صلوٰة لا یصیبها
سکون رسول الله صلی الله علیه و آله من مضی علیه یوم واحد
بعجزه حکم آن که اگر ثلث القرآن

در بیان زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن که از شرط یافت است و در ضمن
دو شین ستور
در ضمن و شرف مبارک مصفا و شرح آن که شمس است بر آغاسی

و در و نمايش و انجام از بدستور و در نشين اودم بحث اوده و نشين حد
با ترجمه سمع كه از ايش باور است ابحاث لطيف عطف بها با عدم ظهور
بعد از و تعقيب ب تعقيب تا كيد ايان با ائمه مقام نقاضى آن ندارد
فرق بيان خيبر و سكين و با كس و بيان ائمه كه ايم بى خبر ترند مراد بجم
جاسى كه بپيكوند صدمه رسم سنت است كسانند حكات مهدى عباسى
با امام موسى كاظم عليه السلام و بيان ائمه ذكر سبعين كسان از حد و بسيار
مباشند و سبب اختصاص سبعين با ائمه در تقسيم عد و زوج و فرد
و زوج الزوج و زوج الفرد و مجذور غير مجذور و امثال آن و بيان معنى
هر يك و ميزان در آورده ان عمل در ان شاه پيچ و جرات و بيان مراتب
در و در درجات آن ائمه و تافى و تافى و التماس بكم من قرينه
ائمه كمال و نماوى فوج ربه و ائمه ليس من ائمه ائمه الصدقات للفقراء
و اما السفيه كائن و فضل عظيم ان تولى من ان سبعين ائمه سبعين
مرة تا اذ اخطا فى امر قد خطى ان اذ انوى للفقراء ائمه ائمه
قال تعالى ان الصوم لى ب لا تقولوا انهم رمضان ان الله اخص
مبكتنا من غير حاد و الحسب و الفقه الذى لا يسل الناس و لا يكون
الرجل من المتقين ما يسل اكل بيان اوليت و بهرى حمل خطاب برين
حديث بر نصين معنى و خطا بئس اوم بيان ائمه ائمه و ان
اعمال در سه آيه در حقيقت نقش اعمال است با صايف اعمال
توجيه طريقت در كلام حضرت امير كه و ذلك فى سبيل الله من ديني
و فضيلت چ و نماى آن و شرح آن مشتمل است بر و نشين بدستور

و در پیش دوم دو حدیث گذارش نموده است **الذی یؤبى الی غیر النعم** بیان
الذی یؤبى فی الاکثر مالا

در بیان جواد اکبر و جواد صغیر شرح آن در ضمن آغاز و تکمیلش انجام
گذاشتن یافته آغاز به دستور و در پیش دوم به بحث و یک آیه مذکور است
بگفتن بیان معنی جواد اعلی آن بیان معنی جواد صغیر و مراتب آن
بعده از آن باین حدیث بعد از ذکر نفس ناطقه و رد آن آیه قد اطلع من
زکریا نائش و در فضیلت جواد نفس و کسر قوای او و بعضی تطویلات
در آن باب و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه الذین جاهدوا
فی سبیل الله فقتلوا یا قتلوا فماتوا اولئک هم الحقیقۃ الیوم و اللیلۃ اربع و عشرون قرآن
آغاز و در قیاس نفس ناطقه میان قوای متفاد و بعضی تطویلات در آن باب
در آن ضمن پیش آیه با ترجمه مذکور است او هدیه العبدین بآنها یک آیه
ج و در حشر نامینا الذین یؤبى الیکم و یؤبى الیکم فانی السموات و الارض
و ذریعته

در امر معروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن آغاز و در نائش انجام ایراد شده
است آغاز به دستور و در پیش اول آیه ترجمه شده او لیکن منکر
الله ب و من یؤم بحسب الله نائش اول بیان آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر
عینی است یا کفائی و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد شده من ترک النکار
الیکم یقلب الله قد حق لی ان احسن الیری منکم فائیس منکم و در شرط امر
و وجوب معروف و نهی منکر انجام در بیان شده فاعلم ان بعضی اخبار کرده اند
و بعضی نه و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است آیه انما امرنا بالناس
بالبیِّنات و الله عظیم الحیث مررت لیلۃ ابری

در آنکه طلب روزی از وجو حلال می باشد که روزی از حرام کشی آن دشمن
 آغاز و یک نایبش انجام کارش می باشد آغاز به سوره و در پیش دوم
 این نایبش شده است که در من می تواند بکشد که بخورد یا نایبش به آن که رزق
 مخصوص است بکمال و در دست لال می که میگویند در من نیز رزق و در آن
 دو گزیده و در حدیث ترجمه شده است که او تار و قاهر میگویند سوگند
 و ابریه است که عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاءه من قره ب
 لا اخصی ثناء علیک حدیث

پسندی که حضرت امیر المومنین علیه السلام بکشت خانه خریدن شیخ قاضی
 انشا فرموده اند و مشروح آن در ضمن آغاز و انجام از انجام آغاز به سوره
 انجام که نسبت تواند بود که در خانه در کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام می
 دیگر باشد و بیان معنی مذکور حدیث

در نهی از اعانت ظالم و حکایت نویسنده ملاطین بنی امیه با امام جعفر صادق
 علیه السلام و شرح آن احتمال یافته بر آغاز و یک نایبش انجام آغاز به سوره
 نایبش بیان آنکه اعانت ظلمه حرام است و اگر چه بفعل صاحب باشد و در آن
 ضمن یک آیه در حدیث ترجمه شده آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا احد
 ما احبب ان عقبت لهم عقده ب و من خلق سوطا بین یوی سلطان
 ج الداخل فی اعوان الظلمه من هیچکس را بر انجام استعدال این حدیث
 بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال آن شاه نیست
 ظهور می آید و در آن حدیث باز میجو انداج یافته است ان یخرج
 احکم من الدنيا یا عقبه لا یقبل الله من العباد یوم القيمة الا ما اخرج یا

و عای نام المؤمنین علی علیه السلام حدیث ادا سیب قرص

در تنزیه اینها علیهم السلام از سنای و سوالهای مامون از امام رضا علیه السلام
در آن جوابهای آن حضرت و شرح آن در ضمن آنجا و کتب نامشروع انجام
کذاش یافته است آغاز بدستور و در پیش قول آیه تغییر شده افلا
جاءوسی لیسنا سابل فمن لک حتی نری اقد جره شرح رب فی النظر
الیک و لقد تمت به و هم بهاء و ذوالنون از دست مضاعف و اما از اما
استلذ زفادی فی الظلمات ان لا اله الا انت و فلو لا ان کان المبین
ط اهل الآلهة الی و جسد ای اما منی لک فحما مبعده و منی لک کتب
و دوایه اندراج یافته و در سیرت طوروسی بسینا و بیان حقایق بحکمت سنیا
گفته اند ب حکایت در شکم های من و منس پیچیده و نجاتی که در آن حال
میگرد آیه ان ربک یطهر الذین یرش اب و لولوا اما ابتلنا فاب
در بحث مشرق با شعله در سید رویت و استلال بر امتیاز آن دوران
دوایه و در حدیث حدیث کذاش یافته است آیه فان یستقر مکانک فقه
سطلو اموسی که من ذلک حدیث لانه که العیون بشاهد العیان ب
الحمد لله الذی لا اله الا انت و انما یستقر فیه قدم جزا بر شرط که بحسب
ظاهر درین حدیث وقوع یافته فاب سیرم بیان آنکه از بران پروردگار
که درین حدیث وارد شده چه معنی ماراده شده و درین بر سیرت
آنچه چون بوده و دران چهارده آیه ترجمه یافته افان علیکم لحاظین ب
و لا تقرنوا الزیاق و انقرابوا و لا تلحقوا شتند اند من مباد و نای

را و دینی رولت را و دته عمر نیستن آلمان جهمس الحق طایفه من کیده
امراه الفزیز را و دیتما با حاشش نه معلن با و شد شاه من
ایلیماج که ملک لغز عذرا السوا بفرکت لغز غنیم اجمن بخام ذکر
بعضی تو جهات که مغزین نسبت کنه را به بنیم در آید لیغز ملک الله ما
تقدم سن و ننگ و مانا تر کرده اند دوران و آید تر جمه شده ا و ا
جا و لغز الله و الفصح ب ان الحسات نه مین السیات

در باب کسی که هم نشین و اخلاط با او باید کرد و در پیش دوم و وحشت
نه گوشت او من الناس رب لیما یقن علی الناس همان لایلم لندی درین

حکایت نشاندن یهودی حضرت سالت با صد بواسطه طلب حق خود
و مال خال او

حکایت مروی عیسی با جو او بیان بدی که مردم آن مرده بودند و زنده کرد
یکی از ایشان با و پرسیدن احوال آنجا که را از خود شرح این شغل است
بر آغا زود و نالیش و اینهم غار به ستور و در پیش دوم و دو بخت
چهار آید کنوا بر سن یافته بخت سبب اجتهاد من عیسی علیه السلام به روح الله
و حکم الله ب اعلال طاغوت و بیان معانی آن آیات پرید و ان
بنجا که الی طاغوت ب و الذین کفروا اولیا هم الطاغوت بصل
او دخوا فی اثم رفد لکن الذی یشتی ما یسئل اهل رشیه حال انبای زمان کجا
آو بخنده در چاه که در تنه آن ماری در من باز کرده باعش و دزد و لیا و بیان
بصل الاشی یافته ما یسئل اثم در آنکه اطلاق عبادت بر طاعت نیست

از باب عصیان بحسب حقیقت تخریج عاز و در ضمن آن سبایه و چهار حد
 ترجمه شده آیه انزلت من عند الله بهاء ب الم احمد الکبریا اتخذوا
 احبارهم حدیث من اصبح الى طلق فقد عبده ب من الطاع و طالع و الله
 ما و عوهم الى عبادة انفسهم و الله ما صلوا لهم و ما صلوا لهم طام و حقیقت
 غدا ب ترو کفایت آن دوران یک آیه و دو حدیث مذکور است آن
 الذین توفیهم الله بکبر حدیث ان بین الدنیا و الاخرة الف بحسب انما
 ان تنزل بکبر حدیث

به ال سلیمین قیس از ابر المؤمنین عاز و دروغ بستن مردم ب زبیر خدا و آیه
 آن حضرت فرمود آن در ضمن آن تخریج عاز و یک تخریج کذا نشانی از عاز و سطور
 و در پیش قول و آیه ترجمه شده ۱ و اذا را عید بکبریا حاکم با آنیکم
 الرسول فخذوه تخریج در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعضی احادیث
 موصوفه که صفاتی فعلی آن کرده و دوران احادیث موصوفه چهار حدیث
 است کذا نشانی از تخریج الاسبغی الا فی فصل او تحت نظر و حکم فی المیزان
 ج شاور و من و خالفین اقول الحق و لو علی انفسکم انما یجوز فی
 حضرت شاور و از عین چند موضع دوران حدیث مذکور است و الله ما یز
 ان العز ب کفایت میروند و قد فرسین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ج الحق الله خفیض حدیث

و حقیقت از ابر المؤمنین علی با نام حسن علیها السلام و شرح آن ایراد یافته است
 در ضمن عاز و انجام آن از سطور و در پیش دوم و آیه و دو حدیث ترجمه
 شده آیه او فاکتبا تمیز قلن ب انما یخشی الله من عباده و در باب
 رعایت جانب سبایه که از ال جبریل و معنی بالجارب در باب کبریا

همان که من کان یومین بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضعیف اذا أصبحت فلما
 تحدث فیکم و انما اخاف علیکم انتم من لا تجرون من هم سیرا و قیل
 لک هل تخاف الله فاسکت و الله ما عبدک غیر خاضع لک ج یا علی
 ان هذا الذی یحسین یا کملک اکمل و علی کتب الناس ی من کان یومین
 بالله و الیوم الآخر غایب و یومین علیان غایب و الیوم الیوم السلام که
 بخود نسبت داده اند و در آن شش حدیث با ترجمه ایراد یافته است و در حدیث
 بیست و یکم آن رسول الله کان یوبیج انی لا شفع الله و اغلب الله کانک
 ترا ده اند لعینان علی قلبه و حسنات الابرار در
 حد بیست و یکم

در بیان کردن از کتبه حد بیست و یکم
 در ذم غشس که بیان دینی حیایان و شرح آن گذاریم تا دست در ضمن آغاز
 و انجام آغاز سستور و در پیش اول یک آیه ترجمه شده که و شار کیم فی
 الابرار و در پیش دوم بحث نموده که در ستانهایان که کتب است که شش
 در اول و بچه معنی است و در آن سه حدیث که کور است و در اول که حدیث
 که او از شرح احمد که کیف یقیمت ب در آنکه در وقت مجاست میرانند باید
 گفت که آن الرجل اذا ولی من الملة و جلس علی سرج مجبتا و بعضنا
 حد بیست و یکم

در کثیر خیرین عایشه و از آنکه درین احکامی که از آن بیرون میرسد و شرح
 آن نموده شده است در ضمن آغاز و در غایتش و انجام آغاز سستور که با
 از آن در آنکه کثیر کی که از آن و نمود اگر شود و نیز از او باشد و او اختیار
 فتح کفاح است و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است و اینها

ابرا عفت فاعرفه بدعای ان زوج برتره کانی عید احوالیه فانه
 لانا انما شافع طراز در استثنای کتب صورت بانه حکم که کور و کجاست
 مبرم بر صنف **مجلس** در یک صد و بیست و یک بر غیر و بیست
 علیه السلام در است بانه دوران دو حدیث مذکور است اما شغرت
 انما لاکمل القدره اما حرم علیه القدره اما هر تحقیق که آل غیر که حدیث
 برایشان و غیرت گمانند حدیث

نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا ان
 هدیت و شرح آن استمال با فاست بر پیشین برستور و پیشین دوم
 ۱۳۰۰ و در بحث ۳۰ حدیث مذکور است که کلمه آیه یوم القدره
 و الذین قبلوا فی سبیل اللہ و انما نودفند نیامیم انک لا تقدر فی اجبت
 و انما القراط المستقیم و الله یهدی من یشاء و ان فی القرآن هدی
 و الذین جاءهم و انما لنهذیم بطننا ان رتک لند و مغفرة یقلل با عباد
 الذین اسرفوا الذین لا یحرمون مع الله الیها خسران ان الله لا
 یغفر ان یشیرک به حج و سوف یطیک انما معنی بر است و اختلاف مشر
 در ان حدیث هدایت خدای تعالی بر چند نوع است و در آنکه در عبادت خدا و عباد
 عجب نیاید داشت و حکایت بسیار آوردن خوشی قائل خدوه در آنکه
 امید واری بکدام آیه از آیات قرآنی پیشترت تمیز امید داشتن برست
 خدای بی مثل صاحب بطلان را می که بی استقامت زراعت امید حاصل داشته
 باشد احادیث در بالا بردن ملائکه اعمال نیکان را و از آسمان نازل گشته اند
 که ان الله تعالی خلق سبعه ملائک فخل فی کل سما ملکاب لیغفر لکم
 یوم القیمه مغفرة ماتحوت علی ملکاب لولا انکم تذنون و تستغفرون

در آنکه سرکنده خورون فرزند و سیده و زن بی اذن هر دو صاحب شوهر صحت
و شجر آن در ضمن آن غار و در مالش و انعام او و است و قاضی است
و در پیش لول این جمله شده که من بکل الله لکاف من عایشه آل در آنکه
نفی حضرت سرکنده ایشان بی اذن بر نفی صحت محمول است بر نفی لزوم
در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه و لا تقصروا لایان حدیث آن
بی چارته طفت منها بهین عایشه و در بیان نه در مطلق و نه در مقید و آنکه
هر دو قسم در محصیت منعقت نیست در آن سه آیه و پنج حدیث مذکور است
و اما آنی نذر آن طبع الله بکسب الله ریشی حتی یسمی شیعی الله هم آن
کتاب علی نذر آن الله عز وجل ارجی الی عمران انی و اسب کک کر و بعد از
ترجمه آن تقدیرا یا مبلدین و فاطمه حسین فوت سرور و خود را مسکین
و غیر و تتم که سوره بل انی و واسطه آن درست ان التی انزل شد مذکور است
الحق الی الرجل علی الشی الی بیت الله و هو محرم انعام در آنکه متعلق بهین نه در می
باید رجحان داشته باشد و بیان و جمله تا عمل مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم
حکم حضرت امام ابوالمین علیه السلام بیان دو کس که نوشته خود را یا را گفته ری خود
بودند و گفت است در هم که را گفته ری در عرض آنچه خود را بود و باین آیه
ساز ایشان حد
در جمع کردن غنی رخت خود را از زیر دامن مجلس و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و شجر آن در ضمن دو پیش بر سر مذکور است

در نبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از بعضی امور و بیان معنی کناه کبر و
 صغیر و شیخ آن در ضمن آغاز و شناسانیش و انجام سمت گذارش
 یافته است آغاز به ستودن و در پیش اول این ترجمه است در احیای کون
 خاف مقام رب و در پیش دوم در حدیث انتقل الکلام عند ربی علی
 لاسکم عندنا شیخ اول درین که مراد به رخت عبودیت در گذارین حدیث نبی
 از قول کردن در زبان شده کلام در رخت غایت دوم درین که مراد
 نبی زمان از کلام برآمده بر یک حکم حدیث غایت سوم آنکه مراد عدم قبول
 نماز شارب غیر تا قبل از تکلیف حدیث متضمن آنست چیست و در این سخن
 و یک حدیث ترجمه است انتقل الی الله من التقی بربنا قبل
 حج فقبل من احدی و در ضمن ترجمه آن حکایت قابل و قابل و قرآن
 ایضا یافته است و الزمهم کلمه التقوی و ربنا لا تراخه فان شیئا
 حدیث ان من الصلوة لما قبلنا شیخ چهارم در بیان عین و حرمت
 آن و بیان مواضعی که تجوز عین شده و در آن یک حدیث مذکور است که مع
 رسول الله ص امرأة ثبات جارية لها ثوبان حقیقان یک نفس امار و صغیر
 کبر است با یک کلاه صغیر کبر و بزرگ با بزرگ و بزرگ و بزرگ
 کبر و اختلاف نه امیر و معنی کبر عدالت و ذکر عتبی که بر کلام میر
 دوران است و هشت آیه و حدیث با ترجمه است که از شیخ یافته است
 ان تجتنبوا کبار رب ان الله لا یقر لکم کبرج و من یقبل یوشاک
 الذین یؤمنون التمسک ان الذین یاکفون احوال النبی و من یقبل الذین
 یلقی انما و الذین لا یؤمنون مع الله الی آخره

لنستم الذين كفروا وبنوا الذين في ما شئتمكم به من احد او ما هي من الظالمين
سب الذين ياكلون الرطاب لئلا يظلموا من اشتراهم ولا يفت بمحكم بعضا
به ان الذين يمشون مع عبد الله وابقوا الشهاده فيه زانوا الحرف والمسير
رج ومن يفرغ فيه بالحوادث عارقات السارقه لموكلهم القدره كما
كسبو لا يتاوس من روح الله لئلا يظلموا من بكر الله كج حرم عليكم المشبه والم
كسبو ترى كغير انهم يمدحون له ويل للطفقين لان الله لا يحب الظالمين
كر ان المبشرين كانوا كج حافظا على الصلوات عايشين من محسن
او محسنه لئلا يظلموا من ضال الكليار يسمع الماعل قوم لوط ما علوا
ان الله تعالى حين امر ان بسط آدم ودرجه امشدن لوطا میان قوم لوط
بعل شيطان که آن قوم لوط افضل هم خلق الله فطلبهم طيس الطلک
الحديث زور بان محاب لوط که من کج امره في ذنوبه اور جلا حشره
الله يوم القيمة امن من الجحيم در کناه مودر که لئلا يظلموا من الظالمين
رايت رجلا يظلمهم كالبيوت ط در وقتي که اياكم والغيه در کناه
قسم دروغ خوردن که من خلفه ما الله في در کناه اي ناحی که من شربه
شهاده الزوريت در توبه کسی که گواهي دروغ داده باشند که توبه
شهاده الزور ان يودي المال كج وهدوم شرب خمر که من الظالمين الله
من شرب الخمر في الدنيا سقاء الله من الاشياء الرويه يار ربه لا يخل
ميتا خرب يور در توبه او اي حق مردم که من جنس حق المؤمن اقامه الله في
ايام من جنس مواعين بالبح من فان لما في الدنيا طراده در توبه
ميان کپور بودن هر کسان و ميان بخير مفر شده که اجتناب کپور گفتار
کسان صغيره است احسان انکه بر توبه ري که صغيره و کپور بودن

کنه باضافه باشد عادلان در معنی خواهر داشتند
در آنکه در عمل سنت حدیث ضعیف گاه است شرح آن اشکال دارد و بافتار
دو نفر از ایشان آغاز بر پیوستن آنست که در سبب حکم علای شیعیه باستجاب
بعضی افعال حدیث ضعیف بلکه حکم شرعی بآن نیابت میشود و در آن دو
حدیث ترجمه شده است من یؤذی ثواب من الله علی علی بن من یؤذی شیخ
من الثواب علی شیخی اینست دوم در سبب تجویز علای سنت است با آنکه
این حدیث در طریق ایشان نقل شده است

قدیم نموده علی السلام بشیعه علی بن ابی طالب بود و در آن زمان حاضر در
دنیا و دو عاصی بواسطه رسککاری در آن وقت شرح آن بر پیوسته
ضمن دو پیشگفتار است

در ثبات ایشان که در خاطر نویسنده و در ضمن پیش دوم از شرح آن دو است
شده است: یوم تجد کل نفس غلت ب یومئذ بعد الناس اشتبا

در ثبات ایشان کردن قیام مردم و فرو خوردن چشم خود و بجهنم احوال است
اشغال آن و در پیش دوم از شرح آن دو آیت چهار حدیث ترجمه شده
آیه من جاء بالحسنة والکافرة الخیلة من الله فضل الاعمال امرنا
ب من احب السبیل الی الله عزوجل و عانج من کظم عطف دور
سبک که امام زین العابدین علیه السلام بکفری کتاب است ایشان در بحث
و افتاب خطب شده بود و ی مبارک است ایشان بخروج کریم

در حدیث من نزد خدای تعالی و آنکه صلاح حال بندگان نسبت بایش
بعل می آید و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام این باره و در پیش
دوم از آغاز چهارم و یک حدیث چهارم که در حدیث است که بیان آن
امری بعد از آن و من الناس من یقول آمناج من المؤمنین رجال بعد تواند
رسو نمونکم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی که من عادی الی و لیا بعد
افزوده با حدیث یکا شد در رسم آن آید من جاور و مجرور و غیره و در حصول
بر خلاف تعارف نجات باستشهاد بآیه قرآنی و کلام میرسد به شریف
و تفسیر آن بیان آنکه دو حدیث که در حدیث انتقالی با هم خوانده و جهت انتقال
که به جهت انتقالی با هم خوانده و در حدیث در میان آن فن می آورند
که به جهت انتقال غایت میشود بی حرف عطف و ذکر می کنند در بیان
معنی دوست داشتن خدای تعالی به کان خود را من بیان مقصود صوفیه
و از باب عرفانی از خود را خدا آتش و او را تعالی شانه سمع و بعد خود را در
حدیث آن تاویل نسبت کرد و خاطر بجهت ایجابی که این حدیث معترض است
نمایش دوم رفع منافات و مخالف میان آنچه این حدیث دلالت بر آن دارد
که مؤمن مکرر و سیدار و مکرر در حدیث من احب الله الله احب الله
تقویه و من کره الله الله کره الله الله و در آن حدیث ترجمه شده این
این ابی طالب آن من بالموت به فوت و رب الکعبه المؤمن افاضه
الموت به تبرض و ان الله احب من بعض مواضع که سنت افضل از حدیث
است و در حدیث

آغازه مستور و در پیش اومد پنج آیه و چهار بحث که در ستار است و گویند
ربانی تعین رب و ان رنگب لند مغفوه و استکبر و الله و من ربی الحکم
اولیک علی هر ی سر و در علم با سیان معنی ربانی رب و الله ربی علی مع
مع و معنی سببیت بیان معنی مثل و لغت نقل آن معانی دیگر تقسیم
حضرت علیهم السلام زمان خود را بچهار قسم غایت اول در بیان معنی امام زمان
و اختلاف اهل علم و در آن ضمن آن سه حدیث ترجمه من جملة ما علمت و لم
يعرف امام زمانه ب ذلك الذي افشى الله على بيده و الذي بعثني
بالحق نبيا انهم ليس تصيون بخوة فائس و ابحت ابن ملاكس عليه السلام
بالبعض فضلاي عن بلاد و ربنا صاحب الزمان عليه السلام امام زمانه و ذكر
كلام شيخ محي الدين العراقي در باب غيب صاحب الامر عليه السلام و ترجمه
آن كلام مدینه

در فضیلت نبوت از عل مشرح آن در ضمن آغاز پنج فائس و ایام است
یافته است آغاز به مستور و در پیش اومد این آیه تفسیر شده که الله کی
خلق الموت و الحوة و در پیش اومد یک آیه و یک بحث که در ست
آیه و کتبه امواتا و حیاتا بعد ناک و فاسد ناک که معنی خلق خلط و ذکر
بعضی تعریفات اهل علم علی خالص فائس اول درین که اگر در عبادت
حصول ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح است
یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات و عوارض
ب کافوا بارعون فی الخیرات ج و ادعوه خوفا یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا و اولیک هم المفلحون و قد اطلع المؤمنون حدیث العباد و تلمیذ
فائس اومد درین که اگر با قصد قربت چیزی دیگر قصد شود آیا خلط و عبادت

و از دیانده ناپس سپرد و در تعریف نیست و رفع بعضی اعتراضات سابقان و در
یک آیه ترجمه شده که و از احاطه آنست که هر چه استدلالات بر وجهیست
در عبارت است و اینست قرآنی و ذکر سنی که در استدلال مذکور
و از دست ترجمه این آیه که و اما امر و الا لیعبد و العبد و بخت مترجم بر وجه
نثر بر مصنف و آنست که ناپس خشم در رفع بخت مطلق وانی بر
عبارت فتا و بخت مترجم بر تحریر مطلب انجام در ذکر بعضی توضیحات
که علماء در باب الفضل بودن ایشان از عمل و صفات آن بصورت حدیث
افضل الاعمال اخبرنا و حدیث آن بن آدم از ائمه بالعصیة لم یکتب علیه
و ذکر کرده اند که بخت مترجم را در دوران دو آیه حدیث ترجمه
شده است آیه فمن یعمل مثقال ذرة یتق الله فاعلم ان الله یجزی العاصی
خیرة المؤمنین و این بن آدم از ائمه ع افضل الاعمال اخبرنا

در توبه و شرح آن احتمال یافته بر آغاز چهار ناپس و انجام تمام بر سوره
و در پیش عدم یک حدیث و چهار بخت مذکور است حدیث از اجل منبر
و بین الکلام بحث از معنی توبه لغوی و اصطلاحی و ترتیب حصول آن
ساده بر در ذکر بعضی تفصیلات توبه که بر زبان ارباب علوم جاری
ست در معنی قبول توبه در بیان معنی معاینه که نهایت زمان قبولی توبه
ناپس اول در فوری بودن و وجوب توبه و ذکر بعضی خطبه که در تاجیر
آتش و در آن مسأله دو حدیث با ترجمه مذکور است ایستادگی
بمنهم و بین من قبل این تا می احدکم الموت حج کلهم اهل بیان حدیث
اما من شئنی اشد للعب من خطیئة ب نامن عبه الا و فی قلبه حکمت

نمایش دوم در آنکه توبه کسی که قدرت بر اقدام نگاه نداشته باشد
صحیح نیست و در آن یک آیه و یک حدیث بطریق ابرار یافته و توبه نیست
التوبة للذين علموا خطيئاتهم ان الله يقبل التوبة عن عباده
و در معنی توبه بصریح و اختلاف اقوال در آن و در آن یک آیه و سه حدیث
ترجمه شده آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا لله شیئاً یحب الیه عبد عن الذنب
ان التوبة یحبها یستحب شیئاً یحبها انما الذنب من الذنوب
نمایش سوم در استحباب غسل بعد از توبه و در آن یک آیه و دو حدیث
ترجمه شده آیه ان التوبه و البصر و العزاد حدیثاً در زجر امام جعفر
شیخه را از جهل گوشش بخواص او و برآواز خانه بمسجد آمد که توبه
غنا قیام داشته اند که قم فاخته غسل غسل ما بعد الکف فقلت کنت متعجب
علی عمر عظیم لا یسقط الی ما فعلت غلام در رفع حقوق الله و حقوق الناس
از خود بعد از توبه حدیثی

در ذکر عذاب قبر و احوال موت و شرح آن مشتمل است بر آغاز و سه
نمایش و انجام آغاز به دستوند در پیش دوم شش آیه و ده حدیث
و هفت حدیث که کورست آیه است یقین الله الذین آمنوا یحیون اصحاب
الجنة و اما ان کان من المفرین و یوم یرون الملائکه و لا انزل علینا
الملائکه و لا انزل فیهم بعد از اب الیم حادث حدیث در سوال و جواب
قر که ثم یعاد و وجه فی حبه ب ان الیسلم و ان الیسلم فی القبر
یخرج له فی قبره سبعون ذراعا و لا یسلم فی القبر الا فیقول یا عیسی
من انت و انی تا رک فیکم الثقلین و ده کم کردن حیوانات از دوازده
کوفتی کنت لا تنظر الی الا بل و الغنم بر کم کردن گستره بصر و در کورستان

بنی نیکو که پیار رسول الله ص فی حایط النبی النجیاد در بارانی که در قبری باشد
که ان الله یطعمه تسبیح و تحن تنای ان الله یطعمه تسبیح و تحن
اسما ان الله یطعمه تسبیح و تحن تنای ان الله یطعمه تسبیح و تحن
سدا و ایدر المومنین عمر العبد از دفن یقین انساب انساب
میگوید که در قرآن واقع است در بیان معنی خود و معنی
میگوید که در قرآن واقع است در بیان معنی خود و معنی
منکر و فکر اسم ملک است یا اسم حال کافر و مؤمن در قرآن
فرزید و بیان معنی آن بیان سبب خواران قبر در دوزخ
اول در آنکه تائید نیت در قبر و حیات عمارت آن در عالم ملک
است نه در عالم ملک عیان ما شایم در آنکه تائید نیت در قبر
قبر بآیات و احادیث و در آن آیه ترجمه شده اکف کفون بالله
و کتم اموالک البذر یعنونی علیها و یوم تقوم الساعه و من
اعرض عن ذکری ه اغرقوا فاجلو انار ما شایم در آنکه تائید نیت
و قوع عذاب قبر بآیه ربا اعتنا ائمتین و دفع اعتراض سید شریف
یرضی عن و تفسیر آیه مذکور و بعضی سخن متعلق بآن و در ضمن آن
دو آیه و در حدیث ترجمه شده آیه ایه مذکور ب فاذا نفخ فی
الصور حدیث داخل علیه فی قبره حکماء القبر نعم حتی لا یغنی له لحم و عظم
انجام و در ذکر بعضی آیات و احادیث که دلالت دارند بر آنکه عین ملک
در آن نشاء بصورت جسم در آید و قرین و جلیس صاحب خودی
باشند و در آن چهار آیه و حدیث ایراد یافته است آیه اولن هم
لمحیط بالکافرین ب الذین یا کلون اموال الناس فی ظلمایع یوم

بجد کل نفس ماتت و قال یوم لا یفعلکم نفس شیئا و شاید قیس این
 مع العزول لا یفعلکم مع الجوده موتا و حضرت ابیات قیس
 علیه السلام که میفرماید در لباس نظر در و بر سر حضرت
 رسیده که بخیر طیف من فمالک انما ترجمه آن بطلست ترجمه الی
 یشرف فی این عالم و الفقه و الفقه غلات یوم القبره النجیه
 سلام

در بدن مثالی و شرح آن نظام یافته است در ضمن آغاز و سه تا
 و انجام و در پیش دوم آغاز سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است
 آیه اول سلوک عن الزوج و دخل المدینه علی حین یحکمون و اتبعوا
 ما تلووا الشیاطین حدیث من عرف نفسه یحکم و رخصت روح
 و اختلاف اقوال علما در آن ب در استعمال علی بنی فی روایات
 آن بعض آیات قرآنی مایشان اول در آنکه هست و در خروج الان مخلوق
 یا بعد ازین مخلوق خواهند شد و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه
 آیه اعدت للشیقین بساعت للکافرین فکلنا اسهل و امینا
 استخیر لولن الذی هو ادنی فکلنا اسهل و بعضکم لبعض در آن
 آنکه هست آدم باغی بود از باغهای دنیا که جنة عدن دنیا بطریق
 الشمس و القمر مایشان دوم در اثبات بقای نفس اطه و خلق
 آن بعد از مفارقت بدن به نهایی مثالی در آن یک آیه و سه حدیث
 ترجمه آیه و لا تحسبن الذین فکروا کفرهم ان الارواح
 فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ان الارواح المؤمنین فی جنة
 فی الجنة سبحان الله من اعظم الله من ذلک ان یجعل روح

فی حوض طایر اخضر
که قلم منقش بر دیوار است
ایستاد در کمالی که در آن است
کشف حجابات در کده شسته لطایف بحرواف
از

والله اعلم بحقایق الامور

محمدم

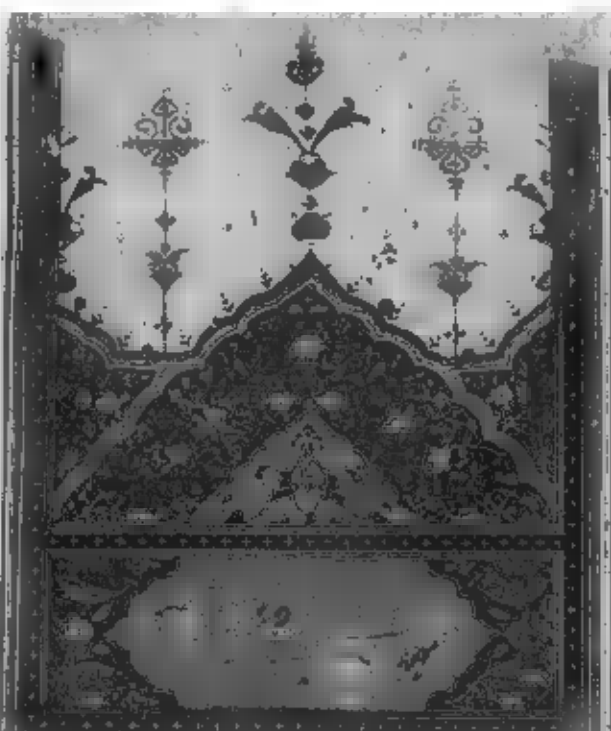
شماره اول در کتب و کتابت
عربی

ترجمه خلافت
از محمد بن علی المصطفی
بابین خاتون

16

کتابخانه المصطفی
شماره خاتون المصطفی
مهر محمد
کتابخانه المصطفی

لیقبت مسیح بکند بنام او هم فرستاد
داخل کتابخانه خاتون المصطفی
توضیح این کتاب در این کتابخانه
نموده است
مهر محمد
کتابخانه المصطفی



ای از توحید معرفت بر این دوی ترجمه و نصف تو نیزین
کرشکو تو آرایش عنوان بنو را، تبلیغ رسانست کند روح بین
بسته خدی که مجلس آرایان انجمن تقسین با سر لوح کتاب بیان مزین جوهر
حقایتی آن تواند بود و ز پادشاهی که کچینان حدایتی بین را خاشر
دریب از کلمه بسته عقاید تواند بود و دهم به نیست که خلق کونین بر توی
اشته لوی شای دوست و بشکر تمیست که ذات خافیت باوش
استان کران باز نم غیب ستای او و در دنا محمد و در خطه کتاب
و حقه یا بحیث رحمت بی نهایت او نظم مجمل فریش با و جوش
بودی ده از دریای جوشن به شعاع آفتاب بی زوالی به کج
باغ ذوالجلالی چراغ اضطرار روشن نویش با رمز حق بین به روشن
با و نازان ل شکل کشایی با از وصف ان لب مغربالی به لیمان
سیمان سالارانش بکلیم الله عصا و ایش بانیش خلیل آتش برست
شوق رویش با و چ الله بی طوف کوشش خضر دردی کشنم
کوشش شمس طوطی هند جلالتش به و بر آل مقدس فعال اصحاب

جسته مال آن سرور علیه وعلیه سلام الله الملک الکبیر
سپاه مطلع انوار هایت عظمیٰ شمس جو پادشاهت کبری که ازین
در آن معابد قدس آت جیمه بصقل اطلس شست و در انوار
معالم انسن احدیث ایمان بر جرعه حقش منین غنم شی که صبح تیش
یک شکوفه طرطاعات و دو عالم پر پند نهایی را بجهنم بر سر
او بود که بنید در غار و یا غار او بود چه بر کین با بختش را خبر بود که از ان
شیر عیش را چو در و در وی لیکن پس جا بود و در وی با شمع خانه پیدا
بود و در وی در راه او پوی اگر دینیت قومیت شک راه او هر لحظه استیقام
و مسلم تسلیم کیده او بعد از اساع از باب فاش و دکا میرساند و
دولت قاهره و مهربان علی المستنیر باین خاتون العالمی عامله الله بطریق
الازلی که چون خاطر بکوت ناظر پادشاه و حجاز و ملائک سپاه خورشید
فلک بارگاه و اقمار سلطین العصر بالرای الرزین و انقضاد خاقین العصر
بازدین آتین آفتاب فلک خلافت و شمس دی قطب سپهر سلطنت
عالم داری نظم شده انجم سپهر جشید ثانی به بازمین به تاج خروانی
سپهر افشار آفرینش چراغ دو امان ترکانی به جهان را شاه به عدل عمره
که داده آب روی زمین کانی به زلف عارضش کرده خط سر و شب
خشنودی و صبح امانی به زلفکشت رخ مرصع کردن بگل خورشید
ارغوانی فیلی حفظش اعای صبح خیزان و تو سل جت به سبع الش
السلطان العادل البادل العارف الفاری فی سبیل الله محب اخلاص
و اهل میت رسول الله خاقان اکرم و نمایون اعظم ابو انصهر
سایبان محمد قطب شاه بن قطب شاه جهان نامت اقبال شمس

برای سرش این زخراں باد که قضا آبا و اجدادش کشید
قاف تا قاف جهان را به جانب که غرضش روی از ده ظفر محدود
نصرت معنای پادشاه دستور را بطوری که شایسته است از کاف تا کاف
باد و زخمیه قضا تقدیر زایشش همیشه ملک و ملت در امان
چو در سنی عاقلی یافت ملک قول این بر زبان باد و از بهر چگونگی
بر شتر سلطنت و جهان بانی و ممکن بر سینه خلافت و کمر بستار
بر غنی دین ناظر بود که علمای موکب نمایان و فضیلتی بانی
خلافت شون یکی است و تمامی رویت به در برابر احیای شریعی و
ترویج دین مبین مصطفوی و افاده مقاصد تغیر و تکامل و انقیاد
معانی عبادت خیر الانام و اعلی ایام عالم مقام علیه و علیهم صلوات الله
الملك الاعلام بر وجهی مصروف و معطوف دارند که اثر هدایت مظهر
آن در اطراف و اکناف ربع مسکون علم استوار بر افراشته
وضیع و شریف ترقی و تغیر و کسیر و عیشیه از مشکات افراشته
توانند بود و از مواد انتفاع از آن بهره تواند رسید و اغلب
کتاب و رسائل تغیر و تکامل و صحف و دفاتر احادیث منجز نظام
که رفقه ملک تالیف علماء اعلام و نگاشته خانه تصنیف فضلاء عبادت
فرجام شده بود و چون بهجت بلند رقت جازمی و زبان فصاحت
نشان تازی است ترتیب و تنظیم یافته بود و دست به ارک حجبی
اطفال طایفه ایشان از پستان لغات و کبر تغیر تعلیم نوشیده اند از
بشاخار و کمان کوتاه بود و امان فکر و بنی که سینه شهنشور گریخت
تعلیم فنون عسریه شب بروز و روز شب نیامده اند از چیدن گل

مقصود از حدائق فهمیم آن بحر متعرف شاه مراد به دون انگو بعضی
از این لغات دیگر مفسر و ترمیم کرده و آن غرضش خواش درنی آمد هر یک
از ایشان را بهر حرکت بی از آن مکلف و با مود را نخستند و چون
بوساطت بعضی تقربان درگاه محض ثبات بهای مع شوکت و اقبال
رسیده بود که راقم پس از حروف ادراک سعادت استفاده و تجلی ساری
خلاصه عهای زمان و یکانه فهای رفیع مکان غرضش بهر دانش
و انضال هرگز از فضل و کمال او بی اثر السلف علی النج المبین و جامع
معالم الکمل صی الوجه استبکین افضل المخرین و کل المخرین شیخ
و السیون بهاء اللیلة و اللذین محمدا العالی اعلی الله شان در رفیع
مسند القدر و الفضل مکانه نموده و از حدائق فضل آن مسجده چشمه جبارانش
و کمال که بباری طبع فیاض طراوت پذیرفته بعد از استیلا
رسانیدن روح آن بشام پوسندگان باو به طلب و اقبال
استه چند کل و یکان درسم آورد دست بهر جو کتاب اربعین حدیث
که جمع و تالیف آن باطل الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اطمینان
مبانی و استنباط احکام و مسائل استکشاف لغات و معانی
و جمیع که مطبوع طبایع صفار و کبار بگونه خجالت تجری من تحت الانهار
از رشحات بکار فضل آن قبل از احوال است و از غایت احتیاج و بطاعت
حقایق و اشتغال بر بنفایس قایم کالشمس فی راقعه النهار لوامی استه
و اعتبار بر او داشته و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی و جود کمال
ارباب حسن و طاعت نقش قبول استحقاق از ادب و طبع و وضع و ترمیم
نکاشته و مودر شد و چون بقیه مودیت که انبار نم آن سرشته جبار

شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود وقت نبضاعت و عدم استقامت
 تمسک لایزال و العلیه انما قانیه شروع در این نموده تهرجه قطبشای سوسو
 ساخت و چون بر نفس عسارتی مناسبست و از دهر زبانی تقضی است
 و بلوغ بین که گوهر بیان نفیس است سخن را در روشن تر و خاطر نشان
 گفتن است قاصد اینست که بر عادت و دیگر متبرجین بیکان بکون عبادت
 عربی اقتضای نموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات قلم برده
 اصل باشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل صنعت ایجاد بکا
 زده باشد تقریباً با لفظ و در مقام بطن در آید و هر جا ذکر مستشاده
 ایراد مثلی نظایر اینها مناسب نماید توضیح الهم مبادرت بکار آن واقع شود
 و اگر تهرجه را در انشای کلام ختم نمودی و یا اگر در آن مناسب مقام باشد بکمال
 آن اقدام نماید و با بکار شعی ترتیب یابد و در لباس ترجمه و ترجمه نموده
 در ضمن شرح انشاء و حده الغریز وقوع از ارباب طبع سلیم است که
 الما و معذ و زایل غاضی بر زل ان پوشند و جتم عفو در اصلاح
 آن کوشند و الله الموفق و من الاستعانة فی التمیم

اول

روایت کرده جامع کتاب که لازمالاجل فصل شاد الی علی تعالی
 والد مورد از دستاورد بزرگوار و در جای مقدمه از خود مختصیه ربانی و عالم نورانی
 شیخ حسین بن عبد الصمد بخاری القندی که نسب شریفش بکارت حدیث
 که از خیر اصحاب امیر المؤمنین و محاط بکتاب یا عارفان سنیست
 یعنی بوده میرسد و در اغلب فنون خصوصاً فقه و حدیث مهارت
 تام داشته و چند رساله کتاب از با طبع اقدسش بر صغیر روزگار در

و سایرست و مدتی بعد در امور دین مرجع اکابر و امامانی خراسان بود
 بر وجه استقلال شیخ الاسلامی آن دیار با منافع و مشورتش مرجع و محل رجوع
 امور شرعیست آن ممالک برای درنیش مربوط و مرفوع بوده است بطریق
 صحیح از دو کوفی و یوم الثلثاء و در شمس رجب المرجب سال ۱۱۸۰ در منزل یکی
 ایشان در مشهد مقدس رضوی علی شرفها من التسمیات از کاتبان و انکابان
 یافته از شهید ثانی و زنده جاودالی شیخ زین الموددین العالی که از
 مشایخ معاصری آن و اعظم فقهایی متأخرین است و مصنف چندین کتاب
 و کتاب در مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن بحث بجهت اتمام
 و شرح لمطالعین که از غایت مباحث و نتیج علم هشتمین برافراختن
 الفیه و نظیر و چند کتاب معتبر دیگر چون بعد از شیخ محمدی که او را اثنی عشر
 که در خواصند او بر تبه شهادت فایز شده و علماء در تصانیف خود به
 از او بشید ثانی میگویند که در شمس در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادت
 مذکور که در قسطنطنیه بعیت تشیع واقع شده است تا تاریخ نهصد و شصت و پنج
 از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خلدون که بعد بیکر طسینه ترجمت و
 نهایت تبحر در علوم دین داشته شیخ علی بن عبد العالی که از فقهایی مایه
 عاشره و یکصد و نهمین کسی در وقت طبع و کثرت فضل و ورسیه
 چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رساله جفریه و بعضی تصانیف دیگر
 او ظاهر میشود و از غایت سعی که در احکام اربعین تبیین و ترویج شعایر مذمت
 از معصومین صلوات از علیم جمیع تقبیم رسانیده بعضی از عاقلان فاضلین
 که از علماء احوال نسبت احداث و اقراء بزم محقق و او را از محدث
 فخر آن او را میسند اند و معتقدی شیعیه تاریخ و علت او است شکر الله

و در حل فی العین قدره شیخ صالح زاده شیخ علی بن محلات الجزائری که
 از مشایخ متورعین و زاهدان عصر خود بود و از شیخ جمال الدین احمد بن محمد ابجدی که
 از مجتهدین فرقه ناصیه علماء طایفه امامیه است و اقوال و فتاوی
 او در کتب معتبره نقل شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که سرآمد
 آن زمان خود بوده از شیخ الکلی فی الکلی شیخ محمد بن کمالی که بواسطه
 قریب به شصت کوفی یوم الحیس خمس جمادی الاولی مقصد مشهور
 شش جری در شام با خادان جامع شامی واقع شده است تقریرات
 شریفش بشیخ شهید میگردد و چون نسبت تلمذ استعاذه مصنف در این
 بواسطه میرسد مجازین کتاب و در دیگر مصنفات خود بسته از
 بشیخ میکند و کتاب ذکر و در کتب شرح قواعد الاحکام و رساله الزیاده
 فیله و چند کتاب دیگر از مصنفات او است از خواص علماء زمان
 مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تجرد در فن حکمت و کلام و علوم
 متقوله خاتمه مثل محاکات شرح اشارات و شرح مطالب و چند کتاب
 دیگر از مصنفات او در مقولات مطح انظار علمای ذی اعتبار است بطریق
 تمام مطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه
 ترتیب داده که بجا اثبات قطبیه موسومست و در تاریخ معتقد و در ترجمه جرات ایام
 غیر شریفش انقطاع یافته اند علماء زمان و خلاصه فضلا عالمان جامع
 فنون العلم بالکلیه استجاب الکلی شیخ جمال الدین بن طاهر الحلی که چون مثل
 کتاب قواعد الاحکام داشت و آن زمان و منتی المطلب و مختلف اشیم
 و ذکره الفنا و کسر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن متقوله
 متقوله شواهد بر مرتبه فضل و تجرد دارد و کثرت تصنیفش بر تیره رسید

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

مید برادر فضل الله را و ندی از خواسته ساد است یکی صفات سید
یعنی بن سید و علی اکبری از شیخ الطایفه و امام الشیعه ابی جعفر محمد
بن حسن الطوسی که چون کمال او در مراتب فضل و کمال بر تپا نیست
که هرگاه شیخ گویند انتقال دهن اگر غیر ذات کاملش تعلق گیرد ناقص مید
که المطلق بنصیرت الی الفرد الکمال علامه مصنفات خود تغییر از و بشیخ
میکنند پسند خود را در قنای و اقوال طلب بقنای و اقوال او میرسانند
و جمع کتاب تهذیب الحدیث و تصنیف کتاب بنایه کلا حکام و موطوعه
خلاف و چند کتاب دیگر از اصول و اصول و ایت اوست که در پیش رو مبارک
در میان سید و متفاد و پنج مجری اتفاق افتاده است و در شب و شب
پست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده و
بنحیف شرف مدفون است رحمة الله علیه از استاد و محضرت شیخ امام کل
محمد بن محمد بن النعمان المفسر که تغییر از اسم شهر نفیس شیخ تفسیر میشود و سبب شهرت
او بنفید و کتاب مصابیح القلوب برین وجه مذکور است که در مکانی که شیخ از
نظر اهل بیضا آمد و تحصیل علوم شغول بود روزی در مجلسی مستفاضی عبد الجبار
مقرنی حاضر شده در مصنفی غالی جای گرفت و بعد از لحظه که قاضی از افتاد و فارغ
شد اجازه سوال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل میکند که من گفت مولاه
فعلی بن ابی طالب اسلام است که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه فراموش یا قنایه فاشی
گفت و جبر صریح است و علامه در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت بر خلاف
و خصوصاً چیست قاضی گفت بن خبر و ایت و خلافت ابی بکر و ایت
عاقبت بر مفسد و ایت ترک و ایت مکتب شیخ گفت چه میگوید و خبر اعلیٰ تر از کتب
و کتب شیخی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب چه میگویند شما

باین قول کافریه و باسند قاضی گفت ایشان تو به کرد شیخ گفت ایها الکاف
 حرب آیت و خبر تو به روایت و خود در سال اول فرمودید که مردم عاقل
 درایت را بر وایت از دست نهند قاضی ابراهیم فرومانده سر در پیش انداخت
 و بعد از زمانی سه برآه رده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن
 محمد النعمان الحارثی قاضی ریاضت و دست شیخ را گرفته بجای خودش
 گفت انت المفیض انت المفیض و چون این خبر سلطان وقت عنده آمد
 و علی سید شیخ را ببلخ فرستاد و از بجای او با قاضی استفسار نمود و او را
 تقسیم بسیار کرد و بشرفیات خاص مکرر لایق با شاه و سرافرازدین نمود
 و شیخ و یک بنده نو از سرش نمود و بزمین لایق از گوشت و گندم مخسر فرمود
 که هر روز میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب استتار یافت و این درین
 کتاب سر این حکایت را برین وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبره که موله
 اصلی اوست بفرستاده آمد و او بعد از مدتی ببلخ رسید و بعد از آنکه
 علی بن یحیی را ندانده و علی بن یحیی مانی نمود و چون ببلخ او حاضر شد قبل از آنکه
 کسی معرفت بحال او حاصل شود مردی بصری از بصره آمد و از حدیث غدیره
 حکایت فار و ال نمود و مانی گفت حدیث غدیره روایت و غار درایت و
 علی که درایت مل شود بر وایت حاصل نشود و بصری تسلی شده بر وایت
 شیخ را تاب نمانده و خصلت سوال خواسته گفت چه میگوید در باب کسی که با او
 زمان حرب نماید و مانی گفت کافریست باز تارک نموده گفت فامقت شیخ گفت
 چه میگوید در باب طلحه و زهره چون که گفته اند که با امام زمان کرده اند گفت ایشان
 از آن مل تو به کرد و شیخ گفت حرب در آیت و تو به روایت و شما اهل
 و بصری گفت که روایت حاصل نشود و بخت درایت حاصل میشود و مانی گفت

کلام داد ما شیخ پرسید که بچه نام مشهوری پیش که در حق خداوند شیخ گفت این
 مشهورم پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نمود و امام بعد از آن زمانی بمنزل فخرت بعد از
 هر روزه میر بر آورد و شیخ داد که باو عیب داده بود و دعای او و بسیار شیخ
 بر داشتند و ابو عبد الله آمد چون ابو عبد الله رفته را گشود و مطلقه نمود و بگفت
 گفت بیان تو در مانی چه گفته است که درین رفته معارف مشرق من نهشته و
 بهانه بسیار کرده و تر امید لقب و شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد از آن
 باین لقب مشهور شد با بکلام شیخ از مشاییر فضلی ایام و اعظم علماء اسلام است
 چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذنب آور امید باشد و تپه از سر دو شیخان میباید
 و تصانیف او از رساله و کتاب تیرب و دیت مجله کسید و بعد از طوسی
 منت هر طراز را علی زندگانی با مقاد و رخ علی خستاد الفقهین فیه در شب
 سیوم شمس رمضان سنه ثلث و شمر خیزد و در جماد بحار رحمت از وی پوسته است
 و میان علماء اعلی کلو جنب را تاریخ و فلسفه ساخته اند و بعد از آنکه چند سال در حاکم
 خود در حق بود و حیدر مبارکش در شهره و درین جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام
 و من کرد و روح او روح المشهور از فقیه مذنب ایامی جامع کتاب من
 الفقیه فیه من خب و الرضا ابی جعفر محمد بن علی بن ابی طالب که فقهی و اقوال او
 هم من استناد فقهی علماء اعلام است و قریب سید جلالت در علم دین از
 مصنفاتش است اتمام یافته است و در تاریخ سید و شاد و یک در و کلا
 زی شربت مات چشیده و کوشا تاریخ رحلت اوست و مسلم به روح از اجداد
 بن محمد کاثرات روایت حدیث از پدر او محمد بن علی الطاهر که از فضایل مقبره
 و شاد و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث تیرب تمام داشته است علی بن
 کسیر از عبد الله بن عباس که از او این مشهور حدیث انداز موسی بن

اینهم که روزی که از مشامیر و اوین امام صاحبست و گفته اند که در وقت شب
 آنحضرت در منزل روانه میشدند و غیاطی داشتند که در آنجا ایستاده است و آنرا
 اعتقاد میکنند که آن آنحضرت جاری میشد است و فرامیگرفت خط میگردید
 و چون بدوستان آن حضرت میرسد نقل میگردید از امام حتی عالم امام
 کاظم علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام که آن سوره را حفظند و در میان
 که هر ماز فرموده اند قال رسول الله علیه و آله و سلم من حفظ علی استی این دنیا
 تا آخرت ایستد و هر یک پیش از غروب و قبل بوم الیایه ضیاء عالم است
 که امام بفرموده که در ضمن آن روز چهار نوبت و پنج نوبت و آنرا شش نوبت و آنرا
 خطاست منی حدیث اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس حفظ کند
 از برای است من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند است من آن را در هر روز
 خود برمی بخشد و عشرت نماید خدای که عزیز است و نزدیک روز قیامت او نصیب
 عالم بشود و هم ظاهر اینست که مراد ب حفظ حدیث در تمام از هر که در آن روز حافظ کردن
 باشد چنانچه صد مرتبه در میان ارباب حدیث واجب بوده بعدی که اگر کسی چیزی
 روایت میکرد که از پدر داشته است و از روی نوشته و کتاب نقل میکرد است
 روایت او را در معرض اشبار نمیداشتند و اصل اعتقاد نمیداشتند و گفته اند که در آن
 و کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت اعدا شده و همیشه از آن
 ثبت برالواجب خطی بر کفای نقش بر اوراق و دفاتر بوده است و میتوان بود که هر کس
 کلماتی و محافظت حدیث و ملاحظه از آن کس قلم شدن و خواندن آن از هر که در آن
 باشد چنانچه در آن زمان بوده و خواند بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن
 از روی نوشته و کتاب چنانچه معارف این زمان است و بعضی گفته اند که
 ب حفظ حدیث و اگر نقل است بر کسی از وجه مشکاکان که این حدیث ذکر آن کرده اند و معتقد

و هست یعنی سماع از شیخ و قراءه برده سماع حال قراره غیر مجاز و سماع و کتابت
 ششم که در بیان این احوال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود می گوید که شنیده
 با و می رساند و از روی حدیث می کند فرامی گیرد و باید فراموش او بر یکی از پیشانی
 نام حدیث که کور را خوانده اند و روایت کرده و نقل او را اعتبار نماند و اول شنیدن
 از زبان شیخ برین وجه که شیخ خوانده و او شنیده دوم خواندن بر شیخ که او خوانده و شیخ شنیده
 و اولی که شنیده بر شنیدن در حالت خواندن منبر برین وجه که دیگری بر شیخ خوانده
 شیخ تصدیق نماید و در حاشیه خطی شنیده باشد چهارم مجاز و شیخ دان نیست که
 شیخ را وی که یک طایفه حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب است ازین
 نقل کن بل اگر تمام حدیث یا کتاب را بر خوانده یا از شنیده ششم نام و دان
 آنست که شیخ کتاب تصحیح کرده و او را به و اشارت کند که آنچه درین کتاب است
 ازین نقل کن ششم کتاب شیخ و دان مجاز و بجا نیست یعنی شیخ بخط خود بر جایی نویسد
 فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را ازین روایت کن
 بی آنکه بر زبان آورده و خطی هر چه در جداول استبر دانسته اند و بیشتر در سماع اعتبار
 در آورده و پنج خطی را خالق کرده اند بر آنکه حدیثی که بران و در منقول شده و قیمت و اعتبار
 دوم و سی و هفتم است چه اگر چه بر اعتبار آن درخت نماند اما اگر چه دانسته اند و بهر حال
 آن عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند قلیل و مجهولند و در اعتبار سماع و دیگر خلاف
 میان مطالب بسیار است و اکثر متهم و محبت نه دانسته اند پس بعضی حفظ حدیث را در اعتبار
 بر ذکر فرقی آن بر یکی از وجود که عمل کرده اند اما بر حسب اول بضمیمه جمع مطالب و بر حسب
 و ثالث بضمیمه گفته و بر حسب و دیگر بضمیمه می گویند که بران وجود و اعتبار کرده اند و ثانی
 این عمل چنانچه مخفی نیست بقدر درست علی امتناع نقل ازین حدیث یعنی خود
 تراست مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که معنی لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ

کند بر سر یک از معانی مذکور از جهت استماع است من چنانچه در تفسیر ایه
وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُتَوَلَّيْنَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ مفسرین گفته اند که علی بعضی است
یعنی بزرگی تو آورده حضرت غزوات از جهت و ای که شما را راه حق کرده است
می تواند بود که بعضی من باشد چنانکه بعضی مفسرین در تفسیر آیت وافی به است
إِذَا أَتَاكُمْ لُؤْلُؤُ عَلَى الْأَنفُسِ فَسَمِعُوا نَدَاءً مِّنْ دُونِهَا قَالُوا هَذَا صَوْتُهُمْ
الْمَسْمُوعُ است و برین تفسیر می تواند بود که بعضی من است باشد یعنی کسی که
کند و فکر از دست اجابت من ناز جمعی که بکلیه اسلام علی نباشند و
می تواند بود که بعضی من پیشین باشد یعنی کسی که حفظ کند و از دست اجابت من باشد
یعنی عروس و سعادتمندان از نور اسلام آراسته باشد و الله اعلم البین حدیثیای است
که حدیث در نیت و حب نبی تخت و سخن از این جنت حدیث میگویند که در
حرف و کلمه که حادث میشود در اصطلاح یعنی در عرف از باب حدیث جاریست
کلاسیک که حکایت کنند یعنی خبر و از قول پیغمبر صلوات الله علیه بایکی از پیغمبرین
سلام الله علیه همین با قول صحابی و تابعی یکی که در مرتبه تابعی باشد که برین حدیث
بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر در از قول ایشان که برین پنج حدیث آورده
یا از تقریر ایشان که برین صورت در حضور ایشان مسموع و منع کرده اند و بعضی
حدیث را مخصوص دانسته اند بکلمی که حکایت کند از قول خلق یا تقریر صحابه
و کلامی که حکایت باشد از قول صحابی یا تابعی یا پیغمبر ایشان از حدیث نبیه اند
سبب که در مراد از پیغمبرین چنانچه ظاهر است و از دو اقامه صلوات الله علیه
که اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه السلام
و مراد از کلام شریف الخیر و السلام مراد صحابی صاحب پیغمبره صلی الله علیه و آله
و مراد از صاحب پیغمبر یا بر پنج مصنف و ام ظله در عاصیه ذکر کرده و بعضی که

چهارم از آیه انیت که از دست نبیه
حدیث نبیه اگر کسی نبیه نباشد
که حدیث از پیغمبر و از گفته شود
چون که بران صحابی فرمود که از دست ذکر
شده است و این حدیث که حکایت از صحابه
یعنی از پیغمبر میشود حدیث که حدیث از
فراغت شود در حفظ آن این حدیث
شده در حفظ حدیثی که از پیغمبر میشود
حدیثی که از اول مرتبت و از پیغمبر

سعادۃت ملاقات آنحضرت است و یا فتنه به بهتاری بدایام حیات
 آنحضرت علیه السلام در حال اسلام ملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفتن آن
 سعادۃت ملاقات گفته شده و یا در آن ایام که کرم که اعمی او را در فرقه
 باشد و قید بیداری و اطمینان است که جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت در آن
 علیه و آله در و قفسه دیده باشند داخل نباشند و قیود بحال حیات آن سرور و
 اخرج بحیثیت که بعد از رحلت آنحضرت نظایران بر جبهه مبارکش افتاد بکشت
 و قبل از آن ندیده باشند و قیود بحال اسلام بواسطه اخرج بعضی از کفار زمین آنحضرت
 که باز که او را ملاقات او علیه السلام نموده اند و داخل اصحاب سینه و قیود
 میایدی که بعضی از آن علیهم السلام که چنانچه بعضی روایات صحیحین نقل
 در مشرب معراج او را که صحبت پیغمبر اصلی امده علیه و آله و سلم نموده اند از آن
 پیروان بودند و ملاقات ایشان نیز بر وجهی بود که عادت بر آن و حسب جاری
 باشد و قیود قیود آخرین با ایمان از دنیا رفتن باشند ظاهرست و در آن
 چنانچه جمعی از کجهان حسب باصحابی ملاقات کرده باشند بی آنکه از آن صحبت
 آنحضرت نقلی اند علیه و آله و لا نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و هر یک که
 مرتب تا بی باشد اگر نسبت او بنا بری مثل نسبت تا بی باشد بهما بی بینی
 بر وجه ذکر ملاقات تا بی نموده باشد بی آنکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد
 بشرط ذکر که حاجت چون الیه فی امر و یتیم یعنی از احادیثی که است را در امر دنیا
 خود آن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت و مساو و شیت و در پنج
 و عذاب قبر و امثال آن از احادیث است یا در ماده نماز و روزه و نکاح و حج
 و جهاد و شباه آن از عبادات نه احادیثی که تعلق با معصود و یا داشته باشد
 مثل حدیثی که در باب وصعت ذوق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید او و مانند آن

ایت شده باشد کاسی که عرض این بانی بکنی بجز در عهد الله عند و علی م تعیده تعیها
 ما لکرمی انکیز و محو میسازد خدای که عزت و بزرگوار قیامت او را در نزد ما
 این و نعمت بین که زیادتی دارد و بحسب حدیث بنی شرف و مرتب سیاسی است
 ایشان که از آن تفسیر خطاب علی مایل یعنی بنامید بر شرف و مرتب بودن علی که بسیار
 جدا و با کمال در خدمت پیغمبر الام مصوم غایز باشند و شهید شوند آنی عزیز گشت زار
 این بانی است و عباد مکرمت و عفت او استن ترکان بوی خوشی بی نشسته و
 در این همه منجه که از آن خوش بوی بی و از آن دریا بنظر غایز که در این
 عفتش اول ظاهر حدیث دلالت دارد و بر آنکه دانستن معنی در عاید شدن او
 که که در خط الفا حدیث عاید همیشه در جهت معرفت معنی حاصل باشد و در حدیث
 که مراد از حدیث السلام نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادت و مش
 ثواب هر چه معرفت تفسیر حاصل نباشد حفظ الفا حدیث نیز عبادت و ثواب
 ترتب ثواب بی آنکه هم معنی آن بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت
 سعد بن بوی در باره ناقل حدیث دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده
 چنانچه فرموده اند رحم الله امرای مع تعالی فرحاناً و اماناً کما سنها و ثواب حاصل
 این بقیه و ثواب حاصل فیلی کن و آنچه منتهی حضرت عزت رحمت کنایه
 بر کلام من گوش گذارد و آنچه شنود و در ظاهر که در چنانچه شنیده باشد بی تفسیر بعضی
 تبدیل حرفی نقل نماید بسیار باشد که حاصل فقه و فرایکه نه حدیث فقه نیست
 یعنی استطاعت دانستن معنی آن نه داشته باشد و بسیار باشد که عرض او را
 و از آن حفظ حدیث این باشد که بهالتر از خود برساند و از او استفاده معنی آن کند
 چنانکه از آن حدیث استنباط نماید متع که در پس هر کاه حفظ کنند
 و آنکه عالم بمعنی آن نباشد قبل این باشد که در عرض و عاید حضرت مقدس نبوی

علیه و آل و سلم در این چنان تواند بود که روز قیامت در زمره فقها و علما محسوب گردد و
حدیث مشهور من شده بقوم فموسم من مصدق این معنیست چرا که معنی حدیث
نمک در اینست که هر کس شایسته جوید بتجوی در احوال احوال سر آینه از آن قوم محظ
بود و در زمره ایشان محسوب خواهد گشت و خطب اعلامیست مصطفوی ششمار و در
آنها و علماست که در وقت استماع قول بر مسامحه ادای موعظه و نصیحت بآن
توسل میجویند پس کسی که با ایشان درین امر مشا رکت نماید سر آینه ششمار است
حسب ظاهر و باستان بقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمره ایشان
مشمول خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فراموش کند و خطب نماید بی آنکه خطب عبارت شده
کرده باشد یا او را خطب نیست بگویند و ثواب مذکور باو عاید نمیشود و باید
چنانکه اینست که معنی حدیث را حدیث توان گفت خواه عبارت عربی باشد خواه
حدیث و خواه بلغت و بگویند بخراب ترجمه قرآن را بحدیب صحیح قرآن نمی نامند
و ازین جهت است که مترجمان مشروط بظلمات نه داشته اند و تجزیه کرده اند که بی
مترجمان کنند که بی مترجمان قرآن کرده باشد گفت اند که بخوانند ترجمه قرآن از ایشان
و فایزیند بر بنی آیه و بعضی ترجمه قرآن را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند
بآیه کریمه هَذَا الْقُرْآنُ الْعَرَبِيّ برین وجه که اندر این آیه اشارت به قرآن
یعنی بدستی که قرآن در کتب بهایی که بر اینجای سابق نازل شده است و ظاهر
که آنجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت نیز نیست و در آیه اطلاق
قرآن بر آن شده پس بفسیر این الفاظ هر گاه باین معنی باشد اطلاق قرآن صحیح
باشد و بر تفسیر ترجمه حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال
ترجمه کرده بود و خطب اند که اگر اشارت به قرآنست اما دلالت ندارد بریک
قرآن با وصف قرآنید و کتب بهایی مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآن

از مواعظ و احکام و اخبار بجا باشد و اطلاق تسد آن بر آن تسد آن که در این
 حدیث مجوز کرده اند که حدیث را یا لفظی نقل نمایند یا معنی آنرا و اگر چه لغت
 دیگر باشد نقل کنند و لایزال دارد پس که معنی حدیث را حدیث توان گفت و یا
 بلفظ حدیث باشد بر آن نایب دوم مذکور شد که ظاهر اینست که لفظ علی برین
 یعنی لام انصاف و چون انت اسم جنس است مضاف بغیر در علم حدیث
 شده که آن جنس هرگاه مضاف قاطع شود ظاهرش عمومست بحسب ظاهر و اما از
 جمیع اسامی خود ابرده و واجب مذکور عاید نخواهد شد که کسی که حفظ کند احادیثی که در حدیث
 است اجابت از این سنت و حدیثی غیری و غیر از حدیثی و از این حدیث
 آن محتاج باشد و از آن ارتفاع یابد و این معنی تحقق نه ارد که در ضمن احادیثی که
 حدیث آن مذکور باشند و بطریق هر منقول شدن باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که
 در نقل کرده اند معنی اینست که حدیث مذکور صحیح و مقبول که اگر کسی آن را بخواند
 باشد که آن در وضو غسل و تیمم و حدیث بطلت لی الارض متجاهل و ترا بطهور را که بر
 حضرت تسد نه بنویسند است الله علیه جاری شده و همه صحت آن اتفاق دارند
 و با این معنیست که در مقام شکر و ثناء نعم الهی میفرمایند که گردانیده شدن آن
 از برای من است من روی زمین سجده تا خدا می فرماید و بر آن سجده میسوزد و با شکر و دعا
 آن طوبی یعنی پاک و پاک کنند و تا پاک سازیم آن بخیه بان پاک میشود و باشد
 مثل استنجاء بشو و طمبو و کف پا و تر کشش و اشغال آن گاهی که نفس بر هوا
 و مطهر آید که بریم آن را و وقت از او نماند چون مانعی از استعمال آب باشد یعنی
 تیمم کنیم و حدیث یکرم من الرضاع یکرم من النبی که در صحت آن خلاف
 نگردانده و حاصل ضررش اینست که حرام میشود بر اینک سبب رضاع است و اگر چه
 جملا و نسب که عبارت از خویشی و قرابتیست یعنی چنانچه حرام است بر اینک

مادر حقیقی و غیره حقیقی و همچنین جده و دختر و نیره و عمه و عاله و برادر زاده و خواهر
 هر که حقیقی باشد در ام است خواستن هر یک نشان کسی که رضای باشند
 نسبت به یکدیگر بطلب می رسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادن
 بر وجهی که در کتاب فقهی تفصیل شده و آن مذکور است و امثال این احادیث متفق
 علیها و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند
 مثل احادیثی که در مسج باور و ضوابطی شیعیه وارد شده است و اهل سنت انکار
 می نمایند و احادیثی که در مشق اهل سنت نقل کرده اند و شیعه اقرار می نمایند و حدیث
 البیان یا غیره را با تمیز قاعده از غیره انکار آن کرده و باین معنیست که چون بی واقع
 شود هر یک از این دو مشرتقی از هم جدا شده اند و اختیار دارند که فروعی را بپذیرند
 نه که در آنجا در یافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم حدیث باشد تا فایده
 عام شود باید است را به خلاف ظاهر حمل میسازد که در وجهی که شامل جمل است و جمیع است
 بوده باشد یا اینجاست و انتفاع را از اسم می باید گرفت از اینجا که انتفاع با نفس و از اینجا
 و انتفاع با غیر و اگر چه از نشان آن باید که جمیع است بآن محتاج باشند و
 از این انتفاع باینست و اگر چه با عفت و احتیاط که باشد چه جمیع شک نیست که احادیثی که
 در باب جمیع باشد وارد شده از نشان آن است که جمیع است بآن محتاج باشند
 و از این انتفاع باینست و بعضی آن عمل نمایند و اینکه بعضی اند و بی ضابطه جمیع از آنکه
 جمیع در میان آن نمیکند اگر گزینند اجازت است که او از امت و این حدیث بعضی است
 باشد چه اگر جمعی که از احادیث انتفاع دارند و باین محتاجند علاوه بر باب اجتهاد و مذکور
 وقت استنباط سواد کار میسرند و بعضی در ام ان مسکن بحقیقت معنی آن نخواهند بود
 خصوصاً حاجی که باین عمل عارف نباشند از انتفاع آن بجهت نخواهند داشت
 و بآن محتاج خواهند بود پس بر وجهی که فایده مترتب نباشد جواب گویم که احتیاج

و اتساع اسم از نسبت که بی واسطه باشد همچو احتیاج علما و مجتهدین باشد
 بواسطه بعضی عوام مذکور اگر چه بواسطه از احادیث اتساع ندارند و آن
 احتیاج نیستند اما از منسب که مجتهد از حدیث استتوای میکند اتساع میدهند و آن
 محتاج به واسطه محتاج و تنقیح باشند تا بشیرم حدیثی که شقی باشد جنبه هم
 در ضمن جنبه فقره حکام که مرکب دیگری مربوط باشد بر وجهی معنی مقصود و آن
 بدون آن که فهم نشود مثل حدیث و سبب اتساع فیصل و غضب او خارج از بسکون باشد
 و قبح با روایت شده است و بر تقدیر اول مضیق آنست که سابق
 بر یکدیگر می گزیند بعنوان شرط و کرده و انیت و بر تقدیر ثانی اگر در آن
 هستن دلی که شرط کرده مذکور بر آن واقع شود در هیچ ماده و انیت و احتیاج
 شرع خود آن نشده است مگر در ماده فصل یعنی تیر مکان دارد و نجیب مانند آن باشد
 مثل تیر و شمشیر و امثال آن برین وجه که در کس که بگفته و شرط کنند که کبر
 نه و تیر خود را داشته باشند و مانند هر کدام و در تیر از آن یا ضرب شمشیر هر کدام و نه و تیر
 باشد یا شمشیر طعن تیر و دیگر بر آن و آنکه در سبب مذکور او باشد یا در باب خف گزین
 آنکه مرکب است که نه داشته باشد مثل شتر و فعل یا چاره که یعنی مرکب هم دار است نه
 واجب و استر و خبر برین وجه که که بسته شود بر آنکه هر کدام در دو انیت بر یک
 سبقت گیر سبب او را باشد گنایه از آنکه در سواد دیگر مثل آنکه او کس شرط کند که کبر
 در دوین بر دیگری می گیسود یا در کشتی او را بچند اند یا از مسافتی فرخ تر بجهت دیگر
 سبب تر بر دارد و امثال آن جایز نیست و حدیث منزل علی قوم غلامی من طلب
 را با ذنم منی کسی که فواید بر قومی و همان ایشان شود باید که روز سستی بخیر و مکر رضا
 آن قوم سیچکس خلاف کرده است همان که جایز نیست فقرات از آن هم صراحت
 کردن و بعضی را به من بعضی فصل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند که غیر فرموده است

لایق بقبل اهتفاد و آن که ترست شست و اگر کند و در حدیث دوم
 که نیز خبر فرموده است من قبل علی قوم غاصه من ظهوره الا باذنهم ما که ششم می
 آید که نشانه آن حدیثی که چندی فقره داشته باشد که هر یک یکی باشد تمام و موقوف
 فقره دیگر باشد مثل حدیث من حج عن حبیب که بر من کرب الدنیا فوج الله من
 من کرب يوم القدر و من کان فی حاجه اخبر کان الله فی حاجته و من سئل عن
 ستر الله علیه فی الدنیا و الله ستره و الله تعالی فی عون العبد ما کان العبد یؤمن ان
 که ترجمه اش اینست که هر سوس که باعث این شود که غنی از غنای و غنی از غنای برادر
 بر داشته شود حضرت غوث جل شانه غنی از غنای روز قیامت او را برادر
 کرده و هر سوسنی که در بر آوردن حاجت برادر سوس خود ساعی باشد حضرت غوث
 در بر آوردن حاجت او تر جبهه نماید و هر سوسنی که بر عیب برادر سوس خود اطلاق
 یابد و آنرا از نظر غیبی تو در تمام اقصای آن نشود مستور دارد حضرت غوث
 معایب و ذلالت او را در دنیا و آخرت و حضرت غوث یاری دست و دعا
 او باشد و اطمینان که او در معاونت و یاری دادن برادر سوس باشد هیچ شک نیست که
 جایز است فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را تنهایی نفس کردن مثل آنکه که بنده
 فرموده است که من کان فی حاجه اخبر کان الله فی حاجته و باقی حدیث را ذکر
 کند و شیخ جمال الدین طهر علی علیه السلام در کتاب نهایه الاصول که از معنیات است
 توضیح باین می دهد که است نهایتش بر هر یک از فقرات آن و یا صحیح اطلاق شد
 کردن چنانچه اگر حدیثی مثل بر چهل فقره اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث
 ثواب مذکور بر خط کنند آن ثوابی عاید یاجون در یک مجلس نقل شد و در هر یک
 روایت مذکورست که یک حدیث است و اطلاق احادیث سند و بر آن روایت
 اگر چه از حدیثی که از اطلاق هر یک درین باب دیده نشده و اما چون بخیل و سبب اخیان

نست و گریان تریب جوی و بیانه طلب میباشند اگر قابل شنیدن
چندان دور نخواهد بود و الله اعلم بمقاصد انبیاء و ایشین چهارم بیاید و آنست که این
حدیث در بیان علماء مخالف و موافق مشهورست چنانچه بعضی تواتران
کرده اند پس گوئیم اگر تواتران ثابت شود میتوان دلیل ساخت بر آنکه خبر و حدیث
و استدلالات که در آنکه هیچ یک از علماء و مصنفات خود ایراد نکرد و اندامها را
آیه کریمه **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیَّ لَفُتَ فِتْنَةً عَلَیَّ أَفْزَقَ عَلَیَّ أَفْزَقَ عَلَیَّ أَفْزَقَ عَلَیَّ**
نست و هر چه که در تفصیل این احوال آنست که حدیث سه مرتبه بیاید و غیر
آنست که جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا معصوم برسد چنانچه کثرت
هر جماعت از میان در آن عصر بعدی رسیده باشد که عقل تجر از اتفاق ایشان
بر دروغ گفت و خبر غیر متواتر آنست که در او بیان آن در جمیع مراتب و بعضی آن
بان کثرت رسیده و این قسم را در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحدی نامند
حدیث متواتر را جمیع علماء حجت دانستند و عمل بضمیمه آن واجب میدانند و کسی درین
سنی خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد هیچ راویان آن تا معصوم عالم
اشی عشری باشند اگر معظم علماء از اجبت دانستند و بعضی آن عمل کرده اند چون
بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده اند و گفته اند حدیث متواتر
باشد حجت نیست و بان عمل نمیکردند چنانچه هیچ دلیل شده است و از جمله دلایلی که این
ایرا کرده اند این است که **وَمَا كَانَ جُلُوسُهُمْ أَنْ يَتْلُوا آيَةً إِلَّا قَالُوا فَسَدُّوا**
نَعْمَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَتْلُو آيَاتِ الدِّينِ وَلِيَسْمَعُوا قَوْلَهُمْ
إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ یعنی و آیت مردمان از آنکه بیکدیگر تفصیل علوم طلب
نمودن و نه فایده کار را می که بسند سانش و بسبب بقای حیات ایشان
باشد معطل که از هر چاره از هر فرقه یعنی اهل شری یا قبیله طایفه یعنی کسی که از هر طایفه

فقد دین تا بر سر رسیدیم آوردن قوم خود را از سخط و غضب الهی چون بر کردیم
ایشان بر وجهی که باز آید از از کتاب مناجی و مباشرت عزت
یا روایت که در سبکبار برای کفار و مجاد و نه بلکه با دیگر دینی باز مرقی
آن قیام نمایند و باقی تحصیل علم و طلب قد دین مشغول باشند تا بر سر رسیدیم
آنانی که در فتنه اند از سخط و غضب الهی چون بر وجهی که غایب بالقاعه
آنگونه اند ایشان علی اختلاف التفسیر برین وجه که اگر خبر و احصیت
برسانند که وی باز مرقه آنچه در قد دین و اگر فتنه اند بر قوم خود فایده
که اندر و تحریف ایشانست برنجی که باز آید از از کتاب مناجی فصل عزت
شرعی بان ترتیب شواهد از ان ظهور خواهد رسید و آیه ولات وارو بر که فتنه
پرسد پس خبر و احصیت و معتبر باشد و امثال این چند ویل دیگر ذکر کرده اند
باین حدیث استلال نکرده اند و آنرا ویل نه است و حال آنکه آن نیز مطلب
دالات و مضمون دارد و باینش را بر آنچه مصنف دام ظل میفرماید نیست که اگر
و احصیت باشد و بان عمل توان کرد و نه این علماء امت را از ان تفصیح نخوا
بود و بان استیلاج خواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دالات دارد بر
تفصیح بان و تحقق انتفاع است از ان بواسطه آنکه من موصول من حفظ
چون از ادوات عمومست بحسب ظاهر دالات بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند
جهت انتفاع است چنانچه است از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواهد بود
باشد حفظ آن با جمیع کلام ایشان مجد تواتر برسد و خواه منفرد باشد و بان که
که در دینی یا بر پس ظاهر شد که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد می تواند بود
که محتاج الیه و متفق بر است باشد و حدیثی که محبت باشد و اعتماد است بر حدیث
و متفق بر است نیست پس خبر و احصیت باشد اگر گویند برین لازم می آید

که خبر فاسق و مجهول کمال محسنی کسی که تا کنون بدون وفاسق بودن او معلوم نباشد
 نیز محبت باشد چه اگر من معلوم چون از ادوات مردم است شامل ایشان
 مست و کسی از علمای آن قایل نشده است بر این نصیحت که عامش مل فاسق
 میباشد که دلیل دیگر ولایت بر فاسق بودن آن فرد بخند و اینجا دلیل دیگر ولایت
 بر آنکه خبر فاسق و مجهول کمال محبت را نیشاید و آن در باب فاسق آیه کریمه است
 جَعَلَهُمْ قُلُوبًا غَافِلِينَ فَتَكُونُوا اسْمِی اگر بیاورم فاسق تر باشد بجزایری معنی خبر و معنی
 از امری بقول او تمام کننده طلب است و میگوید از او در مورد مجهول کمال آیه دال بر
 وَلَا تَقْفُ مَا لِكُلِّ بَیِّنَةٍ سِی از پی مرده و افتاد کند بر خبری که شمار را بر
 علم نباشد معنی صدق و کذب را وی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول
 احوال از قوم حدیث پررون باشد و غیر ایشان بنا بر اصل عدم داخل بنامش
 میتوان گفت که حدیث نصیحت را که احتیاج است بآن در حال اعتقاد
 باشد چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع چنانچه سبب گرفت اعم باشد از احتیاج
 انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخص احد حفظ میکند اگر چه
 که خبر واحد است محتاج الحسیه نیست اما میتوان بود و از شان آن است که محتاج الحسیه
 و آن نصیحت که متواتر شود و این احتمال اگر چه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف
 دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه اصل تقصیر خلاف آن
 باشد ضعیف است و از اینجا اصل عدم محبت خبر واحد است پس استدلال بظاهر
 حدیث که عمومست بر محبت آن ضعیف باشد و احد اعلم اجماع بیاورد نیست
 که گفته اند عرب معنی فهم است که فقیه معنی فهم باشد معنی فهم دارد و در اصطلاح
 معنی عرف اهل شرع عبارت است از علم بایا و احکام شرعی که از روی اول
 شریعه که قرآن و حدیث و اجماع و استدلال است بهم رسد و معنی که از این

مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم ما را از کفر فهم داری ریاض
 مرتبه در آخرت نیست که محسوس بودن در جزای ایشان کمال بوده باشد و این
 ظاهر است و اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحضرات این زمانست
 که استخراج سطر از قرآن و حدیث و دلائل دیگر میباشد و در صد رسل یعنی زمان
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضرت ایزد معصومین صلوات الله علیه و علیهم
 عقیق هم بیاید و احکام سماع از لفظ در برابر ایشان بوده است بواسطه درجین
 میخواستند که علم بسند حاصل کنند از ایشان میپرسیدند و هر طور چه شب و روز
 این عمل میکردند و حکم خدا از امید است و دلیل و کفر و را محتاج نمیدانستند
 بلکه امر از خود برین حدیث میانی در امور نیست و احوال آخرت و خدا شناسی که فیه
 صاحب این بصیرت و بیانی باشد و در اکثر احادیث که لفظ قد واقع شده است
 بر نفس محمدی است و کلام بفر نطق حضرت محمد صلی الله علیه و آله که فرموده اند لا ینفک
 کل الله حتی یثبت فی ذات الله تعالی و حق بری للقرآن و جو کاشی و علم
 فی شکیون لما الله بقدره از تفسیر برین معنیست می بیند و قد نشد و قد نشد تعالی
 همش دارد مردم را و ذات خدای تعالی که در تحصیل معرفت او تفسیر میکند و
 به پند قرآن را و وجود بسیار یعنی عالم کرده و تفسیرات متعدد و تا و طاعت تنوع
 کرامت توانی که از تفسیر و تاویل ذکر کرده اند بعد از این بحاجت نفس خود که در
 نهایت غر و قصور و از تفسیر در معرفت مشاهده نماید و از همه دشمن تر دارد و چنان
 دانست که حصول این بصیرت و بیانی با بعضی موهبت و فضل الهیست و بی نیاز
 در آن به خلق نیست چنانچه اعمای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 باره امیر المؤمنین علی علیه السلام در وقت روانه کردن آن سر در بجانب مکه که از
 فی الدین میسری بخدا یا او را در امور دین بیانی ده مظهر است یکسبت که نبی

که شش بنده دست نمیده و چنانچه کلام محسنه نظام شاه اولی که در
 نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام بر زبان مبارک جاری ساختند
 که با بنی تخته فی الدین می تحصیل کن بدست آرقه دروین را اشارت بآ
 و در کلام بعضی عاظم علماء آورده است که در زمان سابق اطلاق
 نمیکرده اند که بر علم آخرت و معرفت بعضی نکات و وقایع آفات نفس که
 عبارت از در افتادن بتعاید باطل و مذمب محکوم است و اینست که
 و بمطالعت اعمال خارج که مقتضی مطلقان عبادت و اعمال اخرویست و
 در یافتن چهارت دنیا و دنیا و اطمینان بر نعمای باقی اخرت و استیلا
 و ترس الهی بر خاطر و امثال آن ایت الهی به ایت قلوا لا نفرحون کل
 فرحیه طائفه لیستفعلوا فی الدنیا که بترجمه شش بخش
 چهارم سستی گرفت تیردات بر بنی دار و چرا که چنانچه مذکور شد
 مذکور ترس هم از خط الهی بر وجهی که مقتضی بتجارب عبادت و مناسی شود
 بر آن صفت قریب تر شد و ظاهرست که علم که ام که بران مرتب تواند
 شد علم آخرت و معرفت امور مذکورست و دانستن طریق سع و شری و طاعت
 و کج و امثال آن و همچنین از علم که درین حدیث و اقصای علم با سواد آخرت
 و علم خدا شناسی مراد است نه معنی لغوی علم دانستن است و نه معانی اصطلاحی
 که علماء این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول صورت یا صورت حاصل
 تر و عقل یا استل آن چرا که در حدیث واردست که العلماء مؤثره الانبیاء
 یعنی علماء وارثان پیغمبر اند و ظاهرست که وارثان علمند نه وارثان علم که
 انبیاء وارثانند نه علم دین و آخرت است و علم خدا شناسی نه علم با
 معانی که مذکور شد و آیه کریمه انما یعلم الله الغیبات و ان الله بصیر

مذکور است چه خلاصه معنی کلام بجز نظام است که بدستی که نام کرده که در سر
 و خوف الهی میگوید از زندگان او در باب فلسفه و وصف اشعار بر عینیت
 یعنی دلالت دارد و بر آنکه علم ایشان باعث ترس و خوف ایشانست و نظام
 که علی که خوف و ترس الهی بران ترتیب باشد علم دین و اخوت و علم خدا شناسی
 علی غیر ان از علوم را در معنی علم منبداً و در باب عرفان محض جلش است
 نیز از ان بر سه و شش طایفه میگردد چنانچه صنف غله علم را در بعضی از نظام
 خود که مسمی بود پنج سوره است اشعار بر معنی کرده فرموده اند شایسته علم دینی سر
 قیل است و قال: فانما ذوقی فی حاصل زحال به علم بود غیر علم عاقلی یا مابقی
 قیاس عیشی که است خالی بود از عشق یا در تنگ است بنحای شیطان باشد
 این علوم و این خیالات و صور و فضل شیطان بود بران جمله توجیه علم عشق
 در دل نهی است بنحای شیطان میباشد میالوج اول از فضل شیطان
 بشود ای در سنن عشق هم بگوید چند چند از حکمت بر نایب
 حکمت ایمان را هم بران در اول منور کن یا از ارجی چند باشد که لعل
 که ترا گویند که عزت همین به هفت روزی مانده وین که در تعیین به تو درین گفته
 شغولی که ام به علم خواستی بود ای مرد عالم به فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم یا هندسه
 را یا احد ادرم به با دقت فی روشنی از عرب به و چون شش میگفت از
 روی طب را یا ایا القدم الذی فی الدرسه کما حلقه و رسد بکرم که ان
 کان فی غصه الحلب یا لکم فی نشأه الاخری نصیب یا لسا قیام که ما زود
 کرم یا بر بای بریز از جام قدم یا بگفته شوق پرده پند او را به هم بچشم و در پند
 در علم

روایت کرده است بسندی که افضل است شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی

از حسین بن احمد که گفتی با بر عیب دانند و ده از پدر خود احمد بن ادریس
 الکاشغری القمی که از راویان ثقة و فقیهان معتبر است و حدیث بسیار
 از او نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون
 او خالد و حسن بن برقر و او نقل کرده است و تولد او انجاشیه
 برقی است شمار یافته و قریب صد جلد کتاب از آثار فضل او کسوت ظهور
 و اگر چه بعضی علماء رجال ضعیف میدانند بواسطه آنکه اکثر از ضعف او روایت میکنند
 اما این را دو ثقه بودندش را رجحان داده و شیخ جمال الدین بطریق علی بن احمد
 خلاصه رجال میگوید و غنی بن ابی روائه میگوید از محمد بن علی بن موسی بن
 برهم الضیفی الکوفی که گفتی غالی میباشد و اگر چه چند جلد کتاب ثابت
 یافته است اما طایفه رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند
 چون در اشالی این احادیث خصوصاً کاهی که در مقام اثبات حکم شرعی این
 اثبات شده است بحاجت عمل ناخواند باین ثابت کنند تا جویشند که نقل نیانند
 اگر چه روایتش ضعیف باشد چنانچه در حدیث سی و یکم ازین کتاب خواهد آمد
 ان شاء الله تعالی و مصنف اجماعاً در سی و یکم کتاب سی و یکم مشکلی وافی حد
 آن خواسته اند از تضعیف که در نقل این حدیث خدشه بخارند و باین
 و همچنین در نقل بعضی احادیث آئیده اگر در سند آن بعضی را و این ضعیف بنظر
 رسند از محمد بن حسن که از مشاییر راویان حدیث است و مصنف چنانچه
 جلد کتاب و اگر چه بعضی علماء رجال ضعیف میدانند و حکم تضعیف روایتش را
 و شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیق کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل
 کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در ضمن دعائی که در حق او کرده اند و طاهر
 رضای خود از او فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام امنیت شیخ

[illegible]

و محاربت تا از آن تشنج یابند و چون برآه مدتی بینه ز قمار ایشان در
 میان مردم متضمن حصول خیر و برکت است اگر کسی بود ایشان را اجل تقدر
 که تا آن نرسد بالضروره ایشان گرفتار زمان ابدان بسیار بود و مرآتیه قرار
 نیکرفت و دعای ایشان در بهر نماز غایت ترس خدای الهی شوق و
 غیر تناسی پندش و هم من عرف الله شیخ محمد بن عبد الله بن علی در کتاب
 کلی آورده است که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از آنکه دست
 بعد از قبول از ادراک دل یعنی سرگاه ادراک امری شدن باشد و بواسطه تقاضای
 و استیلا از زمان غبار نسبیان بر آن نشسته چون باز بخاطر آید و بصیرت کرد
 و اگر رنگ آن غبار از مرآت خیر مرتفع گردد و روشن شود که همان امر است
 که مرتبه دیگر در معرض ادراک درآمده است این ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت
 خیانت و از نجاست که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب عرفان میگویند
 چه شریعت پیوسته کشف از واقع و نفی نفس فطرت انسانی که در کشف اشیا در منزلت
 بر خلق چهار مرتبه مقدم دارد و چنانچه در حدیث وارد است که خلق الله الارواح
 قبل خلق الاجساد بر طبق آفات عظیم یعنی خلق کرده و آفریده است حضرت
 عزت جل بر آن نفیس فطرت انسانی را قبل از خلق به نهایی ایشان بجهان
 سال بسج شک نیست که در آن نشاء یعنی قبل از مفارقت عالم خود و جهان
 و ظلمات بدن ادراک بعضی معارف الهی که بی مزه کتب تحصیل از مبدا و احیای
 فایز میشود و شب از حاصل بود و چنانچه چاره واقعی هدایت المستبصرین
 قالوا انی و کتبنا بن اطلق است خلاصه مضمون کلام مغرط امام که
 در بهر خلوت که آفرینش از واقع واقع شده و جمع آورده در معرض خطاب
 که اینست من که خالق زمین و آسمانم پروردگار شاد و فرخنده و شادمان

بی زنی فریاد برآوردند که کسی و غیره که تواند بود می پروردگار عالمیان
 پس غیب سرشد که در آن وقت ایشانرا علم پیرو و کار خود حاصل بوده و در آن
 وقت از آن بواسطه الفت بذات جنی و اینها که در طاعت بسیار
 چون ایشان پسید ریاضت و ترک لذات حیوانی و طبع سخن علایق و عواید
 جهانی در مقام تصفیه باطن درآید و کمک نسبیان از این صیغه زوده اند و در
 سوره الباقال یوسف که گفته چنانی و او به بین القیوس است به مقصود در آستان
 نژاده اند و آیت صاحب معرفت و اصل عرفان و انوار بر او پس می باشد
 آیت که هر کس مرتبه معرفت حق را در یابد معنی در ضمن تحصیل ادراک دوم
 در ریاض تبرک لذات جهانی و کسوف ای شتوانی و ترک تعلقات جنی نفس را
 قایت میگرداند اول طب اسرار و در چنین غایه که کمرنگر است معنی بر
 عظمت و کسب یابی او را به وجهی که وظیفه زمان بقدر دست ادراک نماید پس
 فاه من الکلام و بطیفة من الطعام سر آینه باز میدارد و آن نطق خود را
 از نظم غیر ذکر حق و سبب آن از فکر او بازماند و شک اشتباهی خود را از
 سیر کردن طعام تا به طبع عالم قمر روشن نقصان نپسندید و گرفتاری بفرمان
 بانی غار و دوازده پروردگار خود و غلبه بالصیام و التیام غایب من فی
 تشدید نون ماخذ از غایب بفتح عین است که بعضی تعب است و قیام
 می یاز نماز مطلق است یا نماز در شب معنی از غایت الزامی که او را از عباد
 معبود حقیقی است می آید و تعب در روز و نماز راحت انگاشته می
 نفس خود را تحمل شفت آن میدارد و حال او با بیا و امسا یا رسول الله یا یا
 اگر بخواند یا الله یا میسده اند و گفته اند خل آن در اغلب محذوف است
 و کلام درین تقدیر است که تقدیر یک یا ایها و اما تا در حقیقت همان بی

عرضست که بخوان در ضمن بیان مقام نبی صفت جزو ذکر کرده اند مثل بی
 خنده و ناله ایی نمیکند این را در عرض آن و بعضی مفسرین بای با کشته شدن
 در کوفه کریمه اذخلوا الجنة بما کنتم تعملون ازین قسم شمرده اند یعنی دخل
 شوید بهشت را ای مومنان در عرض عمل صالحی که از شمار وجود آمده و گن
 ادا کرد و دخل بهشت در عرض اعمال صالحه میباشد نه بر وجه تفضیل بعضی
 از مفسرین باری بای معیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت با وجود اعمال صالحه
 و سعادتی که از شمار وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشمار زیاده بر آن
 شمول آرد که شمار بر آن موافقه نمائید تا گناید از این باشد که احوال بهشت
 و اعطای نعم اخروی بعضی تفضل به نسبت اوست نه در عرض عمل صالح چنانچه
 کسی که مسکن بشمار عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود
 و بیس فی امن فضل سعید مولانا اولیا الله صینی جمیع از اصحاب که روی سخن
 حضرت با ایشان بود صفات مذکور در افق مرتب باشند خود دانسته گفتند
 بادتر و دران و ما دران بای رسول الله ای این جماعت که ذکر وصف ایشان
 کردی اولیا و اصدانده این کلام را در احتمال است یکی با که عرض ایشان است
 حال آن جماعت باشد معلوم نمایند که ایشان اولیا را دانسته اند و آنرا
 استنعام را از کلام حذف کرده باشند یا که کلام مذکور بجزی باشد که قصد
 باشد بآن لازم حکم، یعنی علمندون اتفاق خود را در بار ایشان بعد از
 صفات مذکور یعنی از ذکر این صفات ما را علم حاصل شد بای رسول خدا که
 ایشان اولیا و اصدانده قال ان اولیا الله ان حرف نمیکند است و بر احتمال اولی
 غیر از اصحاب از کلام سابق استنعام باشد چون در حال استنعام مکتوم آرد
 قاطری است و چه نمک و جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روغن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اند
ایشان اولیای الله نیستند بلکه اولیای الله جمعی اند که متصف با صفات ایشان
صفت باشند بازه که یکی خود است تا ذات که بر زبان آتی است
در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تهریکام ایشان و صفت
ایشان باشد حکم مذکور یعنی بی ایشان اولیای الله اند و سوا بی اوصاف شده مذکور
انصاف باین صفات نیز دارد مقام محب غایب مقتضی تأکید نیست و اگر
صرف تأکید محتاج بیکه است و تخریبش نیست که در فن بیان ذکر این شده
که هرگاه روی سخن با جمعی باشد که حاصل اعتقاد ایشان در باره حکم و یقین ایشان
کلام او مقتضی غیبت ایشان باشد بشیونین سخن مذکور چون ظاهر است که
این معنی سبب شوق و نشاط محکم و رغبت او میشود و نازی سخن و بطلان
خصوصا کسی که سخن را از راه گذر دیگر میجویند بوده باشد مقام را که پیش از
خواه بود و این مقامات تأکید ثانی بافت نخواهد نمود و ما سخن فیه ایشان قیل است
چون همیشه است از موقوفی که خاطر ما در قبول و تصدیق آن مجهول اند و در توصیف
جمیعت که حکمان را از دشمن و دشمنان آن نشاط و اقبال و اقامت حاصل نمیشد
ذکر در موقع خود باشد چنانکه صاحب کشف القصر ایه کریم و ذکر القوا
الذین آمنوا فاقبلوا القرآن و اذا اخذوا الى شياطينهم قالوا فلیکنهم و الله
منا نجان آن زمان که بطاهر و عوی یان میگرداند و در باطن کفر ایشان
برقرار بوده و نازل شده یعنی من با منان ملاقات مینمایند بیکدیگر اما ایشان
آوردیم و چون با شیاطین قوم خود که را منعمی ایشان باین عمل کرده اند نظر
میکنند بیکدیگر برستی که ما از شمایم خفیه فخره را با کینه بآن با که با حق
در دم اقتضا نمیکند شریک اند و چنانچه برسان آن زمان را که عیادت از آنجا

پنجم از مشاهد احوال ایشان یعنی بر تفاق ایشان حاصل بوده و تردیدی
 نیست و باطل ایشان نه داشته اند که مستحق اعتقادی نمیکند بیهوشی این قوم
 ایشان خصیصه چون خدایت را بران داشته بودند که بران وجه اظهار کنند
 چنین میدانستند که حال ایشان چیست و تردیدی دران نه داشته اند که رفع
 حاجت با کید باشد برین وجهه ایراد نمیکند که دست و کشتا که حسن طریق
 و رغبت و نشاط و حقان کمال و بسط کلام ایشان در فقره اخیر و عدم
 این معنی در فقره اول نشان تخصیص کور شده و این امر سکت امکان سکون مگر
 امکان لازم و کمال و تحسین و امکان نظام غیره و نقطه امکان نظم مگر و شایان
 ششم جن الناس بکه یا هر است که سکوت ایشان را اگر گفتن یا اگر ظاهر است
 که کفر نفس بکوت نیست بگو در ضمن سکوت و حال خاموشی تحقق میشود و پس
 از قبل اطلاق لازم بر غرض که عبارت از لازم گفتن و لزوم خاموشی نیست
 سکوت ایشان لازم دارد و مگر در اذن جدانیت و بر نیات است نظر ایشان
 عبرت گفتن و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت دانستن چه
 بیک از امور مذکور نفس انسانیست بگو نظرایان بجهت است تا آنچه در
 نظر آید بآن که پسند و آنچه نه نماید اگر صلاح پذیر باشد و اصلاح آن که شستند
 از جناب ازان را لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمت که عبارت از بیان
 مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیا است و رفتار ایشان تخصیص
 در امر الی عبارات و بیاید و اینست که در ضمن کفره کلام ایشان را در حال نظم
 گفتن و در فقره دیگر خلق ایشان را در حال نطق حکمت نامیدند و این نطق و نظم
 بیکه صفت و هر دو یک حال اشارت بگو کلام ایشان ازین دو حال بیرون
 و خلوت ذکر است و در میان حرام حکمت و سبب آن بود که در از نطق و فقره اخیر

مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان در مرتب باشد از روی حکمت و
 مصلحت است از جهت و نه از علم و لا ارجال التي قد کتبت علمهم
 اراده هم فی اجساد جسم خوفا من العذاب و شوقا الی الشراب اجل مع حلیت
 و اجل عبادت از آن جهت که به طاعت و طاعت از خلقتی هر یک از افراد بشر مقدر
 شده و نه هیچ محفوظ نوشته اند که آن وقت از سر پیر و نرفتن ازین سر
 نهانی میرفت و چون متغی شود از حال و نفس فی جنب نجات که بر این اجزاء
 اجزاء که لا یتأخرون ساعة ولا یشتد عذاب من هاهنا است یعنی ترس ایشان
 از عذاب و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبادت از خشنودی و عدم رضا که
 محرومی از دریافت قاضی است و شوق ایشان بر حمت و نوابه غیر متناهی که
 بهترین مرتبه خشنودی و رضای اوست و دریافت لغوا و اتصال به مرتبه است
 که اگر مقصد برودن اجزای ایشان چنانچه مذکور شد مسکن راهی بود و رسیدن
 آرام نیکرفت طایر از روح ایشان در نفس جان که بیان از انصاف است که
 قضا به در هم شکست بیال و پر شوق ثواب مدبر و از فی آمدن و خود را به روح
 انفرادی و از اتصال میرسانند و در بنیاد اشارت است به دی مرتبه نو
 و رجا که عبادت را برابر بودن مقصد به هم و امید است چنانچه هیچ یک بر دیگری
 زیاده ای نداشته باشند بلکه هر یک از مرتبه زیاده ای داشته باشند چنانچه در
 یافت مقام امام محمد باقر علیه السلام تیرا است باین معنی دارد است که در هر دو
 پس من عصبه من الاله فی قلبه ثمان نور خفته و نور جان و نور انوار الاله
 به این نیست هیچ عصبه من که اگر در قلب الاله و نور خفته است یکی نور
 و دیگری نور عصبه و هر دو در مقصد برابرند و هر چه که اگر در میزان امتحان باشد
 چنانکه ام بر دیگری نمیبرد و از امام محقق باطن حضرت محمد صادق علیه السلام سر است

که بر زبان مبارک جاری ساخته اند که عجب مکان فی وصیة تعالی ان قال
 خف اذ خیفه لوجهه بئر الطلیس بعد کب وارجوا الله رجاء لوجهه بئر الطلیس
 من غشش لینه در غشی که در وصیت تعالی پیغمبر بود علی بن ابی طالب سلام است
 که فرزند خاکست ای فرزند پسران پروردگار خود رسیدی که چنین پنداری
 اگر نزد او ای بس که بی که موازنه کند بشی که بی که در غشش خف و غشش
 داشت و امیدواریش برعت او امیدواری که کان بری که اگر کان می در
 مغفرت او تابی که بر ابروی که بختان جان و نس آفریده خاص می شده باشد
 بیاید داشت که مراد معرفت و شناسایی حق جل جلاله اصطلاح بر صفات جلاله
 دوست که مهارت از دست صفات ثبوتی و سلبی باشد بعد روح و طاق باشد
 و ابایی بر وجه حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بجهت صفات او تیر است
 که عیسی اوراک که که ترچین و اعلی حرکت انبیای مرسلین از رسیدن کتب که که
 آن که که تاسی اعراف از نه چو چای منیر ایشان از غنی نفع ایشان بکن نیست
 برین مقام جلافت انتظام خلاصه امام علیه و آله شریف القدر و السلام که در
 اعراف بجزو انجسار بر زبان مجربان جاری ساخته اند که موقوف که حق نیست
 یعنی نشانه ختم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسایی تست یعنی بحقیقت و کمال
 آن رسیدیم و در حدیث و در دست که ان الله تعا حجب عن القبول کا حجب
 عن الا بصار یعنی برستی که حضرت عزت بهانست از نظر و نشن عهک
 همچنانکه از این مقام سر بنان است و حین نه مجسم سر شانه حال او بکن نیست
 به به عقل نیز بحسنه حقیقت او تیران رسید بهی حق التفات باید کرد بکار حق
 که از خفیت جل و صفات و حوی رسیدن آن بنایند و کان میسرند که مایل
 آن سعادت در حقیقت امکان است که سزاوار است که خاک را در

و دانش این دیزی و کان که در امصادق آن بعبقر الطین است
محض کذب و افتراء و من ضلالت و غر استنهای چه باید این مرتب غلبه تر است
که آن توان رسیده و زلال این چشم صاف تر از آنکه بوشت ادراک بشوی و کاش
پذیر تو آنکه بیهوده بنیاید آنچه ادراک ارباب درک و تیزان میرسد از یاد
مرتبه بگردانی او بفرمان دورست و غایت آنچه نظر حق و فکر حق بدین
وادی بران درک آن بنیاید بنیاید مرتبه ادراک و ادانی از یک چنانچه
که از ادب آنچه پیشتر از آن در نیست و غایت فهم تست است
محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیست و تمام این رباعی و ادب و رباعی
کثر محض حسن برایت است و خورشید فلک چو در سایه تست و کاشانی
ز دانشان ندان یافت و از لغو مر آنچه و به باید تست و پس صفات
جالی و جالی کینه و مبالغه با ثبات و سلب آن دارد و حقیقت فراخ
مرتبه ادراک و فهم و هست صفات واقعی پروردگار چه باید مرتبه بگردانی
و کثر مرشخ و کمالی رفیع ترست از انصاف و ثبات این صفات چنانچه
کلام بدعت و نظام امام محمد علیه السلام اشارت آن دارد که فرمود
کلمه میزد و او را که می آید میزد مخلوق مصنوع شکم مردود پس این صفات
تو هم آن که سازد باین فان و لک کالک و تو هم آن که در صفات این صفات
بها و کمال حال صفات و صفات این صفات است و صفات صفات کلام حقیقت نظام
که هر یک از صفات کمال که تو هم تیزان کرده و در بنیاید و وقت نمی آید
بهترین صفاتش بخار و مخلوقیت مثل شاکر دست صفت او را آفریده و
چون در حسن نسبت آن پروردگار تیسرین خود کرده و میسر او را نیست که کمال
شاید تصف بشید و بسیار باشد که بران ریزه تیسر که در مقام شناسایی

در آینه گمان بر آنکه هر چه در کار ایشان را در شاخت از شایان ایشان
 بهر چه کمال خود را دارند و در ماز و نقص خود را در شاخت آن دانسته پس
 شد که برین قیاس است حال عطا و ارباب و انشراح انصاف بر در کار خود
 بصفتی که صفات کمال میباید اند و مولانا جلال الدین محمد دوانی صفت کشیده
 قدیم تجسید بعد از نقل این حدیث دیگر از صفات خود کمالی را که کرده که در
 منظرش اینست که این کلام است در نهایت وقت و لطافت که هر چه
 از هیچ تحقیق و توریته دقیق و شش است که چون تکلیف باهری که زیاده بر
 قدرت باشد عطا تجویز کرده اند و تکلیف باهلا بیاقش دانسته انسان بر پا
 ازین مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات بحال تواند در حیطه در کمال
 و فهم آن فراور مرتبه ادراک او باشد بر در کار خود که هیچ هیچ صفات
 کمال میباید آن صفات دانند و آنچه هر که او تواند دریافت که انصاف
 متضمن نقص تصور است چون او را بسبب از صفاتی که متضمن نقص نشود
 از او سلب نماید و آنچه مثل آن در خود و امثال خود مشاهده کرده باشد و گفت
 آن گرفت از مرتبه در کمال و فهم او هر وقت ها و در کمال او نقص کمال آن نیست
 پس مکلف نخواهد بود که بابت سلب صفاتی که انصاف امثال خود را آن
 متضمن نقص کمال و از پسین پارتی سلب نموده آنچه در خود کمال و از انبساط
 خواهد کرد و آنچه نقص شایسته چون کمال خود را درین مشاهده میکند که قادر
 و قادر و عالم و هر که و صادق و هیچ و چیز باشد مکلف شده است
 بابت صفات مذکور و از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بی نیاز موری که
 لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در قیود و در امثال آن
 می بیند مکلف شده است بلب صفات مذکور و از هر چه که برین مکلف

این علم قبل از این باقی نیست : اولی از آنکه دانش علمی نیست : خداوند این علم
 را بر سر کنده غور و دانشم باقی سپردن : دلی که علم را از الهی در زبان شکر کن
 بی شکای : که از آن خواجه خود می نیاید : و ازین خبر غرض میکنی نباید علم
 بیاید : است که معرفت و شناسایی که طاقت انسانی آن می تواند رسید چنانچه
 دارد که مرتبه و طیف جمیع و سطوح تحقیق و احاطه به غیر الدین طوطی
 از آنکه و انقضای بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن
 از مراتب معرفت باقی باشد که از ادنی مراتب آن آنت که شنیده
 شده که موجودی است که هر چه بود می رسد معدوم می شود و در جنبه بعد از آن
 در لی آتیه روشنی می شود و هر جنبه از آن بر می آید که نمی شود و مردم قیاس از آن
 میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس اثر آن کرده و نظیر این مرتبه از شناسایی
 حق شناسایی جمیع است که در ضیق تقلید گرفتارند و تصدیق بر وجود حق کرده اند بی آن
 دلیل و بر مانی بر آن دانسته و همین اعتقاد کرده اند که از پیران و استادان خود
 همچنین شنیده ایم و ایشان در دفع میگردانند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت حق
 مرتبه جمیع است که از دور دوری مشاهده می شود و همین گفته که موجودی است که
 اثر آنست و از آن رخاسته و نظیر این مرتبه در معرفت و احاطه به علمی معرفت است
 که دلیل و بر مانی اثبات واجب کرده باشند و از مشاهده تکلیفات و احاطه
 مصنفات علم بر وجود صانع بهم رسانند و ازین بهتر شناسایی آتش مرتبه
 که احساس کنی آن کرده باشند و بر شناسایی آن خداوند را از پیش نظر برداشته
 مشاهده بعضی محسوسات که تراکم ظلمات از آن منع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه
 در شناسایی مرتبه بر فیست از همین طالع که همین خاطر در شناسایی
 حق ایشان در اجماع رسیده باشد و علم الیقین داشته که او است که حق کائنات

و روشن بخش ارض و سوات چنانچه خود در توصیف خود میفرماید
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و ازین بهتر تر مرتبه کیست که بگوید
 خود را با شش دوه چهار سوخته باشد و جا کمتر کرده و تفسیر این مرتبه در
 واجب معرفت از باب شود و خواست که بعین یقین مشاهده مشوق حقیقی گردد
 و از غایت الله و از ان وجود خود را در میان ندیده و مشاهده شده و در هر چه
 میگردیم دلیلی پیدا نماند و فهم بجز علی لکن احوالی را باقی اند که تمام معرفت
 در مشاهده در حقیقت دیده و تفسیر را که از اندوه در نظر نیست شدن میسر نیست
 در هر چه نظر کند حق پیدا شده ازین مرتبه مرتبه بلند تر نیست و ازین پایه
 رفیع تر نه و ظاهر نیست که از معنی که درین حدیث مذکور است نیز آید چو که مرتبه
 اول مراد باشد چو که در ضمن تعلیم کمالی مقصود نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست
 چنانچه کلام مولوی در مشنوی مشهور بر انت گفت مشنوی پای بسته اند
 و چون بودند پای چمن بخت بی یکن بود و مولانا حسن حسین نبودی و عاقلانه
 مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگر چه در اصل مناسب هر رباعی حق را نتوان نوشت
 از روی کتاب حکمت نبرد راه باقیم صاف در دایره معرفت بر این حکیم
 جا داشت در هر کاه و عاب پس مولانا مرتبه سیم خواهد بود که در اصل تحقیق
 از ان علم یقین بکشد و مرتبه چهارم که تحقیق عین الیقین می آید و اندوه
 انجام آنچه درین حدیث از صفات اول و بیست و هفتمین باب در بیان
 بیان حضرت جاری شده است سر آمد صفات که ایشان متصف می باشند
 چنانچه آن صفت و بگویند که در باب تحقیق اب بجا تر آید و نه باقی
 در رعایت آن کرده و صنف و املا در مشنوی گفته است چه صفت است که
 که از یک گفتگ با شود و از این تحت اتمک و عدم جمع و کم خورد است که گفت

ز کمر پایش که اندام سیاه شب فرمود آن نفس است و عبادت پروردگار خود
 بر روز و دشتن و بر پای بودن شب که گنایه از نماز و شب زنده داریست
 و بعضی آنجا همان صوفی خاکان برده اند که در آن دو اصلان مجزا از آن نیستند
 و ایشان را چون ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بیدار حاصل است
 بکبر با عتق را باطل خود می شود و او شده اند آن حاجت نیست و آن تکلیف نیست
 و این اعتقاد محض ضلالت است که همیشه چو اگر کسی را از ارباب و صواع و فغان
 استغفار از آن حاصل شود و در معرض آن تکلیف نیست حضرت تقدس مصطفی
 می برد که خدا شناسی همه باین یاد تمام است و حال که تحمل شقت نماز است
 که در پشت پای مبارک ایشان آمار و رم بظهور می رسد جناب ولایت است
 عزتضوی می بود که انتهای سلسله های ایشان همه با دست و طریق بی سلسله است
 که جناب تقدس شش نشو و مراد استقیس نیست و بعضی پسته که آن
 جناب و شش هزار رکعت نماز را یک کرده اند و چنین هر یک که اکابر اولیا و عالم را
 عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات می کرده اند چنانچه از
 کتب میر و تاریخ صدق آن بطوریه می رسد چنانچه مکرر است که در حدیث جاری
 شده که نظر ساقی خیرین عباد و مستحقین نیست یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر
 در فکر خداوند شناسی و امری که بآن تحقق داشته باشد بهتر است از خدا بیگانه
 از عبادت شصت ساله بعضی را گفته اند بسبب اینکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت
 در جهان یافت نیست که فکر عمل قلب و عبادت عمل جامع و اعضا و جوارح است
 که طلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آن
 که می بینیم انفسه لایزال است یعنی نیز اشارت بان دارد چه آنکه مغیرین ذکر و ادراک
 تفسیر بکار کرده اند یعنی برای واریه نماز را بر اطمینان مکررین مقرر است که تصدیق و تفسیر

از وسیله بیان پس فکر که مقصود است اشراف باشد از نماز که وسیله سبب
حصول آنست چشم ذکر است و اما دیگر ذکر نبات چه ذکر قلبی و نهج
و کواکب و الفانی که ذکر در ضمن آن حاصل است بسیارست نهایتش از باب
مال که لا اله الا الله نامختیار کرده اند تا باریست و چه که مقام کجایش ذکر آن
در چشم که در آن نموجی آنست که حرف آن از حروف اشراف است که لقا
ترکیب یافته و حرف یکا نیز بیان در باب دوم آنکه ذکر نفس که اینست
نهایت استقامت آنست در ضمن آن پشته تحقق می تواند شد چه در حرف
آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست و میدان در میان مردم
که این قیام نموده گویی را بران اصطلاح حاصل شده و بخلاف دیگر کلمات
و لغت و ادب و کسبه و اشغال آن که درین و جهت سیوم که اشتغال آن
حرف الف که اشراف حروف بحسبیت و قوام جمع حروف بدست چنانچه میوه
حرف ذی گفتند و در میان حروف او را طلب می کنند بیشتر از سایر
حروف چهارم آنکه اشتغال آن باعث آمان و محصل نیست و دستکاری
شداید عذاب او که لا اله الا الله صفتی نفسی و محضی است من قابل و بعضی وجود دیگر
نقشه که او را آن غیر بطول کلام و مازنی نمی میشود و مقام کجایش آنست که
نظر اقبال است که برت عبارت سازد آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است که
فَاخْتَبِرُوا اَيُّهَا الْاَوَّلِيْنَ الْاَبْصَارِ یعنی استبصار کنید و عبرت گیرید از شما و بعضی
این را صاحبان بصیرت و بیانی مضمّن سخن کردند و گفت که کوفان نظم حکم
عبارت از آنست و اما در حکمت امر است که متضمن صلاح و یا از آخرت باشد
یا صلاح اخوت تنها از علوم و معارف اما امری که متضمن صلاح عمل یا نیکی
باشد مثل علم و یا هیچ کسندی و کجای و طلاق و مزارع و مسافات و اشغال

آن کای که غرض از سر دیوان متعلق باشد و شایسته بخت نخواهد داشت
رسیدن غیر و برکت است بر دم از وقت را بشان که متضمن اشغال خلق است و
نهم خوف و ترس است از عطف و غضب الهی که در پیش دوم ذکر مرتب است
چشم امید و بجا بر حمت غیر تناسی که در پیش دوم در ضمن ایادی که در پیش
هم و امید مذکور شد مرتبه آن معلوم شد و این صفات دو کاذب که مصداق کاذب
عقرب کاذب می تواند بود چون دیده بصیرت ملاحظه شود ظاهر میشود که از اجناس
و باب ترخان و صاحب سیر و سلوک سر را انصاف باز نوی یاد باطنی آید که
صبر میوم

روایت کرده است بسندی که متصل است به شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی
از سر بن مویکل ز علی بن حسین صدق آبادی که از راه دیون حدیث و در کتاب
جمع و تحصیل این نشان شده اند احمد بن محمد بن خالد از حماد و محمد بن خالد بن محمد
بن محمد بن علی البرقی کنی یا بر عصبه اند که از اصحاب امام رضا علیه السلام است
و او را که صحبت امام موسی شیبیه کرده و اگر چه بعضی علماء رجال صفینش نیستند
اما شیخ ابو جعفر همدانی رحمه الله حکم نموده اند که شیخ جمال الدین مطهر و جعفر
رجال میگوید و الا اعتمادی علی قول الشيخ ابی جعفر الهمدانی فی تعویذ از عصبه
این عصبه که از اصحاب جمال الدین است و در حدیث کتابی باو نیست
و گفته اند اصل بن سلیمان که از رجال حدیث و احوالش معلوم نیست از عصبه
بن سنان بن ظریف کنی که ثقة جلیل القدر بوده و خزینة ای مشهور و بعد از
وادی و شبیه از خلفای بنی عباس کمره و از اصحاب صادق علیه السلام است
و او را که صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نموده اند از امام حسن بن جعفر
محمد الصادق که آنحضرت فرموده اند سمت ابی یحیی عن سبیه علیها السلام

که او و قدر از کلام حذف نمایند براسطه شباهتی که هم میرسانند کلام شش
 و جزا چندین جا بعد از این گفتاری در آخر بحث قصه از کتاب بطول تصریح آید که
 در بعضی از کتب بخیر مذکور است و همچنین شبیه از ان قبیل است بر قصد شده
 اتصال و تعقیب شایسته و خل وقت نماز پس حذف تعلقات حال مذکور را بر
 این روی ان سبب صاحب کشف در اول سور و خجرات آورده است که گاهی
 عرب بگویند جهت این یعنی غایب نیستیم میان دو دست او را اینست
 طرف راست و طرف چپ است نزدیک با دو دست نامیدن او در
 حالت عطف چپ که در دست راست و دست چپ است چنانچه
 از قبل تشریحی با هم جای که لغظ را که از برای معنی موضوعت ذکر میکند و از ان
 معنی بخیر است که مجاور و متقارب آن نیست چنانچه راوی را اگر در اصل
 شریعت که فرموده بر این بار میمانند در معنی فراده استقلال میکند که عبارت
 از کلام است که در این باب از این جهت که ظاهر و معنی ظاهر یک فاعلی است
 که در است آن این است از ادراک و اعدام ایشان بآنش که چون از
 تر و خشک را از چنگ او خلاص نیست آتش که تکیه کنند آن خواسته از قبل
 مصرع که عبارت از ذکر مشبه است و ابا در مشبه مثل آتش آتشی بخشم
 که است گفته شده در جل شجاع شبیه با خواسته شده و هر یک از او قد متواضع
 و شمع اند که عبارت از ذکر لایات مشبه است و کلام بی ذکر مشبه
 را بقاء و اطمینان از لایات آتش و حاصل معنی نیست که بر خنجر و در ذکر و بیجا
 کنانی که بر پشت خدا را کرده آید و نه جس که بیای حق آتش گرفتار شده
 باشند و تر و خشک خود را در معرض اوراق آید و در معرض لایک آید و با طایفه
 به خود اوف حد است آن ماضی پس و مع کینه نقل آنرا از خود بخیر

که در استعاره از آتش است
 که در استعاره از آتش است

لی نشانه اصل استیلا بآب و امثال آن و می تواند بود که نیز آن گاه اگر کلام
باشد بطریق مجاز و تشبیه که عبارت از ذکر لفظ و در آورده سنی از آن حسی می گویند
که در آن از برای آن وضع کرده اند بی واسطه تشبیه که با تشبیه بکلام سبب و کلام
بر آن وضع می آید و در حقیقت بجهت ایشان و برین تشبیه نیز لفظ و در آن ظاهر
ترشیخ خوانده بود و چنانچه استعاره و مجازی ترشیخ است و ذکر ترشیخ بعد از آن
میکنند در مجاز و حمل نیز کلامی ترشیخ چه در آن میکنند و در حمل نیز کلامی ترشیخ که در آن
که عبارت از ذکر کلمات معنی خفیه است در کلام و در آورده معنی مجازی از لفظ
چنانچه در شرح حدیث آنرا میگویند که قالی اطهر لکن و یا که در باب ازواج خطاب
بر زبان پیغمبر این حضرت مقدسه بنویسند یا می شود ماست که آنکه اطهر
ترشیخ ذکر است بهر جسم که به نقلت که قویب و دوم رحمت حضرت
برسانت صلی الله علیه و آله خطاب ازواج طاهره کرده کلام مذکور در زبان مبارک
جاری میباشند یعنی هر کلام اما در دست تریه پشتر بن در سفر آقا حضرت محمد خلیفه
و خود و ترانه و یا خواص رحمت که ایشان کلام حضرت را بر حلقه کرده و دست
خود را بر ابرم میباشند که دست هر کلام اما ترانه و دست که صاحب آن پشتر
نوت خوانده اند که اول ذنب که از جوار ایشان نهاده و ذیل پشتر نهاده
داشت رحمت نوده باشند که مراد حضرت آن کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی
از آن را داده است برین وجه که یک کلمه مذکور و معادرت خواسته شده اند
معادرت از اطولیت و زیادتی آن را داده و بر سبیل ترشیخ و اگر کلام بر استعاره تشبیه
محمل شود و لی خطاب بخود در مفردات چندان در آنجا بود برین وجه که یک
از ادبیه و اطفا و نیز آن معنی خفیه مستعمل باشد تشبیه باشد معنی که
حاصل است از ذنب و آنرا که یک کلمه و در حق آن حالت از خود با دای میباشند

و حالت شخصی که بر پشت خود آتش برافروخته است و خود را در معرض محنت و
 هلاک شدن در آورده پس میانه سواحل آن را آب و امثال آن و در مقام و جایی
 دیگر نیز عمل است که از روی محنت بر خاسته که بعضی فکر آن کرده اند و نه سبب خود
 ساخته و آن ناست که گفته اند هر یک از اعمال حسنه و احوال نیکو که از بسنه و نیکون
 صد و دهی یا ده سالان نشانه بصورت حد و تصور و امثال آن از نیم پشت آورده
 خود را بر وجه و سینه و همچنین اعمال سیه و اگر دانه بصورت عقرب و غیر
 و عقبات آتشی بر آورده در مقام عذاب و ایذای او چوبه تیر و در آن
 و حدیث نیز اشعار می باین معنی است میستواند بود که کلام جان مجاز
 مرسل باشد از قبل تفسیری باسم ایول الیه یعنی ذکر لفظ و آرازه معنی که در زمان آن
 آریل می جیتی خواه شد مثل آنانی و غیره زیرا که تر گفته شده و انکه زوایا بسته شدن و
 برین گفته اند که تواتر و اطمینان از شیخ مجاز خواهد بود و چنانکه گذشت و کان نیست
 که این وجه و جزئیات سابقه است و انب باشد و ایام علم غایتش کلام حضرت
 آخرین حدیث که گفته اند بعد از آنکه می رنج کنی مثل کنان خود را از خود و او ای
 حرکت از نیکو کار می کند و ساقط می سازد عذاب را اگر بر کتاب آن نیز
 می شود و قرآن مجید نیز به همین اطلاق است چنانچه از این آیه و است ان الله
 یذهب الشکات بحیث فهم و می آید چه اگر سرق آیه که در حدیث پنجم آمده که خواهی
 است و انکه مراد بحسنات غایب گانه است و در بسیاری از احادیث که در حدیث
 شریف و کتب نقل آن صحبت رسیده اشعار باین معنی است از آنجمله و است ان الله یذهب
 الشکات بحیث فهم و می آید که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آن
 فرموده اند که حضرت محمد بن مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده است که
 و ان الله یذهب الشکات بحیث فهم و می آید که ان الله یذهب الشکات بحیث فهم و می آید

یعنی برپایه ای محو و آفت خود را میگویند که برای دارنده نماز را در دو طرف روز که
عبادت از نصف اول روز و نصف آخر است که گنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد
یعنی در وقت از شب یعنی از ایل شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند
قریب هر روز که گنایه نماز شام و فتن باشد برستی که احسان یعنی ببادرت
احمال حسن رفع میکند و بر طرف میساند سنات را یعنی گنایه آن شخص پس
آلایه رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم از برای رفع کثرت است ای برادر ای حضرت
طیغ امتی یعنی از برای تو شایسته بگو از برای هیچ است مست که تو یکی از ایشان
پس معلوم شد که مراد بکلمات درین آیه صلوات حضرت است و بیاید است
که گنایه آن که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه ببادرت نماز بچکانه رفع آن بخواند
آن مان صیغه است به بعضی دیگر احادیث دلالت دارد بر آنکه نماز رفع کن آن
بگیرد نمیتواند که و چنانچه روایت کرده اند از حضرت محمد مصطفی
آن حضرت فرموده اند که این اهل نماز که از است با چنین و آن قبیل که برای برستی
که نمازهای بچکانه رفع میکند گنایه را که از مصلی در این هر دو نماز صبح و عصر و نماز
که از یک بر حقیقت باشد و همچنین روایت کرده اند که حضرت فرموده اند ما من اعلم
معلم خضر و صلوات الله علیه و آله و سلم و کتب و محققان و کتب و احکامات که از آن قلب من
الذی ب عالم یورث کبر و جلال حاضر نموده من را وقت نمازی از نمازهای و جایی که
نخاست آورده آن را بر وجهی که باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که جاریست
از ذلیل و پستین خردست و در مقیف عبادت و ترس و هراس از خشنودی و عجز و همچنین
که هیچ بسیار بر آنکه نماز او بر وجهی که بجا آورده شود و اگر آنکه بود و با آن نماز
که بر وجهی که آورده کنارت کن آن گذشته او و او هم که مکتب کن و کبر
نشده باشد و نیز روایت شده از ائمه و روایت از صلوات الله علیه که آنکه که

برای وضوی رسول الله را برین وجبه که قدسی آب غلب نموده چون حاضر ساخته
 داخل ساخت دست راست خود را در آن قلع و کفی آب برگرفت و بخت
 آنرا بر روی مبارک خود از جانب بالا و رو پس ماند دست مبارک خود را بهر دو جا
 رو تا آب بهر جای آن جاری گردد و بعد از آن دست چپ را داخل قلع ساخت کفی
 آب باین دست برداشته پوست راست و بخت و مانند دست مبارک را بر
 جانب آن تا آب بهر جا جاری شود و بعد از آن اعاده کرد دست راست را
 بر سینه و دیگر دست راست کفی آب برگرفت و بر دست چپ خود کشید
 و باین جان عمل کرد که دست راست کرده بود یعنی دست مبارک بر هر دو جانب
 ران تا آب بهر جا جاری شود و بعد از آن مسح کرد بقیه آب از طرف دست
 دستبای آنحضرت باقی ماند و بود سر خود را و پای خود را و حاد و تقریر و دست
 در انامی آب نازد و با سطح مسح بر نداشت پیشش و دم نه باقی من با
 مستدلال کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آب آوردن غسیل برای وضو
 از جو استغاثی که فقها در وضو کرده اند استدان نیست و گفته اند استغاثی
 کرده است که دیگر بایست دست آئینش ریزد و بیکسین و بگویند و درین
 بسته لال چنانچه فعلی نیست بحث است مقرریم که بگویند بیهوده بود که معقول
 مصنف فعل طهارت از بحث که کور اشارت باین باشد که فعلها استقامت را
 در وضوی کرده اند است از معقول و از آن اباحت نماز باشد یا امری دیگر از امور
 که مشروط بر وضو است و غرض امام علیه السلام چنانچه تقریر راوی مشهور است
 حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و تمیز آن برای اباحت غسل
 از احتیاط مشروط بر وضو چنانچه سکوت از ذکر نیست که بدست حق تبارک و تعالی
 آن تفسیر است پس فعل امام علیه السلام درین مقام استعاره بر عدم کراهت آنکه

داشته اند اشتباه شده و در حدیث استغاثی نیست بلکه اصل نکر از پیغمبر
 صلوات الله علیه نیز در حال را و در وضع شده است تا بن تمسک تران شد
 که سینه گفت که حدیث صحیح نیست و آب آوردن غیر از برای نام علیه السلام
 نیز چه میماند که مقصود راوی ازین کلام باشد که حضرت در مقام احضار
 و آه نه ام از آنکه کسی دیگر آورد و یا خود حاضر زنده و غیر ازین حال مطلب در
 کلام مضایع است چنانچه از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و برقت برین
 این جواب میداند و که غرض حضرت از فعل مذکور تیسیر بر جواران باشد و
 استغاثی را که استغاثت در وضو حرام نیست خصوصا که مقام تیسیر چنانست
 و ایانی از آن نه اورد که مقتضی آن نیست و اصل غرض آنست که اصل غرض آنست
 که در اصل لغت معنی از غای ثوبت شال است معنی فرود آشتن
 و برود و تقاب و آنچه مانع آن باشد و از نجاست که آنچه بر چرخ و کاف
 و شال این می پوشند بیدل میگویند و مراد از چرخ چنانست برود و چرخ
 تشبیه از قبل استعاره بجه که عبارت از استعاره افعال و حروف است
 یا حرفی در کلام مذکور شده و از آن معنی خواسته شده و معنی موضوع در حدیث
 که معنی مذکور را معنی موضوع که برده باشد و مراد با علایق حسب جانب با آن
 روست یعنی حضرت آبی را که بدست راست از قبح برداشته بودند و
 روی مهاد که ریخته از جانب بالای روی که عبارت از رستگاه روی
 رست از محاذات پشانی و آنچه میباید است تا خارجا که تقصیر
 مذکور خواهد شد اما غای ثم سجد و آنچه چنان میگوید معنی فتح شد
 حدیث که در این حدیث شده بجای چنانچه چنانچه ایراد شده و این
 صحیح نیست بلکه اشتباه و سهو کاتبان است و بیاورد است که لفظ ثم

در این موضع که ذکر است یعنی خود که تامل است متعل نسبت بلکه
 تجربه از معنی تراخی یافته متعل شده است و استعمال هم برین وجه در کلام بیجا
 بسیارست شرح گوید بیان این احوال آنکه هرگاه در عطف امری یا خبری مجز
 اجتماع و مشارکت ایشان را در فعل قصد میکنند بواسطه عطف میکند مثل جائز
 و غیره که زیاده برین دلالت ندارد که زید و عسیر و مرد و آید و اندام از آنکه
 با هم آمده باشند یکی مقدم بر دیگری آید و باشد و اگر آن خوانند و انجین که
 آن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده می گویند زمانی فصل شده و باشد
 ایشان امر لاحق بر سابق بجا بقضی عطف میکند مثل جائز و غیره که دولت
 دارد و آنکه آمدن عسیر و بعد از آمدن زید واقع شده و بی فصل زمانی و اگر زمانی
 فصل شده باشد و خوانند آنرا و انجین عطف مذکور را به هم آید و ایکه مثل جائز
 زید هم عطف که این معنیست که زید آمد و بعد از زمانی عسیر و آید و این معنی آخر را
 تراخی میکنند و هم از برای این معنی موضوعست و ظاهرست که درین مقام تراخی
 در بیان احوال و ضرورت او نیست بلکه احوالات که تاج احوال است در جنس
 شرط است پس چهارم را مجرور از معنی تراخی باید گرفت که معنی قابل شده هم احاطه
 اندیشی دیگر احاده درین فقره میباشد فقره آید است که هم احاطه اندیشی است
 چه ظاهرست که معنی احاده که انقیاع ثانویت در ضمن احوال دست چپ تحقق
 چه احوال اولی دست راست برود و تمام نشود که در رعایت صفت مشکلی که
 عبارت از ایراد لفظیت و فقره از کلام باز از معنی لفظ مذکور برای آن جنس
 نیست تا مشکلی شود بحسب لفظ آن فقره یا فقره دیگر از کلام که قوسینه او را
 و لفظ مذکور بجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن مشکلی اسم
 منقول بر مشکلی اسم فاعل شرط است پس اگر لفظی که بر شرطه مشکلی آن

لفظ و غیر منی خود مستعمل شده و کلام ذکر آن تقدم داشته باشد و ذکر این لفظ
و چون اینجا تقدم منیت بر آن نیست و آن محل که در هیچ یک از علماء عرب
این شرط را ذکر نداشتند اندک بر خلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیه
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ إِذْ وَفَّيْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ عَلَىٰ رَجُلٍ مِثْلِكَ
که در مقام ایشان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و باین منی
که بعضی از ایشان بکنیم برآید و در مثل منی و در مسائل آن و بعضی بیایان
حیوانات گفته اند که ذکر سی و دو فقره اولی آنکه منی در لبت جمعی که در من بیاید
و حرکت بکنم را منی میگویند بشا کل منی فقره دوم است که در منی خود مستعمل شده
و گفت که عاده در منی خود نیز مستعمل باشد چه اگر آن داخل است چه مرتبه
دیگر و قریب یافت بوده است اما او داخل است در ضمن است راست واقع
شده و بوده است پس بنابر اعتبار او داخل فوی تحقق باشد مستحق که بر صاحب کتب
و اول سوره گفت جایی که تفسیر آیه کریمه **إِنْ تَطَهَّرُوا لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ**
يَعْبُدُونَ می باشد که در باب صاحب کتب مذکور است میاید و منی
بر آن وجه بیان کرده است که بعد از جدا شدن ایشان از خواب که طبع
سیصد و نه سال به تصریح یافته بود چون در آن مقام شده اند که بر سطح تحصیل قوی که
در سینه حصول قوی جهت عبادت ایشان بوده باشد کسی از خود بشهر دوست
بکان آنکه حاملین زمان و قیاسات و جمعی که ایشان از مشورین آنها باشند
آورد و از مشورین شده یکی از ایشان خطاب دیگران کرده گفت منی بر من کشید
و در آنکه بخوی سلیک کند که در منی خود بر حال او جای اطلاع و منی نام این لفظ را
علیکم ریجیم که منی است که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع میرسد شما را باقی و جمعی
گفتند او منی و منی منی را خود خوانده و منی را بهین باطل خود چون با حق

از اصحاب کف اول نیز برین حق بوده اند و امان بحید و ایشان از اهل
 کفر و کفر بود و است بعید و کم فی قسم را در آن مذکور است بی غلو کم فی و نیم و نصیر و کم
 ایضا نصیر کرد است و کذا است که استقال عاده درین معنی در کلام عرب
 بسیار و است و نه عباد الله و بعضی نصیر و کذا است که کثر شی فی کلام نیم نیز کذا است
 افضل کذا و نیز درین است که الفیل پس بن برین اگر عاده درین مقام که
 اقام علیه السلام و قریب یافت بی شست نقل ترجیحات مذکور صحیح باشد برین
 بتیغیاتی فی نیز بر است و در جلد طاهر این بود که گفت شدم صحیح است فی
 راست و جلدی چه صحیح با کتب باقی بوده در دست اذتاب و ضو و قریب است
 نیز باقی انجیل باقی مانده بود و نه تیش چون اگر ان وجه ایراد شست موم
 این بود که حضرت جمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود و صحیح کرد و باشد و نه
 از ان جائز باشد بر وجه مذکور ایراد شده تارفع آن قوم شود و اشارت باشد
 صحیح است از ان نیز میست و لم یجد ثانی الا انما مفرد بودن ضمیر ضمیمه با با کذا
 نیست که راجع باشد برین و شینه بایش بودن با بر است که در جهت برین
 که در فقره پیشتر مذکور است یا میری که در ضمن این مذکور شده و بعضی ضمیه
 نقل شده و ضمیر شسته و بران تقدیر احتیاج به وجه مذکور از کتاب خلاف ظاهر
 نیست و الله اعلم غایتش اول بیاید دانست که جمهور طایفه در شستن رو
 در وضو واجب دانسته اند البته ای با طهار و حسب را یعنی اینکه البته او شستن
 از جانب بالای رو که عبارت از دست نگاه سویی شستن چنانچه مذکور
 شده واقع شود سویی سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از متاخران
 ایشان که بوجهی آن قایل نشده اند و گفته اند که میاید رو با تمام شستن
 از هر جانب که ابتدا واقع شود و غرض است از جمله دلایلی که بوجهی آن ایراد

کرده اند یکی حدیث مذکور است برین وجه که حضرت امام علی السلام در حاکم
 بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا منوصبه اهل سنتی نشاء و الله پس
 از ایشان صادر شده و واجب باشد و این حدیث ناطق است بانکه در شستن
 روی است ابا علی که نماز پس است ابا علی در شستن در واجب باشد اگر کسی
 لازم می آید که تعریف پس می برد شستن آب از آن جهت راست که حدیثی است
 در وقوع آن از امام علی السلام نیز واجب باشد و حال آنکه پس حکس از جمله قایلان
 آن شده است پس هر چه حدیث دلالت بر صحت آن از حضرت داشته باشد
 حکوم بر وجهی نتواند بود چنانکه است که هر چه در معنی بیان حضرت در آید
 باشد کسی محکوم بر وجهی است که دلیل بر آن باشد بر خلاف آن و اینجا اجماع
 دلیل بر استحباب تعریف پس می برد مقتضی دلیل مذکور نموده و یکی دیگر از
 دلایلی که بر وجهی نقل شده است دلالت بر وضوی بیانی غیرت صلات ابدی و الله
 بقصد تعلیم است از ایشان صادر شده است برین وجه که حضرت و بر شستن
 روی مبارک در آن وضوی است ابا علی کرده اند با غسل نمیتواند بود که است
 کرده باشند و الله آن واجب می شد علی العین بر است چه در اتفاق دارند بر آنکه حضرت
 بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که تا او صلاه قبل از صلاه و الله پس این
 وضو نیست که قبل نشود و نماز بهتر حضرت عزت کو آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو
 ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از است قایل بر وجهی است با غسل علی العین نشود
 و اتفاق است بر خلاص نیست پس است ابا علی کرده باشند و هر چه ایشان
 کرده اند بنا بر کلام مذکور که عبیه از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند و صحبت
 پس است بهیچ وجهی که در گذشته و هر چه ایشان در حق کرده اند بنا بر کلام مذکور که
 فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند صحبت پس است ابا علی واجب باشد

برین استلال اعتراض کرده اند که می تواند بود که هست و حضرت باطل قانع نشد
 باشد باین قصه که و انموده شود که آن نیز جائزست و البته باطلی واجب نیست
 کسی اگر از حضرت بران وجهی درین باشد از روی وجوب باشد آنچه
 سکوت را وی و حضری بیانی ذکر از آن نیز اشعاری بآن وارد پس از فعل حضرت
 بران وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق است
 نباشد بی اگر در روایت و حضری بیانی تصریح یافته باطلی می بود است و اگر این
 کسی و بی بی داشت و آنچه می رسد که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت نه و حضری
 بیانی است باطلی که وجوب کرده اند نیز حالات بر وجوب آن نخواهد بود و غیر کثرت
 در افعال حبس آن می باشد که با وجود امکان همه و آن بر نحوی دیگر باطلی بران
 وجهی بیانی آورد و چنانچه گفته اند آن طعام دست را و اطعمه گرفتن و بیانی
 و مکان شرب سیاب که زنده اشال نیز را و اطعمه ساخته آب را بر لب میگذارد و آب
 بر لب بطریق بی وجوب است با وجود امکان تحقق دیگر پس می تواند بود که هست
 حضرت باطلی وجهی تیر از آن قبل شد چنانچه امر را بر او عملی است که این
 همه و بران از حضرت باطلی است اگر علی بران عمل کرده اند و قابل وجوب آن
 نشد و که قبلی از مجتهدین که آن نیز واجب است از بیانی که ثابت شود که حضرت
 و اینص بران وجهی قصد قربت کرده اند دلیل وجوب می تواند بود و بعد از آن
 در بعضی منتهی از کیفیات فعلی باشد که قربت در آن قصد شده
 و اما افعال حضرت و آن لازم نداند که مقصود از آن تیر قربت باشد و کلام
 حضرت که بعد از فراغ از و حضری بیانی فرموده اند که با وجود کثرت لا یقبل آن
 البته باین معنی است که اگر باشد معنی قبول نمیشود و اگر بگویند حضری که مثل این
 باشد برانچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بر آن است

یا قل و چه در عرف داشت کوهی از عجز و تکلیف بر توان آمد و چه شک
 نیست که با کوهی از کینیات فعلی شبیه یک کیفیت دیگر یا در رفع داشت و غی
 نخواهد بود مثلاً هرگاه فعلی از جانب صاحب خود و ما سر شود با کوه کاری کند
 مثل کاری که زید کرد و تکلیف بزیاد و از پیش نخواستند است که بر وجهی آن کار
 از او صادر شود که توان گفت ما شنبه کار زید است نه انکار بر وجهی کند که از آن
 مانده تری آن تصور نباشد و گمان نیست که اگر برین مطلب استند لال کنند
 یا بگویند *یا غفلوا و یحکمکم* چنان دور باشد برین وجه که هم بیان مقدر
 شد که مطلق منصرف بفرمان معارف میشود یعنی هرگاه امری چنانچه پیش
 و معانی از او صانع و احال آن ایراد شود مراد از آن خود معارف شایع از آن
 آن خواهد بود چه اگر خود دیگر مقصود و سبب و بقیه ی صاحب میشود مثلاً هرگاه کسی
 بنام کوزه که زید برای من کوزه بسازد و ذکر طرح و وضع آن کند این
 تکلیف خواهد بود که کوزه بسازد و به معارف شایع میانه مردم مثل شکل استخوان
 شویس که شکل و یکبار زدن مثل من یا سه صفتی آن قبلی از سببش بخیر
 است و همچنین سلاخی منسوب خواهد شد ساخت پس گویم فعلی که امر آن است
 و افعاست مطلق است و مقید بقیه ی مثبت پس بنا بر آنچه مذکور شد مراد از آن
 فردی خواهد بود از او افعالی و چه که شایع و معارف مردم باشد و عمارت که شایع
 معارف و فعلی خواهد بود که همیشه از جانب بلا افعالی شود نه از جانب افعالی پس فعل
 بران وجه واجب و ما سر باشد و اگر کسی این استند لال در باب امر را بداند
 چه درایت چه بی درایت که شایع و معارف و فعلی است که امر را بداند و چه درایت
 آنکه شاید بگوید آن نیستند چنانکه است که این نقض شرکت میان این دلیل
 و ادلیلی سابق که قوم ذکر کرده اند هر چه این اند و آن را بگویند خود را که

جواب ازین دلیل نیز میتواند بود و الله اعلم بالصواب و آنچه در جواب
 تعیین بنایت طول و عرض روی معلوم شد که از هر جانب تا کی میباشد
 اگر چه در جمیع کتب فقهی مذکورست و در میان مردم مشهور بنایتش چون است
 که بخاطر رسیدن و دیگران بدان وجه ایراد کرده اند چنانچه در تعطن بن و
 استتباط آن اندک است خود را مقوم میدادند مقام را مناسب ذکر آن
 دانسته میگویند که جمیع فرق اسلام بر این روی تفریق از حدیث که کوشش برایت
 در حل روی دانسته اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاد از قضاص میسر
 تا طرف ذوق که عبارت از سر زخم آن باشد نیست و عرض آن از دو تکه کوشش
 که بینی زیر کوشش است تا دو تکه کوشش دیگر نه و قضاص در رفت منتهی است
 موی سرست خداوندیش و خواه از عصب و مراد انچه بنایت است شکا موی پیشانی
 که از دو جانب ناحیه بینی موی پیش سر بالای چپه گرفته بود و از دو جانب
 و پاهای طو لا نیست که از دو جانب بیان سر در آمد و بالا رفته فرو افت
 و مواضع تخفیف که در پیش ضیق که شقیق باشد واقع است و زان و مطربان یکی
 از آنیکه رسید و از آنجا به و رصه ضیق در آمد و متصل شد است از دو جانب
 معیار که عبارت از سر نیست که در محاذات سر باخ کوشش بودید و این مواضع
 بیاضی که بود و کوشش و آمد و یکسوی خلاف نکرده است در آنکه اصل قضاص منوط
 از مقدم بنایتش علاوه بر ضیق آن است و ضیق از حدیث صحیح زار و که بعد ازین مذکور شد
 شد بخین استنباط کرده اند که طول روی از قضاص ناحیه است تا طرف ذوق و
 عرض آن انچه فراقه گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از پشت نیست
 و پشت میان است چون بر عرض روی مناده شده و درین تخفیف و عصبیه
 تر عین رصه ضیق داخل است و مواضع تخفیف و ضارین و پاهای این مواضع

و گوش خارج لیکن بر عین تراست خارج آنستند و گفته اند اواز قضا منسوب
 قضا منسوب است و آنچه برست آن باشد از دو جانب تا در بینی خط عرضی که از
 باشد میان قضا منسوب و دهان از دو جانب بر آن گذرد و بر عین برست خط
 مذکور نیست بلکه فرق خط مذکور می است اما حدیثین با آنکه در سخت خط مذکور است
 و حدیث مذکور تا فل آنست حد اتفاق کرده اند باینکه آن داخل روی نیست و
 واجب نیست شستن آن را وسط آنکه در حدیث مذکور ذکر قصص با جزای آن
 واقعتا در حدیث مذکور نیست که زراره بن ابراهیم که از ثقات راویان حدیث
 از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بان حضرت کثرت خیر و در این
 حدیثی که آنرا میباید شست و خدای تعالی در حکام محمد ابراهیم شستن آن کرده است
 و امام علیه السلام بلفظ در بار فرموده الوجوب الذی امر الله علیه بجل غسل الذی
 لا یقبل الا بعد ان یرید علیه ولا یستقی من ان زاد علیه لم یخرج من نفس منسجم
 با و است علیه الوضوء و الا بیام من قضا من شست الی الی الذوق و اجرت
 علیه الا بصحان مستدیر از جناب الوجوب و سوی ذلک غلب من الوجوب خلاف حدیث
 کلام بخر غلام مذکور و ای که حضرت غوث اجل شانه امر شستن آن کرده و آنچه از
 نیست بچگونگی که بطن زبانه شده و در آنچسب شود از آن چیزی که گفته اگر بر آن چیزی
 زبانه کنده ای بر آن تو بافت و اگر خری از آن که گفته در سر مضام و عقاب
 در خوا آید مساقیت از روی که در میان کنند بر آن وسطی و ابهام در جا
 که آن مسافت از قضا منسوبی سر باشد تا طرف ذوق و آنچسب جاری شود
 در آن اصبع مذکورین از دست و غیر آن چیزی از دست بعد از آن از اعتبار
 سوال کرده ام که این شقیه بطل روی است بانه حضرت فرموده لا یقبل شقیه
 روی نیست بعد از آن کثرت خیر و در آنچسب می بر آن رسیده است و در

از ذکر گرفته اند زیرا حسن و سئل و امثال آن در مورد تکلیف احاطه به التمس
 لطلبه و ان طلبه و اولاد این محقق است و مگر بکری علیه السلام یعنی آنچه مورد
 رسیده و در زیر سوی پنهان است نیست هر چند ممکن باشد در مقام بر آوردن
 از زیر سوی و مانند یا اذن بحث گفته امی باید که آب بر روی موی که بر آن
 رسیده جاری سازند و این حدیث هم در دلائل علماء و میاست از برای
 حسب و اقوی ازین دلیل غرض در کتاب کینی و کتاب من لا یحضره الفقیه
 حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تندیب حدیث از احسن دانسته و در
 تذکره و کینی اگر چه بر وجه اصحاب نقل آن شده یعنی تصریح نموده که در اثر زور و
 کرده نشده و حدیث مضمر از اقامه صیغ می دانند اما این مضمر در حدیث
 حدیث مذکور در اهلان که شیخ طوسی که مصنف تندیب است و کتاب خود
 که هم از مضمرات اوست تصریح کرده است بآنکه امی که زور از او سوال کرده
 یکی از دو امام است ادم محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق و این باب
 صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است و اما
 در موضع تحدیف و حدارین خلاف شده است میان علماء امامیه و آنکه
 داخل روی مسند در وضو شستن آن واجب است یا نه بعضی مواضع تحدیف
 داخل دانسته اند باین دلیل که تحدیف مذکور که از جهت فهم شدت عمل آن است
 انفرادی است و در اغلب آن می رسد و خط مذکور بر بالای آن می کشند و شیخ
 جمال الدین مظهر علیه الرحمه در کتاب تذکره الفقهاء حکم بخروج آن از ذکر و بنا بر
 اصل برادرت زمام است از وجوب غسل آن و چون موی که بر آن رسیده
 دارد و بجای سسته ها بر اینست که داخل می شود نه داخل موی و بعضی علماء
 سنت نیز داده و درین حکم شریکیند بعضی مثل شیخ بهر القاسم و شیخ جمال الدین

علیها الرجوع بمحض حق خدا این کرده اند سبب دلیل دل اگر اصل بر است
 ذرات است از وجوب عقل آن درم اگر تعدیه ذکر شایان نیست چه انفعالی
 اصبعین در اغلب باین نیز سیرم انکه در درازن و احدی گرفته اند
 و خدا این را چون نیست پس اصل وجه باشد نهایش شک نیست که اگر کسی
 از مواضع تعریف و خدا این در حال وضو شسته شود با حیطه اقرب خوانند
 او با ضعیف پان خدا و کوشش جمیع علماء اما می اتفاق دارند بر آنکه از حد وجه
 بیرون است و عقل آن واجب نیست و اکثر علماء دلیل سنت و عقل میباشند
 چه روی پیش بیان در آن کوشش است تا کن کوشش و با بجز از تقریر این معنی است
 حاضر شده که اصل وجه باینجه از کلام علماء با رضوان الله علیه قسم میشود
 رستگار سری نماید است با آنچه برست آن باشد از دو جانب بر است
 خط و منی ذکر نماید که سر گشتان ذکر در وقت انفعالی باین رسد و ج
 نیست که در مواضع تعریف و ضعیف در زیر این خط اند و اجماع و عقل وقت
 انفعالی از ایشان میکند و پس این تعدیه به مذمب جمعی که مواضع تعریف و ضعیف
 خارج روی میباشند سبب تعدیه نخواهد بود و باطل است اگر باینجه اصل روی نیست
 و اصل میشود و چون تواند بود که تعدیه ی که تضمن این قسم قدری باشد از آن
 صادر شود پس معلوم شد که تعدیه برین وجه مقصود حدیث نیست بوجهی است
 که تعدیه باین اصبعین مخصوص مواضع نیست بگو ادا نیست که هر کس این طوط
 عرض روی معتبر این اصبعین است که وسط آن را ساکن فرض کرده بر نفس
 در کوشش حرکت فرمایم تا طرف اعلی خط بجای طرف اعلی و طرف اعلی بجای
 طرف اعلی چنانچه ششپه ایراد از آن بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشد و ج
 و آنچه بیرون افتد خارج و حسب بیان این اجمال انکه من مقاصد شکر آن

بر وجهی که خط منفرجه است
 تفاوتی که در حدیث و اخبار
 در حدیث و اخبار

در عبارت حدیث زرار و اقصی بکس ترکیب نحوی یا حال است از
 با و ارات که خبر از جهت و متعلق کاین مقدمه است یعنی و جی که هر قبل آن
 در وضو و ارو شده است از روی که دوران کند ایام و و سلی بران
 حالی که انقضای از اخصاص شعر است تا ذوق یا متعلق است به است
 نه که یعنی دوران اصبعین بر وجهی باشد که اینه ای آن از اخصاص شعر است
 و استانی شوق و طاهر است که هرگاه احد اصبعین برین وجه ادا و کند اصبع
 دیگر بر عکس این دوران خواهد بود یعنی ابتدا دوران آن از ذوق خواهد بود
 و انقضای اخصاص موی سه تا شیه و اینه مذکوره که نقطه مستدیر نیز ولایت آن
 دارد و بهم رسد و لهذا امام علیه السلام گفته اند که یکی کرده و در حدیث شعر
 با و ارات هر دو نشده است بعد از آن در مقام تصریح با هم ضم آورده و میفرماید
 و با و ارات علی الاصح این سه را قنونی الوجوه لفظی شده یا درین عبارت
 حال است از شیه که با و ارات شدیمی معنی که جاری شود بران اصبعین
 نه که برین در حالی که آن انقضای است بر باشد از وجاست و این معنی در آنکه
 مسافت طول و عرض آن مساویست و مقدمه هر یک از آن اخراج به همین است
 و هر که و منی حدیث برین وجه فدا گرفته شد نه مواضع شریف و اجل میشود و در
 تا و اخراج آن تر جمعی که قایلند با آنکه انقضای و اخل و نیست اخراج مختلف باشد
 و تجدید سالم میشود و از قصه را همین که کشنده مواضع شریف و حدیث نیز این
 تجدید پس و ناست بر اسطوره است که تجربه عالم است با که هرگاه چنانچه شود
 شد خط تمام از اتقاج اصبعین با برنقصان قصاص و ذوق منطبق سازند و در
 آنرا ساکن ساختن بفرغ و شش ادا و فرامینه تا شیه و اینه مذکوره به هم رسد
 و مواضع شریف و حدیثین خارج یافتند و این بان طایفه هر سه که یکی که تجدید

شامل آنست زاده است از وجهی که از رویت بابر تقصیر نموده اند
 بقدر نصف زیادتی مربع مفسر و من بر دایره مذکوره بران دایره که عبارت
 از مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از
 دایره مذکوره مشهور من کنیم که درین مثلث بقصاص ضلع است و از طرف
 بوقین خطی است که قوس طرف اعلا می و جدا نیست اندک دور که
 ضلع و پنجم برست آنست از دو جانب تا هزار و هجده این شکل بابر تقدیر
 قوم و وجهی بر تقدیری که بستنباط آن از روایت مذکور بقصد دست دایره
 و جهت و ابقی خارج پس بر سرش که زیادتی آن بقصد ارشاد است
 و مثلث بر روایت که نصف فضل مرکبست بر دایره و اید الهادی سلسله
 مشهور میان چهار اامیه عنوان اید عظیم است که اگر متوجه منی حسب نیست
 روی خود را بآب زنده بر وجهی که آینه از رسیدن روی آب از جانب اهل
 بی آنکه به ستاب بر روی ریزد و یاد است بر روی رسد آنکه حینت و احوال
 یعنی را ندان دست بر روی و در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از اهل
 زید و اماره را در غسل حسب واجب دانسته اند از چهار اامیه بر حینت و بعضی
 اتباع او و بایسان درین سلسله موافقت کرده اند و شیخ جلال الدین مطهر علیه السلام
 در مختلف بر نه حسب مشهور که هم واجب اماره است برین حسب ابرار و اهل
 کرده است که غسل وجهی که از آینه گرفته غسل او حکم واجب آن است پس چنانچه
 ضمن غسل اماره تحقیق است از ضمن غسل بی اماره نیز تحقیق است پس در ضمن شستن
 که فضل غسل آینه ایان با سوره واقع شده خواهد بود و متوجه منی از جمله تکلیف
 بر آید و حاصل عدم تکلیف نبوده است و بخواه منظور میکند که این دلیل که می توان
 بود که در معنی بسیاری که این حدیث بضمین آنست و جمیع علماء و محدثین بر این

بعضی شش عمل کرده اند اما در بعضی نیامده باشد اما بعد از عمل آمدن آن از حضرت
 امام علیه السلام چنانچه حدیث بیان مطلق است این است که لال و صبی
 چه اگر خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلام در بعضی بیان و تعلیم و تفسیر است
 مبارک که آب برداشته بر روی رخیده و رخت مبارک سار و دو جانب روی را
 چنانچه هم سید و همچنین بر آنست بر آنست دست واجب باشد چنانچه
 در وجوب آب با صلی و جب که گفته اند و برین وجه است که لال کرده و تفسیر است
 و چه سبب است که با صلی برین وجه است که لال شود که حضرت در وضو و صلی
 و چه از فراغ امان فرموده اند که وضو لا یقبل الله الصلوة الا بهما است
 با صلی و جب کرده اند یا با صلی و اخرا چنانچه در تفسیر و صلی مذکور شد و برین باب
 نیز میگویم حضرت در حال غسل جب در آن وضو یا امرای عمل آورده اند یا نه
 که که صلی یا در وضو باشند و الا ترک آن بر است واجب میبود و ممکن آن قابل
 نشد پس البته صلی آورده اند پس امرای در حال غسل و چه واجب باشد با صلی
 دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امرای دارد بر عدم وجوب سبب است
 با صلی نیست و در هر چه واجب آن شود واجب این نیز نیست و آنکه در اید الوضو
 سند شیخ زین الدین علی الرضوی در بعضی مضاعفات خود حکم کرده است بآنکه در
 شستن ندی در وضو واجب است و از حد اطلاق کافی نیست بیکدی و یا نیست که هیچ
 اجزای روی رعایت غسل الاصلی یا صلی میشود یعنی هر جزء بالایی بیشتر از دیگری
 شسته شود و نه اینست که بوف یعنی مین فقه که در عرف که نیز رعایت مذکور
 واقع شده که نیست چرا که رعایت آن بجهت حقیقت که یک سوی خلف نمند
 چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعریف که مستلزم و تفسیر است بر آنکه خلف که
 غسل در رعایت و فی بعضی معانی غرض بود دیدن آن ذکر کرده است که اگر آنکه شود و چه

و میگویند ابتدا جسمی را که واقع شود جایز است و استعدلال کرده اند برین
 خود باینکه اصل بر آن است از جهت آن و در آیت و ضوابطی که
 آن نیست چرا که او عطف که در میان اجزاء آمده افاده ترتیب میکند
 که نزد ایشان جایز است که در ضرورت آن وجه واقع شود منقذ و مستحق
 خواهد بود که در وجه اولی که در علم جمیع آنها باطل است و در صورت
 بدست کسی که ترتیب در سطح داده و ترتیب کرده که پای چپ است
 بر پای راست می شود و کیه در دست بدست کسی که ترتیب آن نیست گرفته و در سطح
 پای راست را واجب میدهد و پایان و حصول صور مخلوقه و نه که راست که در اجزاء
 مفصل و مجموع در منشئت و جزیین در اسس و درین و در وقت بدست و در
 رعایت ترتیب میان ایشان است و هر یک از اجزای ششکا در مجموع خواهد بود
 و در وقت بدست دوم پنج احوال خواهد داشت که مجموعی احتمالی است و در هر یک از
 احتمالات می تواند عضو سوم را احتمال است و حاصل ضرب سی و چهار که حاصل است
 و عضو چهارم را بر هر یک از وجه مذکور است احتمال و حاصل ضرب صد و بیست و
 سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن و احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت
 در دو منقذ و حیت است و درین عضو ششم را بر هر یک از صورت باقی میباشد
 و حاصل ضرب هر عدد در دو و در دهان عدد است انضمام آن باعث زایدی در صور
 مخلوقه میشود و شرح که در اجزاء و در صور مخلوقه منقذ است کاسی تمام است که در
 ترتیب میان اجزاء در عمل کرده باشند و ظاهر اینست که آن ترتیب بدست ایشان
 جایز است پس صور مخلوقه که در شش از منقذ و دست باشد چنانچه بعد از در
 کعبه ظاهر میگردد و از آن جهت که در جمیع احوال را در علم جمیع کفای
 بر وجه ترتیب میان برین نیست در صورت جمیع باشد که ثالث آنها جمیع میباشد

برین است برین وجه که مذکور شد و اسم صحیح شد و اسم صحیح جلال الدین مطهر علی
 بر وجه ترتیبی که متفق علیه است بر چند وجه است که لایزال کرده است
 چون مقام اقتضا ذکر آن میکند و وجه ذکر آن با یکی که بر سر وجه است
 مذکور میگردد و الله الموفق و حسب اول که در کتاب منقح الطلب ایراد آن
 است که در آیت کریمه فاعیلوا و اجنوا حکم فاعیلوا و اجنوا و قیت که بر سر
 اخلاص و اتمام و دلالت دارد بر آنکه فعلی باید بی فاصله بعد از اداء و قیام
 بنا بر واقع شود و چه فاعیل و قیت بی ترافی میکند چنانچه بی ذکر یافت بر تقدیم
 فعل حکم است مذکور و واجب باشد و هر کس قایل بود بر تقدیم فعل شد و ترتیب
 واجبانه پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست و عمل دارد
 اول آنکه مراد بفعل درین کلام چنانچه پیشتر شد علیه الرحمه بر آن عمل کرد و فعل واجب
 باشد یعنی هر کس قایل بود بر تقدیم فعل و بر شد و ترتیب را در جمیع جهات واجب
 میباشد و برین وقت بر بنظر می رسد که دلیل ذکر اداء و استقامت بر کما و باشد
 چه فاعیل نشد و کبر و فعلی که بنده میباید و جمیع وجه و برین عامل است
 و بر وقت بر تسلیم فاعیل و قیت زیاد برین دلالت دارد که فعل واجب برین
 بی فاصله بعد از اداء و قیام جاری باید آورد و چنانچه مستم باشد و خواهی از این
 هر که و او عطف زیاد بر جمیع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت
 ندارد چنانچه گذشت و تقدیم اگر چنانچه در غایت مقرر شد و معنی مقصود است
 مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفتن شود اذلا قیت زیاد فاعیل و چه و برین چون زنی
 در چهارموی بر سر حال روی او را و دستهای او را زیاد برین نحو از غیب که
 فعل هر دو می باید و معان عاقبت زید واقع شود و در ضمن هر یک که هست
 متفق شود و حاصل امر مذکور از این است و دم آنکه مراد بفعل مطلق فعل

تیمی هر کس قایل بود بر تقدم مطلق غلبت بر سطح ترتیب را در جمیع اعضا و
 حیدر اند و برین وقت بر تیر بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که او غلبت
 مذکور شد از برای افاد مطلق حقیقت و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد
 خواه در غلبت مفرد یا مفرد باشد مثل غلبت برین بر حسب و چنین بر کس و خواه
 در غلبت جمیع بر جمیع مثل غلبت جمیع اعضا بر اعضا پس میگویم در وقت غلبت مذکور
 اسما بر اعضا ابراهیم و جمیع معارف و معارف علی با هم باشد و در غلبت افاد
 تعقیب است یعنی هرگاه اولاد قیام بخانه غلبت جمیع این افعال را از غلبت
 بجا آورد به اسم از آنکه فضل مقدم باشد یا مع و یا بحد فاعقیب زیاد و برین احوال
 ندارد که جمیع افعال و ضرر واجب از اولاد قیام بخانه میل باقی آورد و دلالت
 بر وجوب تقدم من و بر مطلق فضل بر مرضی نیست مستند با موردی که مذکور
 شد و برین که اگر شخصی نامی را در عرض این خطاب و تادیب که از او طلب
 الایر غلبت عاقل و عاقل و عاقل یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید و حال روح است
 خود را و پیشین طاعت خود را زیاد و ازین خواهان نمید که هر دو را مقدار طلب
 امیر روح زیاد آورد و تقدم پس ثوب بر لطف عاقل و در مرضی مخالفت تمام مذکور
 در خواهان پس کلام مذکور دلالت بر ترتیب نداشته باشد و اینه هم در
 که در کتاب نه تنها بلا حکم امیر او کرده است لایق این حدیث است که لا تعجل فی
 امر حق یعنی بطور موعظه فیض و جهتم فیض و بهر هم هیچ را است هم رطبه یعنی در
 مرض قبول در حق آورد و در احتیالی تا کسی تا نگذارد آب پاک و پاک کنند به
 نه احتیالی که از برای ان تعیین شده و برین و چه که بشود بهی خود را بعد از ان بشود
 استحقاقی خود را بعد از ان مسح کند سر خود را بعد از ان نای خود را و چه که
 چنانچه گذشت از برای بعدیت با ترا حقیقت و بخاطر میرسد که این و چه ترتیب

در بیان

۱. مجمع علمایه است باین جهت
از پای است مؤخر تا پیش از پای

دری نیست چه در جای خسته از عبارت نهاده الا حکام ظاهر می شود و در وجه
ترتیب که نام بر دو وجه آن رفته اند یعنی ترتیب بیان جمیع احکام
و حدیث مذکور حسب چهار ترجمه آن فهم شده دلالت ندارد که بر ترتیبی که پیش
آورد واجب اندیشی تقدیم فعل و در بریدن دیدن بر مسج و اسس بر چنین است
و است و است و است چه مقدم باید داشت چنانچه مذکور است باین
از حدیث فهم غیض اسس این که در برده مانع از آن شده باشد و چه بر سر
که در نهاده الا حکام به از ذکر وجه دوم نقل کرده است که حضرت طاعت
در توان مجید نهایت فعل و افعالین ساخت و نهایت مسج و همچنین چه عامل عطف
یک چیز است بتقریب حرف عطف باین اجمال که در حدیث مقرر شده که
عامل در عطف همان عامل در عطف علیه است بقولی که عامل از توسط
عطف می باید پس باین اجمال که در است و ضرر و مقتضای هم عامل باشد و در حکم
و هم در این که و همچنین باین است که در حکم وانی درانی الا حکام که در است
انتهای غایت فعل متعلق به است متعلق است با غنله و درانی الکعبین یا سوا پس
باین که فعل و اندر وجه دیدن متقی شود بر فقیه و مسج و اندر بر مسج و چنین نقل
شود که پس ترتیب واجب باشد چه اگر فعل واجب مقدم بر دیدن واقع نشود
یا مؤخر از دیدن واقع خواهد شد یا در میان هر دو بر تقدیر انتهایی فعل فقیه
نخواهد بود و درین قیاس کوسج اسس بر چنین تقدیم نباید انتهایی مسج که پس
شده و امثال ادبی که این متعلق آنست در ضمن آن حاصل نخواهد بود و در حدیث
بر دو کلمه ای نهایت فعل باشد یا مستبعد وقوع آن بر دیدن باشد نهایت مسج
یا عتبار وقوع آن بر دیدن تمام بر تقدیر یا عتبار یا متعلق به عتبار خواهد بود
فعل و مسج که بر وجه و است پس عتبارت هم خواهد رسید باین

فی مثل معترف و حال معترف علیه این خلاف است که در عریت مقرر شد
 و بظاهر می رسد که این و جنسین از انطباق ناز و گریه ترقی کشتن می واجب می آید
 و اثبات وجوب ترقی که در عادت نیما چنانچه ترقی دلیل آن حاکم است
 بلکه متیوان گفت که دلالت بر وجوب تریب ناشی نیست از وجوب نیابت
 بعد از قیل و قال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم فعل و جهت برین و تقدیم
 مع و اسس بر عین آستانای فعل بر عین واقع شود و آستانای مع که عین اما که اصل
 فعل را بر مع مقدم باید داشت چنانچه مذکور شد ناشی است از اینست که عین
 درنیاید چنانچه بر عین نیست از آستانای مذکور تحقیقت و اگر مشک شود نه جای میسی
 که بر عین اصل و داده و عود کلام خواهد بود دلیل دل و محسوس انجامه کرده و نیز عین آن گفت
 که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم فعل و جبر برین و مع و اسس بر عین نیست
 چرا که از اینست باینکه تقدیر مذکور زیاد برین لازم نیاید که عینیت فعل مطلق
 شود و نیابت مع که عین و تقدیری که فعل و جبر بعد از آن است واقع شود
 و بعد از آن است چنانچه شود و چنان مع و اسس را بعد از این است و قبل از این چنانچه
 فعل آورد و سابق خواهد بود که فعل منتی بر اقی شد و مع منتی که عین و چنانچه مع و
 میشود اگر تقدیر مذکور نیابت فعل مرفوع خواهد بود و نه مطلق و نیابت مع که عین خواهد
 شد که عین نمود نیست بل بود و چنانچه عین با عین بسیار متضمن است نه با عین بسیار
 هر شخصی و نیز بر تقدیر اینها تحقیق نیست که یک مرفوع و یک کسب پس چنانچه
 در ایشان شود و این نیز متیواند بود و تقدیر بر وجوب عین که در کتاب مذکور است
 است لکن در کلام مقدس حضرت بنو بیت صلوات الله علیه و آله که در وجوب
 سوال از معنی صادر کرده که که نام است و باید کرد و بر زبان بفرمان جاری نیست
 که اگر آنرا و اینها را از معنی است و اینها که عین است و اینها که عین است و اینها که عین است

ثم تسبیح یی پرسیدم از امام بنی ناطق جعفر علی رقی علیه السلام از مسیح سر
 گفتند ای مسیح کلمه بخت در دست من از تری غفلت عصبانی ماند پس خود را امام
 در جواب فرمودند که دست خود را بآب برسان عصب از آن مسیح کن و شیخ
 جمال الدین سطر علیه الرحمه در کتاب مفتی المطلب این دو روایت نقل کرده
 و دلیل این چنینی ساخته و گفته است امتحان این بختی که گفته اند و حال آنکه هر دو
 روایت صحیح است در خلاف آنچه مذکور است چه مذکور است چه مذکور است
 مذکور است که از استیناف آب چه دست می خیزد و در دست می است میان
 کردن بقیه و استیناف و آنچه در این مذکور است آن ناطق است و وجه است
 و منی از مسیح بقیه پس چون دلیل اقامه اند و ذکر آنکه کجیم این چنینی از مسیح علیه
 برقی تبیین می کند و مسیح بدان وجه را کرده و نه اند و استیناف آب
 چه در دست نه تین مسیح یکبار از عمامه مذکور است این وجه از نقل مذکور است
 و اما اعلم بمقام صحابه با کلا چون روایتی مذکور است که در خلاف است و در
 آنچه مذکور است اما مسیح حکم آن کرده اند و ظاهر شده است و ایشان را که عمل آن
 سنی خلاف ظاهر نموده و دلیل گفته اند اشع ابی جعفر سی قدس سره و نقل
 بر تفسیر کرده و گفته است که چون در وقت سوال اوی می از مخالفین حاضر بودند
 حضرت جواد علی میادرت یحیاب فرموده اند که موافق مذکور است ایشان باشند
 و حضرت خضری از ایشان طایفه کرده و احتمال این نیستند و آنگاه که عرض امام
 علیه السلام مسیح در حال جناف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضا
 و منوی که آن مسیح توان کرد و نماند باشد آن است مسیح نباید کرد و آنگاه
 بر اعطاف مسیح بر باید داشت بعد از آن گفته است میتوان بر او کرد و امام
 در روایت ثانی از آنکه درین کلام آمده است که من تسبیح یی که فی الله یعنی کلمه تسبیح

دست خود را بآب و بعد از آن مسح کن ایلی باشد که در می سس و ابروی
باقی ماند و باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که همه از احوال و در و چای
نه که برسد و روحی که بر کتاب است به هزار شست که است که این احتمال
بغایت بیدست چرا که سایل برین وجه سوال کرده که آیا مسح کنم یا نه
در دست من از تری قی باشد دست پرچون تواند بود که امام علیه السلام
از این سخن فرمایند و امر که باقی از محاسن و ابرو را که لازم آن شرط
بعد م بقی تریست در دست و فحش نماند که حل و این نه که در تری بر چنان
عضو که محمل دانسته تری بغایت در دست چرا که سوال راوی در روایت
اول برین وجه است که ای عزیزست مرد را که مسح کند بغض سر خود
بزیادتی تری که بعد از مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت
دوم برین وجه که آیا مسح کنم یا نه در دست من از تری بود باشد
پرچون بر حال خفافه که عبارت از آبی نماند تری دست و سایل
و عنایت حل توان کرده و بجز امثال این غفلت از امثال شیخ مشهور
بغایت عجیب و غریبست نهایتش در میان عرب مثل است که ابو اوفیه
و الهارم قدیند یعنی آب اصل که بر روی آید و شمشیر که در دهن
بر نه کی بچسبند و او را الهادی و حکمت حل و ایت اهل بیت علیهم السلام
از حقانی نیست چرا که سوال سایل در روایت مذکور از مسح با دست و محمل
مسح با مطلقه قایل نیست نه تری قی درست و نه آب نه پس حل حکم حضرت
باستیناف آب چه بر مطلقه لافظ از ایشان و چون داشته باشد که
گویم در وقت سوال راوی عنایت مجلس که لافظ حضرت از ایشان برده بود
بنود و آن حضرت چون ایشان را فایض است نه بجا سایل بر سایل

اشارة کرده اند که احوال وقت سوال نیست وقت سوال نیست وقت دیگر
 استغفار کن تا جواب حق تو افشاید مایل مقصود حضرت را از اشارة
 مذکور فهم نکرده ایم که راست که حضرت در مقام نبی از مسیح بقیه تر
 و اعاده سوال کرده این مرتبه آن جاف و اقف شده متوجه جواب
 حضرت نبوده اند و بحسن ظنی که در باب حضرت داشته اند کان ایشان
 این بوده که سوال از مطلق محبت نه از مسیح یا حضرت البغربه و جواب
 سری بنیم حرکت داده اند و قریب نیستی آنکه اب و اشار حضرت صلوات
 علیه بود است که القادح کام شمری باشارت بهر که اشار اب بکبر است
 غایتی که کام خود او وقت القادح شمری و امر وینی داشته و وضع و بھی
 بیان مایل میفرموده اند پس بکتاب خلافت ادب و عادت خود که در این باب
 از ایشان و قریب یافته اشاری بران دارد که بر حسب کبر واقع باشد و
 احتمال دارد که از مسیح خشن باشد که مخالفین بر توجیز آن فرستاده اند و الله اعلم
 تائیس بحسب بیاید دانست که وجوب مسیح بیلین از و منکر این حدیث
 و لایات و اخبر بر صده و آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد و الله
 محقق است نه حسب ما می دانست که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالمین کثر
 صلوات الله علیه هر که گفتند از و بر و ایات صحیح متواتر و ایشان رسیده
 که آن سالکین مسلک عصمت و هدایت بران حسب عقل آورده اند و همیشه
 خود را در سیر و علانید بران و داشته بدلائل قاطع از مبارکات بطل منبر و الله
 از انجمله روایت غالب بن ذیل است که گفت است ملت او ام ابی جعفر ع
 علی ابی قرطیة السلام عن مسیح علیه السلام قال نعم ما انذی تر لی جیسر لی یعنی پریم
 از انم که با قوم از مسیح بزرگوار است بآن در و منو لازم است حضرت فرموده

بی محنت که جبریل امین بآن نازل شد و منی کلام خدا که بر جبریل نازل آن
 کرده آن حاکم است در روایت کرده است از امام بحق عطف جبریل مجدداً
 علیه السلام که آنحضرت فرموده اند باقی علی بن ابی طالب استون و جبریل بیست
 قبل از من در منزلت و کیفیت آنکه قال لانا فیل و امر الله سبحانه بیکذا و بر
 شصت سال و مئذ سال که یکنوازا و در ده گاه احدیت بر تبه قبول می نماید
 که پسبیب تواند بود آن ای فرزند رسول خدای منزه بوده بسبب آنکه بشود در
 وضوی خود انجیس پروردگار او در کلام خود امر میس آن کرده است و شال آن
 روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقول است و در کتب حدیث
 ایشان مذکور و در طریق اهل سنت نیز بعضی روایات وارد است که در این
 حدیث بران وارد مثل روایت ابی بن اوس ثقفی گفته است روایت ابی
 صلی الله علیه و آله که آنی که طاعت قوم به طاعت تو مع علی قدسیه یعنی
 رسول خدای را طاعت الله و الله که الله که طاعت جمعی در شمس طاعت
 و مذکورند و در آن وضوهای مبارک را مع کردند و طاعت بیکر کف عبارت از
 طاعت کرد و بهوی چاه دیگر کنند و شده باشد و در میان هر دو دهه زمین را
 باشد که آب از یکی دیگری آید و روایت خدیجه بن ابیان رضی الله عنه گفته است
 روایت ابی صلی الله علیه و آله که تو مع علی علیه السلام و مع محمد بن خدیجه خدای را صلی الله
 علیه و آله که وضو کردند و مع کردند بر بنین خود و مرا و بنین من عریضت کردند
 و باغ از مع بر پشت پادشاه است و لهذا اسمیسم بخیر کرد و اند که مع بران
 شود و از این عباس طاعت که در بین باین وضوی حضرت رسالت صلی الله
 و آله گفته است از مع علی علیه السلام حضرت مع کردند بر بای مبارک خود و نام
 این عباس منقول است که گفته است آن کتاب الله مع و بای ابی الحسن علیه السلام

[illegible]

در تفسیر میان فسل و مسج و با کجاست و تفسیر درین باب زیاد و چهار نیست و بر هر دو
 جمعی از اهل اسلام رفته اند مذمت خود ساخته اند اول و وجوب سخت علی
 التین و این چنانچه پیش از این ذکر یافت مذمت اهل بیت است صحت است
 عظیم چنانچه هم تفسیر از آن علم علی اهل سنت است و تفسیر که نقل آن از
 محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن باین عباس و امین بن ابی طالب که از
 اصحاب بنده و کلمه دشمنی که از مشایخ تا همین اند نیز داده است دوم و وجوب
 فسل است آن مذمت فتنای اربعه اهل سنت است که عبارت از اهل بیت و
 شافعی و مالکی و احمد بن حنبل و غیره از اهل بیت است و سید مرتضی میان هر دو است که
 فسل باید کرده و جمع و این مذمت و او را اصطلاحی از فتنای و بیستاری از
 علما زید است چهارم تفسیر میان هر دو علی بن مرتضی که مذمت از فسل و مسج و تفسیر
 تفسیری شد و این مذمت حسن بصریست و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الحلی و شیخ
 محمد بن ادریس اسودادی نیز در کتاب تفسیر که مذمت تفسیر کرده است و گفته است
 آن مذمت تفسیر فتنای اربعه اهل سنت است و فسل است یعنی برستی که مذمت ندارند
 باب تفسیر است چرا که هر قرآن دلالتهای بر مسج دارد و احادیثی از پیغمبر و اهل
 بیت تفسیر از آنست که در مذمت هر دو عمل شدن باشد و منافقت میان قرآن و حدیث
 رخ شود و هر یک از فرق مذکورین بر حقیقت مذمت خود کرده و از پیغمبر و اهل بیت
 سنانیش چون مقام رافضی و ذکر آن نیست باریاد منظره از جواب و تفسیر این
 که از باب مسج و تفسیر تفسیر می رود و اولی التوفیق مناظره میان علمای
 در تحقیق مسج و مسج و اهل سنت میگردند قرآن و حدیث هر دو
 دلالتهای بر وجوب فسل دارند و قرآن بقدره اولی و حدیث از پیغمبر و اهل بیت
 و مسج با فسل و هر یک از اهل سنت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت

در قرآن مثل این عام و کسالی و حضرت که از رویان ماست نصب بر حکم خدا
 سبب عطف آن بر وجه حکم باطل و غلطی معنی که کلام درین تقدیر باشد که
 بر حکم و عقل او حکم و معنی دیگر که بکار حکم خداوند چون توفیق آن درستی با خدا
 نصب لازم است یا محمول خدا بر وجهی که در مخطوف بود و است بر حکم
 نه بر عقل و اگر معنی بود که بر عقل است که اشارت بود باشد با آنکه
 در بعضی آیه بگوید که عقلی باید که در ششید سج باشد و در حدیثی که
 حضرت بعد از نبوی صلوات الله علیه روایت شده که در حق که منوی
 پانی کرده ای مبارک در ششید و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد
 و بیان نمود منوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم چنان کرد
 روایت کرده بخاری در صحیح حدیث علیه السلام که گفت است تحلف البی صلی
 علیه و آله و سلم فی سفر یا کراهه و اتفاقا العصر تحلف فی سفر یا کراهه
 یا صلی الله علیه و آله و سلم من ان امر من اولی الامرین فی سفر یا کراهه
 در سفری از ما باشد و در حق یا کسی که نماز عصر را تا خیر انداخته بودیم و منور
 داشت و بعد از آن در مقام و منکر کردن بحیث بود آن در آید و در آن و منور
 سج کردیم حضرت چون آنرا نشاء که کرده اند که با و از بلند گویا بپوشانند
 پای ثناء از تشویش و در حقیقت یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این
 سه مرتبه بود و اگر معنی باشد که در روایت کرده علی السلام در کتاب مصابیح
 غیر از اذانی حید که از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که گفت است
 روایت علیه السلام و منافق علیه السلام حق اتفاقا ثم مضی ثناء استثنی
 و علی علیه السلام و در همین ثناء و معنی سه مرتبه ثم مضی ثناء الی الکعبین ثم قام
 فانما یصل ظهوره و منافق علیه السلام ثم قال اردت ان اریکم کیف کان ظهورکم

حسنی آید علیه و آله حسن بن علی امیر المؤمنین علی علیه السلام را که وضو کرده برین وجه
که هر دو دست را شسته تا پاک ساخته آنرا از چپ کی که داشت بعد از آن دست
آب در دهن مبارک کرده و دست راست را به ششاق فرموده و دست چپ را روی سینه
خود گذاشته و دست چپ را با دست راست کرده بعضی از سر خود را که بر تپه بعد از آن شسته
با پای خود را تا کعبین بعد از آن بر خاکشده و آنکه کتبی که در دست ایشان فاضل آید
بر آتش سید نه بعد از آن خطاب بکافران کرده فرموده منو استم تا میام که
حضرت رسالت علیه و آله و چون وضو میبختند و امثال این و ایامت
اعادیت بسیارند و آب حلو را در دست میبختند که قرآن و حدیث هر دو
برضی دارد و آنچه در باب مع میگوید باطل است و متضمن تحریف است
و در اول از دست رسول اکرم منان که ناشی نشده است ملازمیت که هیچ
تبعیت بر این نفس ملازمی شود که قابل مع آن میگویند ای برادران درین دنیا
در طلب حق بختین بگردید و انصاف بفرموده که هر چه بی شایسته باشد
آن توجه نماید بر آنکه میباید که آیت مذکور است بر نماز حجت نماز
و بر تقدیر نصب حکم بر سلطان که شاه از برای او توجیه نموده که راستی که
او شاه در توجیه شایسته حکم چرا که دستگاه تقدیر و سمیت و چنانچه شایسته
که تقدیر را مملو کند تا محبت نباشد تا تیر متوالیم اسماقت بر کرد و حاجت نباشد
و فرسینه اسوی فریب آن کمتر از توجیه اسلوی جیه نیست برنیانی توجیه
اول که عطف بر وجه حکم باشد و آن چنانچه هیچ سلیم بران ما هست تسلیم حکام
نعلت و حکام را از سلاست و مقام میانه اندر چرا که از قبل است که کسی نیست
کند مغروریت بگردا و کوه به ضربت زنده او عمر او اگرست خالدا و بکر است
بر زبانه بر خالدا میسنی زدم زبانه و اگر ای دستم خالدا و بکر ایمن زدم بکر را

و هم رغبته خاطر اطلاع باین طبعه کلام زیاد و درانت که توان قرآن را که از
بیان واضح رسان شریف است بران محل که پس از آنکه معطوف باشد بر کلام
و نصبش با متباین آن باشد که معنویت است یا وادار حکم معنی باشد و
در تقدیر معنی در آنچه مادی آید و یا آنچه عطف بر محل و نسبت است
کلام فصیح بسیار و وقت و بکلی از خوشی و هم سعاد آن زنده و او معنی
معنی در السه ایان شایع و دایره است و بکلی هم در آن زنده
شیخ العارفین شیخ محی الدین عبداللہ در ذوات از کتاب قواعدی که او
ذکر کرده آورده که بران محل کرده و عبارت او اینست و اما العزیز فی ذکره تعالی
و ادب حکم فتح اللام و کسر آن اصل العطف علی المسح فالحذف جعل المفعول الفتح
فقد بان الفتح فی اللام لا یخسر عن المسح فان فی الالاءة کیون او مع
و اد العطف فب تعقل قام زید عمدا و تریح عوفی عن یعقوب المسح فی ذی الالاءة
لا یشترک التالیف الفعل فی الالاءة التی استبراهی فتح اللام و لم یشترک
من یعقوب الفعل فی حذف اللام التی قراءت فتح لام و کسر لام و در ادب حکم
حذف احتمال عطف نیست بر مسح و مفعول چه عطف بر مسح مقتضی کسر
و عطف بر مفعول مقتضی فتح و مذمب من نیست که قراءت فتح لام و کسر
مسح بودن سپردن سپردن اگر مثل این و او کاه معنی شیخ باشد و او پس
اسم را منصوب میکند چنانچه میگوید قام زید و مسخر او را و بکلی از آن
عربی را خواست زید و او پس محبت کسی که قابل محبت درین آیه و درین باب
چرا که در قراءت فتح لام شرکت با قابل بنسب در عل بر وجه صحیح و قابل مثل
در قراءت کسر لام با او در عل بر وجه صحیح شرکت نیست و چون شیخ ذکر کرده
کلام او درین مقام چنانچه محبت است و او را با تقدیر جزم بر عطف

که یک مرتبه همان بر جرحه میکنند و یک مرتبه بر عطف آن بر دو سگم تا مشرب
 بر آنکه در فعلی با و رعایت افعیاد و عدم همراهِ در تخن آب واقع
 شود و فعلی واقع شود است پس جایی که در فعل جایی که در فعل است در نهایت
 دوری و ناموشیت و عمل ریح ضیق را که در جیب است تا آنکه از آنجا
 دور تر باشد و مشرب را بر جرحه وسطه اگر آنکه بخواند انکار آن کرده اند و قیل
 بجز آن نشد و آنده بعضی که بخیز کرده اند و مشرب را قیاد کرده اند یکی این است
 پس پسین حرف الباس معنی کلام معنی غیر معتقد و یکی عدم و ساطع حرف
 میان مجاورین مثل مجرب حرف که بود و ساطع معنی شریطن مکررین بخیز کرده
 که هر حرف با وجود آنکه چون جزئی می بود که مرفوع باشد و ساطع مجاور است
 باشد و آنچه را و مشرب معتقد است پس عمل بدان بدست هیچ یک از آنکه با
 صحیح باشد و کلام الهی را بران عمل ساختن با وجود قیام احتمالات و یک مرتبه
 از مشرب داشته باشد و اما عطف بر دو سگم بر ساطع مشرب که در حرف است
 و بر آن کرده است اما غرضی آن زیاده بر آنست که بر کسی معنی باشد چرا که بافت
 محبات مسطوف می یابد که در حکم مسطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور مسطوف علیه
 محکوم مثل مطلق است و مسطوف محکوم مثل مشرب پس هیچ رعایت متفق
 نشد و باشد و از محال رسید چون سنرا دار نماید که بگوید اگر مت زیاده و مشرب
 و جزئی من خالی بگوید قصد کند از عطف بگوید محال نیست و اگر در کار می کرد
 شبیه مجرب و نیز محال در مسطوف و مسطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت یک مرتبه
 و بر تقدیر مذکور محال است و اگر در محال باشد که بافت با محال بود و مسطوف علیه معنی
 از دارا و مشرب باشد و بافت محال در مسطوف معنی مجازی از قبل عدم می ذکر باشد
 از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی با هم و محال آن است پس در نقل و انتقال

صحت از قبل معلوم شده خواهد بود که در قرآن مثل آن وارد نیست و محل قرآن بران
 مفسرین مجاز در طریقه تراکضاج کشف تخریک کرده که همین امر عسلر احوال
 افاد و موجب و زیب شود و گفت است امر می باید بهیسی موجب تسل باشد
 یعنی ذب استمال آن در هر دو قبل معاد لغزت و محل تسلان بران جایز نیست
 و این ترجمه تخریک کرده است و اما هیچ بر چنین بر مطلب اگر ذکر آن در کلام
 مطلق نیست نه صریح و نه کنایه و پیشین گفت در مجاز دران صریح بود که
 آن ترجمه معانی بران تواند بود پس کلام را بران مسیح گمبازد لالت باشد گفت
 بهشتیان آن از آیه از قبل تکلیف بالا بیاقی باشد و اما آنچه از احادیث ظاهر
 نبوی ذکر کرد و میگویم بر مقتضای صحت سند صادر است باشد آن اجماعی
 که از ائمه از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطریق معتد و در روایت متواتر پیشین
 سخن نقل آن صحت پر بسته که از آنجا است که در معرض تبیان و ضعیف حضرت
 متقدم نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که آن ای صلی الله علیه و آله را تضاوت
 ابیانی صحیح جمیع نبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و وقتی که وضعی بسیاری
 منبر سوده تا مردم طریق و منبر سخن را در ایشان تراکیزند بای مبارک را مسکونه
 و انجمن است آن باین عباس داد و ای خلوف آنچیزیت که از او شهادت یافته
 و شهادت در کتب خود از او نقل کرده و یا چه اسم قمر را زی که از او نام معارف شهادت
 و غیره و نقل کرده اند که صاحب او صحیح بود و اما حدیث عبد الله عمر برقت بر تسلیم
 آن را در این ولایت ندارد که حضرت عبد الله شهادت و وضعی ایشان که دران و با
 صحیح کرده و نه از منظر اعتبار کرده و متذکر بود که مکتوب اسطه بنات اعتقاد
 باشد چاکر و بان مجاز و اسطه بیست چنگلی ای بای بر منته ترو کردن
 در یا بنا اغلب اوقات پشتمانی بای ایشان تر قیده و عوت بخون می بود

هم مشهورست که ایشان چون در پی علاج آن می مشغول شدند بر آن بول میکردند
 و بول خود را در وی آن سید استاده پس چنانچه از خود که حضرت چون پاشنه
 پای ایشان را بر آن حصه می نمود و در آن که میخواستند پاهای آنرا کنند
 مبادرت بکوتاه کردن مبادرت کردند تا ایشان شاد شود بر فضل و تطهیر آن از نجاست
 مذکور و ایشان بمقتور حضرت را غنیمت میدانید و گمان برده باشند که بپشتن ایشان
 و حضرت و بجای محبت و تیرگی که می نمودند و عمر و جمعی که با او می نمودند و در آن
 در آن وضعی که در آن زمان از قیام اصحاب آن حضرت بوده اند و طریق عبادت
 و عمل به این سلام را از آنحضرت فراموش کردند اندک شک نیست که بطریق و منور
 راجع به دل از آن احوال بود و ملازم شاه نعمتای اربعه ششما چون ایشان
 آمدن از حضرت مشاهده میکردند و حضرت در مقام بیان آن ایشان را میفرمودند
 بول می آورده اند چون تحصیل مرتبه یقین ایشان را میسر بود و خود را ششما بپای
 در اعمال که در مرتبه غفلت و بیاحتیاطی اند حضرت صاعقه ای که مثل صاعقه در روز مرست
 از حضرت کرده اند ششما را پس می که از ایشان در آن و منبر است و ششما را در حق
 شده است و دلیل است بر آنکه ایشان از حضرت ششما را میسر کرده اند و عدم تعجب
 حضرت بی از من مذکور و تقریر ایشان بر آن تیر است و بر صحت می باشد باشد
 چرا که توفیق حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد و منی و منی از من نیست و آنرا
 تفسیر بر تفسیر از آنجا است فامری قاصد است پس حدیث مذکور تیر جدا از تیر حق نظر
 حجت باشد بر تیر حجت شاهره یا تیر حجت اند که تیر حجت بود و آن تیر از امیر المؤمنین
 نقل آن کرده و در طریق باب و ایات معتبره است از آنحضرت و اولاد اطهار
 ایشان صلوات الله علیه و عظیم و جمیع خات آن نقل شده و تیر تیر در کتب خود
 از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند و هیچ شک نیست

[illegible]

و غیر مثل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه بعد ازین ذکر خواهد شد
 مذکور است که ایشان گفته اند سه ال کرام از امام محمد باقر علیه السلام گویین که
 حضرت بزرگوار مبارک عاری ساخته اند که میان منی الغسل و در غلظت
 یعنی شست کردن بغسل که زیر استخوان عاق است و فرمودند اچاست
 دوم حدیثی که این بابیه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
 حکایت از حدیثی خبر میداد که از امام علی علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام
 و پدر و عمه منی میخوردند پیش هر نماز و پشت پا را برین وجه که این عبارت عجیب
 ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پا را راح می باید کرد و این کلمه منی نیز از پیش
 که منی به مفصل منی واقع شود و سیرم اگر کعب باین منی تر و کثرت بجهت اهل
 لغت در منی آن ذکر کرده اند و در کتاب منی الطهارة نیز از معتقات اوست
 عبارت را آورده است و قد اشبهت عبارة هذا على بعض من لا فیه تحصیل فی
 منی الکعب و لهذا بطیف باره او در آن فی الصیغ منی تحقیق که مشتبه شده است
 عبارت معاد بر منی که زیاده ای عبارت در تحصیل منی از عبارت نزاره و منی کسی
 اعتماد بر حدیث صحیح است که نزاره روایت کرده و روایه اولی را بعد از آن نقل
 کرده است و جمع معانی که کعب از رخص دعوی در سیدان دانش تاخته اند و انکار
 این منی کرده اند و در مقام تشبیح نیز بر ریشه مانده که چنانچه شیخ بر معاد کرده است
 و حال آنکه کعب او بران بسته است احوال قول ثالث و خلاف جمیع علیه جمع
 است است از آن چه شیخ علیه السلام در کتاب ذکر می مبارکی ایراد کرده که
 ترجمه اش نیست شیخ حال الدین طهرتینانی قایل شده است که کعب مفصل بیان
 سابق با قدم است و عبارات اصحاب بران معانی حل کرده و حکم مذکور را در قول
 امام محمد باقر علیه السلام دانسته و دانسته اند که نزاره است بران بر روایت نزاره از امام

باقر علیه السلام است و استقامت لای کرده است برین پرواست خود را
 نه هم مجد باقر علیه السلام برین وجه که روایت مذکور به تفصیل یک مسیح ظهور
 است و چون نمیدی در عبارت حدیث نیست که اشارت به تخصیص بعضی
 باشد ظاهر آن افاده و در جواب استیجاب یکدیگر یعنی ذکر من مسیح تمام است
 یا از این کسی تحقق میتواند شد که کتب که نسبت به صحت مفصل بیان
 و قدم باشد که متقی ظهر قدس و باینکه معنی که در دیگر است انچه این وقت در
 سیر کتب دیگر در انداخته جواب این است که ظهر قدس که در حدیث زارده در
 نبوت اندوخته که بر حسب اطلاق خود باشد بلکه چهارست که بر طبق معمول شود چرا که
 مفاد اطلاق و در جواب استیجاب تمام ظهر قدس علاوه بر ضابطه یکسان از اطلاق
 قایل بن شده چه از کلام سنجش یکم در جواب استیجاب عرضی ظاهر نیست
 و کلام امام محمد باقر علیه السلام که از استحضار من را یک ادبش من قد میگوید
 که یک انی لطراف الاما ج فقط ابراهیم یعنی هر که مسیح که بعضی از سر خود را میگوید
 از بای خود را از کتب تا سر نخستان بر آینه کافی خواهد بود و ترا و ادای و است
 در ضمن آن تحقق خواهد بود و در حدیث زارده و دیگر سیران این که باز به استیجاب
 نصبت در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مستحق
 است که کلمات که در حدیث استیجاب قدسین مسیح بلکه کنفت آنقدر
 که مسیح در ضمن آن تحقق باشد از سر نخستان تا کتب و اگر چه بر من یک
 انکشت باشد و دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام چون و
 در دوم سطوف بودن طین در آیت و منکر سبقت ذکر و ف بر اینست که
 با اتفاق مسیح یعنی از این اجابت است چرا که سطوف می باید در جمیع احوال در حکم
 معطوف علیه باشد و اما اصل لغت که نسبت این تفسیر را نشان داده اگر چه

اینست اهل سنت ایشان را در این خلافت و سر بران شیشه و اگر
 لغوین شیده است بحکم از ایشان این قیل نشده و اندک جمله اتفاق و از
 برا که کتب قبا قدمت اما چنانچه کلام شیخ شیده بود در ذکر وی و این شیخ
 بر علامه را حدیثی از سره العبد بن از حدیث است ال تجاوز داده است و
 سخن را در تحقیق و ترجیح مذکور از کشفیه و حال آنکه عقرب بنصره
 خواهر پیرست که حق با علامه است و تفسیر مذکور در موقع خود نیست آنست
 حال و عجب تر اینکه شیخ علی بن علی بن محمد بن محمد بن تفسیر بنیت او کرده و
 شیخ قاضی الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه مشرب است آنچه علامه تفسیر
 کسین را کرده خلاف آن خبر است که علامه بر این اجماع کرده اند و او مدین
 متقدم است و مع هذا در بعضی از کتب خود از عا کرده است که مراد از عبارت
 اصحاب در تفسیر کتب نیست و کسی که عبارات ایشان را بر غیر این معنی
 کرده تحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده و بسته لال کرده است و
 مذکور بعضی از حدیث و بکلام اهل لغت عاین معنی از علامه بیافیت علی
 چرا که عبارات علامه حکایت در خلاف آنچه خود دعوی کرده و نا حق است
 که کسین و استخوانیت که از میان ظهر قدم بر آید در پیش ساق که مفصل
 ساق است و قابل دلیل نیست و احادیث و اخبار نیز صریح است در این کلام
 اهل لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیده بحکم خلاف
 کرده و را که کتب بر آید که ظهر قدم است و عید الرکب که از مشایخ لغوی
 شیده است در کتاب کتب کتب خود سخن را در این مقام بیطو م داده و شایع
 بسیار ایراد کرده و را که کتب بر آید که مذکور است و بالجمله اگر از مفصل میان
 ساق و قدم که کتب را بآن تفسیر کرده و مفصل را داده کرده و عبارت

روح کب از عهای سنی و شیعه بان موافق است و نه کلام اهل لغت و در
 اشتقاق لغت کب ذکر کرده اند از ان ابای تمام و از وجب که
 اشتقاق آنرا از کب یعنی از رفع و بجا اعتبار کرده اند و گفته اند از
 چون پستان قمر بوی آید عرب میگوید کبشتی که باریه و حال آنکه در بعضی
 و توی نیست و اگر بآید می خورسته که در بین و بیا قدم و اقصیت خانی
 نه مبطل سنت است چنانکه نیست که معجزه چنان سنی نیست
 و حال آنکه آیه ناطق است با کعبین میباید بنایت مع باشد تمام شد ترجمه
 کلام شیخ طبریزی رحمه در شیخ قاضی و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز پس
 ایشان کرده و در شیخ ارشاد و بعد از آنکه در حدیث نقل کرده اند که دلالت
 کب بر غیر قدم و اقصیت جاری آورده که حاصل معنی آن اینست چنانکه نیست که
 کبی که مصنف و معنی کرده و در غیر قدم واقع نیست بلکه مبطل میان صاق و کعب
 و مبطل میان و دوشی نیست و آنرا که در وسط کبی از دوشی مذکور باشد و کعب است
 از مصنف که در کتب مختلف ذکر کرده است که جمعی که از عبارات اصحاب
 غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام را غلط فهمیده اند و در ان باب شبهه
 بی حاصل کرده اند بار آورده اند که کسی که معنی عبارات ایشان را غلط فهمیده کرده
 بر همیشه نخواهد بود که مراد ایشان کعب مبطل میان صاق و قدم است و بعد از
 نقل عبارات مذکور بچشم کرده و حال آنکه هر کس صاحب از طریق تحصیل معانی از
 و اشتباه باشد اگر خواه معنی مقصود را از عبارات مذکور تحصیل نماید نه خود را معنی
 خواسته و نه راه غایی را از باب و خواه خود را معنی ترجمه کلامه زیرا که مراد خلاصه
 کلام آنکه شیخ و کلام شیخ مذکور در جمیع این درین مقام بر هر حال قدس و شایسته
 از عبارات ایشان که در مصنفات خود ابرار کرده اند و ترجمان مذکور شده ظاهر است

اخیرت بر پنج امر اول اگر کتب سنی گشت است که حکیم اهل اسلام و اهل
 سنیت و این خرق و جماع مرکب است قول ثالث است که حکیم خود را از
 دوم آنکه معنی ذکر مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود و حکیم
 از ایشان قبول نموده است اگر کتب مفصل است سیصد هزار و پنجاه و یک
 لفظ کتب دیگر کرده اند آن را موافقت ندارد چرا که ایشان گفتند که کتب
 کتب یعنی از تنوع و تماشتقت و در مفصلی که او کتب داشته شود و از غرض
 چهارم آنکه تغییر مذکور مخالف لول احادیث و اخبار است که از اهل طایفه
 صلوات الله علیه درین باب روایت شده بحکم آنکه کان برود است که
 چهارم سراجی خواند است با آنکه اخباری که از ایشان نقل کرده مرصع و اگر کتب
 دو استخوان برآمده است و در پشت پا و مفصلی که او معنی کتب میداند در پشت
 پا و عقب و غیره که دارد و حال آنکه هر کس اسکان طنسه درین مقام کرده
 بریده و بصیرت و نظر خیرست و اگر کسی بگوید که تشنیهات مذکور بر چهارم و موقع خود
 نیست و ایمان دانش از ازاله او کی باشد آن پاکست بجز آنچه او بران فرست
 معین جواب است و هیچ شبهه در حقیقت آن نیست و احادیث صحیح آن مطلق
 و در لول جارات علایق و مخالف و آنچه علما تشیع درین مقام ذکر کرده اند
 و آنچه همان دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بجز آنچه از باب
 تحقیق از ایمان برانند مرشد باشند و کلام علما اهل سنت که قبل از علما
 بر داده هر حکمت در نسبت قول مذکور چهارم بشود و کتب ایشان محسوب است
 تشنیهاتی که درین باب برشید کرده اند و طایفه اهل باهر و تفصیل سیصد و یک
 که کسی در شبهه درین مقام نموده اند و از این تفصیل اجمال روایت کرده و تشیع
 از جعفر طری طلبی از طریق صحیح از زناد و بکیر سیدان اعمین است و سید

ابوجعفر محمد بن علی بن قریط علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله فی خبر
 الحدیث عن اهل بیت علیهم السلام فی کتابان قال فیما بین الفصل و بین مظهر الساق
 فقال لا بد انما قال فی عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام
 که وضو میفرمود علی علیه السلام و آن چون بوده است بر امام علیه السلام در مقام نماز
 آن شده و طلب کرد و نه طشتی یا ظرفی که در آن پا در آب بود و حکایت و حدیث
 پنجم صلوات الله علیه کردند و در آخر حدیث مذکور ذکر کرده اند که بعد از آن
 با وای آنحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمود نه اینها
 و اشارت مفصل کردند که در تحت استخوان ساق است بعد از آن اشارت به
 ساق کرده پرسیدیم که این چه خبر است حضرت فرمودند که این عظم ساق
 کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صحیح است و در آنچه علامه
 آنست و قایل و دل نیست و لهذا در مختلف ایل و آل که بر طلب مذکور ایراد کرده
 این حدیث است و در مستقی الطلب نه است لای بر طلب مذکور گفته به همین
 کرده و در مقام ذکر و دلیل بگوشه و از شیخ شهید علیه الرحمه هیئت که با آنکه
 در کتاب ذکر بی نهایت غلو در ذکر و دلیل علامه بر مدعی مذکور و بر بیعت آن
 و در این حدیث داخل نگردد و جوابی از آن نگفته و حال آنکه دلیل حدیث مذکور
 درین باب این حدیث است و در امام در اجابات مطلب مذکور بر نیست
 و حسب ترا که حدیث مذکور را اول لایل خود ساخته است بر آنکه کعب قدام
 و مفصل میان ساق و قدم با آنکه و لا تسس برضای آن از آفتاب در پشت است
 فامستبره و ایاه لی الا بعد و بعد از آن است لایل کرده است با آنچه میرین حدیث
 از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن وصف کعب است که در حدیث
 یعنی کعبه پان کرد که در پشت پا است و با آنچه هم ادوات امام مذکور علیه السلام نقل کرده

گزیده ایست که وضع به علی ظهر القدام و حال به اسفل کعب یعنی امام علیه
 السلام است مبارک خود را بر پشت پا و فرموده اند اینست کعب و حال آنکه
 هیچ یک از این دو حدیث و حالت خیار و بر خلاف مذکور است بلکه هر دو
 مقصود که از آن کعب میانه تیر بر پشت پا و اقامت چنانکه کعب از زمین بظاهر
 ظاهر رسیده اند الله تعالی و الله اعلم فیست اکثر ایشان تصریح کرده اند بآنکه جمیع
 مقصود را و بسند ای را که در میان فی و غیره می باشد کعب می باشد و آنکه
 در صحاح باین عبارت مذکور است که کعب الرمح المذکور فی اطراف و الله اعلم
 و در بعضی کتب باین عبارت که کعب العقد و بین الاثرین فی العقب و در
 باین عبارت که کعب کل مفصل عظام و العظم ان شرف فوق القدام و حال
 سنی عبارت مذکور است که کعب او بندای سینره و فی را کعب می باشد و
 او عبیه که از مشاییر اصل لغت است کعب است کعب موالی فی اصل العظام
 یعنی کعب الساق بجز کعب الیقین یعنی کعب است که در پنج قدم و اقامت
 و ساق پادشاه متقی می شود و گفته شده ای تیره و اما قمر را می تفسیر که تصریح
 کرده است بآنکه مفصل را کعب می گویند پس هر کس سرش که علامه در کعب کعب مفصل
 می لغت اصل لغت کرده است بلکه اکثر او و تفسیر مذکور است و گفته اند شیخ
 علی رحمانه براه که آنچه گفته است موافق هیچ یک از نقل نیست و اصل لغت
 تیر آن قابل نشد و اند از پنج استقامت و درست و علامه شرح مثل جالینوس
 و شیخ ابوعلی و بعضی دیگر از شرح قانون مثل قرشی و غیره تصریح کرده اند که کعب
 هر کس از جهت بیشتر استوانت و بالای می تواند اقامت و کعب استخوان
 در شکل نزدیک به و در که و اقامت در محل اتصال ساق و قدم و در برآمدگی از
 و جانب آن در جهت فوق و اقامت که در می آید هر یک از اینها در سر و اقامت از

سوراخهای که در قصبه ساق و استخوان دو و چهارم یکی دیگر در جهت تحت
که در می آید در سوراخهایی که در استخوان پستان است و ساق مرکب
از دو قصبه است بهم متصل است و حشی است یعنی آنکه در جانب انسان است گفته
و نیز گزشت از جانب حشی و آن قصبه عظم می است و آن متصل است به
جانب بالا با استخوان زانو و حشی است یعنی آنکه در جانب پیر من است که کوچکتر
از آن و از پیر من گرفته مر تبه مرتبه باریک تر شود تا آنکه پیش از رسیدن به
زانو انقطاع می یابد و در طرف پیر من هر یک از این دو قصبه سوراخی است
که بر آید کیانی که می کشد که در جانب بالای کعب واقعند و در آن در می آید
چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از دو جانب در یکدیگر و سواي جانب
سطح که استخوان میان است و در یک گشتان هر یک استخوانی باشد در
میان استخوان ساق و استخوان پستان که آن اتصال می یابد ساق قدم
و در وسط ناید این کلام اقتضا میدهد و بتقل کلام شیخ ابو علی در قانون مجتهد
ترجمه جارت ساج قرشی در شرح آن قال شیخ فی محبت تشریح عظام القدم
من القذون و اما الکعب فان الانسان فی منه اشته کعبا من کعب سائر الجوارح
و کانه اشرف عظام القدم انما قد فی الجوارح ان الکعب اشرف عظام الجوارح
لان قد فی ابناست الکعب من موضوع من الطرفين ان بنین من العقبین استویان
عبر من جبهه من من اعلاه و قفاه و جانبه الوحشی و الانسی و فی کل طرفا
فی العقب فی النقر من داخل مرکز الکعب و اسطرن اساق و العقب بحین
انصافا و یترقی اتصال پنهان و موضوع فی الوسط بالحققه و ان کان یظهر
بسبب الانحناء و خوف الی الوحشی و ساج قرشی در شرح این کلام جاری
ایراد کرده است که ترجمه اش اینست در استخوانهای قدم منقسم است

و پاشنه و عظم زردقی و عظام رسیع و عظام مشط و عظام آکشتان
 و داورین مقام شرح هر یک را بیان میکنیم که کعب باید دانست که برآمدگی کوچک
 کعب انسان از کعب سایر حیوانات بیشتر بر سطح انگوته پای ایشان
 مدتی است و اصحابی بر سطح سهولت حرکت دادن قدم با نقیصه انباشت
 که عبارت از بهم آمدن دوازدهم و شصت است احتیاج دارد تا پستان شود بر
 راه رفتن در سه ابالی و سه آشیشی و در زمین موار و ازین جهت که پنج
 دارد و بگو فصل ساق و اقامت بنایت قوت و استحکام لازم و سهل حرکت که با
 نمیتواند بود که مفصل مگور یک برآمدگی در پاشنه که در استخوان ساق نهاده
 چه اگر بخوان باشد لازم آید که در وقت راه رفتن پیش پای چپ پیش میگذشت
 باشد که با کعب باشد که چپ عقب نیز برود و نیز لازم می آید که ترکیب آن قدم
 باشد و همیشه در وقت راه رفتن با دهم میامید باشد پس چارست که
 برآمدگی باشد که از او نهاده میگذشت تا انکه اتصال هر یک از آن دو استخوان
 ساق واقع آید از حرکت دیگری بر دور خود و نتواند بر دگر این دو نهاده یکی پیش
 یا باشد یکی در عقب چو اگر بخوان باشد حرکت انقباضی و انقباضی آن که بر
 واقع میشود و شوار خواست پس نسبت باید که این دو نهاده یکی در جانب
 واقع باشد و یکی در جانب چپ و چارست که از یکدیگر دور باشند و بر
 مستند به تا حالت هر یک حرکت دیگری را بر دور خود پشتر باشد و ازین جهت
 نمیتواند بود که ساق یک عقب باشد بگو چارست که ترکیب آن از دو قصبه
 که نهاده در حفزه یکی از آنها در آید چپ اگر یک استخوان باشد نیز یکی در دور
 و حفزه بر دو جانب واقع باشد لازم خواهد آمد که کند و جسم باشد و
 از آن کرانی و مثل تمام حاصل باشد ازین جهت که مین جانب پایین است

مفضل مفضل مذکور است و در جانب فوق که با استخوان زائده
 اتصال از رویکی انگاشته و دیگری متصل از واصل بزائده انقطاع یافته
 و این که لازم است که اتصال اینان برین وجه باشد که حضور در قصبه ساق است
 و زائده در استخوان قدیم نه بر کس بر مصلحت نیست که عرض از قند و قصبه ساق
 نه که رشد سخت ساق است و این منافات دارد با کوزه زاید و بران واقع شود
 چه زاید باشد کرائی و نقل میشد و بخلاف حضور که آن چنانچه ظاهر است
 زایدی سخت بر این جهت که در موضع این مفضل برین وجه است که ضیق
 قصبه ساق و وقت و زایدترین که در این امر می آید بر استخوان قدیم نه
 از چوب که برین کلام معاشیه تیر مرغیت از آن که کتب استخوانیت در مفضل
 و قدیم و از احادیث معتبره و کلام اهل لغت که با ترجمه اش که گوشت به ظهور
 در مفضل را کتب میگویند و که با اطلاق کتب بران مجاورت استخوان
 باشد به بطریق حقیقت و با وجود ظاهر شد که کتب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند
 اول بر آنکه گوشتی میان پشت پا که مفضل ساق و مشط است
 دوم بر آنکه کتب در دو جانب پا و پشت که عوام آنرا کوزه یا میگویند سیم
 مفضل چهارم استخوان برآمده که پشت پا و پشت مفضل تعلیقین است
 و علامه رحمه الله این معنی را اختیار کرده و آنکه زاید بر آنکه در کتب نه بر آنکه
 است تا شمار و مخالف اشتقاق کتب باشد بلکه در کتاب تذکره الفقهاء تصریح
 بیان کرده و گفته است که کتب مختص ساق و قدیم پس ظاهر شد که بر
 او علم مذکور است نه مفضل بعد از نقل اجماع علماء را مایه بر نه سب ذکر گفته است
 که نه سب محمد بن حسن نیز است و از جمله احمدی که مؤلف علامه است و نسبت این
 قول علماء را مایه است که اگر کتب تعسیه اهل سنت استخوان است با کتب

از وجوهی که قابل سنج اند استخوانیت که در مفصل سابق و قدم و اقامت از
 امام قمری در تفسیر کیهانیا که تفسیر قوله تعالی وَاَنْطَلَقْنَا فِي الْكَلْبِ مِنْ مَكَّنَّ
 کلامی ایا که در است که ترجمه است جبهه رطله ما برین اند که کهن جاب است
 و برآمدگی است که در دو جاب سابق و اقامت و طلاء اما سینه و جبهه که بر
 و جوب سینه است که گفته اند که کب جبار است از استخوانیت در دو سینه
 کب که سفند و کاه که سنا و شده در زیر استخوان سابق بکشتن که مفصل سابق و قدم
 شده است و این قول محمد بن حسن و احمدی سینه اختیار این قول کرده اند و از
 سیکو و میل اما سینه بران است که اسم کب را در معنی حیوات است بر استخوان
 ذکر و اطلاق میکند پس می باید در احوال انسان نیز چنین باشد و مفصل سینه
 می مانند و از چاه است که بنده ای سینه را کب می مانند و در میان قدم نیز مفصل است
 چنانچه باید آنرا نیز کب توان گفت تا چنانچه ترجمه کلام امام قمری می بود در تفسیر کیهان
 صاحب گفت که حاشیه است بر کثافت ترجمه تفسیر است ذکر و کلامی را که
 که ترجمه است اینست که در او در آیه می بود و مترسینه بجای الی الکعبین الی الکعب
 بعینه جمع الی الکعب بعینه مفرا کث میشد اما که بران تقدیر کب مفصل است
 و قدم خواهد بود و آن در هر یک است پس اگر نظر بر جبهه مفردی باشد و اقامت
 و الا بعینه نیز جمع خواهد بود و باعتبار هر عمل و ماضی نشاء بوری و تفسیر خواهد بود
 نقل مذکور جبهه رطله اهل سینه که در کتب است که اما سینه و هر کس که قایل است
 میگویند که کب استخوانیت در دو که در کتب استخوان سابق سنا و شده
 و در جایی که مفصل سابق و قدم است چنانکه در پای سایر حیوانات و مفصل
 نیز کب می مانند و از چاه است که بنده ای تیره را کب میگویند و اهل جبهه
 است که اگر کب آن می بود که اما سینه میگویند چون در هر یک است هر اینه نشاء

جمع و نام هر کاه سینه را کب میگویند
 و در کتب کبای دو جاب است هر چه در دو
 و اگر در هر دو سینه سینه را کب میگویند

این بود که در حکم علی الکتاب گفته شد چنانچه در مرقی چون در هر است یکی است
 الی الاخر گفته شده و تیر استخوان مددی که در مفصل ساق و دست
 چیزی بنامیت که معرفت آن حاصل نیست که از باب علم تشریح داده و در
 استخوان برآمده اند و در جانب ساق را که کعبه می نامیم محسوس می کنند
 و خفایه نام دارد و بنا بر تفریق بنده کانی برادر ظاهر است پس علی کعب بران اول
 باشد انتی ترجمه کلام و باطله نامیت تجب حاصل است از علل مذکورین که با
 در حلقه این استخوان است در دایات و انحنای چون در ساق است این مقام
 برای تحریر ایشان ثابت و زنده و در مقام این سه تشیع بر ملاطه در حقیقت
 این ذنب در آمده اند و گفته اند آنچه او گفته خلاف انجم امر که است
 و همچنین از علل اسلام بان قابل نشد و مکان است که امری که است
 در این در طرا انداخته استنباه عبارات علامات چنانچه علامه خود نیز
 مختلف و متنی الطلب اشاری آن کرده و منش آن است که ایشان تفریح
 کرده اند با کعبه که است یعنی از تفریح مشتقت و اگر عبارات ایشان ناظر
 باشد که کعبه دو استخوان برآمده است در پشت قدم و بنا بر این برآمده اند و آنرا
 که برآمده کی آن ظاهر و محسوس باشد پس بعد در پشت پا استخوانی بلند و بزرگ
 شود و برآمدگی آن محسوس و ظاهر باشد و استخوان برآمده کی دو جانب ساق و
 برآمدگی میان پشت پا این مفصل و مشط و دلی اول برآمدگیست با تعلق علامه
 سین با حکم کرده اند که در برآمدگی آن جزم است و جنسی که مفصل اکب است
 غلط که معاده بر اسطه که در مفصل شود برآمدگی نیست و فاضل شده و انداخته
 در مذکور بر اسطه که تاحی قوت با صدمه زاده و پاک و نه و اندامی آنجا
 محضی باشد که بر اسطه مشید و محاسبه بر علامه قدس که استجاب منع مرقم

که احوال را قایل بن شده است هیچ یک از علایق بران زنیست اند اگر چه بدین
 ملاحظه شود بر علامه وارد نیست و علامه نیز قایل است بآنکه استیجاب تمام
 ظهر قدم لازم نیست بجز آنکه استیجاب طول طریقه دست که از سر کشستان
 باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره حساب رقی ایراد کرده که ترجمه حسن نیست
 نیست استیجاب یا مایع یعنی سج که در مقام نیت یا بجز کما نیست مع از سر کشستان
 یا کعبه اگر چه بیک انگشت باشد تروا اهل بیت عظیم السلام بعد از آنکه
 در وایت استیجاب طول قدم از سر کشستان افضل و اگر مرد است
 شیه طریقه ایت که درین استیجاب نیز محکمی بن نشده و باری که گمان برده است
 که کعبه پیش بر آید کی بیان نیت است به مفصل جین بحث دوم خواهد بود و در حقیقت
 آن با سجد و سجی طایر شد مثال

روایت شده است بسندی که مفصل است شیخ الطایف شیخ مهید علیه الرحمه
 از محمد بن محمد از پدر او محمد بن محسن که احوال ایشان سبقت ذکر یافت
 بن محمد و احمد بن ادریس بن احمد الاثری القمی که از ثقات روایت حدیث
 و محمد بن یعقوب یحیی در کتاب کافی از حدیث بسیار روایت کرده اند
 که روایت کرده اند که محمد بن احمد بن محمد بن عسرا بن الاثری القمی
 که ثقیل القدر بوده و حدیث بسیار از حدیث روایت شده است و اگر چه
 او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده اند و خود شش هن کرده اند
 از حسن بن علی بن عبد الله بن المیزان که علامه در رجال دوم مستند توثیق کرده اند
 مستند شش نه از علی بن محمد بن ارم او صبه الرحمن بن کثیر الهاشمی که در رجال
 حکم ضعیف بود و گفته اند که علی بن محمد بن ارم او صبه الرحمن بن کثیر الهاشمی که در رجال

کاظم علی السلام قالی بدست کسی بنوده است از امام بحق باطن صغیر بن محمد
 الصادق ع و هم سینه مذکور نقل شده است از شیخ مفید علی الرحمة از ابوالقاسم
 صغیر بن محمد بن موسی قولی که از ثقات رجال شیعه است و نهایت حدیث
 در نقد حدیث داشته و صاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب بن اسحاق
 الحکیمی که کتاب کافی در حدیث که یکی مشهور است از مصنفات آیت و چند
 کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علامه وقت خود برده و نقل کرده
 جلیل القدر است و مولدش مکیان است که بهیئت از دیات ری و فوت شد
 در سال سیصد و بیست و نه هجری در عهد اوراق افت و بواسطه دایم
 جاد است بر حواله راسخ افق فریغ مذکور یافت است رحمه الله علیه از علی بن اسحاق
 از پدر او و بر محمد بن ابی شمس نقلی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه
 السلام بوده و اگر چه علامه رجال مکرر بنویسند و بعد میسر نکند و از علامه در رجال میسر
 و الا شیخ فخری قدس سره از محمد بن عبد الرحمن بن کثیر که علامه رجال مکرر بنویسند که در
 دینست و وضع حدیث به و داده اند از امام جعفر صادق علیه السلام که قال بی بی بگو
 ذات یرم جالس مع ابن اخیه رضی الله عنه اذا قال رب یا علی بن ابی طالب یا
 فصوله فانه یجده یا فکنا بیده یا یعنی می یابد پسری ثم قال بسم الله و آخر
 الله یا علی یا طهر را دم بید بخواب قال ثم استنحى فقال اللهم حصن فرجی و عیال و آخر
 حررت و عرض علی بن رقی ثم تفضل فقال اللهم تعین علی یوم القیامه و اخلق لى
 ذکرا کرم استسقى فقال اللهم لا تحکم علی بیج الحیث و احسن من یستم و یجود
 و یطهبا قال ثم غسل وجهه فقال اللهم حصن و جی یوم تسو و الوجوه و لا تسو و جی یوم تسو
 الوجوه ثم غسل به یعنی فقال اللهم عظمی کن لی یسری و اخلونی فی الجنان بسیارى
 ماستی حسا یا یسیر ثم غسل به یا یسری فقال اللهم لا تظلمنی کن لی یسری و لا یظلمنی

و در سینه مکتوبه در وقت

که یکی از اهل بیته بوده و در حدیث حدیث
در حدیث حدیث و حدیث حدیث

که حواله شیخ فخری

یعنی از یک من سقوت نیزین ثم سح رسه قال اللهم شری رحمتک و برکتک
 ثم سح رجلیه قال اللهم شری علی الصراط یدم ترل فی الاقدام و اهل بی خیار فیکسبه
 ثم سح رسه علیه السلام حضرتان محمد و آل محمد من تو صا سئل و مندی و قال کل
 ولی خلقی ان له من کل طعمه کما یدرس و سحر و کبر و فیکتب له له ثواب و کلمه
 الیوم الیه تسبیح کلام جوفت نظام در من آغاز و حیار میباش و نظام
 منقلی بر دوش میباش الی امام علیه السلام گفت نشست بر روی امیرالمومنین
 و فرزند خود محمد خفیه رضی الله عنه گفت ای محمد پا در از برای من ظرف از آب
 تا وضو سازم از برای نماز پس محمد خفیه مثل امر خود بزرگوار نمود و اند از برای وضو
 آنحضرت آب آورد پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر وضو نشست و گفت
 برست راست و از دست چپ و بخند و دران بین این دعا خواند نه سبسم
 و الحمد لله الذی جعل الالام طورا و لم یجعل نجسا یعنی تبرک که جویم در دست ایان فضل تمام
 پروردگار و عذو و سپاس و ستایش مراد ابرار که در دهنیه آب پاک و پاک کنند
 تا بان خود را از آلودگی شست و تکایت حدت پاک سازیم و کمر و اند از برای
 آنکه ایم خود را آن پاک ساخت گفت جدا از آن حضرت استیجا فرمود یعنی در مقام
 تکیه بر عین و آینه و دران بین مرکب خواندن این دعا شریف اللهم حسن قری
 و ارحم و احسن خدای و رحمتی علی الاربعینی یا رضایا نکاد و اعدت مرا از طاعت
 بیدن ما محرم و نطفه فادان غیر بران و پستان عورت مرا از چشم مردم و ام
 کرد ان مرا بر آتش دوزخ تا تدا از مرا دریافت به من اجتناب از معاصی و اشتغال
 بعبادت و طاعت تو گفت جدا از آن مصنفه کرده یعنی سحر مرتبه یا ست بارک
 آید در ان که خواند دران بین با دست بخواند این دعا فرموده اللهم تقنی
 حتی یوم القادک و یلقی فی ذکرا که یعنی یا رضا یا تقی من کن و بران بین ده

تحت دار وازی که بر حق تعالی تو در آیم بآن تو سل جرم جواب اینجاست از آن
 پرسیده که گوی دو زبان مرا دیگر خود تا همیشه بآن شتلی نام بعد از آن
 استثنای کردی پس چه مرتبه بدست مبارک تو و چه کردند و در آن بین تکم
 یار و جانورند اللهم لا تخشع علی بیج اینجسته و جلی قن بیستم به بخیا در جا
 و طهیه بیستی بد خدا و احرام کردان برین نسیم بهشت ما و بگردان مرا از جمله
 انسانی که استثنای آن میکند از نکست و بوی خوشش آن دلی جان را
 سطریت از دلفت بعد از آن روی مبارک ریشسته و در حال فعلی این
 بر زبان مبارک گذرانیده اللهم بعضی وجهی یرم نشو و الوجه و لا نشو و بعضی
 بعضی الوجه بعضی بر خدا یا معین را گردان را و زوی که چندگان کن و کار
 ترا زلفت بسیاری کن و خود بسیار و همیشه و بسیار و گردان را از دور
 که چندگان نیکو کردار تو در خرا حسن کردار سفید روی باشند بعد از آن است
 راست ریشسته و در حال شستن آن شستنی این دعا شده اللهم عطنی کتابی
 یبینی و الخدی فی ایمان بسیاری و ماسینی حساب بسیار این با خدا یا در موقف عرصات
 که نام اعمال نیکو گامان بدست راست ایشان داده میشود و نام سنات
 بر گردان بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع پدیده و جزایی که باشد چپ
 حق و عین عدل و آنست نام اعمال را بدست راست داده و از تقصیرات کن که
 شقی نام بدست چپ و او را باشد در گذر خود و در بهشت عترت است
 بین از زانی دارد و چون مراد از مرخص حساب آبی حساب مرآت آبی و سهولت
 که از آن بعد از آن بدست چپ ریشسته و بخواندن این دعا ترک جسته اللهم
 عطنی کتابی شمائی و لا یخفی مغلوته الی عشق و اعدو کب مرصطحات الیزان
 یعنی با خدا یا نام اعمال مراد و موقف عرصات بدست چپ من بدو گردان

از طریق کردن من و سپند میرم بر حمت و مغفرت تو از جا میایی که خط
 خمر و غضب تو از قطعه قطعه آتش فراخم آورد و دست و بجهت پیشش بندگان
 کن کار مغفرت شده و بعد از آن مسح کردند بر مبارک ما و این دعا بر زبان فرمود
 اللهم غشني و حشني و جلاک کن منی یا خدا یا رحمت خود را شامل من بساند و از برکت
 نعمت خود مرالی حبس که از بعد از این یا ما مسح کردند و این دعا بر زبان میخواند
 یا انباری یا ساقی اللهم تنبی علی الصراط یوم تزل قیبه الاقدام و ارجل منی یا
 برضیک عملی یعنی یا خدا یا بر ای کارهای برین صراط اقدام ما از تفریق بران کما
 یا روزی که قدمهای عاصیان در زمین برور بران بفرستد و حق آید و یکی می
 خصص وقت در براری که متضرر حصول رضای تو باشد از من بعد از آن بر مبارک
 یا لا کرده و بجاست بخوفی نظیر افکند و فرمود نمکهای محمد مرستده از بندگان
 سر من که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل این کف من کفتم در هر وقت بماند
 یا قرینه حضرت غرمت عتبت علیا ته مر جزای علی او را با ناز و ترسند از عظمت
 آبی که در آن وضو صرف کرده است علی که تقدیرین تسبیح و تکبیر او بگوید و بگوید
 یا در قیامت و ثواب علی او را در قیامت در نماند اعمال آن بنده و بگوید
 نیست کرد همه و در آنکه فضل او برست من یا بمنشش دوم چنان
 میرا امین داشت بر من چنان که در مثال این مقام مستعمل میشود و آن چنین ظرفیت که
 خردن او را استخوان کرده اند و تهید ای لطف و قد و در غلبه او وقت افروزی
 هم از واقع میشود و چنانچه میگویند چنانچه فی صلیه یا الفیجینی در میان تکلیف عشت
 بروم که ناک و فوج و کنایش بن روی آورد و حال من را بعضی محض و نشانه
 و فعلی را که بعد از از او وقت خضرین میدانند و بعضی میگویند ظرفیت که
 درین مقام خبر مبتدا بخند و نیست و آن محض است که فعل واقع بعد از از آن

اشتهای یافتن پس بقدر شال نه کور این خواهد بود که من و قات
 اعماری بی لایحه مانده و بیدار یعنی کتا چنانچه بعضی ترخیص است از آنکه و از کلام
 صاحب صحیح چنین معلوم میشود که کلام این یعنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کلام
 و جادوی که او کرده است کلام آنست که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** و از هم این ادعا
 آن کلامی که در مسیح شک نیست که قریب آن کلام امام علیه السلام است و قوی است
 در ثبوت آن ثم قال کلامی که در اینجای و در خطی ترخیص استعمال شده است و این
 در باب تفسیر در تغییر قولی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که از کلام مذکور در این
 و در مستعمل شده و در کلامی که در حدیث و ارجح است و در کلامی که در حدیث
 منی ترخیص استعمال شده بود و از مصنف و ام فدا اشارت بان شده پس نسبت
 بر دو کشته و کلام مشربین در تفسیر آنست که کلامی که واقع شود و در حدیثی که
 باین معنی نقلی و کسب هم در آورده و در حدیثی که از آن جایز است و در حدیثی که
 کسب هم مشرب تر است اللهم حسن فری و از کلامی که در حدیثی که در حدیثی که
 اصل اللهم یا الله است یا غیرت یعنی یا خدا یا خدا کن یا در حدیثی که در حدیثی که
 یا برده می که او صانع و احد ال مترون بخیر باشد و شری یا عابد کند و در حدیثی که
 تحریف در کلام تفسیر از آن عبارت است فقط اللهم شری که چون بر زبان کشیده اند و در حدیثی که
 و اکثر اوقات فقط آن واقع میشود و بر زبان کران نباشد و اکثری که بر زبان
 اصل اللهم یا الله است که حرف خدا و اخلاف که او را ندیده است و در حدیثی که در حدیثی که
 پیش از حدیثی که او را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 اصل که عرب کانی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 کن ایشان را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 میان خبر اول کلام مذکور که اللهم است و خبر و آخر و استعمال آن صحیح خواهد بود و لیکن

است حال شده پس اسم آن باشد و این دلیل نظرست چنانکه بر مثال محلی
 است که میگوید هر چه در عاقلیه برین وجوید باشد که اصل اسم باین
 وادعوی کرده باشد، مثلا غیرست بعینه مستقیم و جزو آخر مثال مذکور که شیخ
 در عیادین آن در حکم عرب کرده است لا تو تم بعینه غایب پس
 همان ایشان تا فصل باشد بی **الحکم** لا تو ما یا غیر از عرب بشیند، میشد و غیر
 از وادعوی بود و ظاهر اینست که بر این وجه از عرب بشیند، نشده است و
 میرسد که میرزا از خود که **الحکم** بر مثال مذکور **الحکم** لا تو ما یا غیر باشد و غیر از بعینه
 مستقیم بعینه غایب باین بران کرده باشد که خاسته است که لفظ او در هم نسبت
 تقرین بر خود باشد و معصیت متقنی است که در کاه نسبت امری از خود نمیشد
 با که مقام قضای صیغه مستقیم یا بعینه غایت او گشته چنانکه در ابیت همان
 در حکم حضرت غوث جل بر آنکه **وَالْحَاقُّ سُبْحَانَ لَحْنَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْ كَانَتْ**
بِشَيْءٍ كَالْإِنْسَانِ برین وجه باین وجه و باین لحن را بعد از سادات ارباب میگفت
 است که معنی آن گشت گشتن الکا و عین است و در هر طریقه رعایت امر مذکور که تحقیق
 صفات است تقیر از آن بعینه غایب شده و ظهور صواعق مثال مذکور بران
 از غیب که معصیت و ام فله در عاقلیه تم و جزو ساخت اند و در نیست که خلل
 در نام و آن **لَحْنَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ** چه ظاهر است که لحن شخصی در مقام تقرین خود در آنده و حکام
 بر زبان خود و اب زبان عربی قیاط او کرده و استثنای خاصه دانست و از برای
 اثبات مدعی شیخ همین قدر که نیست و اسماء و جملات تبصیر فوج نگاهداشتن است
 از فعل حرام و استرآن از نظر محرم و عطف عقد بران عطف تغییریت و عطف
 و استر حرمانی که بعد از آن مذکور است بران از قبل عطف عامست بر خاص و جزو
 عبارت از در فضیلت که حیادان باشد از کشف آن و این معنی است از

[illegible]

حال است بدان که سیاه یعنی متدی بی باشد نه بنفش و نه در عبارت است سیاهی
بنفش و متدی بر این نقلی بر پس بنفش یعنی البنی شده است و با عبارت آن
بنفش است یا اگر در کلام معتد است و رنگ منصوب بنفش یا بنفش است
چون است که حرف **ح** اخذ یکت و دخول آنرا منصوب میخانه و این
منصوب بنفش یا بنفش میگوید که هر که تعیین در اصطلاح ایشان عبارت
از پنج کردن یعنی غنیت در شمار برین وجه که معنی هر دو از فعل **ذکر** غنیت
باشد یا اگر حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه پیشی اگر خوانند عبارت
در آورند فعلی آن حال تواند شد از اصول فعل اولی از ضمن یک لفظ افتاده و ممکن
تواند شد و صنعت و جازت در کلام بکار رفته باشد و در اصطلاح اگر گویند
باشد در کلام بر فعل **ذکر** نسبت می دهند از اصول خود بر وجهی که نسبت بنفش
آن اصول بر بران وجه دلالت جاریست مثل آنکه اگر متدی بنفش باشد یا
حرف **ح** متدی سیاه زند و اگر متدی بحرف **ی** شد باشد بنفش یا بحرف **و** دیگر
بنفش یا کتبی آن آن حرف متعارف نیست با معلوم شود که تعیین بنفش
و آن شده که متدی آن فعل برین وجهست و با متدیان آن فعل برین وجه قبول
واقع است مثلاً در سخن منبیه چون حادث لغت بران جاریست که فشنی در
واقع شود متدی می باشد چنانکه کلام صاحب صحاح که نسبت ذکر یافت و نسبت
و در برین کلام متدی بنفش است و نسبت که متدی آن با متدیان بنفش می آید
که در آن بنفش می باشد و تمام باشد و از آنکه بحرف معنی حال واقع شود از اصول
فشنی در کلام این آنگی باشد که فشنی در چهار جهت همیشه اول بیاید و آنست که این
صفت را اگر کتب مشهور حدیث مثل تهذیب و کتبی و کتب بنی لا یخفوا
و اول این باب در مذکور است و از باب حدیث اگر نقل آن کرده اند تا پیشین

ذکر کردید گفت تفسیر آنست در نسخ کتب مذکور مختلف بنظر آمده و در بعضی از آن کتب
 در الفاظ آن ملاحظه شده از این جمله دعای وقت استجاء در بعضی نسخ برین و یا
 نوبه و شد که اللهم حسن فرجی و استر عورتی و حرر معالی انار بصیرتیه که رایج است
 بفرج و عورت بنابر تقدیر ایشان باعتبار لفظ و معانی که از آن گذر نمودیم و بعضی
 دارند چنانچه از پیش رفت بدین اقرار که یکی محضت و یکی مستور و اگر کلام را
 نسخ تا شده یا خوانده شود متشبه با آن صیغه مذکور بتوجیه ایجاب خوانده و است
 چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخ در دعای مضغه اهم نقلی است که ذکر کردیم
 حسن ترجمی است و اهمیت یعنی بار خدا را که یا دارا و یا بان هر یک از خود و دیگران
 از جزایی که رضای تو از ایشان حاصل شود بعضی بپشتیانی بیای اللهم یا تحسبم
 علی بیج ایمنه اللهم لا تحریمی طیبات و بجز آن مذکور کردیم و بعضی بار خدا را محرم
 کردن و از آن جهت است خبر سرشت و در بار خود دعای مذکور بجای طیبات یا طابا
 و معنی نکیت و در بعضی در دعای شستن سه هزار شود و بعضی که میگوید شده و
 در معنی تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن دست را است چنان بسیار ثواب
 حاصلست و در دعای شستن دست چپ و در قطعات الیزان قطعات آن مذکور
 دعای مسح چنانچه در تفسیر قدیمی و در بعضی از اختلافات مذکور تفاوتی نیست
 و این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از تفسیر حدیث نقل کرده ایم از آنکه
 بجزء الله علیه و آله و سلم فرمود یا ربه و خود من اولی انوار بود که از سینه ما میروند
 از جان خود به شیخ زین که از سینه او بر سر بر خوانده است فاشش اللهم یا علی
 که مراد از طلب سینه کان یقین و تنهیم جنت خود را از پدر و دیگر خود و در ترجمه است که
 این حدیث اشعار بر حسن آن دارد و آنست که همه سینه ایشان را با همی که جهت ایجاب
 باشد و آن روز چون در معرض خطاب و عقاب او در آید و سینه خود را سازد

تخریب و تخریب از خطاب و عقاب او چنانکه ایشان را در آن روز نخست آن فراموش
 که چون در معرض خطاب و تائید و از ایشان سبب جرات در بار کتاب صاحب
 اگر چه ای و حتی بران و همیشه باشد ظاهر و غایب که هر یک از آن شخص متوجه
 نمیشد که در توصیف روز قیامت در کلام مجید و اوردست دلالت بر آن دارد
 بر مبنای اینست که در روز قیامت روز نیست که هر کس از خطاب نفس خود را
 برده باشد یا برود و کار خود از غلظت و تعصبات خود حجت و جواب بگفته باشد
 و شکر از فضل و رحمت بی نهایت الهی منتفی آن خود بود که نسبت بر کمال داده
 او را استنداده و بهمت آن بوده باشد که در معرض و است او در آید و شست
 او را شست و شستن گیر و در مقام تعین و تعیین حجت او با و آینه و تقریر
 از زکات او بر وجهی فرمایند که در ضمن آن تنبیه جواب امان تیر و ده باشد چنانکه
 ذکر کردیم و ما فرمود که یک الکریم یعنی چهل و پنج فقره ساخت ترا بر و در کار کریم خود که
 مرکب عصیان او شدی هم از و در این شدت بمشام میسر همیشه
 و او می بیند و تفسیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه مذکور
 و اختصاص آن از سایر صفات بر اسطفاست که تنبیه بوده باشد در عصیان او
 با که چون در معرض خطاب او یک بر یک در آید در جواب گویند غنی که یک یا کریم
 و نسبت ساخت را کریم تو ای کریم صلی الله علیه و آله خطاب تفسیر نیاید و روی که در آن
 نظام الدین و حجت در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و شش سالگی
 در آن روز قیامت قائم شد و مردم را در معرض خطاب و عقاب دارند بخاطر آن که
 که اگر مرا تیر و در معرض خطاب در آورده و بگویند او یک بر یک الکریم چه در جواب بگوید
 همان در حالت خواب بی آنکه بپوشد و سپاری گوش زد من شده باشد که ذکر کردیم
 در آیت بر اسطفاست بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت غوث محبت عظیم

با کوی باید گفت غنی که یک باب بعد از آنکه سپیدار شدیم این سنی در خاطر من
 تا که بعد از آن در بعضی تفاسیر مشاهده کردم که برین وجه ذکر کرده اند و گویند که
 بعضی تفاسیر تفسیر علی این است که از معنی است که از اسلام هیچ از علی بطور
 از شایسته مراد است چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و بدین باب در آن
 حال که بعد از آنکه درون سایر معانی و اسامی که در آنجا است و این معنی مقرر علی که
 اکبر است و این معنی را در بعضی است حسن تفسیر کرده است و در آنجا که در آنجا که در آنجا
 این معنی را چون تواند بود که در بعضی معنی و معنی است و از برای استقامت
 از عذاب الهی جدا نمایند و از زلات خود بواسطه کسین و حال آنکه در قرآن مجید
 دارد است که در آن روز هر نفسی بر دماغی بنده گان که استغفار باشد و اعضا
 و جوارح ایشان بکای زبان و سر بکلمه خواهند بود و از فضل که آنجا باشد است
 جزو معذرت ایشان که آنجا است که آنجا است که آنجا است که آنجا است که آنجا است
 وَ تَكْلِمُنَا بِأُيُنُومٍ وَ تَكْلِمُنَا بِأُيُنُومٍ وَ تَكْلِمُنَا بِأُيُنُومٍ وَ تَكْلِمُنَا بِأُيُنُومٍ
 یعنی روز قیامت روزیست که هر منع خواهیم کرد است بر دماغی ایشان که بر آن
 حکم تو نیست و بهر چه خواهد بود که استیاضی ایشان و دماغی ایشان تا که ای میسر
 از آنچه از ایشان در دنیا عمل آمده است بواسطه بیاباست که آن حکم معجز گنای
 باشد چنانچه بعضی معنی تصریح آن کرده اند یا آنکه هر کس که در دنیا که است است
 چون دارد و بعد از آنکه در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که
 دارد است که هر یک از این تفسیر است شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام
 اجتماع و مجامع خواهند شد چنانچه بعضی اجزاء این عبادت و در دست که تشنه اعضا
 علی با از تشنه بر شتر بر من غنیه قضاوت فی الشا و فیقول الحق متکلی یا شریفة عند
 بعدی تشنه را با کاین خود فبقره دنیا و یا شایسته است که ای میسر و در آن

جمیع اعضای او بتقصیر و نقصی که بن عضو او واقع شده باشد پس در پر
 ای در آن انسانوس از جویمای شرمه و طلب اذن نماید از حضرت نوشت
 بر آن در او ای سواد است که داشته باشد پیش از آن حاصل شود از جانب حضرت
 غرت او را و بگوید در سخن ای ای سوسم بنده من و حجت او ساز آنچه از او
 دیده پس سوسوی بگویم آید که اسی و بره بگوید بسیار که از خوف تو رسن الی از
 جلی آمده و بگوید که ای او دریا رحمت پریشان شده از تقصیرات او گذر کند و
 از عذاب روز جزا آزا سازد و سادی آوان بر او در عرض از عذاب است
 که بن اعتقاد بشره یعنی اینست از او گذر کند خدا بموئی و نعم جسمی فی فی فی فی فی
 علی انسان لعل ربایع اند که گنای بکسین گویند که کیو بکارند و بکسین
 از باب کرم چه عذر عیسان طلبند صد که کند و لایکو بخشد پس بنابرین
 فی یک که بگوید و ناما هم رسد و بگوید و حاجت از جانب کان تو از واقع شده چه بگوید
 بود که حاجت بوده باشد بنایتش بر زبان باشد و با معنای دیگر واقع شود و قدر
 تر جسم که بر می آید بود که در هر که مصنف دام غله استکبان اشارت کند
 آن باشد که ظاهر آیت مجازی عن نعیم است که مجاهد ذکر از ایشان بار او
 و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکور نفهم نشد که مجاهد با اختیار
 و اراده یا عشاء واقع خواهد بود بلکه طرف سر تشنه اعضا علیه است که شهادت
 اعضا با اختیار و اراده نخواهد بود و الا شمس گفته میشد نه شده علیه که اگر بگوید
 احتمال آن کافی است وضع احتمال بکابر است و اما اصم غامیش سیریم
 سنی و انخلدی بحسن بسیاری که دره های فضل بدینی و اتمت غالی از عشاء
 نیست چه غامیش است که عطا کن غلوه در بهشت را بدست چپ من و این
 تقصیر اینانچه در دست حاصلی بدیانت ندارد مقام وجه آن در آید چنان

افعال در آن راه انداخته اول آنکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی احسن
 امری بی مقب و شفت دست داد و بگوید غلبه بیماری میباید کردم آنرا
 بدست چپ خود فرو می گوید است جان سر خود را بلند میکند بدست
 این کار نمیکند و گویند که از آنست که سبب آن بر وجهی بود که از اینج
 شده بیک دست راست در آن بکار رود پس میتواند بود که مراد طلب مخلوق
 بهشت باشد بی آنکه قبل از آن متعلقات و مشق بایشل صورت گذشتن
 از پل فراق که از سوی باده کثرت و از شمشیر بر زده تر و بر روی او رخ کشیده
 و شدت عذاب که در وقت عرض حال نفس و نفسی تا بان سر و کارست و حسن
 و آتش و دوزخ که بعضی عاصیان است را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال
 آن از عبادات روز قیامت دوم آنکه بای بسیار بیست باشد یعنی خود
 در بهشت را روزی من کن بیک شستن من دست چپ خود را در عبادت و
 شستش تا برین بای یعنی در فقره اول نیز بسیار بای سبب شده تا سر و فقره
 که تو نیمه واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند در آن بقدر دور است بزم
 آنکه مراد خلعه در عبادت مذکور است خلعه در بهشت باشد و مصاف و رکوع خلعه
 باشد و بابرسان حالت غریب خود باقی بود باشد یعنی عطاکننده افعال
 بدست راست من تا علامت بختکاری من باشد و برات خلعه در بهشت
 غیر سرشت را بدست چپ من تا آن نیز بیک سر و فاعله و بهر دو دست عامل
 احسان تو بچشم و این وجه چنانچه تحقیق نیست از وجود دیگر مصاف نزدیکتر
 و الله اعلم چهارم آنکه مراد بسیار بسیار در معانی من نیست که بسیار در معانی
 اعمار باشد و تنگی سببش که یعنی توسعه و فراخی حال است و مراد از آن گستر
 طاعات و عبادات باشد یعنی عطاکن من خلعه در بهشت یا سبب بیای است

و در خواب و درین وقت نیز بیاری باکی نیست خواب بود و
 کلام اینهاست مناسب رعایت شده خواب بود و آن عبارت از آنکه هیچ کس
 کلام میان دو نقطه که محب معنی که از ایشان آمده شده مناسب نام
 مناسب ایشان را یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باقیان معنی مناسب
 با هم داشته باشد مثل قوله تعالى وَالْقَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ
 وَالْكَافِرِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ وَالْحَقِّ وَالْحَقِّ وَالْحَقِّ
 یعنی آنچه از زمین بر روی داده و اساق باشد و طاعت که با معنی مناسب
 قرین مناسبان عبارت معنی دیگر که ان کوکب است مناسب و ازین
 حدیث شد از این کلام طایفه ای محقق فاضل و معنی همیشه و آنکه
 باشند اندر معنی برده و در دوزخی باشد و اما که مقصود آنرا که چون
 و او گفت می افتد که یا از خواب را آید و بختند اثران از یکی و بدی
 چرا که درین حدیث معنی مقصود کردن که از او داده شده مناسب طایفه
 که با او در کلام صحبت مناسب او را معنی دیگر است که با معنی مناسب
 چه قص در لغت عرب یعنی برین حال نمیدارد است پس نقطه آن معنی
 کلام آنستین خواهد شد که معنی مناسب همیشه در پرواز است تا مالی او تا بریده و اندر
 بال او بریده و شود می افتد و این معنی اگر چه معقود نیست و اما کلام برین
 از آن کلام با غفلت و این وجهه اگر چه بقدر درست و اما مالی از لفظی نیست
 مناسب و در ظاهر چهره دولت دارد و بر آنکه حضرت در معنوی مذکور که
 از روی و کسبها را از یاد آنکه یک مرتبه نیست باشند و این معنی قلی صحبت از طایفه
 گفته اند مشق مرتبه دوم سنت نیست و هر معنوی میاید که یک مرتبه نیست شود و اگر
 مثل مالی سنت می بود چون حضرت در مقام ساختن وضوی تمام الا فرموده

حضرت واقع می شد و زوای ذکر آن بشکری و چنانچه ذکر مصنف و استنشق
و دیگر سنتی که از حضرت جعل آمده بود که رواست و دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث
فرمودند که غرض از من کل قطعه و کلمه است و بسجده و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده
معنای دیگر گشته شده باشد و قطرات بیشتر فرایه بود و مقام اقتضای آن
آن خواست نمود پس معلوم شد که سکوت زوای از ذکر آن به طریقه هم
و قریب آن از حضرت است صلوات بر علیه و آله و بعضی گفته اند چون استیجاب
در توبه نشستن اعضا در وضو نهایت شرف و شایسته داشت و بر هر کس معلوم
بود و زوای آنکه از حضرت واقع شده بود و بطوریکه اشتهار در مقام تفریح با
نشسته چنانچه در مصنف و استنشق همین بود که مصنف و استنشق اگر قضا
کرد و بخت که هر کدام در مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است چنانچه
و استنشق آن درین مرتبه در معرض مغفرت و چون آغوش نباشد حال آنکه
این باب و یک در شایسته غلای مذکور است حضرت بر آنکه غفلت و کم است
حیثیت بود و کتاب من لا یخضره القیامه روایت کرده است و از امام محمد بن یحیی
حضرین محمد العاصی علیه السلام که آنحضرت فرموده اند واده باکان وضو و وضو
صلی الله علیه و آله و سلم می فرموده است که نبود وضوی رسول خدای صلی الله علیه و آله
که آنکه غفلت اعضا در آن کبریه کبریه واقع میشد و بعضی روایات دیگر نشان
بر آن دارد که در مرتبه از ایشان واقع شده بود و حالت تجمید وضو می کرد و است
که بعد از ذکر و وضو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ طبرسی
کسی که جامع کتاب کافیت در حدیث که بعضی استیصار دارد و بعد از آنکه
روایت کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی علیه السلام غفلت اعضا
همیشه کبریه کبریه واقع بود و رواست گفته است این دلیل است بر آنکه

فصل اعشار در وضو بیاید که مرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت است امر علی علیه السلام
این بوده است که هرگاه دو امر را پیشان وارد میشد که هر دو طهارت
حضرت غرت بود ماست هر که ام با احتیاط اقرب بوده تحمل مشقت بر
در مبادرت بآن پیشتر می آید نه از آن قبض حدیث افضل الاموال
و غیر اینها آمده اند پس بعد از نمازعت و خلاف این دو شیخ بر آن
که از تفهین علامه دست بردن غلطی چون ادعی توان کرد که اگر
و شیوع آن میان ماست بر وجهیست که مستغنی است از تصریح مذکور
بعد در آن حضرت تحقیق و تحقیق مقام اقصای سبلی در کلام دارد که وقت
بجانبش آن نیست انجام بیاید و آنست که از بعضی حدیث مستفاد شده
که استحباب آن آبی که در وضو صرف میشود کیت مذشری بوده باشد و مجتهد
تیر بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان بر آن
از قول حضرت درین حدیث بجهت آنکه امینی باشد من باید انوضا بهما للصلاة
و استحبابی حضرت از آن استنباط کرده اند که آب استحبابی تیر از جمله آب
وضو بر آن متفرع است حکم کرده اند که آب استحبابی تیر می باید از جمله آب که
بوده باشد که گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که به نیر سبک
آب استحبابی را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از آن جمله باید دانست آنست
آن بر بر سه وجهت اول آن در اینند غایت دور نیاید چرا که هیچ شک نیست که
آب وضوی تا آنکه کشتن باشد بر شستن هر دست و مضمضه و استنشاق که هر یک
سبک آب تحقق میشود و غسل هر یک از روزه و مستحایب چنانچه اقامه ایشان
در آن دو مرتبه عمل آمده باشد به شری میرسد بلکه ترک کیت که کان شود که در
آن و فائده آنکه در چه مضمضه می نمیرسد مشهور زیاده از ادبیت و صحت آورده

نیز بر اینها و نمک که است که در این قفل که کف الیم موضع در علی الارض
 در تمام لوح وجه و در فوق الکف قلیلا شرح کلام باخت نظام در زمین
 و به غایت و بخت نام از خط شش بر و پیش پیش و ای که پیش
 در جواب مع فرموده که این را با دست و آورده چون او را با
 غل و باراده این که جمیع بدن خود را بدل آب بجای رساند در میان خاک
 چنانچه چهار پان در خاک غلط حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روی
 فرات و مطایب بود خطاب کرد که ای عمار در خاک غلطی چنانچه چنان
 باین و در آب در خاک غلطی کن ختم با و علیه السلام که پس تیم را چون باید که
 حضرت در مقام بیان آن در آمدند و هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند
 بعد از آن بر او آمدند و مسح کردند آن دستها و ای خود را و دستهای خود را
 از راهی که با نیک و عمار گفت چنان از بند هستی تا سر نخستان و عمار از
 آن مسح شد آن کف دست و دیگر چنانچه اندک ایات دیگر فهم آن شده است
 پس تیم که تمک که است که ایسی غلط ز و کردید در خاک مانند در خاک
 غلطی و در آب مراد اینست که جمیع بدن خود را با حسن خاک ساخت که چون
 داخل کرد و بود است که تیم بدل غل است و در غل جمیع بدن آب میرسد
 پس در تیم نیز جمیع بدن را بجای رسانید و در تیم نیز به هر بعضی است
 پس خرمیت تیمی تمک کردن که استخفاف و تمیز این در لغت عرب که
 بیای باشد و که بن چنانچه میگوید مراد به و مراد تمک که است که در این
 یعنی ای عمار در خاک کشتی چنانچه در آب و چهار پان در خاک میگرداند متوجه
 بود که این کلام استعمال انکاری باشد یعنی بجا نیست کرده میباید بود که جلوه
 باشد که لازم معنی از آن اراده شده باشد معنی عار معلوم شد که انجمن کرده

در کمال بطوری برین حسیه داشت آمد و چنانچه کسی که زرت را از بر کرد
 میگویند حضرت زرتشت در حق اعلام مخاطبت بهم فرمود با کلامی که در آن
 چه باجد او نقل فرمودن می دارد و سانشین در اصل اکتب است بقول حضرت
 که در سینه نقل در کتب التیم این عبارت را در احوال است اولی که کلام را دی
 باشد که ما در این عنوان است یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام علی
 عاز از نقل کرد و ملازم و پیوسته که پس تیم را چون باید کرد و حضرت امام تیم را
 بر حسب مذکور نقل آوردند و در آن کلام صحابه باشد رضوان الله علیه سنی دینی که
 علی ذکر بران حسیه از عاز واقع شد و حضرت رسالت با او ان مطابق
 فرمودند و از آن معلوم شد که تیم بران حسیه رضی حضرت نیست صحابه که
 در آن مجلس حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کردند و
 در کتب تیم تیم که در یوم طه تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه صادر
 شده باشد و بعد از آن ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تفسیر از
 سوال خود از حضرت بقیه کرده و امام علیه السلام کلام ایشان را فیه حکایت
 فرموده باشند و الا سیاق کلام اقتضای آن میکند که بجای نقل فاعلم
 شود و بقیه بر غیر غایب در وضع و رفع و سج و راج پیغمبر صلوات الله علیه
 و آله و آله بود و در حسیه نیست آنچه این باب در کتاب من لا یحضره الفقیه
 روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده اند قال
 صلی الله علیه و آله ذات یوم لما رقی سفره و عاز فلما انکب اجبت کیف صنعت
 قال ترفعت یارسول الله فی التراب قال فقال لک لک تمیخ انکرا خوا صنعت که
 که یوم بیدیه الی الارض فوضعتها علی الصید ثم مسح بها وجهه کیفه بها با لای
 ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدا ای صلوات الله علیه و آله میفرمود که در سفره

ای عمار با رسیدن است که توجیب شده بودی چون آب بنود که فضل کنی چون کرد
 عمار گفت بن خود را در خاک گذاشیدم ای رسول خدای امام علیه السلام گفت
 بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با و گفت ای خان برین وصیه در
 سلطنت چنانچین کن که می و مردوست مبارک را بجا می نرسد و او
 و بر خاک نماند و بعد از آن مسج که در میانی خود را بگشایان خود و مردوست
 یکی را بگیری و احاطه کند و بر او طسبع مسج بگشاید و مست نماید بر خاک و او را
 که نمی رسد که از علایق اصل السند است در کتاب مصابیح نقل کرده است و عمار
 آن است قال عمار کنایه سرتیه فاجبت لک نصیحت فذکرت لعی صلی الله
 علیه و آله فقال ایما کن کنیک کنه اخضر بلی صلی الله علیه و آله و اگر گفته اند
 و نفع فیما تم مسج به و وجه و کنی سرتیه عمار گفت در شکری بردیم و در اجابتی دست
 و افسوس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از آن غسل کردم آنرا حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله چون بخدمت آنحضرت رسیدیم حضرت فرمودند بدستی که ترا انقدر
 کافی بود که محل آوری و مرد گفت مبارک را بر زمین زدند و بر پشت نفس زدن
 رسیدند که اگر عمار بران گرفت حشده باشد و در شود بعد از آن مسج که از آنجا
 روی خود را بر سر مستای خود را و کان است که محل بر وجه اول که نقل کلام
 را می باشد که کلام صحابه پیغمبر باشد و اگر محل نقل حکایت از کلام صحابه است
 و درست و حدیث صحیح که از آنجا برین روایت کرده است باین عبارت است
 که فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم مسح وجهه و کفیه ثم تلاه و است این
 با پیغمبر را که تم ذکر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و در معرض نعت چه از آنجا
 دارد که حمیرا می و در روایت مذکوره راجع امام علیه السلام باشد و بقیه بر کلام
 که راجع به پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید که ضمیر این روایت نیز چنان باشد

چه می تواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه بحیث عمار پان کرد و بپوشید و انگاه
 بخت داد و بنام آن اگر کومینه احتیاج عمار و امثال او معرفت کیفیت
 تیمم چند دان و در نیت چه گویند و بود که واقعه مذکوره در مبادی اسلام
 بوده باشد قبل از آنکه آیت تیمم نازل شود و کیفیت آن بیشتر از این است
 احتیاج داد و بنام آن بپوشید و کیفیت تیمم امام علیه السلام بنایت بر نیت
 و بنایت استبعاد دارد چه که راوی که کور از افاضل او بیان حدیث است
 سندش توفیق او افضل و کامل کرده اند و احادیث بسیار از روایت شده
 چون نماند بود که کیفیت تیمم که در سنن آن از ضروریات دین است بر مخفی
 مانده باشد پس هر چه روایت بر آنکه استفسار کند که از عمار و اصحاب واقع شده
 باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلوات الله علیه اولی باشد بحدیثین و اولی
 آنست که احتیاج داد و بنام آن بپوشید و تیمم امام علیه السلام در این
 بوده است که او نمیدانسته است که تیمم طهیر در خاک نیست بلکه بر سطح
 اختلاف است که در کیفیت تیمم میان اصل اسلام بوده چه که فرقا مستبر اول
 مختلف در آن است چه بعضی مسح روی و تمام دستها را تا فرق و اجب می باشد
 و بعضی تخصیص کرده اند و مسح را بر پیشانی و سر و دستها از زنده بعضی
 در مطلق تیمم خواه بل از غسل باشد و خواه بل از وضو یک مرتبه زدن دستها بر یکدیگر
 واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل داده اند و میگویند در تیمم که بل
 وضو باشد یک مرتبه و اجماع تیمم بل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند که
 واجب است یک مرتبه بجز مسح و یک مرتبه بجز مسح است و یک مرتبه
 بجز مسح است چه پس صدها از مشاهیر این اقوال مختلف اگر داده اند و کرده
 باشد که انصاف از حضرت امام علیه السلام مشاهده کنند تا او را اطمینان

بهم رسد و شبهه که از حفظ اختلاف مذکور او را رود داده باشد رفع شود
 و درخواه بوده اند اعلم غایبش اول قول امام علی السلام درین حدیث است
 به پنج اصل است علی که و سیر نیز به بحسب ظاهر در معرض اشکال است و هیچ
 تخریب دارد چه که مستخرج از تفسیر خود از مرتبه نبوت نیست و ازین
 در عین قوم نبوی علی بن ابی طالب با کشته شدن آن حضرت و کشته شدن ابی طالب
 و تفسیر میکنی و در قابل آن گفته که قال لا عوذ بالله ان الکون من الجاهلین
 گفت نه یونیم چه در کار خود از آنکه از جمله جاهلان بهشم کن یا نه اگر
 و تفسیر علی را باب جهالت و نادانیت و جمعی که بوی از معرفت و دانایی است
 ایشان رسید است و حق ما از باطل تمیز کرده اند و هر امری که در این امری
 مثل موسی بنیری که از عالم الوافرت از اهل جاهلان خوانده است چون توبه
 کرد که از حضرت محمد بنوی مصطفی علی من اشیات از کارهای دنیا
 ماند و حق باید و بر توبه و تسلیم حازه و حق آن حضرت صلوات الله علیه نسبت
 که قابل آن باشند صد و آن از حضرت بشمار یاس که از ایمان صحابه و از آن
 علیم بود است و مرتبه بزرگی در میان ایشان داشته و نبوت پیوسته است
 حضرت صلوات الله علیه و همیشه او را می میداشتند و با او بزرگوار
 سلوک میکردند و از نهایت محبت و توجه یاد داشته اند چنانچه نسبت با او
 زبان بجز میان جاری ساخته اند و چهار رکنه بن عباس علیه السلام غیبه می کارند
 چست میان چشمتای سنت یعنی چید من که از شرافتی که بر سایر افاضه دارد محل
 مجزه بود و کار و است تر و سینه شیده خوانند ساخت او را جمعی که از آن عالم
 صلوات باشند و آخر در عجب معین بر دست لشکر معادیه کشته شدند چون بجز
 در نهایت بحسب درین باب توان گفت آنکه استند این در معنی حقیت شریف

چون کسی مجزی از آن اراده شده و مراد نوی از مزاج و مطایبه است که از
جانب شرح حرمی در آن نیست و همدوران از حضرت و اصحاب در اجازت
شده و وقوع آن نسبت به او و اشغال و مشغول ایشان نیاید بلکه مشغول
مرتبه و قرب ایشان نزد حضرت صلوات الله علیه چه آنکه آن از بزرگان وقوع
نیاید به نسبت یکی که به روزی قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف باشند
چون حیوانات که بهر کس خصیت و محبت چشتر دارد و در است با و چشتر
چشتر او را در موضع مزاج و مطایبه کازنات اباطاطا شمشیر و در آن
و به ثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلوات الله علیه و از فرموده او
که انی فرج و لا تولى الا اهل بی من مزاج و مطایبه واقع میشود و تفسیر
که اینچنین باشد و این فعل آنرا که کذب و باطل الایس میبندیم و حکایت
حضرت پسر زالی که از ایشان اتمس کر و که محبت او و عاقل که حضرت
هر ایش از زانی دارد مشهور است و اینچنان بوده که حضرت در جواب
مطایبه فرموده که عقلت ان یجتنبه لایضا البیاض میفرموده است که
حجت جای مثال و سپهر زالیان نیست و مجاز و فعل آن نیست نه پسر زالی که در
و خلق و حضرت اب نوذ که پسر زالیان چه باشد که از بی سعادت فرود
حضرت چون حضرت اب و را مشاء و کردیم فرمود این آیت تا لا
کردند که انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
فی فریضه و در شبست ایشان از است آفرین تازه که بهر وجه و لا
باشد پس بگوید اینم ایشان را و قرآن بکن که هر گاه این شهران خود سینه بگویند
و دوست و مردمان شهران باشند و هر یک یک سال باشند و درین
سالی که یکی هر یکی و ان باشند طاعت از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله

اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع یا باشد و خواه ضرب یا جزو تیمم
 نمیدانند چنانچه اقراراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بدست او غلبت
 واجب خارج از محلی تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه بر وجهی است یا این مذمت و
 اقراراف کرده است اول آنکه اقراراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه
 اگر چه واجب دیگر رسانیدن آب به وضو میسر باشد مثل زدن روی بر آب یا
 داشتن روی قریب و دانستن و استیال آن واجب و اقراراف ماقبله
 در وضو خلاف فعل مذکور در تیمم کافی نیست و جهت و فعل دیگر مثل وضع شانی بر شانه
 و استیال آن بی آن نیست و نه شدن پس میان آن دو اقراراف فرق باشد و وجهش
 آنست که فرق مذکور بدست علامه ضرری ندارد و او نیزه قایل است که
 فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجب است نه تشریف شرط میباید از نه جزو و وجهش
 از آنکه فعلی در عباداتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در احکامی که در
 شهر رمضان واقع باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرط است
 و جزو اعتکاف نیست چرا که غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که چنانچه
 بر اقراراف خوب نیست چرا که بنا بر تفرقه مذکور قیاس منع الحارقی میشود و عیال
 مع الحارقی را علامه قبله کرده اند و هم آنکه اگر حدیثی واقع شود میان اقراراف و
 شستن و در حدیثی دلالت بر آنکه فعلی در وضو میباید چون بهمان آب نیست کرده
 بشود و در هیچ است بخلاف فعل مذکور در تیمم که چهار آن و قبل از مسح چپ که
 حدیثی واقع شود بان دست مسح چپ میتوان کرد اما عاده ضرب یا وضع چپ بر وضو واجب
 و چنانست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب
 یا مسح چپ بدست علامه نیزه موجب بطلان تیمم است و دعوت اعاده آن لازم
 که چنان باشد چاره در نهایت الاحکام تصریح کرده است بکه وقوع حدث مذکور

ثبوت تیم نیکند و موجب اعاذه ضربید بر ارض نیست و اگر فرض آنست
 که فعل مذکور میندب دیگر است که فعل مذکور را خبر و تم میبنداند و بعد از خبر
 داشت و یا بدو است که علامه قدس سره باده و دو که حکم مینماید جزویت فعل
 مذکور کرده است بازو استقامت که نیست تیم مقارن ان واقع شود بنا برین
 بره دار دست که مکاره چنان واقع شود لازم آید که نیست مقارن بسیج خبر و
 از اجزای تیم نشد و باشد چه مقارن نیست تحقق نیست مگر مقارن است این
 بخبر و اول و حال آنکه مقارن نیست و هیچ عبادات و اهیست اینجا که یکی
 که در وضو نیست تجویز شده است که نیست را مقارن محسوس سر و دست یا بعضی
 یا استساق و آنکه و حال آنکه هیچکدام از آنها خبر و وضو نیست پس تجویز مقارن
 نیست تیم فعلی که خبر و باشد بعضی هم تحقق مقارن واجب باشد چرا که آنها
 اگر چه بلا تعارض خبر و وضو واجب نیست اما بعد از مقارن نیست بآن خبر و
 وضوی کامل میشود چنانکه از ظاهر تصریح بآن عارض شده است پس مقارن نیست
 بآن بعضی مقارن نیست وضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی دست
 پس مقارن نیست بر وضوی واجب نیز تحقق شده باشد که اگر چه تیم مذکور
 نیز است که فعل مذکور نیز با اتصال حسنه و تیم محسوس که واجب باشد تقدیم
 بر آن شیخ جبه و دیدن اما که در وقت مقارن آن شود خبر و تیم میشود نسبت که خبر و
 در وضو بنا برین بسیج نفوذ میان فعل مذکور و اختلاف نخواهد بود طراز ظاهر فعل
 امام علیه السلام که فسخ و چه اشارت بر آن دارد که در تیم مسح تمام و واجب باشد و این
 مذکور علی بن بابویه است از عطاء بن ابی جعفر عادیث و دیگر نیست در تیم
 مویا و دست نهائش مسیده مرتضی علم الهدی اجماع فعل کرده است بر آن
 مسح تمام و واجب نیست و بعضی اعاذه است مانند قول و نیست که بعضی

شستن سر و دست

شستن سر و دست و وضو

باشند و معنی که را در بیان آن آصوم است اما معنی آن باشد آنرا صحیح گویند
 چنانچه سبق ذکر یافت و این فردین سه مرتبه صیغف فی سده و این تیر چند است
 چنانچه در محل خود تفصیل یافت است و شیخ جلال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب صیغف
 هسته لال مذکور برین وجه جواب گشت است که این حدیث و امثال آن در اوقات
 نیست بر آنکه می گویند که نام حدیث آن که در بدل از فضل بود یا بدل از فضل و منو و حسب
 عمار همان وقت و قصه که دلالت بخار دارد بر آنکه حضرت پان تیرم بدل از فضل کرده
 باشند چنانچه می تواند بود که حاصل همه از مسأله حضرت بهار باشد از حسب روایات
 از آن که کیفیت تیرم مطلق سوال کرده باشد یا کیفیت تیری که بدل از فضل باشد و محقق نمائیم
 این تا معلوم که ملازمه رحمان در کتب آن شده اند جایز است و درستی و سستی
 را می توان دانست و در حدیث قصه عمار که این باب بر علیه الرحمه از راه بر وجه صحیح
 نقل کرده و در پیش او هم سبق ذکر یافت و در حدیث در آنکه تیرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه پان تیرم بدل از فضل بوده تیرم مطلق چرا که بدانکه هر قیل تیری که بدل از فضل نیست
 کرده و در حضرت که در حضرت صلوات الله علیه بر وجهی گزیدشت با خطاب کرد
 بعد از آنکه در چهار بخشین که می گویند ذکر را بیان کنند نموده و این حدیث در آنکه تیری که
 عمار بدل از فضل جایز است یا نیست که اینجنان می باشد واقع شود و تیر حدیث
 مذکور در حدیث در آنکه در آنکه تیرم سستی می باشد که در این زمین تر و نه چه در آخر
 حدیث و آنست که علم سید الکلبی با و مذکور در حضرت زین الدین است و در این زمین
 پس بنابرین مذکور سید رضی علم الهدی و شیخ مفید علیه الرحمه و علی بن ابراهیم
 و بعضی حدیث در روایات که دلالت بر قصه و ضربیه بر ارض در تیرم گفت که
 محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا وقت بهم رسد میگویند حدیث صحیح در آن
 که مذکور شد در میان آنما و توفیق میان ایشان برین وجه بهتر است از توفیق که در آن

کرده اند و گفته اند ادا یعنی که اهل برنده و ضربت معمول است بر کسی که بدل از فعلی است
 و ادا یعنی که بخار بر وجهت ضرب دارد و یعنی که بدل از وضو باشد چنانچه میان
 متاخرین مشهور است چرا که در بعضی احادیث تراکیب بحرکت در آنکه در تیمم بدل از
 غسل نیز ضرب بر یکریج است و آنچه بعضی گفته اند که چون غسل وضو نیست از غسل نشاء
 آنست که در تیمم بدل از وضو یکریج ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل وضو نیز
 قاضیت آن ندارد و دلیل مکی از احکام مشهوری شود و حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر
 طوسی علیه السلام بواسطه زرار و از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر تیمم
 که زرار گفته سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرموده وضو ضرب و ادا
 وضو و غسل من اینجا بر تضرع بیک مرتبه ثم تخفها مرة للوجه و مرة للیسمین
 اگر شیخ ابوالقاسم رحمه الله فرود کن ب مقبره امام و گفت که رواست در تیمم
 مشهور از امامان بعد از علی علیه السلام که در احوال بر فضیلت مذکور ندارد بلکه بعضی روی
 کرده اند و احوال آنرا بر تضرع وضو و غسل تیمم خدایا بدل از وضو باشد و احوال
 غسل آنکه این باب و در آن استلال کرده است بر تضرع وضو و غسل تیمم مطلقا و حق
 که این حدیث نسبت با آنچه شیخ قدس سره و شیخ ابوالقاسم از آن همیشه دانده و نسبت
 این باب و از آن استنباط کرده عمل است و بعضی در عای سیکه امام نسبت کرده
 قول امام که وضو و ادا محل است که یعنی وضو و ادا باشد یعنی تیمم که گفته
 و آنچه نیست که تیمم بدل از وضو می باشد و تیمم بدل از غسل نوع دیگر و آنچه در ضرب
 یعنی نوع در وضو اهل شیخ مشهوری قام دارد چنانکه گفته اند اهل طهارة ضربان علی
 و تراکیبی طهارت بر دو قسمت طهارت بآب و آن وضو و غسل است و آن
 بجا که در آن نیست و امثال آن و کلام الفل مجرد خوانده شود و طهارت آن بر وضو
 چنانچه گفته است و بعد تضرع بیک الی آخر تفسیر ضرب مذکور بر وجه

چنین در مطلق تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو یا بیکه که ضرب بر بدن
وجود دارد باشد که دستها در مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از آن
از زمین نگاهداری شود و بکمر تیره بر اسطه مسح رود و بکمر تیره بر اسطه مسح بیند
که ضرب بر بدن خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلامه و غسل مرتفع خوانده شود
که هسته ای کلام بوده باشد نه جزو کلام لایلی محبسه و رخنه شود و عرف
محدوف مستحق بضر که کلام درین وقت بر باشد که در تضرع بیک غسل
من اجبت بر مرتبه ای از خود و عطف از قبل صلف جبهه فعلی باشد بر جبهه است
حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو کفایت و از برای غسل در ضرب چنانچه
و باطل بر هر دو وقت بر اجابت در حدیث مذکور از آنکه کتاب خلاف ظاهر را بطل
اول بر اسطه آنکه ظاهر از ضرب در تمام آنست که معنی زدن دست باشد
یعنی نوع و اما بر طاقی بر اسطه آنکه ظاهر صلف مغز بر مغز است و عطف
بر وجهی بر آتی که در کلام مذکور شد نیز طاقی اصل است و بطل بر هر
گفت که ضرب محمول شود بر ضرب بر برارض چنانچه ظاهر آنست و کلام
و غسل مجز و رخنه شود و معطوف باشد بر وضو چنانچه ظاهر آنست نیز شایسته
را و از قول حضرت که ضرب واحد و صحت تو می باشد نه وحدت عددی یعنی
ضرب بر برارض مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل بکمر تیره
و بخان نیست که انحاء آن در همین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی از آنها
در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر و یکی طوق تراب شرط باشد و دیگری
باشد و امثال این از اختلافات محذوف است بر وحدت تو می نیز که درین محل
از کتاب شده اگر چه خلاف ظاهر است اما برین وقت بر از کتاب خلاف ظاهر
چنانچه مخفی نیست که دست از عین سابقین و الله اعلم بخاتم نباید آنست

در وضو و تیمم و غسل و کلام و غیره
در وضو و تیمم و غسل و کلام و غیره

که بیان عباد رضوان الله علیه است یا قدر است که در نیم علق تراب
 و مستطاب شرط نیست یعنی لازم نیست که زدن و مستطاب بر زمین بر وجهی قیام
 که قدری خاک سیاهی از کف گرفته شود و این جنبه از علق را وجهی از علق
 علق مذکور را در نیم مستطاب میدهند و بر مذبح مشهور برین وجه است لکن
 که بعضی روایات صحیح و درست که دلالت بر استحباب نقض دارد که علق
 که زدن مستطاب بعد از برداشتن از زمین و اگر علق تراب شرط میبود
 نقض مذکور مستثنی بود چه چنانکه نیست که نقض بر اصل آنست که اگر خاک
 علقی در مستطاب ماند باشد بریزد و در وقت سجده بر روی کشیده نشود پس هرگاه
 در کردن خاک از مستطاب باشد چون تواند بود که علق آن واجب باشد
 و والله بزرگوار در شرح الغیبه هشتم ضعیف این است لکن کرده اند و گفته اند
 تجربه خاک با کوبیدن در دست جمع آنچه خاک در کف گرفته شده باشد
 نیز بریزد که برای غیر فرائض میماند پس میتواند بود که غرض از نقض آن باشد
 که اگر خاک بسیاری در دست است و در باشد که سجده آن باعث آن باشد که رو خاک
 و بدعا شود یا در غیبت شود و آن مرتبه باقی مانده اند که مطلق اثری از آن
 نیست مانده پس استحباب نقض منافات نداشته باشد بشرط علق و
 بر روایات مذکور است لکن بر عدم اشتراط علق شواهدی که در کتب معتبره
 که در دلالت بر اشتراط آن میکنند چه اگر استحباب نقض در روایات مذکور مطلق
 واقع شده باشد یا اگر مقید بحال علق تراب باشد و ظاهر است که علق تراب
 تحقق نباشد نقض واقع نمیشود و اندک نیست بل خواهد بود پس علق تراب شرط
 باشد و نهایت آنچه در جواب توان گفت آنست که استدلال برین وجه
 که ای قامت که نقض مذکور واجب باشد ممکن است معافی بر وجه آن

شده است بعد از آن در مقام تقویت استدلال این پنجیده شده و ادبای کبریا
 فاستخروا بوجوهکم و ایندیکم نیست برین وجه که من در کلام منقذ است که
 من تعیین شده یعنی مسکنید در حال تم یعنی از خودی خود را و بعضی از دستهای خود
 بعضی از خاک که اگر اگر محمول بر من هسته ای شود باین معنی که مسج رده و دستها را بر
 بکشد که هسته ای آن از خاک باشد معنی نهایت ناخوش حاصل میشود و هرگاه
 من تعیین نشده لازم خواهد بود که مسج بعضی از خاک واقع شود و این تحقق نیافته
 شد که مخلوق قدی از خاک در دستهای مخلوق واجب باشد و گفتند
 آنچه رواست صحیح ندارد که انام همه باقر علیه السلام قتل کرده است و گفته اند
 که غیر من راجع به بیت منافات بآن وارد کن من تعیین باشد و عبارت
 حدیث مذکور درین باب است که اقام علیه السلام بعباد ذکر است و مذکور
 آن فرموده اند انکم تجدوا اما لا تجدوا احدکم الا من الله فاستخروا بوجوهکم
 و ایندیکم نیست و همان وضع الوضو من من لم يجد الا بالهت تبع العسل من الله
 قال و وجه کم ثم وصل بیا و یکم نه ای من ذلک التیم نه همان ذلک اجمع که عری
 علی موجب نه یعنی من ذلک الصیبه بعضی گفتند و لایستی بعضی نام قال حاضر اند
 الله فاستخروا علیکم فی الذین بینهم و اجمع الصیق یعنی حضرت فست تعالی و معبود
 بعد از فرغ از آن چنان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو بهم رسد شهادت پس نیاید
 آبی که آن چهار دست کشید پس تم کشید بجا که پاک برین جب که مسج کشید بعضی
 روی خود را و بعضی از دستهای خود را و بعضی از آن پس چپین وضع کرد و دست
 ساخت و وضو از کسی که آب نیاید باین معنی از غسل مسج را و او را بر پشت که
 گفت مسج کشید بعضی از او را بعد از آن منقل ساخت بآن و گفت مسج کشید بستی
 خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بآن بین بآن تم بر پشت از او میداند که اگر

تا مشهوری جاری نشود و چه که حقیقی از کلماتی دست خاک گرفت میشود و
 بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما بر این ایدیه عمل میکنیم فی الدین من حج یعنی اگر هدیه
 پروردگار بشمارد اسود این بر شاعر و مراد تخریج تکلیف است و دلیل ساخته اند که امام
 حضرت ما در آن حدیث مذکور که لا یطیق من ذلک الصبیحین الکلیفین و لا یطیق
 بعضیها بر اکثر الطریق تراب در تم خفا محب ذمیب این جدید است و گویند
 وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت
 عزت چون دانسته که خاک مذکور در وقت مسج روی بر میخیزد و جاری میشود
 به اسفل انک یعنی از دست دیگر و بعضی دیگر گفته اند مسج کینه بعضی از روی و
 بعضی از دستهای خود را یعنی از خاک و کسی در عبارت روایت مذکور و منیل
 امام علیه السلام خفا محق است تا مل نماید استعاره روایت مذکور بر وجهی است
 تراب در دست بر و خفی نخواهد بود و معلوم خواهد شد که وقتی که امام علیه السلام
 خیر من در راجع با ساخته از مراد آن خاکیت که تم بر آن واقع میشود یعنی تم و امام
 محمد
 روایت شده است پسند مذکور از شیخ سعید شیخ سعید مذکور اند و گویند که خفا
 بر شیخ فخر الدین این مظهر امام فضل و در خفا شیخ مشارالیه که در حلقه بود و خود
 چه سیم شهر جای اولی مایل منقده و چاه و شش بحری و شیخ مذکور گفت خوان
 که بر بزرگوار خود شیخ جلال الدین مظهر علیه السلام روایت مذکور است که چون
 جرم من شیخ سعید الدین از سعید دهنی الدین بن خاوس که از اعیان علای اهل
 و مصنف جذین کتاب در سال تالیفش از ناسبت احتیاط کرده و زیادت است
 با وجود اهلیت فتوی و جفا و در مقام تعریف کتب معنی شده داده و آنچه نوشته
 در او دیده و ادب نوشته اند روح الله الغزالی رسید پیش الدین فخر از شیخ فخر الدین

از شیخ عربی بن السافر البیاضی از ایس بن شامی یاری از شیخ علی بن الحنفی
 از والده شیخ ابو جعفر طوسی و کسین و از شیخ جلیل شیخ سعید رحمه الله از والده النعمان
 جعفر بن محمد بن یحیی بن ابی العباس مصطفی بن کافان و در حدیث کوفه و کتب معتبره
 حدیث معتبره و کتب معتبره و در حدیث کوفه و کتب معتبره
 است مال حدیث و کتب معتبره و در حدیث کوفه و کتب معتبره
 بود و در حدیث کوفه و کتب معتبره و در حدیث کوفه و کتب معتبره
 است و در حدیث کوفه و کتب معتبره و در حدیث کوفه و کتب معتبره
 از چه راه او بر سر است و در حدیث کوفه و کتب معتبره
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و یا حماد بن عیسی بن عیسی که گفت قال لی ابو عبد الله
 احتفظت بخری فی الصلوة فقال لا عليك اما اقم صلی قال نعمت من یدیر
 الی التلبس ما تستغنی الصلوة فقلت وسمعت فقال یا حماد لا تخش ان تضل ما یج
 بالرجل مکرم فی علیه ستون ستمه و اسبوع ستمه فایتم صلوة و اتمه بمجودنا فقال
 فاصبغ فی غشی الذل صفت جعلت فداک فقلت الصلوة فقام و بعد الله استقبل القبلة
 مشدداً یصل یدیه علی فخذیه ثم صم اصابعه و فرق بین یدیه صیه حتی کان بینهما
 ثلث اصابع منفرجات و استقبل اصابع رجليه القبلة ثم یحرف عن القبلة فقال غشی
 اکبر ثم تراءى و قل برجل و قل برجل و قل برجل و قل برجل و قل برجل و قل برجل و قل برجل
 حیال وجهه قال الله اکبر و هو قائم ثم کعب و طار کعبه من رکبته منفرجات و کعبه
 الی خلفه ثم هو یظهر حتی لو صب علیه قطرة من ماء و من لم تر الی استناده فظهر
 و غشی عینه ثم استج ثلثا برجل فقال سبحان ربی العظیم کعبه ثم استری فایم
 استکمن من العظام قال سبحان ربی العظیم کعبه ثم کعبه و هو قائم و رفع یدیه حیال وجهه ثم سجده
 رطوبه کعبه من اصابع من ی رکبته حیال وجهه فقال سبحان ربی العظیم و کعبه

[illegible]

مراد است و او پس گفت جان من خدای تو با تقیم کن من نماز را تا تعبیه ازین بران
 و چه بجای نمی آورده باشم امام علیه السلام بر اوسط بیان نماز من برای نماز
 و روی تو جبهه کرده راست ایستاده و سر و دست مبارک را فرو بر داشته
 بر روی را نهاده و پشتش را بهم متم کرده و پای مبارک را از هم دور کرده
 و با خطبه فصل میان ایشان مقدار سه انگشت از هم کشاده و در هر پشتش
 محاذی متبذکر و نه پانزده هیچ جانب اخلاف نداشت پهلوی ضوی شوی تمام
 نماز که گفتند الله اکبر بعد از آن سر و دست را بر تریل قرار است کرده و سر و
 قل بعد از اصدراعده از آن خوانده و بعد از فراغ از قنات زمانی انگ که گنجشک
 زدن در آن باشد و رکعت گردانده و هم پنهان ایستاده و سر و دست مبارک را بر
 برابر روی گرفته و گفته الله اکبر بعد از تکبیر یکم رفته و پر که رکعت
 از سر زانو و پشتش را از هم کشاده و پشتش را از زانو را با جانب
 و پشت مبارک را با پنهان ستوی و راست نگاشته که اگر قطره آب یا روغن بر
 آن میخیزند هیچ جانب حرکت نمیکند و اگر هیچ جانب آن از جانب دیگر
 نیز که طبع آب افقنی حرکت آن جانب کند و اگر آن را کشیده و باشند
 بر کم کشیده و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان میفرمایند جاری
 که سبحان ربی العظیم محمد بعد از آن راست ایستاده و چون نماز تمام عاید این
 بر قرار ایستاده گفته سبحان الله بعد از آن ایستاده و در حال ایستادن
 دست مبارک را برابر روی نگاشته و بعد از آن سه رفته و سر و دست
 در برابر زانو پنهان کرده و پشتش را بهم متم کرده محاذی رو داده
 این تسبیح را گفته که سبحان ربی الاعلی بعد از آن سه رفته و سر و دست
 خود را چنان نگه دارد که بر عضو دیگر نهاده شود و پشت عضو نهاده که در زمین

کرده که بر حسب مقام داشت مضامین آن بر زمین نهاده شد سرد و کف دست و
 سرد و آینه زانو و سرد و انگشتان شصت و دو جهده و انگشت که عبارت از بیست
 و فرموده مسجد و بر هفت عضو از این چهار فرض است که اگر ترک شود فایده حاصل
 و آن هفت آنست که حضرت غوث در کلام مجید یافد فرموده است اگر بی آنست
 که **وَالَّذِينَ لَمْ يَلِدْكَ فَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آن سرد و کف دست
 و زانو و دو سر انگشت شصت و دو جهده و بر انگشت که ثامن آنست شصت
 یعنی بغض آوردن آن متضمن و اسباب است و بر ترک آن عقابى ترتیب نیست
 بدون آن نسیئه ناز صحیح است بعد از آن بر ده شصت سر مبارک را از هر دو
 راست نشسته گفتند که کس بعد از آن بر مان چپ خفته شد و کف دست
 پشت پای است را بر شکم پای چپ و گفتند استقر الله ربی و اتوب الیه علی عیب
 مغفرت و آمرزش منیم از خدا ای که پروردگار هست و رجوع میکنم در محض
 و بعد کلام ارسنی تو به و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم پادشاه است تبارک و تعالی
 در حال نشستن بخیر گفتند و مسجد دوم رفتند و گفتند در آن انجبه و مسجد اول گفتند
 یعنی مسجد مدینه گفتند بمان روی الا علی و بعد و صبح کیلا ز اعفای بن مبارک را
 بر عضو دیگر گفته باشند که نهاده شود در سجود و در رکوع و در هر دو حال قیام بود
 یعنی بال کشته و کنایه از کسب عدا و باز دارا از بدن مبارک جدا گرفته
 چنان کردند که بر بدن خفا و شود و بعد از آن تشهد نشسته و در حال تشهد
 دست را بهم ضم کرده بر روی مان که باشند و چون از تشهد فارغ شدند بباد
 سلام نود و چهار مرتبه خطاب در آورده فرموده ای عباد پرین حبیب
 بکنه از پیشش دوم یا عباد احسن ان یصلی مراد عبادین صبیح جنب که منسوب
 به عبد حبیب بن عبد مناف است و از ثقات را و این حدیث شایسته است

ائمه خیر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام رسیده و از سره ایشان
 صلوات الله علیه حدیث روایت کرده نقلت که کاظم علیه السلام از برای او
 و عاقل که خداوند تعالی او را خانه و زنی و خدمتکاری روزی کند و توفیق بخواند
 به هر یک دمای آنحضرت مراد دریافت و چون بقصد حج میخواست و یکم بجهت رسید
 که میقات اعرام پیش است و در حالی که غسل اعرام میخواست بجای آورد و غرق شد
 و عمر غیر شش از هفتاد سال گذشته بود و بیشتر اندوید و رحمة الله علیه را حفظ
 کند ب هر چه در جملی بی خطر بود آتش زای غلظت دارد و درین عبد الله بن عباس
 که اصل او از کوفه بود و چون بحیثیت منصفیاری کرده بحیثیت مشهور شده است
 و از اصحاب امام خیر صادق علیه السلام است که در کوفه بجا آمد و پیش کرده است
 و چند ملک ب تصنیف دارد و ملک لای قی جنس است که آتش را خف
 کرده اند و خف اسم او در شمال این جاست شایسته و حکام درین قفسه
 که لا بس ملک است و باطل است که فضل کرده اند حضرت درین حکام میان ملک
 که تاج است و معمول آن که اهل است خوف و در آنجا بنحو در جازان خوف کرده اند
 انفس و بهر دو سر او بخیر کرده اند و عاقل و فراد طرف جائز است و درین
 و قی است و حکام عرب چنانچه درین مثال که ما حسن الرجل این حدیث
 چنانکه نمایان از مرد است کوبی و هیچ ملک نیست که و قی آن و حکام امام علیه
 اوی و نیست بر جازان چنانچه مذکور است و ذرات و ملک حکم عالی است
 از ارجل که بحسب بنی مغول قنوت یا صفت او است و چون الف لام و الف لام
 جنس است ماضی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالفت لام واقع شود خصوصا
 کسی که صفت طرف باشد چه در طرف او است که در غیر طرف نیست و در آنست
 که قیاس نمایان بر و در عالمی که از شما باشد چنانچه باشد یا از صلی شیده یا بر روی که

صفت او اینست که از شاست می شید است یا از صلا می شید که دو تا از جاره
 و جره و متعلق است به شیم و آتیه یا حال است از حد دو یا صفت یا فی صلا است
 خشوع را و خشوع فروتنی نهان و خوار داشتن نفس است در خوف و عبادت و
 ترس آرد و نواز بسود و این می تغییر کرده اند مفسرین خشوع را و آیه که می
 وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که در صفت اهل ایمان دارد شده است از خشوع
 کسی که در نماز خود خشوع دارد و در صحیح و درست که خشوع میبرد و ای غفله یعنی فراموشی
 بجز می بر نهان و بیست و یازده شستن آن از شاست و محوسات بر خشوع و یکی که
 از فایده و شستن آنست از غیالات و افکار و خشوع با عصا که یا از باران و شستن
 و این آمدن آن از حرکات است و در وایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوعلی
 جری در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت بنام صلوات الله علیه و آله که آنحضرت
 دیده اند می ماکه در آشنای نماز یا پیش خود یا بازی سیکر و فرموده که اما از خشوع
 قبله خشوع چهار حد یعنی هر آینه اگر خشوع میداشت دل و بخششی بود و جراح و اعضا
 او می حرکت می یافت و یکبار و گفته است بعد از ذکر و وایت مذکور که درین حدیث
 دلالت بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم با اعضا اما خشوع بدل است که با
 و اول خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و یکی است او را معصوف نماز دارد
 و چنان گفته که در نماز دل عاید غیر سجد و سجده است و چنانچه راویان و اما خشوع بر
 و اعضا است که چشم خود را از حد غیر هر چه است که اشتغال و بجز این اشیا است
 مثل آل و ایا و غیر مبادت نشود و یکی اعضا متوجه نماز باشد و هیچ جانب میل و انباشت
 کند و جمیع اعضا را از محل است و حرکات بکار باز دارد ثم قرا و بعد از میل ترسیل
 از رعایت آتی است و استسکی است در قرائت که تند و شتاب خواند و نشود و
 واضح گفتن حروف و الفاظ و وجهی که جمعی که کشند حروف آن را و تند خوانند

تاخوشت از قول عرب در صفت و نامهای از هم گشتاده که هر مثل و مثل
مردم است و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند
آنترتیل خطه معروف و پان اعراف یعنی ترتیل حایت کران و قف نام بود
حسب است در حال قنات و آیتان معروف بر صفاتی که قنات استوار کرده اند
مس و هر دستت و اطلاق و قنات آیتان و ترتیل مذکور هر یک از این قف
میکوشد و قنات چون رعایت آن نیز در نماز مجتهد و بعضی که امر را
در آید که در هر دو جمل که در آنکه از ترتیل بیرون آورده و قنات از میان
خود بردارد که اگر کسی که تمایز باشد و هم مخلوط باشد چنانچه ترتیل میان ایشان
تیزتر باشد بقدر آتش نیز تمیز است یعنی هر قیل و زمانه آنکس بعضی
بعضی جمل حقیقی و بعضی برابر وی گشت و از آنکه دستها را در حال تکرار و از
برابر روی است نباید کرد و علامت کینه است یعنی تاس مانده سر زانو را با هم گشت
برسیدن سر انگشتان زانو که در دو جهت گفتا که در دو جهت است که هر
کس این پنج جمیع باطن است و اهل انگشتان و نباید دانست که تحقیق از
تاهی که انگشتان بر سر زانو باشد و احمیت و زیاد بران که حضرت علی از
سنت خواجه مدتی که زاده روایت کرده است آن مطلق است مطلق است
ربی اعظم و بخود سبحان مصدر است بخود عزان یعنی تزیید و همیشه متعاقب است
و بعضی بمنزل مطلق بوده است و بعضی مصدر است بمنزل معاذ الله که درین تقدیر است
و معاذ الله سبحان ربی درین تقدیر است که اسب سبحان ربی ای از تزیید
علا لایق بنیاب قدس یعنی دور سیکردنم و بیای که یاد میکنم بود و اگر خود را از جمیع
چیزها و از مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر احاطه سبحان بر لب قبل و
سعد و علی اند یعنی تزیید و تقدیرش چنین باشد که سبحان سبحان ربی یعنی دور است

تاخوشت از قول عرب در صفت و نامهای از هم گشتاده که هر مثل و مثل
مردم است و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند
آنترتیل خطه معروف و پان اعراف یعنی ترتیل حایت کران و قف نام بود
حسب است در حال قنات و آیتان معروف بر صفاتی که قنات استوار کرده اند
مس و هر دستت و اطلاق و قنات آیتان و ترتیل مذکور هر یک از این قف
میکوشد و قنات چون رعایت آن نیز در نماز مجتهد و بعضی که امر را
در آید که در هر دو جمل که در آنکه از ترتیل بیرون آورده و قنات از میان
خود بردارد که اگر کسی که تمایز باشد و هم مخلوط باشد چنانچه ترتیل میان ایشان
تیزتر باشد بقدر آتش نیز تمیز است یعنی هر قیل و زمانه آنکس بعضی
بعضی جمل حقیقی و بعضی برابر وی گشت و از آنکه دستها را در حال تکرار و از
برابر روی است نباید کرد و علامت کینه است یعنی تاس مانده سر زانو را با هم گشت
برسیدن سر انگشتان زانو که در دو جهت گفتا که در دو جهت است که هر
کس این پنج جمیع باطن است و اهل انگشتان و نباید دانست که تحقیق از
تاهی که انگشتان بر سر زانو باشد و احمیت و زیاد بران که حضرت علی از
سنت خواجه مدتی که زاده روایت کرده است آن مطلق است مطلق است
ربی اعظم و بخود سبحان مصدر است بخود عزان یعنی تزیید و همیشه متعاقب است
و بعضی بمنزل مطلق بوده است و بعضی مصدر است بمنزل معاذ الله که درین تقدیر است
و معاذ الله سبحان ربی درین تقدیر است که اسب سبحان ربی ای از تزیید
علا لایق بنیاب قدس یعنی دور سیکردنم و بیای که یاد میکنم بود و اگر خود را از جمیع
چیزها و از مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر احاطه سبحان بر لب قبل و
سعد و علی اند یعنی تزیید و تقدیرش چنین باشد که سبحان سبحان ربی یعنی دور است

بجای موصوف پروردگار این پنج در خود مرتبه جبروت و کبریا را دارد
 نیست و او بجهت یاد او و عالیت که بجز وجهه عالی شد از غافل من مضاف یعنی
 در مکر و انهم پروردگار خود را از امور که نسبت آن متضمن نقصان شد عال
 آنکه من تسلیم بجهت و تسلیمش او بر تو فیضی که من داده است و آنکه او را به و یکی
 جمیع عیبه صفت کنم و بر قابلیت و اطمینانی که من از او داشته باشم است تا جرات
 در او داشته باشم یا حرف عطف است بقدری غفل که جمله که موصوف باشد
 بر من مقدور و تقدیر کلام چنین باشد که آنرا نه تنزیه است یعنی نه تنزیه او و یکم
 یاری بخیریم بجهت و تسلیمش او در ان یا در تسلیم بنیاد است او که با حق نسبت
 تسبیح و تنزیه پروردگار بخود داده است کان برده است کوشاید یعنی در ان
 و کان زیادتی در تسبیح هم رسیده باشد از ان کتاب و همچنین من بزرگی و خواسته
 آنرا از من خود نایل سازد و حق تعالی است جمله عالی یا جمله خدایان که آنرا
 از ان که این کار تو فنی و فکین باشد و است نه توت و اقدار من خدا بخیر من
 و تفسیر آیه که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** که بعد از حمد و توصیف پروردگار
 بعینه غیبت بعینه خطاب واقع شده است بدین وجه گفته که **تَتَّبِعُوا** مع این
 تعقیب شده است و مع فنی استجاب و با عبادان شده و به نام منی بخیر
 هر که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** تعقیب من ضلالت و عبادت انکم مشن و من
 در ان شده و بان و بند مقدری شده است چنانچه **وَاللَّهُ يَسْتَأْذِنُ** که من
 باشد چنانچه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** است و استماعی مبارک که پیش از ان ای خدا که
 پر از ان و تحقیق من میزن در منی شرح حدیث **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ**
 و تفسیر مساجدین آیت با معنای سببه که در این حدیث بان نامی است
 میان من مشورت و انام محمد و علیه السلام نیز مشورت است که حق که

مقسم جاسی از ایشان از سنی این آیه استفسار کرد برین وجه بیان نمود
 و بنا برین سنی فلاح جمیع اعدا و این خواب بود که شرک یک مسازید و در خواب
 غیر بود و کار خود را از آنجا که پیش منفرین گفت اند که در مساجد و درین چنین
 مسجدای متعارف نیستی این مساجد را محض مسجد ادنیست و چون در آن شئون
 شد و یکی در انیسر خای خود شرک درین وقت مسازید و غیر جاد است او یکا
 دیگر اشتغال نمایند بعد از آنکه تفسیر آیه اند و امام معصوم علیه السلام بر این
 روایت شده باشد از حضرت عباس (ع) قطعا بود و کان محج مجیم و درین
 روحی بی نقطه منی بالکثاده کند از آنکه هر دو فرق راه و حال بعد از زمین
 بودند چنانچه مسند و تند و حال شده بود که عرفان بهر کسبند و آن حضرت
 یضیع نه میسر است ازین عطف تغییر نیست نما سینه از دل باید داشت که
 که این حدیث را طریقت بعد و دان از امام علیه السلام در حال غایب و سبب
 شرکت حکم آن بیان مروندن سوا بی شش من انسان جلد که مخصوص بر دست
 نسبت بزبان بران و بر سینه نیست از دل غرکه بشتن و سبب در حال تمام
 اکنون از دست آفت که هر یک از مسلمانان بر بالای پستان که از آنکه محاج
 ان دست دوم چنانکه بشتن پاناز که یک نفر رسد اصبع که این دست است
 که ترکیم که که از منجه چنان که در حدیث بیان ایشان باشد سیر و چنان که در حدیث
 که بشتن هیچ حضرت از اعضا بر عضوی دیگر که ایشان را ترک آن دست است
 هر پنج و بالکثاده بدون بطریق که مذکور شد و اگر نسبت با ایشان دست ترک
 چشم تو که در حال جلوس میان دو مسجد که جاد است از شستن بران چپ است
 بجیشی که نسبت با میاست در شکم بی چپ واقع شده و نسبت با ایشان
 است که بر وجهی شستند که از او مرتفع باشد و سادها بر دانه مقوم و کنای از چپ

سنت هشتم که یشتن و ستا بر سر آن چهار حال رکوع که در میان فراسنگت است که در کتاب
خود را بلا ترازان کنار دیوایط حدیث میگوید که از تراوان برین روایت کرده
در کتب حدیث مذکورست و لیکن واجبست این را نیز که گفت اراخیط
در حدیث این ما و واجبست نمی شود به سبب جمود علما و بعضی قتال این ما و ادعا
که نسبت بایشان کمتر از آن کافی باشد و گفته بعد و نشان در احباب باشد که
مستهای ایشان بر آن رسد بالایی نانو یا پنج خطه روایت زبارة مذکور
اشعاری بان قاره چه که در آن روایت سبب استعجاب که یشتن و ستا
بر مان ای از آن نسبت ایشان برین جمله ایراد شده است که لایق
تظار طایفه اقرع غیر متناهی آن حدیث ماضی شود که نشکاه او بدیده شود و طایفه
که این معنی بر زوایا اخی ترتبت مذکور که یشتن و ستا بر تراوان این احتمال
چندان دور نیست و ایضا است که اینچنین حدیث با آن مانع است که
حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشهای مبارک را بر هم گذاشته باشد
و از این پنج میان علما مشهورست و در مصنفات خود ذکر کرده اند که
که در حال رکوع غفله مصلی بر این تخرین یافت و بواسطه روایت مذکور که
درین باب از امام طایه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتب تناسخ
بهر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی غیرست میان بین دو عمل
که در حال رکوع عمل آوردست از و عمل آوردست بر هم که یشتن چشهای مبارک را
حدیث دانسته و آن در آن حالت افضل دانسته است از نظر افکندن بر
قدین و شیخ ابوالقاسم در کتاب مقبول برین حدیث کرده و نظر افکندن مذکور
ست دانسته و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب ذکر یجمع کرده است میان هر دو
روایت برین وجه که چون نظر افکندن مصلی بر این قدین در حال رکوع حال

[illegible]

چنان کسی که چپ را پوست خنجره باشد درین حدیث چهار زبان حال به پیشین
 چشم شده و همان مراد است و جمع برین وجه چپ پنج منفی نیست بعد و دست
 و احتمال تغییر فعلی میان بر هم گذاشتن چشم که این حدیث بان مطلق است
 میان خطه افکندن بر میان قدیم که میان همان استنار یافته است و حدیث
 زردی و خطه و طالت بران دارد چنانچه مختار شیخ قدس سره است غالی اگر چه
 نیست و البته اهم غایبش در دم غایب است که بگوید برانف که این حدیث
 بر استجاب آن دارد غیر از آنکه عام باشد که در بعضی روایات دیگر است
 بدون آن در سجده است چه اگر در عام عبارت از عنوان افست بر زخم
 را که بپوشی خاک است و بگوید برانف که حدیثی که از امیرالمومنین علیه السلام روایت
 شده است دلالت بر استجاب آن دارد چنانچه در ضمن ارفاع تحقیق
 در ضمن بیان افست بر دیگر استیالی که جزو این جایز داشته اند مثل جوب
 بود و حصیر و برک و درخت و امثال آن از چیزهای که ماکول و ملبوس نیست
 حالت تر متحقق و حدیث مذکور امنیت لا بحرری صلا لا یصیب الا نف
 یصیب الحیثین یعنی غری و شیخ حسنت نازی تفسیر بانف آنچه بپوشی
 و چنانکه در ارفاع مذکور متحقق میشود بر ساینده افست بجا که اگر چه بر
 افتاد که در سجده معتبر نبوده باشد پس باین بیان ارفاع و سجده برانف نیست
 هر دو من حسب ظاهر و در حدیثی چنانچه صحیح است که هر دو با هم در یکجا متحقق باشند
 مثل آنکه وضع بافتاد بر خاک واقع شود و هیچ خواه بود که هر یک بدون دیگری نیست
 شود چه اگر وضع بافتاد بر غیر تراب واقع شود و سجده برانف متحقق خواهد بود و اگر
 بی و اگر وضع افست بر تراب بر وجه افتاد نباشد ارفاع بنا بر آنچه آن نیست
 متحقق خواهد بود و بگوید برانف بی و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه استبان است که

سجده بر آفت و اگر خام یک چهرست و میان ایشان تفرقه نیست و حال آنکه در این
 بعضی منافات خود هر که ام از ارقام و سجده بر آفت و استت طبعه و شمرده است
 و بر قسری که ارقام وضع آفت بر تراب باشد خواه با هم و خواه بی آنها
 و یا در ضمن وضع آفت بر مطلق یا صبح السجود علیه و اگر چه خاک نباشد است ارقام
 بطل سیع آید یا پیش ازین الدین علیه الرحم حکم بر آن کرده اند و وضع بر تراب را بهتر
 دانسته و درین حکم تفاوتست چرا که سبب یکس این خلاف کرده است که ارقام وضع
 آفت بر خاک است و قیاس صحیح یا صبح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و
 قیاس صحیح الفارق از موضع استبداد مطلق است و اعمی هم ظاهر قرآن است که فضل رکعتین علی
 نماز استثنای آن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره بجا
 خوانده باشند این منافات دارد با استحباب نماز بر ت سوره در رکعت ثانی و ثانی
 رکعت اول و مکرر و چون تکرار سوره و یا هر دو رکعت که میان آنها استثناء
 یافته است که می که مضی سوره و یا هر غصیر آنرا بیک خوانده و در هر رکعت علی بن جعفر
 از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دال است و متوجه مذمت است
 از هر که که سوره اخلاص را ازین حکم مستثنی نماید و میگوید که هر که استعاذ سوره
 اول رکعت ثانی نیست بجز سوره اخلاص است و این استثناء غریب است و در حدیث
 صحیحی که در راه امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیثی که
 اینست آن رسول الله صلی الله علیه و آله صلی رکعتین و قرائتی کل منها قل هو الله احدی علی
 خدی صلوات الله علیه ده رکعت نماز که از آن ده در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله
 احد خوانده و محل فعل حضرت صلوات الله علیه بر اعلام جواز آن تنبیه بر مردم است
 بلکه حکمت اما بقدری در دست و که با سوی کردن سوره اخلاص ازین حکم
 بر استثنای آن در مرتبه و شرف آنست بر سایر سوره قرآنی چنانچه پیش از صدق

محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام محمد بن حنفیة
 علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من صلی علیہ یوم واحد فضلی نیست
 صلوات و لم یزل صلی علی سوره اعلیٰ قبل ان یاعجب دامت من المصلین
 یعنی کسی را که گزیده باشد بر روزی و پنج نماز و طیف آن روز را بجا آورد
 باشد و در هر یک از سوره قل و سوره اعراف باشد و خطاب کند که ای
 خدای تعالی جلالت کلمات را انستی و غایتی ترا مرتب قبل نیست و راست
 کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوعلی بلخی در تفسیر خود از ابوورد از حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله که آن سرور فرموده اند انما یجز احدکم ان یقرأ
 القرآن فی نیت قلت یا رسول الله و من یطعن ذلک قال قد اقل هو الله اصله
 کلام غیر خدام انکار یا عاجزی آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را قایت نماید من
 کنم که مرا طاعت آن تواند بود ای رسول خدای آن سوره و فرمودند بخوانید
 سوره قل و سوره اعراف و خواندن آن بی نیت بخواند ثلث قرآن میباشد و بعضی علماء
 و جبیه برابر بر آن سوره مذکور ثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنی
 اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق راجع بسنه است معرفت خدای تعالی
 و طریق یابی برون بشناخت او و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و هم
 با کمال در آن نشاء بر عمل که هم اعتقاد بر تبه سعادت فایز میتوان شد و هم
 عمل و کلام اعتقاد بخیر و رجوع استقامت و در باب ضلال میشود و سوره اعلیٰ
 تفسیر معنی اهل است که عبارت از معرفت است و توحید است و از این
 غیر معنی و الله و له و کفر از و محی که سوره فاتحه الکتاب را ام العترة ان سوره
 بر واسطه اشغال آن بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را سه مرتبه
 ثلث قرآن دانسته اند بر واسطه اشغال آن بر یکی از معانی سه و الله اعلم

حدیث شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
 از علی بن ابی‌اسم بن اخی از ارون بن مسلم بن سعدان که گفته و جلیل القدر بوده
 در سعادت و قات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسند
 ابن سعد که گفته با بر محمد بود و او را که صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما
 السلام و بعضی گفته اند بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام پیوسته اند و انا و اخی
 مطلق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال النبی صلی الله علیه
 و آله یومئذ یصلحون کل الی لایزک عن کل حبسه لایزک و لونی کل حبسین برادر من
 یار رسول الله زکوة المال فقدر قال ما زکوة الا جبا و خال ام این مصاب باشد
 قال تغییرت وجود الذین سمو الذلک من قال فزار اسم و تغییرت الایضام قال ام
 علی ته ان ما عینت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال علی الریل تحش الخمش و
 تلک الکتک و غیره العشرة و یرض المرء و یشاک الشکر و ما شبهه و اخی ذکر فی ش
 احتیاج بعض مفسرین کلام جعفر بن محمد ان غصنه و فرشی در ضمن و پیش
 پیش او از خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله
 فرموده اند اگر غیره برکت و درست هرالی که زکات ان داد و نشود و از حجت
 و قدر ان الهی و درست هرالی که زکات افرازد منده اگر چه در جبل و در یکجای
 باشد بعضی از حضرات مجلس در مقام استفسار در آنچه گفته امی رسول خدا زکوة قال
 و استبرام که چه معنی دارد مراد از زکوة بدینا چیست حضرت فرموده زکات
 بدین است که اخی از آفات هوا و برسد امام علیه السلام فرموده زکوة زکوة
 این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و کتب روی جمیع از صحابه که
 صحیح بود و تغییر یافت و قوی می‌باشد در این ان بهم رسیده حضرت رسالت

از تفریب و بشتن ایشان یافته و دانسته که گمان برده اند که مراد یافت و آنچه موجب
 و بیت عظیم است که بسیار است که سنوات متعدد ایشان از انان خارجند
 چه جای چیل روز پس بر مقام تسلی خاطر ایشان و مکتوبه فرموده اند ای سید
 که من ازین کلام چه سنی اراد کرده ام گفته اند ای رسول خدای حضرت فرمودند
 که دست که از هر غریب و غافل آن اندک غرضی و در بیان آدمی بهم میرسد
 و نگاه او را که در دست خاطر خونی دست میدهند و نگاه دست که در وقت را بگویند
 پایی و تفریبش و زنی آید و نگاه او را از نگاه تفریب و چندی دست میدهند و نگاه
 دست که در وقت غاری و پایی در بین او میرود و آنچه مانند آینه باشد
 بیشتر و شفا که پدید چشم را نیز در ضمنی نماید که در گذرگاه از انکه از آفتاب
 این امر است و ادای زکات بدن در ضمن هر یک از اینها تحقق حکم نسبت
 که در آشنای چیل و زکی ازین امر نسبت با او و قریب نیاید و نکته بدن او را دانسته
 پیش از او هر طبعی که از یک مینی از غیر و برکت و در دست و حاجش از ان
 چیز که از او به هر مالی که زکات آن داده شده باشد که به از انکه ادای زکات
 تخصص غیر و برکت و مالی که غایب باشد که به دست زکوة اهل برکت که حضرت
 در آنجا از جابان بر پیشتر و با کوزه و دینه اندوه که چون سنی خدایست و اندک
 که هر روز از رحمت است و مراد اهل صاحب الی شد بخیر و معاف سنی طهر است
 که از رحمت الهی و کسی که زکوة اهل بخیر و به بر حائیس فقره و دیگر از کلام سنی طهر
 حبه لاری که از طهر و بدان سنی آمده شده است و بیاید و است که ذکر زکات
 که فقره زانی و است سنی و نکات گفتن از بابش که است که سنی آن در حد
 یاد هم مذکور شد چه نسبت فقره اهل فقیران زکات شده و الا صحبت
 طلاق زکوة بران هیچ نیست و میرانده که بطریق استعاره تعبیه باشد که استعاره

شده باشد وصول یافت بدین یاد استثنای مذکوره از اهل درگاه که مرد و عجب ظاهر
 موجب نقصانند یکی در مال یکی در بدن و مرد و مورث نفعند و آن در مال
 حصول خیر و برکت و در بدن وصول برکت الهی و ثواب غیرت می باشد
 انچه شکرش درین کلام مجیده مجمل است و همچنین تکلیف و مراد شکرش تفریق
 اتصال است که بنوعی باطن و امثال آن در پرستش بدین هم میرسد خواه خون و غیره
 و خواه نه و غیر العنقه مراد غیر تقریرین است و میتوان بود که عصب باشد از فقر
 یا در تقریرش زبان در حال تقوی و لیکن محبت دورست و شایک الشکر که عرب میگوید
 شاکر الشکر که معنی خاری در بدن او علیه و منسوب بودن الشکر و درین فقر و فقر
 بر آن است و همچنین انچه است و انکه الفاء و المرحله و فقرهای دیگر اگر گویند
 این مصدر است و محبت که مفعول مطلق واقع شود بخلاف الشکر که مصدر نیست
 پس چون تواند بود که نصب آن با مستند مفعول مطلق بودن باشد چه اصل
 که است که مفعول مطلق غیر مصدر نیز باشد یا بهر سبب و لا یستحق که مصدر
 باشد برین حسب که آن مصدر باشد یا مضاف مصدر یا نه آن مثل قرینه است
 که سبب یا اگر مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بر مذهب آنکه سبب
 آید از آن است و آن حالت ضربت و ضرب مصدر است و اگر قبول نفعه که مفعول
 مطلق غیر مصدر می باشد میگوئیم مصدر بودن آن نیز مضاف است چنانچه
 از پیش رفت و کلام درین تفسیر است که شایک بالشکر و یا شکر به یا امتیاز بود
 که کلام بغير صلوات علیه باشد معنی زکات بدن و قریع این امر است و آنچه تا
 آن باشد حتی بر بدن چشم و میتوان بود که کلام ادم علیه السلام باشد معنی حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها و بجز اینها ذکر کردیم اما آنچه برین چشم
 نیز که رساخته و سبب آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل حق میگویند

اکرم فیما اکرم الله يوم عياد ومن وصل فيه روحه وصل الله برحمته يوم عياد ومن
 قطع فيه روحه قطع الله رحمة يوم عياد ومن قطع فيه بصلوة كتب الله له بارة
 من ان روي فيه فضاكان له ثواب من اوى سبعين فريضه فيما سواه من الشهر
 ومن كثر فيه الصلوة على مثل الله ميزانه يوم تحف لوازين ومن فاضل في
 القرآن كان له مثل اجر من تم القرآن في غيره من الشهر را بها الحسن ابو
 النعمان في هذا الشهر تحف الوارثين لا يخطا عليكم و ابواب الله من خلقها
 ربكم ان لا يفتحا عليكم و اشياطين مغرورون لو اركبوا الخيل عليكم قال سير المؤمنين
 عليه السلام فمقت وقت يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا الشهر قال
 يا ابي الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الحج عن محرم الله سنة و على ثم كفي خست
 بيبك يا رسول الله قال اني لا استعمل منك في هذا الشهر كافي بك و انت تعلى
 ركب و قد انبت اشمى الاولين و الاخيرين شقيق عاقرة و قوت و قد ركب فزع
 على قمر كفت خطب من اتيك فقلت يا رسول الله و ذلك في سلات من و اني قال
 في سلات من و يك ثم قال يا علي من تلك فقه قلني من يفتك فقه انضى لك مني
 كسني و يفتك من طين و انت و من طين على اتي شرح كلام فخر خفم و من افاد
 و انما يشيخ انما انا مشعل به و من مشي اول خلافت كلام امير المؤمنين عليه السلام
 انكر و زى رسول ضاي على الله عليه و ال خطبة برنا و انما و در اشيا خطب
 اى ساسه مردم و بهشتى كنه رتبه و در و انت و ترويك شده و در و روكا و ترويك
 يركت و حمت بى منيت و اهر و بشر كنان و مغرت بى باغانى كى ترويك و در
 شايه ترويك و مناست و ايام ان بهترين و در و كاشيدان ان بهترين شايه
 آن بهترين ماعان و منيت آن كى بر و در و كاشيدان و در ان بهمانى خروخه الله
 و كروخه و انت و در ان شايه از اول كى است خروخه و منى كى در ان ماه از شايه

تسبیح است و خدایی که در این یکسپید عبادت او و سر علی که در آن از شافعی علی
 از احوال خیر در هرگاه احدیت قبول است و سر دجایی که در آن یکسپید
 تسبیح پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیده و الهامی پاک از پروردگار
 خود توفیق تسبیح بر طایف عبادت و طاعت او را درین ماه از روز و ماه
 ایام آن وقت و کلام اند و امثال آن چه پرستی که شقی و بی ساد است
 که درین ماه بندگان از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از هر کس که
 شکی خود درین ماه که شکی در روز قیامت را و صدقه میداد مال خود را
 و ساقین خود را و کرامی دارد درین ماه جمعی را از خود که بکسر سن طول عمر و شرف
 باشند بزرگواران و ضعیفان خود و مصلحت با طویشان خود بجای آورید و زبان
 خود را از بیوه و گولبی و کفر بفرق نگاه دارید و چشم خود را از پوشانید از چهره زانی
 که نظم بر آن بر شامال نیست و کوشای خود را از آنچه شیندن آن شتاب
 جایزند و مهربانی و شفقت کنید بر میان مردم تا بعد از شام بپایان نایستفت و مهربانی
 سلوک نماید و تر بکنید و بخدای باز کرده اگرکن مان خود را بر آید و پستیهای خود را
 در نگاه الهی به عباد طلب رحمت و اوقات نمازهای خود را بطلبد اگرکه اوقات
 نماز برای آن بهترین اوقات و حضرت غرت نظر لطف و رحمت خود را در اوقات
 برین که فتنه بکار و در چون حاجات کند هرگاه او پیش از اجواب و در چون
 نذر کند و در الیک کوید و چون مکشند و بجای ایشان مستجاب زوای که
 مردم پرستی که غنمای شاد درین عملهای شایسته پس از استغفار و طلب آمرزش
 از پروردگار خود از زمین بر آید و پستیهای عا کران بار کنان شامت بدراز
 کشیدن بجهت خود در نماز نعل آنرا از خود رفع کنید و بدانید پرستی که حضرت
 غرت بل ذکر و قسم یاد کرده است بزرگی که سبب بی خودی خداست بکنند

روز قیامت غارتگران را و بچگی که سجده او از روی اجبار می کنند و ترسانند و بگفت
 با ترس و دینخ روزی که مردم در موقف پرستش او در می آیند ای که در هر مردم که
 از شما خطا روزی که بچشاید روزی که موسی درین ماه بر آسمان فراموش بود و در
 خدا ای متالی ثواب کسی که بنده در راه خدا ای از قید بندگی رها کند و از راه غایب و
 سبب تریش و خواسته از جمیع کائنات گذشته او پس حجتی که حاضر بود و گفته
 ای رسول خدا ای مادر احمد قدمت بران نیست و استطاعت آن خدا را که هر که
 کسی تو ازیم فرمود حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند پس بفرمودند که
 باز و از آتش و دینخ اگر چه نصف ضربه باشد پیریز کند و خود را با توبه و توبه
 آتش و دینخ اگر چه بی آسب باشد که کسی که روزی که موسی را درین ماه بچشاید
 اگر چه نصف ضربه یا یک دم آب باشد ثواب مذکور در آیه ای جای می آید
 تا کسی که درین ماه از کرماتان در رفته بندگی خود کرامتی نگاری را بر و آرد و
 از تخلفات خود از و رفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را یکی
 آب بی بکشد و آن کسی که درین ماه پیش خود را از کسی باز و آرد خدای تعالی
 خود را از و باز و آرد روزی که در معرض خطاب الهی در آید کسی که گرامی در این
 ماه بچشاید حضرت غوث کرامی و غیره دارد و او را روزی که در موقف است
 او حاضر شود و کسی که صلوات بر محمد و آل محمد و با خدایان و اقربای خود
 نماید حضرت غوث رحمت خود را با او انطالیق و آرد روزی که در معرض نماز
 خود آرد و کسی که درین ماه قطع رحمت و بخیریت و ندان خود بی نایه قطع کند
 حضرت غوث رحمت خود را از و در آن روز و هر کس که درین ماه کینه از
 سنتی بجای آورد بنویسد حضرت غوث رحمت به است آذای او را از
 دینخ یعنی او را از آتش و دینخ آزارساند و هر کس که آید و بچشاید

و اینجا که برده شده است درین ماه درمی یابد و آب کسی را که سقا
 واجب مثل آنرا در خیز این ماه او کرده باشد و کسی که درین ماه برهنه
 بسیار خسته بکنن کرد انداختن ترازی اعمال او را در روزی که ترازی
 اعمال بنده گان ماسکب میکند و کسی که قنوت کند آیتی از قرآن درین
 آنچنان باشد که تمام قرآن را تم کرده باشد در خیز این ماه و کسی که
 سحرش ناس و ناسی بهشت درین ماه بر روی شاکست و است از پر کردن
 خود سوال کند که دیگر بر روی شاکست بدهد و در نای و قنوت است
 کند که دیگر بر روی شاکست بدهد و شایطین که شاد و بر معاصی میبازد
 در بند نه عا کند که دیگر شاکست را بر شاکست نه بدهد امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمودند که هر گاه شاکست و کلمه ای رسول خدای درین ماه که ام عمل بهترین اعمال
 حضرت فرمودند یا یا احسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خودست
 از آنچه خدا بیکس حرام کرده است بعد از آن که بگوید یا یا احسن
 که بریده است ای رسول خدای فرمودند که میکربانه خرا امری که نسبت
 صد و آنرا جسی بر خود حلال خواند ساخت درین ماه و چنین می بینم که در آن
 من با تو خواهم بود و تو نیاز مشول از برای عبادت پروردگار خود که بگوید
 خواه شد کسی که به بخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین باشد و کسی که
 شود یعنی تمام صلیب پیغمبر را علیه السلام لی کرده باشد و قنوت
 بیست قطعی بر شده که در پس ضریقی بر یکجا است سر تو خواه ند و احسن بسیار
 ترا از خون رگین خواه ساخت پس سن کلمه ای رسول خدای در آن میان
 من سلامت خواه بود و در میان من قطعی راه نخواهد یافت حضرت برست
 صلوات الله علیه و اله می دین تو سلامت خواه بود و ایان تو ایان

و شمول است الهی نیست بندگان است اعتقاد داشته باشند و تر و در شک است
 داشته باشند و اگر خطاب بجهلی باشد که بعضی از ایشان منافقین بوده اند و گاهی
 این امر داشته از قبل قلب جمعی که متصف با امری باشند بجهلی که احسان
 بان نموده باشند و اسناد اقبال در آورده و بفرمان آنکه حضرت که اقبال
 محل شهرت مجاز صفت که عبارت از مجاز و نسبت منسوب است و ادوات
 بجزی که در واقع غافل نیست بر اطمینان علامه و مناسبتی که با فعل آن
 باشد و می تواند بود که اسناد حقیقی باشد و اگر کتاب مجاز و طرف شده باشد
 یکی از همین اسناد که عبارت از منزه و منزه الی است و منی مجازی است
 و در سنده برین وجه که اقبال قرب و تر و یکی اراده شده باشد طبعی
 مرسل یعنی حقیقی که در آورده است و علامه حضرت و اراده سنده الیه بطریق
 بالکلیه که تشبیه شده باشد شهر رمضان و در قرب و تر و یکی باستانی که در یک
 داشته باشد و گفته شده باشد در کدام یک از مشبهات و چگونه ام داشته باشد
 تشبیه مذکور شده باشد چنانچه علامه استعاره بالکلیه است و اثبات اقبال
 برای و طلب برین تحلیل شده که عبارت از اثبات بعضی از لوازم مشبه بر آن
 مشبهات و دلالت بر تشبیه مذکور که گفت که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین
 منی خود استعمل داشته و چهار شده باشد تشبیه من در ربطه فعلی که می تواند
 قس شهر رمضان است بر قرب و تر و یکی تشبیهی بود فعلی مثل قس بان نه
 با اقبال و استعمال شده باشد و در ان الفاظی که موضوع است از برای قس فعلی از
 قبل استعاره تشبیه مثل ایاک تعظم ربهم و نحو آنست که تشبیه شده است تر و
 حاوی که مخالف را امری داشته بحال شخصی که مدت از راه رفتن میانی باقی
 کرده و ای ای ای استعمال شده است الفاظی که در ان مقام مستعمل میشود همان معانی

خود و الله اعلم و احضار شهر الله که با بر اسطه زبانی اختصاص است با در
 اما چنانچه از حدیث مشهوری که اصل نه و ششم نقل آن کرده اند معلوم
 میشود حدیث مذکور نیست این شاء تعالی تعالی تعالی ان شاء الله تعالی و اما الجری
 یعنی برستی که در دوزخ برقی دارد و حسرتی آن برست و میتوان بود که
 اشارت بآن باشد که رمضان یکی از ماههای خداست چنانچه آن مطلق است
 حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار قدوة المتبحرین محمد بن یحیی
 کینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث ما از احمد بن محمد بن ابی نصر
 از شام بن سالم از محمد بن سالم که گفت بودیم مادر امام محمد باقر علیه السلام
 که تفریحی اسم رمضان بر زبان جاری شده حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان
 ولا ذی شعبان و لا محرم و لا رجب و لا ذی الحجة و لا ذی القعدة و لا ذی الحجة
 و لا ذی القعدة و لا ذی الحجة و لا ذی القعدة و لا ذی الحجة و لا ذی القعدة و لا ذی الحجة
 تنها ذکر کنید و گویند که این رمضان است و رمضان رفت و رمضان آمد
 چرا که رمضان ماهیست از اعمای خدای تعالی فستن و آمدن و اشدان بر
 خدا تعالی روایت میگردد که هرگاه خواستید از آن که در ساریه گویند شهر رمضان
 یا ماه رمضان فانتقل من حرم غفران الله انحصار ثبوت و بی سادتی در
 حرمین از غفران آبی درین ماه که از ترفیع اسم این بابت لام ضمیمه
 بنا بر کسب در عریت مقرر شد و هرگاه مبتدا اسم آن و از آنش معرف
 بابت لام واقع شود خواه لام ضمیمه شد و خواه الف لام استخراق افتاد
 حد آن سینه در خبر مثل الایمیز و الایمیز و الایمیز و الایمیز و الایمیز و الایمیز
 و درت و در زیر و شجاعت و در هر دو اما بر تقدیر استخراق بودن حرف لام با
 آنکه خبر و است که گویم کل امیر و کل امیر و کل امیر و کل امیر و کل امیر و کل امیر

اندک این نیست که جناب امیر از این حدت و صفت شجاع و جسور و دیرینه
 مذکور فسرده از روی جان و در شقاوت و عجز و بیست کنی و از انکسرت
 شقاوت ایشان برستد است که که با فسرده ایشان کمی نیست و شقاوت و
 در ایشان جمع است و نقد قوا می خراکم و مساکینکم است لال که در این
 بخت مساکین بر فقر و درین فقره بنابر آنکه غارت میان معطوف و معطر
 علیه شرطت بر آنکه مساکین غیر فخرانه و هر دو یکجا نیستند چنانچه
 حیثیت و بیاید دانست که خلاف نیست در آنکه هر دو مشترکند درین
 قوت سال خود و خیال خود نداشته باشند و یکی نباشد ایشان را که حاصل آن
 بقوت سال ایشان و مانند خلاف و دانست که که ام پریشان حال ترند و
 که مطلق فقر نداشته باشند نه ای که آن سبب گیر و زده تر است کرده
 که که وسیله تحصیل آن خواهند ساخت فرا و طلب از خدا و اهل سنت
 این سببیت بران نیستند که که ایشان می کنند و از حیف نیز ایشان سوخت
 کرده است و از عوای ابا میب روان اند علیم شیخ طوسی و سید و
 الاحکام و این چند و سلا نیز این نه مبدا اختیار کرده اند و هست لال کرده اند
 بر مطلب فکر و بقول الله عز وجل لا تأخروا عن حق الله انما یؤخرکم الله
 نیت اینچنین که افاده باشد قال فی الصحاح و سبب که در تشریح ای
 و با سبب بعضی از شرای عرب که و ثوقی بر کلام ایشان است در شرح و اثبات
 عالم از برای فقر کرده اند چنانچه که کشاند ایا الله الذی کانت حلیه و ثوقی
 و لم تریک لیسبیه یعنی اما فقری که طرد بر او می کشی که از حیا است و در
 نشود آن حدت که خیال او را بسین شده و از برای او قبیلی باقی مانده که در
 او باشد در صحاح آورده است که عرب میگوید یا سببه و یلای قبیله

محمّد و جمعی دیگر مثل صبی و شاهر و طای اهل سنت و شیخ محمد بن ابوالحسن علی از کلام
امامیه بر آنست که خدا پرستان حال ترند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز
میسو واه مخالف رحمان این مذنب داده است بحد و دلیل اول آنکه حضرت
در کلام مجید در جایی که ذکر سر و طایفه کرده است استبداد فقیر کرده و قال
ما لا یغنی الصلوة فان لم یلق فقره و الکساکین و ابتداء این دلالت بر نیاز
اعوام دارد ایشان ایشان و آن درین مقام نیست مگر بواسطه نیاز واقعی
در و آنکه حضرت مقدس بنوی صلو است علیه از فقر و بی گدانه و در مقام
استعداد و اذعان در آنکه و سکت و شمس گردمان و به طایفه ای خود را استخرج
فرموده اند اللهم انی سئیک و انی سئیک و احقر فی ذمته ای سئیک یعنی ایضا برادر
سئیک دارد و سکت میراند و اقامت در ذمه سئیکان محسوس از پی برادر
بی حسری مطلق باشد که لازم دارد و تمسک مایه و اسطه و وجوب تحصیل
لا بدست که فقر برادر و حبس الدارین گنایه از آنست و در سئیکان آنکه قدر کن
اجتناب ضروری نماید داشته باشد و حکمت قوت لایوت محتاج بکس بنای پیش
سرم آنکه فقر را ذکر قمارست می نکنند مستخوان پرست و اظهار پرست گشت
حالت پوشکایی که می کنند میشود که نهایت حاج که عبارت از بی ضرری مطلق
حاصل باشد و ایضا از بد من ذلک و از اذلال خصم برین وجه و سبک نشاندن گدای
بی حسری مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقر که در شعر مینا و اقص
معارض است بایست غنی که متضمن اثبات خلل از برای سئیکت قال متابی
و انما السئیکة کما شئتوا لکن و قیامت که سئیک پرستان حال ترست از غیر
و مذنب اول رحمان دارد بر اسطه لایل مذکور که جواب از آن گشته شک
بر اسطه حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تندیب حدیث روایت

که راست از محمد بن یحیی بن ابراهیم از احمد بن محمد از احمد بن محمد بن خالد
 محمد بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام یحیی
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه که یو و ایلما الصلوة الملقنة و المکشی
 هر از از فقیرین آیه چیست و ما کین کیا شد حضرت صلوات الله علیه و آله
 فرمود که از فقیرانی که لایزال اند و مسکینان را هدیه دهد و ایلیس اجدهم یعنی فقیر
 آنست که از کسی طلب کند و مسکین را مشت و تقب در تحصیل معاش و بخری
 از فقر بیشتر و بایس و از هر دو بیشتر و قل حضرت که فقیر آنست که از کسی
 طلب کند و فقر آنست که نیازان باشد که او را اندک علی یک کج باشد که بآن
 قناعت توان نمود و الا حیستاج بقوت لایوت که ضرورتی انسانست
 مانع خواهد بود و از عدم طلب و قل حضرت که مسکین را مشت و تقب بپذیرد
 از و بیشتر کن و از آن که مسکین آنست که صبح خیز نشسته باشد و ناله
 و غم بخت لایوت او تواند نمود و از کسی که حاصل آن بگوید صدقه تواند
 در حل آن بر آنکه چسبیده داشته باشد از فقر که خلاف معیه است چه آن
 که ناله بفرستد اتفاق و از آن بر آنکه یکی از ایشان بیایه و معنی بی جز مطلق باشد
 چنانچه شیخ فرمود این در اینجا تصریح آن کرد و در است و کلام صحیح نیز نیست
 زبان و اگر مراد آن باشد استلال بر عرب و آیه سینه و اگر از طرفین مذکور شد
 و معنی نخواهد بود و سناش بنابرین تعبیه غلط و دیگر از کلام حضرت که ایلیس
 اجدهم مشکل میشود چرا که معنی این فقر آنست که بایس را مشت و تقب از دیگران
 بخری از هر دو بیشتر و از آنکه چه بفرستد معنی مشت و غم است که از بخری
 مطلق مشت بخری بیشتر داشتن معنی ندارد و اگر آنکه بگویم معنی آنست که از بخری
 بخران و بخری نماند که از هر دو بخری و بخری از هر دو در تحصیل معاش باشد

مان باشد چنانچه قاعده در فقیر آنرا اعتبار کرده است و اما علم و بایه
 است که فایده خلافت در آنکه فقیر و مسکین هر دو یک معنی است یا غیر که یک
 اثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواست که از یک ستم
 بر منافات مشکنا که مستحق زکوة اخذ نماید و اگر در بعضی تفصیل آنست تقسیم نماید یا نه
 که چری فقیر و مسکین بر یک و وصیت کند که زکوة از مال او چری بعد از فوت او بایست
 برسد یا به دون بیک طایفه از عهده وای بن برمی آید یا نه و چنانچه در آنکه
 کدام طایفه پیش چهره حق باشد و اگر کسی نداند که بقصد قات خود را همیشه فقیر و مسکین
 باشد یا وصیت بآن کند که چری از اهل و میاکن و مسند بکدام طایفه بایست و او همیشه
 از جوهر معنی که فایده خلافت بدان ظهور دارد کفار است چنانکه کفار را است
 به اختصاص آن میاکن دارد و کلام مسکین پس بوقت برترادف صرف آن بر
 هر یک از فواین طایفه خواهد بود و بر قصد بر تفاوت اختصاص خواهد داشت یکی
 از میان اهل عقائد الذمیین و بعضی از متاخرین علم و مثل شیخ محمد بن علی و
 که بعد از خورشید عوی در مدینه ان دانش داشتند ظهور فایده تفاوت را در داده
 مذکور در کتاب و گفته اند که آیت مذکور باین طریق تفسیر اختصاص اهل طهر
 که از ذریه که مسافران دارند و اگر هر یک از لفظ فقیر و مسکین هر کدام در کلام
 تنها وارد شود شامل هر دو فرقه است تفاوت میان علماء آنست که باطنی که بر دو
 لفظ بهمم مذکور باشد مثل آیه لو کانت فامثال ان هر دو بیک معنی تفصیل
 که سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و فیاض نقیرج باین معنی کرده اند پس چون تفاوت
 کفایت لفظ مسکین تنه و اقامت با اتفاق معنی اهل ان مراد خواهد بود و خلافت
 مذکور در حکم مستبط ازان تأثیری نخواهد داشت و درین دو نظرست زیرا که
 حقیقت بدون معنی اهل کاسی که تنه استمل شود در معرض نیست چنانچه شیخ

و جان نفع آن کرده و بیشتر در تقسیم ظاهر است که استعمال مذکور عرف بر
 چه و قریح آن در زمان غیر صلوات باشد علی و آله ثابت نیست و میتوان بود اگر
 که ذکر صلوات بعد از زمان غیر صلوات که عذر شده باشد بکلی مستحب چنان است و
 بیان طایفاتی نیست در روزی که کفایت بقضای حال اگر خلاف ذکر مشهور است
 اما اگر طایفه قدس سده و کتاب قواعد الاحکام اشارت بر وقت خود را در آن
 کرده است و اینجا اگر اتفاق ذکر حادث نباشد در زمان غیر صلوات است و علی
 و آله مستحبان باشد استعمال نیست بطریقه آیه فیه ذکر است از جمله مستحب
 طاری خواهد بود و یا بخیر بر باب صلح نمی نیست و باطل بحث مذکور از ما حرم
 برایت محبت و آله الهادی و وفود که اگر کم مراد بر تفریق تقسیم و احترام است و کما
 هیچ تفسیر است یعنی آنکه آنکه بزرگ محبت اهل حق باشد یا بزرگ محبت بزرگ اولی
 و ثان مثل است و مسلم و امثال آن و صلوات را حاکم بعضی از علماء در این مقام
 مخصوص است از قرآنی که حرام باشد بخیع و زنا شوهری او و طاعت است که در
 بر حق مطلق حیث و در قرابت باشد و اگر حبس و باقی و فریبی او در باشد
 محبت بخیع نشود و مردان است آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه **فَلْيُحِبِّكُمْ**
وَلْيُؤْتِكُمْ أَنْ تَقْبَلُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا الْأَرْحَامَ که
 نقل کرده است که است که آیت مذکوره در شان بنی امیه نازل است
 سر نشن تو چو ایشان برانچه از ایشان محبت با تو اهل البیت عظیم السلام
 صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه ایشان ظاهر است که در ترتیب
 از آنکه احتمال محبت بخیع و زنا شوهری میان ایشان بگذرد نه خبر و همچنین
 مذکور است آنچه در تاریخ بن مکه نقل شده که مدعی جاسی از بنی که با
 کما ظم از بنی سینه بنده و طلبید امر حسن آن حضرت تفریبی و در اتمه و

[illegible]

اول آن خرسیت که نسبت با ایشان یکی و همان باشد و معرفت ایشان که
 و اگر حسیه پیشی و سلام و احوال آید این باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر است
 علیه و آله روایت شده است که صلوات الله علیه و آله و سلم ای صاحب شک نیست که
 در حبس یکی و احسان و پادشاه ایشان بیشتر شود رعایت بیشتر متعین تر است
 و اگر خلاف بود و تحقیر اعیان اقامت نفس حسن الی الشیخ جارت از شوق و میل
 بسوی آن و دامن تحقیر ذنوبی رحمت است و از آن و عزت خان تشبیه
 ذنوب که یکی از اسالی حضرت غرست قالی است یا بمنی رحیم و فی الصالحین علیه
 السلام حدیث پس منی گویم این خانه بود که هر دانی و ترم غمید بر میان مردم تا
 ایام شستایر شول هر دانی و ترم باشند و افشکم مر سوره یا حکم بغیر اجاب
 درین فقره تشبیه و توفیق که خلاصی نفس از ذنوب الهی بر علی صانع دارد و توفیق که
 درین بر دای دین دارد و توفیق که استوار و باکند یا باشد و ذکر ملک و توفیق آن و توفیق
 که درین فقره رعایت استوار و باکند یا باشد و توفیق که درین فقره رعایت
 هر دو ذکر است و استوار و باکند یا باشد و توفیق که درین فقره رعایت
 از کار کن تشبیه ذکر یا باشد بلکه تشبیه بیخ است که عبارت از رعایت تشبیه
 میان دوشی با حضرت اود است تشبیه شش نه چنانکه که درین فقره رعایت
 که است و بر واسطه بیان و تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است تشبیه
 شد و درین قیاس است و است فقره و یک از حدیث را که درین فقره رعایت
 تشبیه شد است تشبیه ایشان در عقل کنان و تشبیه میانی که بر واسطه
 بسیاری با ذکران باشد و است تشبیه و کلام که در وقت دلائل و
 از معنی قیاس و ترس است که در معنی تشبیه و ادبی ترخم باشد یعنی تشبیه
 ایشان را با تشبیه و تشبیه از ذکر عاصف و ترسان باشد از این چنانچه تشبیه

بروقت خواند که ترسانیده باشد و را انقوا ان رولوسن ترقه یمن و لوکان کتا
 ترقه لوکان به با هم خود را دکلام محمد و فیه باشد و صاحب کثافت او را در مقام
 حال دانسته یمن پرستیر کند و از خود دور دارد به آتش و فزع را در حالتی که پرستیر
 نسبت بذل نصف غربالی باشد و بعضی محققین داود را و اضراف و استقامت
 و بعضی گفته اند که او را طفاست و مسطرف علیه محمد و فیه و کلام همین
 که متوجه این برین و لوکان الی الله است ترقه یا کعبه و در حدیث شریف اطلبوا العلم
 و با الصین گفتند که درین تقدیر است که اطلبوا العلم و لم یکن یار الصین و لوکان
 یار الصین یعنی طلب کنید علم را و تحصیل آن بکوشید و هر چه در ملک همین باشد
 یعنی بر اسطفه آن تحصیل است و متن ملک چین که از محمد بن قزوين است نقل شده
 و شوق یعنی نصف است قال فی الصلوات و کثیر نصف الشیء کان و ثواب من
 بسین و فیضه میانه بود که در بسین در مقام همین مد و خاص را در شده باشد که
 عفا دست و او است کثیر فیضه درین ماه مصادف به ثواب اوی مقادیر و فیضه مثل
 آن کند در ماهی و دیگر می تواند بود که بسین کنایه از حد بسیار باشد چه در میان قرآن
 غیر مثل شده است که هر که در مذهب بر کثرت صدقه کند بسیار ثواب را از او
 تیرازان بسین می کند یا پنجشنبه ادب یا تفسیر او را که برین استخیر الله سبحان
 من یصلی الله انکارشان چنانکه کار و منافقین فاعل شده و می گویند استغفار کنی ای محمد
 برای ایشان و مغفرت ایشان را و مقادیر از خدای خود در خدای که چون ایشان را
 قایت آن نیست هر که در معرض آمرزش و عقوبت الهی در نحو هستند که بسین
 بر بانه که کثرت استغفار عمل کرده اند و مخصوص در مقادیر داخل نهاده و بسبب
 و کسب بسین از ایشان و فی حد بر اسطفه این معنی اختیار کرده اند و دکلام همین
 وجه دارد است که در بسین اهل احاد که سبهاست بعد هر دکامی که عشر است

که از یافته است یعنی خشت دوم تبه که در پشت به اتفاقا حاصل شده و اما اگر عشر
مرد و کاهلی است واسطه آنکه در جمیع خارج که رسد که عبارت از نصف و ثلث پنج
و خمس سه سون پنج و ثمن و عشرت است همان از هر پنج که عبارت از ثلث
مرد میت که آن که از آن مرد جمیع بدن آید مثل یک پنج ثلث است و چهار که
خارج پنج است و در تقیاس بر واسطه آنکه جمیع اعضاء از فوق عشر یا باضافه اعضاء
حاصل میشود و یا بیکر او که تبه یا پشتر یا همانند و کراهی در پنج بعد از ملاحظه
اعضا و ظاهر میشود و اما این که سبب کل اعراض است و در احوال عدد که از یک است
نه از آن که قریب میت بر واسطه آنکه کمتر در فرد میت از احوال که بر کشته اقسام
عدد است مثل عدد و چهار که عدد یا از جهت فرد یا فرد اول است یا غیر اول یا بعد از
یا غیر بعد از زوج از زوج از زوج از زوج از زوج است یا تبه یا ناقص یا سبب جمیع اقسام
اقسام مثل است یا تبه یا فرد غیر اول تبه جسم که در بیان این احوال آنکه اگر
علم مناسب عدد را بر این اقسام تقسیم ساختند و از زوج عددی میخواستند که
جمیع داشته باشد مثل چهار که نقص است و دو که نقصش یک است و از فرد
که نصف جمیع داشته باشد مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که غیر واحد که
تساوی که در این فرد واحد عددی نبوده باشد که شمارا بخاری آن تواند کرد و چون
مرتبه او را که پسند چربی باقی مانده مثل سه که چون ده عدد و مرتبه اول که
از ثانی که کم کنند یک باقی بماند و از فرد غیر اول فردی که فرد واحد عددی یا بخاری است
شود مثل نه که چون سه مرتبه از آن کم کنند چربی باقی بماند و از عدد فرد و عددی
جز ده داشته باشد و بعد عدد و میت که چون عدد را در ضمن فرد یک است و آن
عدد حاصل شود مثل چهار که او را جز اول است و نه که نه را سه است و از فرد و از آن
جز ده داشته باشد مثل پنج و شش و از زوج از زوج اگر قبل تصنیف عدد جمیع کشته

مثل چار که نصف و نصف دو واحد است از پنج الف را که قبول تصنیف صحیح کند
 اما نه واحد و قبل از وصول نصف بر آن که سه سپه باشد مثل شش که نصفش
 سه است و نصف سه یک و سه است و هر دو نام هر دیت که چون اجتناب عاده از آن
 نمی گویند اما آنان که همان تواند کرد هیچ نکنند بر اینان باشد مثل شش که اجزای
 آن نصف است که سه است و شش که دو است و سه سه که یک است و حاصل جمع
 اینان همان شش است و نیز از آنکه حاصل جمع اجزای عاده از آن زیاد برود و مثل
 ده از دو که چون نصفش یک و شش است با شش که چهار است و ده که سه است
 و سه سه که دو است جمع کنی باشد ده حاصل میشود و ناقص که حاصل جمع اجزای آن
 کمتر از ده شود و مثل چار که حاصل میشود و ناقص که حاصل جمع اجزای آن بیشتر
 از شش چار که حاصل جمع نصف در میان سه میشود و دیگری از ده است و مثل
 جمع این اقسام سوی آنچه است نشان در ضمن ذکر امثال اقسام مذکور بطور رسیدند
 مثل آنکه نیز از عقل شدن تر از وی عمل کند از بسیاری حیات و کثرت احوال
 حاصل است و راجع آن آنکه حال سنده و بیاید و است که میان احوال است و آنکه
 در آنکه میزان در آوردن احوال و کشیدن آن در آن نشاء که توان و حدیث باشد
 و احوال است بر پنجست او که از آنجا تر آوردن است از روی عقل است
 که کدام در جهان دارد و بر دیگری و طبع بر حق مجاز غیر از آن که کشیدن در تر از شده
 یا که در واقع این احوال در کشیدن از آن در ده و تسبیح از وی حق می کشند بطور بسیار
 انجاس بعضی حق احوال را خستید که داده اند و مذموب و ساخته با بر آن احوال از
 متولد و صفت و عرض قابل کشیدن تر از دینیت و همه را احوال اسلام بر احوال آن
 رفته اند و کلام بر حقیقت عمل کرده بر احوال آنکه در قرآن و حدیث و صفت آن که
 بر سببی واقع شده و عمل سنگینی و سبکی بر جهان و عدم رجوع به کثرت و

عمل بسیار درست بعضی از این باب آن بر آن نیست که صاحب کتب که در این باب
 اعمال کتبش در خواص آمده و بعضی گفته اند که نفس علی در این کتاب بصورت چشم
 در خواص آمده و کشیده خوانده شده و بعد از علم الورع من محرم الله بیاورد و است
 بعضی تحقیق در این باب و در حجب و مرتبه قرار داده اند اول در این باب نوشته اند
 و آن امر است که بکسی از نفس و معاشی باز میسر دارد ● مثل آن میسر آنکه کسی
 او را در این باب شایع نماید و در عرض قبول آوردن دوم در این باب صلاحیت و است
 باز داشتن خود است از کتاب امری که ششده در طبع و جز آن بود
 و احتمال است در آن دو باز خوف آنکه بعد از این باب امری منع شود و
 اطلاع این است که در این باب مخالفت بشیخ اشرف داشته باشد چنانچه در سبک
 متن راجع حواله ای و شک آن به طبع می کسی که در حواله فرستاده پس بگوید که این
 که در میان و اصل شود که اگر از آن کتاب به در آن حواله کرده که بعد از آن است
 و سرور و اقرار کند و بعد از این در حضرت است و نه بی صلاحیت است
 روایت شده است که قیام بایر یک الی ناله بیک یک یعنی و آنکه از امری که
 ترا مثل این در سبک نیست و در حق دانی که ترا بایست از کتاب آن سرور
 متین و در باب تقوی و حفا است و آن چهار است و در این باب است
 از کتاب امری که هیچ شک و در حقیقت و جز آن نیست و در این کتاب
 بنابر کتاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآن است کلام من نظام
 خلاصه که بیاست و است و آنکه در می گوید که لا یجوز الا علی المتقین
 حتی یخرج ما لا یستحق مخالفت به بکسی می کسی در نزد متقین و اهل تقوی در حق آیه که
 این کتاب آن شخص مقصور و من از جانب شارع حیت بر او حاکم است پس
 او را در امری که مقصور و داشته باشد و از جانب شارع آن بیاد است و اصل

این کتاب در این باب است و در این باب است و در این باب است

بقا شد مثل که حکایت کردن احوال مردم با کمال سبک و در جاز آن نیست
 فایده که با و انحراف نیست شود چهار درج حدیث و در باب حدیث
 و آن باز داشتن نفس است از هیچ انحراف نیست مثال و حدیث از هر دو یکی او
 و در هر دو که استینا و او این از نفس که با و انحراف از هر دو یکی او
 حدیثی حرف شده و نفس به مثل شود که متعین حصول قرب با و باشد فان فلک
 عذم خزن عظیم و مرا و این در کلام حضرت متعین مصطفی درین خطبه
 بود که در بیت اولی شده از مراتب ارادت که در چه انان بر داده بران مکلف
 و اگر چه دوم و سوم و سیم نیز آمده شده باشد چنان در هر نخواهد بود و اما در کلام
 علی مرتضی درین باب سرست قال فی الصبح فقول یا نبی الیه و انک
 فی سبیل من ربی یا یفا شاریت بشاوت حضرت امیر المومنین علیه السلام که
 که در سباق باز از کالات و نحو هست و فی درین فقره منی مع است چنانچه
 که بر انصاف و ای امیر قد خلعت من لیکم من الحزن و الایس و الشار مغیر
 کشان که در مقام منی مع است چنانچه در آیه که می آید فی الصبح فقول یا نبی الیه
 انچنانست تا سبیل اول یا و دانست که محل خطبه در کلام حضرت امیر علیه السلام
 بر تفسیر منی و عطف تا تقدیر آن بنفس صبح باشد چنانچه سبق ذکر یافت است
 از علی آن بر تریع حاضر هر که تفسیر و انان و عطف شتر و در دست و دانست در
 آن شتر حاصل چنانچه از بعضی جا زده اند و بر تقدیری که جایز باشد متعین
 حدیث و انصاری در کلام نیست بحدیث تریع حاضر و علی آنست که تفسیر نیست
 در چهار متعین انصاری در کلام نیست در پنجان نیست که لفظ در سر و منی است
 شده و یا شده و یا شده که لفظ مان در منی حقیقی منقول است و پس و مقصود از آن
 از آن منی حقیقیست نه از منی نسبت آن منی دیگر نیز قصه شده است بی آنکه

در کلام حضرت امیر علیه السلام
 در کلام حضرت امیر علیه السلام

لفظ ذکر در این مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای آن و آن مقدر باشد
 پس خطاب بر تقدیر تعیین در معنی خود مستعمل است بنا بر این دو معنی شدن
 آن معنی فهم شده است که معنی و ملائمه قبلیت آن مقصود است که باعتبار آن
 معنی تعیین است و همچنین باید کرد و لکن کبریا الله علی ما هذکم که معنی یک
 تعیین معنی هر که در آن لفظ کبریه او بر معنی خود استعمال یافته است و از معنی
 آن می دانستند که قبلیت آن معنی چه تیره مقصود است بی آنکه ارادت مجازی
 شده باشد یا اعماری در کلام مرقی باشد که اگر گویم دلالت لفظ بر معنی قبلیت
 نمی تحقیق تیر مجاز است چنانچه بعضی بر آن رفته اند گفته بر ما پیش از معنی است
 که آنچه در آن نشان بخشش می باشد مثل محال است نصیحت علی چنانچه پیشتر
 یافت و آنچه در آن نکرده که محال و ضده و بوزن در آمدن و احراز
 معنی قبول مثل معنی آیه کما هیست عام پسند که بحسب ظاهر صورتی یافتند
 و از معنی اصل تحقیق بر آن رفته اند که اصل مستند حقیقت آن امر است
 متعارف صورتی که در خطبه حسن ظنری با حق صورت جلوه کرده و در معنی دیگر
 باطنی بان باطن آتی بند و که هست که آن صورت بحسب اختلاف معنی و بدل
 مکان و غیره تفریق باید و بصورت دیگر میگرد و آن اصل بحال خود است که در
 مکانی بیاسی جلوه گرفته و در بر نشاء بصورتی خود را بنیاد چنانچه گفته اند
 انما لون اناری منی رنگ آب قیج رنگ طریقت که در دست و یک آب سبب
 الا ان غروف متدد با لون مختلف آتی آید حقیقت اصل میگرد که بعضی تفریق از این
 میکند و بعضی و بعضی نامند و بعضی و بعضی میگردانند که غیر علام الغیوب
 کسی بی این بنده است پس آمده آن آنچه بنیاد صورت و صورت و نشاء
 دیگر بصورت و هر چه میگردانند باقی صورت است و بنیاد باشد و بنیاد

که مسلم در آن دین در حال شهادت شهادت داده باشد و یا بجهت حرف محلش واقع شده
و اگر لفظی تخمیل آن باشد بخواهد بعضی تحقیق از آن باب تفسیر قوله اولی الشهادت
علی هدی من یقسم را در قرآن برین وجه توجیه کرده اند و من اقام
شکوه و تخمیل بهتر گفته است و درین مقام محلی طویل الذیل است که مقام را
بکنیزش اگر آن حینت و درجاشی که بر مطلق نوشته شده است مذکور است
کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و الله اعلم بالصواب

حدیث
روایت شده است بسندی که مستقیم است بنسخه بزرگ از شیخ ابو جعفر موسی قدس سره
از شیخ عیسی بن شیخ عیسی علیه السلام از شیخ صدوق علیه السلام بن علی بن ابی حمزه الثمالی از محمد بن
بن الولید که علای و رجال ثقه بودند و این حدیث از محمد بن الحسن الصفار که از
این راه و در کتاب رجال محمد حسن است و ثقه است اما ظاهر است که همان محمد بن
الصفار بن فروخت که خود ثقه دانسته است و معذرت که در آن روی اشتباه است که در
او کرده و الله اعلم از موسی بن قاسم که پیش از ثقات رجال حدیث و مصنف
سی و هشتاد کتاب از صفوان ابی حمزه که از اعیان ثقات رجالند از معاویه بن عمار
که بعضی ثقاتش دانسته اند و بعضی مدح و ثقت که عمر و بکیده و متفاد و بی حال
رسیده است و بسبیل اتفاق مدح که در آن سال رحلت او است از جریحه
توله او در سال اول از جریحه واقع شده است و محمد بن اقیلی ابی عبد الله جریحه
از ابی بزرگوار علیه السلام از آن حضرت صلوات الله علیه از امیر المؤمنین و میر سب
الدین امام الشافعی و الفارابی بن ابی طالب علیه السلام که گفت آن رسول الله
صلی الله علیه و آله علیه السلام را بی حال بود و رسول الله انی غریب الیه و ارجو انی فانی و ارجو انی
میل فری من منع جالی مانع جالی و ارجو انی فانی فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه

و از قال لا تفسدوا بالی قیس فلان اباقیس فی مبره حرار انفعته فی سبیل الله
 با بخت یا بیخ الحاج تم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهانه لم یخرج شیئا ولم یصد لا
 کتباته و عشر خبات و علی منه و عشر خبات و ریح و عشر در خبات فاذا
 رکت میره لم یخرج شیئا و لم یصد الا کتباته و ریح و عشر در خبات با بخت
 خرج من ذنوبه فاذا سبی من الصفا و المروه خرج من ذنوبه فاذا وقف بمرغاب
 خرج من ذنوبه فاذا وقف بمرغاب احوام حسیح من ذنوبه فاذا سبی من ذنوبه
 قال بعد رسول الله صل علیه و آله و کذا و کذا و کذا اذا دقها و کذا خرج من ذنوبه ثم
 قال فی کتباته ان تسبیح یا تسبیح الحاج شریح کلام عز نظام آن نور و ده و آفرینش
 در جن و پیش پیش و کتباته کلام حسیح خیر الانام علیه و علی شریح
 و اسلام انکرید بستی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله اعلی عاقبت
 و گفت ای رسول خدا ای احوام چه سببه بقتله تا زنده ای بر آدم و تو استم و آن
 رسید و تو فقی آن در یافتیم و من هر دایم مال دار بفرمای از مال خود و در راه
 آن مقدار بذل یافتم که ثواب آن براری ثواب حاجی تواند نمود و من از او که
 آن محروم فایم پس من صلات الله علیه و آله بجا بیاور و اوقات فراوانی
 اعمل بگو و اقبیس فکر کن بستی که اگر کوه ابوقیس تمام طسای احرشند و مردان
 در صفت فای و بار بستی که فتنه کنی فتنه کنی رسید بخواهی که براری ثواب
 حج بیت الله و احوام تا از خود و بعد از آن حضرت فرمودند بستی که هر که حاجی
 در دست خود و توبه بفرج نماید برده و خیری از اسباب سفره کور و کور از او که
 حضرت فوت عت حلیاته باز ای هر چه داشتی و گذشتی بنویس و در صحن
 حسانت او و حسن و کرم و امانت او و حسنات او و حسنات او و حسنات او و حسنات او
 او را بپارزد و بخت کرد و اندر توبه و او را توبه و در هر یک بر هر کس

خود رسا شود و بر خاورد و کرب او بانی و نگذار و پانی که آنکه حضرت غوث بهر برادر
 که پیشین نویسد بجهت او مثل اول داشته بود و چون طواف قبا بک قیام نماید از هیچ
 کس آن پسر و آن آید و چون میان صف و مرد می نماید از هیچ کس آن پسر و آن
 و چون برآید و توقف غفلت آنکه آید از هیچ کس آن پسر و آن آید و چون بشیر آید
 و توقف مشغول آید از هیچ کس آن پسر و آن آید و چون رلی جبره را بصل آورد و آن
 هیچ کس آن پسر و آن آید فرمود که حضرت رسالت صلوات الله علیه بر من و بر
 توقف موقت از ساعتی که رستم در خانه و در هر موقت فرمود که تا بچشم
 در آن و توقف از هیچ کس آن پسر و آن آید بعد از آن خطاب با عیال کرد
 فرمود که است آن مقدار مال که بر سیل بدل آن ثواب هیچ میت است و آن
 لای رسید میبش و هم لایه احوالی احوالی میخیزد و سبب با و اب که
 عبارت از سنگان باری و ستمان خوانند و سکنه شهر را عرب بیکرینند
 و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن میت که اعراب جمعیت که در هر
 نذر و بجا بکنه صاحب صحاح تصحیح بن کرده است و نظایر آن میس الی بیتها
 اسم که میت در که سطر زاده اند شرفه تعلیقا که چون اول کسی که بران که در خانه
 کرده است میس این اسم خود به بنام داشتند و فاسد است پس اگر حقایق احوالی
 و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است و با جایی که نزد یک یک
 بود و خاترات که نظیر در سببی خود است و اولاد و دین بچشم باشد و الا مراد
 دین بمل خاورد و که بیتی با کردن و بخاطر آوردن است و از تعلیقا جاز و از تعلیقا
 شریف است و جاز تصحیح هم و کسر هم هر دو است یعنی اسباب و احتیاج سفر قال
 فی القاموس جاز القاموس و السفر بکسر و الفتح احتیاج و الیه الاکت به و مثل ذلک
 خاترات که در از مثل ذلک و حسن باشد که در از حیات او زشته میبش

وکنای که باعث نزول یا حصول تقست ملک است که سنی تعریف و حقوقی نالی
 مردست از روی قهر و تهدید و بر خلاف مقتضای عدالت ملوک کردن و انجمن
 تنگی بدق و عسرت و در روایت زیادت که عبارت از دولتی زنان است بر خلاف
 قانون شریعت مطهره و انجمن نشاء ملک مترو و سهالی میان مردست شریعت
 که امم انجمنش دانسته اند و قانون حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است بر
 آن و انجمن تقصیر نزدیک ملک و فساد قرب اهل است قطع صلوات است که
 حقیقت آن سبب ذکر یافت پس چنانکه در ادائی اخصاص یا از ارضی از امر
 یعنی دارد و مرداروی مخصوص بر روایت بر خطه معنی خاصیت و خصوصیت
 که آن و ارباب آن در دست به واسطه معنی خاصیت و خصوصیت که تیره و تیره
 مرض و آن دارد و ارباب در دست مثل ضمیمه در کیفیت و تاثیر خاصیت و امثال
 متبادله بود که هر فعل از افعال ج و تاثیر اخصاص بکثیر نوعی از انواع گشته و بوده باشد
 بواسطه معنی خاصیت و خصوصیت که غیر علم الیغریب کسی آن عام نیست
 در سیر آمنت حدیثی که قرآنی در احادیث علوم و روایت کرده است از امام جعفر صادق
 از آبی بود که آن حضرت از حضرت با رفت رسالت صلی الله علیه و آله که آن
 فرموده از آن من الذنوب و ذی الذنوب الا التوفیق بهر که منی برستی که از جهل
 گنا بهجت که رخ آن نیکند و گناه آن نیکند و کرد و توفیق بهر قات که در ضمن
 افعال ج واقع شود و امثال این روایت و احادیث بسیار است
 کلام

روایت شده است سندی که مستطیل است بشیخ بهر که از محمد بن بابویه نقلی از حسین بن
 ادریس از پدر او و ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی از کوفی گرفته
 و مستطیل است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث بسیار است

بگو، است از موسی بن اسماعیل از پیران اسماعیل بن ادهم موسی الکاف علی السلام
 والد عالمیه را و ادهم بحق عالم ادهم موسی الکاف علی السلام زبانی عالمیه را بگو
 تبریت معلوم از امیر المؤمنین و عیوب الدین ادهم المارق و المصائب علی بن
 ابی طالب علی السلام اندک الفای که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سرید خدا را و اهل مرجا بقوم قصه ایجاد و الاضطر و می علم ایجاد و اکسب علی رسول
 و ایجاد و اکسب علی جواد افسس ثم قال علی السلام فضل ایجاد من جاد نفسه الی ایجاد
 خیر شرح کلام یافت مقام و روضه آغاز و غایت و انجام آغاز شستن و بندن
 پیش از آن درستی که رسول طری صلوات الله علیه و آله و سلم و از دستاورد می را از دست
 وایت اثر که بر اسم جواد قیام غایت چون بازگشت حضرت فرموده عرض آید
 جمعی که بر اسم جواد افسس نمودند و جواد اکسب بزم دست ایشان است
 که می باید آن تیر قیام نه گفتند ای رسول خدای جواد اکسب که است فرموده جواد
 اکسب جواد افسس از دست جواد از آن فرموده که بهترین جواد است که کسی نبیند
 خود که در میان دو پهلوی او است جواد نایم پیش و هم بحث سوره سوره
 سین و که راه تشبیه بای مقصود باز بشکرا و میگردانید و تفرقه سید تفرقه جواد
 تفرقه فی الله رسول الله بر من ختم انما انا الله و الله و جواد مرجا بقوم مرجا جواد
 بنم را که تفرقه که تفرقه در دست و فراموش یا از دست تفرقه که معنی واضح و زحمت
 و نصب آن بغیبت که حذف آن و کلام لازم است از روی سماع نمی که از دست
 شنیده نشد که ذکر آن گفتند خدا ملا و ملا که در اصل تفرقه اهل طه و طه ملا
 و کلام در پی ختم درست که اقیق که جواد تفرقه سینی را دارد و من سبب آمدن شاکه
 و رجال و فرامی در سانش و سال بای بوم بای سینی است بای مصاحبت و خبر
 که یکی از عالم طای غایت تفرقه تفرقه را مقبول مطلق بودن سید انکه از این تفرقه

باشد که جهت بلاد که در جای این وسیع ساخته و توسعه و فراخی بخشیده ی، بار خود
 با حق خود توسعه و فراخی بخشیده فی جهاد نفس هر ادبها و نفس مقهور مغشوش و
 تحت حکم خود را و در آن نفس است و در داشتن او بر ملازمت طاعات و احتیاج
 منیاست و در محض حساب در آورده اند که در سود دالی که با پروردگار خود کرده
 نه چندان چندان شده و نقصان آنچه است و تدارک نقصان بحکم میتوان کرد
 از آنجایی که نقصان نیز به حالت او و دیت و شمر او را که فایده صوری و معنوی چه
 بهیچ آید و از امور که باعث نقصان نیز نیستن مراتب قربت و حسب و حسب
 پروردگار و از هر چه سود و حیران چه میتوان کرد و بر اینست فرمودن و در داشتن
 از این ششست و در مقام کس و قوی شرفی و بسجای او آمدن و
 سلوک او را به استیلا و بدان و امر که در او سید خلق و فرزندی خود ساختن
 چنانچه بان اطمینان است ای که *وَقَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ وَ قَدْ خَابَ مَنْ اَسَفَهَا*
 یعنی بهرستی که خلق و فرزندی یافت کسی که در مقام تکبیر نفس را آید و پ
 ساخت و امان گفت او را از او پیش و حسن خالی محاسبیت بپایم داشتن
 او بطاعت و احتیاج فرمودن او از منیاست و حرمت با پرورش او و بشو
 و نماز او در تنالی نبات در سه کاری او را بر لال و اعطای مضایح و کسب انواع
 کالامت و تضایح علی اختلاف التفسیرین و بهرستی که غایب و بی بهره ماند کسی که نفس
 خود را در پرده افتاد و نفس بسته از حقیقت حالت و مباشرت ماضی بر نیارد
 و با وج مضایح طاعات زبانه که اند که تزکیه نفس موجب تقبیل باطن و صفی
 بنا برست و هر که نفس را شایب و او را محسوس نکند و از الایش نفس میباید
 دل منیست از لولث حقیقت با سوی صفت سیکر و ده از که در است خیالات باطل
 و ترحات فاسد و بر آنی و در آن شود و از این سعادت میریزد و در صحت

بعد از آن که چنانچه هر کس در سبب تائید خبر از من می شود اول این نوشته شود
 افضل ایجاد من با هفت حل خبر درین کلام که جمله من چاه و لغت است بر سبب که
 افضل ایجاد است بحسب طریقی که چنانچه بعد از جمع منی خبر سیکرد و پس چاه
 که بعد از است یعنی اسم فاعل آنده باید کرد که کلام درین وقت باید باشد که افضل ایجاد
 من چاه و لغت یا اگر خبر را محذوف دانسته کلام را بر حذف صفات محمول باشد
 ساخت تا آنکه چنین باشد که افضل ایجاد من چاه و لغت الحقیقی من چاه و لغت
 کرده اند با این خبر ازین حدیث بر آنکه حسن طایفه خبر نیست چه اگر خبر باشد مستثنی
 خواهد بود از مکان و درین کلام اثبات مکان از برای او شده پس خبر نباشد
 و حق نیست که حدیث را دلالتی بر حدیثی که کور نیست بیکدیگر برانندایت و ب
 کمال نیست غرضت بدون چه خبر و غرض طایفه خبر از آنست که گنجین ابوابی و دل نشانی
 آن بوده باشد و بر این فاطمه عقیده بر آن قاضی است و شهادت و عقیده بر آن حکم
 که شهادت نه و فاطمه حاضر چنانچه در محل خود مکرر است تا شهادت بیاورد
 چاه و لغت چنانچه این حدیث بر آن مطلق است بهترین جاد است و حضرت قوت
 حلش از بدست فضل و کم خود لازم ساخت است که همین که آن قیام نام
 در معرض و ایت خود آورده باشد از باقی که جاد و نجاست و هر دو استیم
 و حضرت برساند چنانچه در کلام مجید و مفسر باید که **وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ**
سُبُلَنَا این معنی که در راه محبت و جنت خود جاده نواده اند و او را از مشیت است
 باز آورده بطاعت و عبادات و اقتضای مصلحت و اکتساب فضایل و کالات
 اخروی را داشته اند و این است یکیم و ایت شهادت و بر سایر نام براسای خود که
 سبب که در آن از عقلات و کراماتی این بوده باشد پس شبهه و شک بعد از
 همه بر کرم واجب است که جاد و غرض بر خود لازم شناسد و حدیث غرض خود را

تعرض محاسب و مراقبه داشته اند که است و نیز فایده بآورد و در حال
 مستقر احوال او برده از دو کات و مکنات و خطراتی که او را در آنجا است غافل
 نباشد و بداند که نفسی که از دوری آید در سبب بی باده و بر سریت که ابله که به سبب
 از استیلا و قایت آن نیست که قیام تمام آن تواند بود و در عرض آن تواند شد که
 تقدیریت که آن می تواند فرود گنجی، از کفر و رحمت الهی که به آلاء و از روی فیض آن
 بهر دست توان بود و قیام آن از وصیت تواند زوال این و مصون باشد و نشاء
 که اشتیاق به صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادت و نفع باشد
 شتاینست پس عظیم و حترامیت پس بزرگ که مسیح مایل به شتاینست بهر اسون آن
 کرد که جنت محل مشرب نشود و مسیح بزرگ دهان آن را بر خود و از آنکه در آن
 بهر باب درک و تفریادان و بی غیرت نماید پس چون مرغی بخیر و مسیح قدوس آید
 و موقوف به مسیح ندای علی الصلوة در راه با دار و دکانه و جب تمام باید نمود
 و بعد از فرغ از آن نفس را محراب نماز پیشه خود ساخت و خطاب باید کرد که
 نفس مرا بضاعه و سرایه که تو نام کسی را بجات و دستکاری خود خست
 سنوای این چند روز و هر قانی نیست و آنچه از آن رفته است و در برین
 قاف و زوال در آید و در حقیقت نقصان نیست که بر اسرار لایق سرایه من را و چشم
 و این روز تو نیست که از اجل ملت جاست آن یافت و حضرت عزت نیست
 زنده گانی و از آنجا تو ازانی و شتاینست تا بیانات او قیام غایبی و فایده که در
 بجات و دستکاری تو باشد و لکن دستاری اگر احیاناً از راید اجل ملت آن
 نمی یافت و امر در سلک اموات منتظم می شود و کلام اینست از خدای خود و بجات
 بیکر که بجات امر در دیگر را تو ازانی دارد که تارک کلام که شتاینست و موقوف
 بجای آوری که متضمن و مفیدی و رفع خجالت تو بود و باشد جان سپندار که در

آن روز است که روزی حیات آن کرده و آرزوی ترا برآورده اند و چنانچه
 در آنجا بتواند از آنی داشته اند و چنانچه در آنجا بتواند از آنی داشته اند و چنانچه
 که حیات این روز است شادی و مساعیات آنرا خالص و باطل کند از آنی
 انی نفس کثبات روزی برپست و چهار ساعت تقسیم یا قنات و در وقت
 دارد است که نیمه بعد ساعات الیوم و اللیلۃ اربع و عشره و آن خزانة فیض
 منها قرآن فی راتة فلهذا فرما من حسنات الی علیها فی کتب الی قیام لیس فی الخراج
 و الاورد و الاستبشار و الاورد علی اهل ان راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 فی کتب الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 فیما فیها من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 از آنی غیر از آنی نیست و فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 از آنی غیر از آنی نیست و فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 کتب الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 شبانه روزی از آنی نیست و فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 کتب الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و الاورد فی راتة فلهذا من الحسنات الیها و
 در آنجا بتواند از آنی داشته اند و چنانچه در آنجا بتواند از آنی داشته اند و چنانچه
 که نفس با هستی داشته است که در احوال حسنه و کردار نیک صرفه شده است
 خزانة بطریق و در احوال حسنه و کردار نیک صرفه شده است
 یا قنات و در احوال حسنه و کردار نیک صرفه شده است
 جمیع و در حقیقت آنکه از آنی که ایش از آن حاصل شده و حاصل شده است
 تا نیست و چون خزانة را بخشایند که با معنی خلق داشته که صرف معیشت و
 و احوال نایب شده و بر تباریک و معنای خلق داشته که صرف معیشت و

که از شاه و تن او را روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود و جمیع نعمت و عیشهای
 بهشت منتزعه شده از لذت آن محسوس و ممانند و چون خوانند از نظر آن
 که تعلق با حق داشته است که آنرا بیطاعت و بیکاری که نه حسنه است
 یا در خواب بسر برده است یا در احوال مباح که در جهان اخروی نه داشته است
 صرف نموده آنرا عالی یابد از جمیع چیزین حضرت و خداست تمام او را دست
 و پا که چو باد و جوهر صفت اجل و قدر است بر هر که برسد آن از حسنه است بر آن روز
 سلوک و بهشت است و همچنین یک یک خوانند از آخرین ساعات هر روز و هر آن
 بر دهر ضعیف میگردند و او را حالات آنرا دست میدادند باشد تا با تمام
 پس چند کنایه نفس این روز که قراین ساعات آنرا از احوال حسنه است نماند
 یا قراین از احوال قیامت این گروهی و چنان کن که در اسفند اندک که اهل دین
 با ستر است و فراغت خاطر جان شود که چون بخت تو از در احوال باطنی و برتر
 و خداست تو بر آن فایده تر است باشد و حال تو مثل حال آنجری باشد که بر سواد ای
 دست نیست آسفت و بیشتر باشد و همیشه بر سواد که از آن مقهور بود و دست
 میرود باشد و نفسی بر آن تر است نشود و جای آنکه بخوبی سلوک و اری که چون در آن
 بر روی تو کشیده از سواد لذت از از من و مضمون آن تر است که گرفت و همیشه
 از اثر آن در عذاب باشی چهار آمده و ای کم من و کم انجام و آن ای مسکن که
 نفس فطرتی و اوست در میان دو قوت یکی قوت شهوانیه که آن او را کاندازد
 یعنی و حفظ حسنه را نیاید مثل خوردن و آشامیدن و جمیع که آن و غلبه حسنه
 بر نفس و امثال آن لذات عاجل غایبه دوم قوت عاقل که آن نیز میکند نیک
 از بد حسنه را از شر و مرص میبندد و کس کالات خفیه و تحصیل علوم حقیقه و
 مصنفات حمیده و تعلق با خلق پسندید که متفکر و زبج و است ابدی است و او را

فیوض کاؤ بقیہ و حکم غیر نظام الی کہ و هذینا المجدین بینی نمودیم و انشا
 را در خیر و نازدشته اشارت است و این دو قوت و همچنین بیکدیگر انکاهت نام
 التیبل لافاکا کرا و انا کھون که خلاصت معنی ان بنا بر احب بعض مغیر
 بزرگ کرد و عاقل و ادب اعلم است که بدستی که نمودیم انسان را راه حق و طریقی غیر
 که در آن بین تخمین رستگاری و نجات است و راه باطل و سبیل شر را که سلوک است
 و دست کمراسی و سلاک است که بر راه حق سلوک خواهد نمود و چون ان بخدا و بزرگوار
 دانند که نفیست از بهای دنیا چه در دنیا با و که با و عاقبت شد و بر عاقبت سلوک
 قیام نموده از مجلس شکر ان خواجگشت یار و باطل را اختیار خواهد کرد و باطل
 که در ان نیست که فدا کرد و در سلوک کافر و فتنان مستند بر خواهد شد و بعضی گفته اند
 که راه و سبیل و راهی که بر راه حق و طریقی مستقیم است و راه باطل و مستقیم
 مقایست ان معلوم میشود یعنی بدستی که نمودیم انسان را راه راست
 طریقی حق و عیب و دلائل و صفت و احوال ایاست بنیاید است که قدر قدرت و است
 چون در خواست آمد و دست که خواور و از ضعف و بیاد باطن زبان مدد نموده و
 صفات که در خواست و کبر ان صفت منسوب خواهد کرد و بدست کمر و بدست
 بصیرت و تدبیر و قوت شوالی را بطبیع و متاد قوت عاقل و عاقلی بر
 بهاد و عظیم و کائنات که بر فایز خواهی بود و بهر استعیم که در نجات و سبیل
 حق است خای و حسید و اگر از بر قوت عاقل و سلطنت روحی و جان کنی که در
 ماطرات و تهب او را و جهت است خود ساختگی او و قات خود را
 تحصیل شتبات او صرف نماید و در تقضای رضا و از اذله و جاذبی و از اذله و جاذبی
 و سلاک کردید و در سبیل خای و خیر خیر انانیتنا در خواستی و خیر خواستی
 تو سبب فقر است از عالم الی و عجب در بین عالم بود دست از سبیل و مرکبات

داشت آن درمی آید و شوک کند از قوت شوالی که چون بر توبه غالب شد
 از بهر و خیر از شیشه فوقی که در بقعای اراذه او بیاوردت نیایی و شیطانی
 حیل و تیر و پستی که بان شراد کسوت غیر در می آوری و باطل را در بکس
 بنوعی هنوز رسیده پس اگر بجا این سه دشمن خانی میستام نموده در غیبه
 و کوشش طانی کردی و شک و شوک را بر هم انداخته غلبه شوک را بتسلط
 و در آن شک برود و در شکستی دیگر نیک و جلالی شک را بشیرک ساختن و در
 و آن شوک برده از خود رخ کردی و چنان شد که هر سه در قاعده و زمان بر داری
 و اعطامت خود را آورده و مستور و محکوم تو شد و در این جهت ملک پرست
 کشته بر توبه کملی خیزد و می شود و بدو ای این حدیث از حدیث قیام با فضل
 بر آمده و دست محبت خود را از اقدام آن بر می خاست و کما فی الحقیقه
 نظام یافته جانان صل و انصاف در ملکوت بن و شوک عالم کسبه شوق
 را و علی فراموش یافت و چنان خواهد شد که سبکچام قدم از جا نه استقامت
 بدون تو خواهند نهاد و اگر عیاذ بالله در جوار ایشان مساطره که علی نموده
 و قیقت خود را صاف داشتی و از زور رعایت جانب ایشان بخودی در آید
 ترا ذیل و منقاد حکم خدا ساختند بریر لایم اعطامت و انقیاد و روی آورده
 بر تو سوار شده و بر جانب که اراذه ایشان خلق گرفت و بهر چینه و چنان
 بیشتر و کمکی اوقات تو معرفت تحصیل شستنیات و حصول مرادات ایشان
 و تو از منی همیشه ببادت کعب خشنه بر شوالی خواهی بود و بچشش ایشان
 خواهی داشت چنانچه حال گزینان این زمان است که کمکی مت ایشان مصرف
 اعطامت شک و غرضت و شب و روز زمامت و اتفاق مردم را بشمار و در آن
 خود ساخته و از آن قیام دارند و طرفه ترا که کافران را بر پرستش احضام الکاف

میخاید و بر جاده است و آن بصف قطع و دانی سنوب میسازند و حال آنکه
 اگر چه در انصاف در مکر و دزد و غفلت از روی کار و بر داشته حقیقت
 در راه و دزدی که بر ارباب کشت و ریاضت مکشفت میشد و حقین مشایه
 نمایند ترا میست و بر جاده که کاهی دست بدست بر سینه ایست
 سازه و بیاد دست خوک شتولند و داندن احوال خود و در دست او بین کره
 کاهی بخت او و در کوه که کاهی از کوه همیشه اخطار دارند که بهر شی از جاده
 او را در شوق تامل خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او قیام
 در سانسند و کاهی در عزت مکی چه در انوی و آب و آمار و پرستش و قیام در
 و شب و روز و در کوه که از جانب او چو اشارت میا در شود که در حال پرستش
 آن بلی از دزدی مکت اشیان مصر و عت است که در انچه و معای شیطان
 بقرون چون باشند و امان او و آن بلی گیر و در نفس خشنودی و دست او
 باشد مای باشند و در سرانجام علیا کینند چه اگر هر یک از کوه خیزند که
 از کوهی بکینند که ایشان را بر دست خود دارند و شتهیات خود ملازمت دارند
 بر حقیقت جادوت و ای شیطان میگرد باشند در ملک مکی که از جادوت
 فرست و در عرضین غفلت منکد الم القمذ الیکم یا بنی آدم انکم تقصدوا
 الکشف طار انکم قد کذبتم و کذبکم صمد و خود را با شای میزند این آدم و ختم شد
 جادوت شیطان کینه که او دشمنست مرشاد او دشمنی فاجر مکی میزند و باید که
 همه حال مستبر احوال خود و شی و از حرکت و سخف و قیام و بنده و خشم و کوه
 خود خلعت جاز فاری که با و اچان شود که نام مسر و معرفت جادوت شیطان
 و ایست ملک و خیز میسده باشد و آن نهایت غلی باشد که به خود او داشته
 چه که نفس خود که در ملک بین تو عالم و ملک و فرموده اند و آن وقت ملک و کوه

و گفته بود بپست که طایفان است که از آن بزرگی من قرار داده اند و الله تعالی بکلیه بکشد
 حد و از دهم
 روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلی
 از علی بن ابراهیم از مارون بن مسلم از مسنده بن حصه که در ضمن حدیث ششم
 ذکر احوال ایشان شده از امام علی بن اطمینان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عسب من لیس فی الخلق اضعیف الذی لا یستقیم
 قریل و هو المؤمن الذی لا یدین له یا رسول الله قال الذی لا یدین من المسلمین
 و سئل بعد از حدیث السلام من الامراء العروف و النبی من المسلمین که جواب سید
 جبرائیل قریل و قریل و لم قال انما هو علی القوی المطلق العالم بالعرف من المسلمین
 ان علی اضعف الذین لا یدین و سبیه و الدیل علی ذلك من کتابه خود در حدیث
 و لیکن منکم لای یذوقون الخیر و لا یحزنون بالمعروف و لا یفرحون بالمعروف
 کا قال گفته و بل من قوم مؤمنی الله لعل ذوق بالحق و به تعذیب
 شرح کلام بفرخند و در ضمن فایده و در پیش انجام فایده ششم در این
 مبحث اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است سئل خای من
 علیه الذی که چستی که حضرت فرست بل اگر دشمن میدارد و من ضعیف
 که نبوده باشد مرا و در این کمال گفته که است مؤمنی که درین کمال نرسیده
 خدای حضرت فرموده مؤمنی که باشد نمی نگردد و مردم را از مباشرت
 نهایت و از تحسب حرمت و از ندادن او ای خدو که از امام علیه السلام سوال
 کرده اند از معروف و نسی منکر که آیا این و چیست بر جمیع امت و امام علیه السلام
 فرموده اند بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص بعضیست گفته که مخصوص
 سبب اختصاص چیست امام علیه السلام فرموده که کسی ایست که قدرت بران

دو شته باشد و چون بدان مقام شود مردم اطاعت او کند و او را از مردم
که اوست و منکر که ام در جمیع از صفیان است که بران قادر باشند و ایشانرا
حالت نیز معروف از منکر که از معروف نبوده باشد و دلیل بر آنکه بود
آنکه جعفر است انصاف از کلام اجماع و در آن مجید و شکی نیست که
الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَالْأَعْرَافِ بِالْغُرُوبِ وَنَبَاهُ السَّكِينِ إِلَى الْكَرْبِ
شاید است و جانی باشد که مردم را بخیر رسانند و امور سازد ایشانرا
معروف و غل غره را و از منکر و باور است بنیات پس و جویان غل
باشد بعضی است و نسبت بهج است عموم داشته باشد چنانچه اخبار الهی از اهل
موسی علی نبیاه علی اسلام مشرب است قال الله سبحانه و تعالی و من یؤتی
الْحَيَاةَ يَخْذُهَا بِالْأَوْفَى وَهُوَ لَظَافٍ از قوم موسی که موسی از مردم را
بسیار حق و راستی که ایشان است از حق در راستی عمل میکند میان مردم
و مردم ان الله سبحانه و تعالی یفضل المؤمن الضیف و از پیشین حضرت غوث است
است که در مردمی مسوکی که کسی که کسی بسمن باشد و او بران مردم مسوکی
میدانند باشد و عاید سازد و او را بخیر بر دشمنی و عداوت شربت است
خواهی بود برین قیاست اکثر صفاتی که حضرت غوث علی وجه نسبت میدهند
رحمت که در وقت بمن وقت که در وقت میشود و حضرت غوث است و نسبت میکند
و او را اعلی و عده العشر نیز میگویند و آن در گذر است از صفات و تقصیر است
و بخشیدن مقام و عده صفات و ذیل احسان و اعیال محبت الهی و ایمان و الا شربت
که در ذیل بند تر است از صفاتی و صفاتی که کسی که بیانی خود است و
الذی یأتی عن البیت که مراد است که درین مقام هر امریست که از جانب شارع حکم
آن است باشد و در غل شرح فعل آن قیام نماید و او را بدوئی که در مقابل آن است

همیشه حبس است که فعل آن بر ترک حبس شیخ آقدس رحمان وقت باشد مثل و سبب
 است نه حبس که در مقابل حر است که قابل مباح و مکروه و غیر مستلزم امر و نهی است
 و در قول او ای که سبب است به جده علیه السلام عن الامراء المعروف و العنی عن الکفر
 و در کلام او امام علیه السلام بر جواب او انقض از منی مذکور است و منی واجب است
 چه در نسبت بر یکدیگر واجب نیست بلکه نسبت است و در لازم از وجوب بر یکدیگر
 که راوی سوال از آن امام علیه السلام کرد و جواب است بر هر فردی واجب نیست
 خواه او را باشد بران و خواه نباشد و خواه عالم به عرف و مستکبر بود باشد و خواه
 جاهل و دلیل علی ذلک معنی اسیل به وجوب آن بر بعضی است و تا به ذکر است
 پس است از این ذلک امری خواهد بود که از حد وجوب بر جمعی که به غایت مذکور و انقض
 و است باشد لازم آن که وجوب بر بعضی است نه ضمنی هر جا که از جواز
 خاصیت چه دلالت آن مذکور به حدیث مذکور در معنی منفست و لکن مستلزم آن که
 کلام امام علیه السلام حرکت در آنکه من درین ایمن تبیین است پس در بعضی
 تفسیر مذکور است که من ذکرین پانیت معنی باید که باشد غایتی که با هر فرد
 درنیست قیام میزود باشد از صواب دور باشد و بعد از تفسیر حضرت در این
 برخلاف آن از سر عرض مذکور است و الله اعلم غنا خاص تفسیر عام معنی امری
 و طلب از سبب مکان امر معروف و نهی مستکبر و مخصوص بعضی است است
 و عام نیست که شامل هیچ است باشد غایتش اول باید دانست که معیار است
 و همان الله عظیم بهیچین خلاف نکند معاند که وجوب امر معروف و نهی مستکبر که تفسیر
 از آن محسوسه تفسیر میکند و وجوب معنی است معنی بر هر فرد از افراد جمعی که مشروط است
 آن در بیان تحقق مانند خبری که در اهمیت مانند نماز و روزه و اشائی که از وجوب
 نیست که تا کسی مرتکب آن نشده است بر هر فرد از ایشان واجب است و بر

بعضی بن قیام نهاده اند دیگران ساقط میشود مثل غایت و جو استقامت و
 مثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم حل و این درسی و جمعی از متاخرین
 معانی که از آن جمله شیخ شید است در شرح ارشاد و شیخ علی بن ابی طالب و
 بعضی معنات خود بر دو باب یعنی رفته اند و قیام بعضی ثنائی ساقط
 و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر میرزا و بعضی دیگر
 متاخرین مثل شیخ زین الدین و محمد ابی و اجب کفای می دانند و حکم کرده اند که
 هرگاه جمعی آن قیام نمایند و سخن حاصل شود یا اگر قیام ایشان بوقت در حصول منفعت
 کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشان را بر عدم ارتکاب آن اشیای تحریم شده
 از برای تحقیق محل قیام و توضیح مقام و رتبه ام و اید و شای در آن به سببیکویم هرگاه
 فرض کنیم که در شهری شخصی بزرگ ناز و شرب فرماید اقدام نموده باشد و در آن
 شهر دو نفر باشند که شرط و جو به دلایلی تحقیق باشد و از قیام آن فردی که در
 آنجا باشد ایشان عاید نشود چون یکی از ایشان شیخ و مان نماید و بر فضل او ترتیب
 مطلوب که مراد است از آن شخص است و تجاوز و تجاوز آن او از شرب فرماید
 دیگران باشند و سخن که در فضل آن که ذکر بر فضل آن که یکس مرتبه شود
 و آن شخص ترک فعل کند یا در جایی که از آن فریاد ساقط میشود و ایشان نیز است
 که با وجود سخن مذکور او شرکت نمایند اگر در آن سال که گفته اند فراموش بود یکی
 بر دو باب یعنی رفته اند شیخ فانی را اختیار کرده اند و تقاضای آن را با وجود
 سخن مذکور تجویز کرده اند و جمعی که واجب کفای می دانند میگویند شرکت دیگران
 را واجب نیست و بگویند و مع آن بگویند اما از ایشان ساقط میشود و
 جمعی تاول مستهلک کرده اند بر مطلب خود بعد از این حدیث چه ظاهرش این است
 بر دو باب حیدر مومن دارد و بعضی اوست و دیگر که در معنی آن تراکین مثل حدیث

اول کار بدیل و مرآتیش مذکور خواهد شد و دوم انکار زبان در این مرآت
 از نیست است و آخر آتش قیج و طاعت و سیم انکار بهست که عبارت
 است از آنکه آنکه در آن مرآت مذکور و در آن مرآت مذکور و در آن مرآت
 آن فی مابین مذکور و اشغال آن و آنچه ازین مرآت بشرط و اریه مذکور و مشروط
 فرزند دوم و سیم است و از مرتبه اول یعنی انکار بدیل و سیم و سیم
 و سیم این شرط نیست که آن چند نوع است و در نوع را یکیت اول
 انقباض و سیم فعلی که ترک شد و در مرتبه فعلی که عمل آمد و ترتیب حساب
 می برش و ترک مذکور و معانی داشتن آن و در سیم این نوع بین شرط و شرط
 اول است که در سیم و در مرتبه باشد و سیم تحقق شرط و سیم ساقط می شود و دوم
 و سیم داشتن آن که سیم فعلی سیم ترک و فعلی مذکور که بعضی از آن که در سیم
 و در سیم مرآت و اقامت عبارت از آن است و در سیم آن شرط و سیم
 اول است و بشرط است و در آن که تجزیه تائید و سیم ترتیب شرط و سیم
 سیم انکار که است خاطر خاطر و آنکه مذکور که غیر زبان و در سیم باشد مثل
 سیم که در ترک و اشغال آن و این نوع ازین مرتبه بر سیم حساب و سیم شرط
 و سیم شرط و سیم است و سیم تحقق یکی از آن سیم و سیم آن ساقط است و سیم
 از انواع انکار قبیح که از قوم وقوع یافت سیم بر سیم است که در آن که در سیم
 ظاهر شد که انکار شیخ ابراهیم و طاعت علیه الرحمه و سیم دیگر از سیم بران رفت و سیم
 انکار قبیح یک از شرط و سیم که در سیم است از جاده استقامت بر کثرت سیم
 و سیم که در سیم سیم بر سیم و از انواع انکار قبیح طبعی عبارت و سیم طبعی
 بر سیم از سیم سیم از سیم سیم از سیم سیم از سیم سیم از سیم سیم
 سیم از سیم سیم از سیم سیم از سیم سیم از سیم سیم از سیم سیم

[illegible]

نکات جناب الصالحین بصلح آوردن اعمال غیر نکات صلاح اعمال خیر است
 پس چنانچه اعمال جناب نزد ادای نکات آن واجب نیست و اعمال نیز
 جناب خود که صاحب نزد اصلاح اعمال فیه که نکات آنست مناسب
 نزد حق آنست که امر مذکور شرعاً نیست و بر کسی که خود مرکب معاصیت است
 و یکی نیست مشاهده آن نباید و خبر واجب است ترک عملی که خود مرکب آنست
 و آنکه غیر فعلی که از دست او نماند است و ترک یکی از دو واجب دیگر از دو واجب است
 در این حدیث و جنی دیگر احادیث که دلالت بر وجوب حسبیه دارد چنانچه دلالت
 بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیست و دارد دلالت
 که از این نیز که در بین فقه مشایخ است از حدیثی که در آنجا مذکور بر هر دو حدیث
 است یا خبر دانسته است که معروف است و مجرد میگوید و ایشان را از آن
 خبر قول و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث معلوم است از آن که در ترتیب عقاب میگردد
 بر مردم ایشان را ایشان باخبرند آن امر میگوید و اندکی از ایشان باخبرند مردم را از آن
 سیه هستند از خبر عام و بنی ایشان و اما امر و عیبه و بعضی تشبیهات که مذکور شده
 حکایت شری و قاعیت آن ندارد که دلیل احکام شری و واقع تواریخ و غیره قابل
 بدین قول زیاد و در حدیثی شبیه مذکور است و هیچ شک نیست که از عادل غیر کسی
 و اگر چه بر سبیل مذمت باشد صیغه مسه نیز نه پس اگر مستدلال مذکور تمام باشد خدمت
 آن بر عادل نیست لازم نمی آید که امر معروف و نهی منکر جاری نباشد مگر بر کسی که سرگز
 از و حیثی بوجود نبوده باشد نه صیغه مذکور و آنچنان کسی نیست که معصوم پس و چه
 حسب این وقت که معصوم در میان نیست بیکس واقع باشد و راه آن
 با کلیه مسه و باشد و است تمام این معنی ظاهر است که چه صورت دارد
 حدیثی که در این باب است

مکرر و واجب

و در این باب

عجب سزا عسده دل و آغذه من غیر خطا حق من زرت که اسرار و حسب جلال
 اختیار شرح کلام بدقت نظام و من آن آغذه و نایش و بدنام نام غار شستل برود
 پیش از دل فرموده است رسول خدای صلوات علیه و آله در شما بفرموده
 هیچ آنسرین آن سرور بودند برستی که چرخل امین و دل من دیدید و باختر
 آورده که غیر در جهانم آفرین فصل کند هیچ نفسی از نفس من بنانی آرد بری که از بر
 او مقدر شده است تمام و کمال با عاید کرده پس ترجیح از خدای تعالی و عیان
 او کند و احوال کنید در طلب بازی می که بسیار که شش زبده در تحصیل آن نماید
 و شب و روز آن بازی که در کتب بازی میباشد که آنچه مقدر است آن نیشینه شبانیه
 و باید که در رسیدن روزی مقدر شمارا بر آن خوار که در اصطلاح آن حرکت عیان
 خدا شود به محصیت او و اسب که تحصیل آن سبازیه که برستی که در ذوق آن
 عفت عطیات روزی سینه کان خود را از وجه حلال برایشان قیمت کرده است
 و نصیب هر کس را فراختر حشبه و عیان و تعین نموده از وجه حرام قیمت آنرا
 برشان مقدر نمائید است و روانه است که از حرام آن خدای تعالی می کشد
 از باد و بر سیر کاری ^{مستحق} قدم نمند و بر تأخیر و بر رسیدن قیمت او با و صبر و دل
 پیش آورده و آینه روزی که از وجه حلال قیمت او شده است با و با
 میشود کسی که رعایت حرام او امر و نواشی ملی نموده بر دانه و شش قیمت
 با حق محصیت پر دهر آینه بریده میشود و غلبه روزی او از وجه حلال و
 چنان میشود که قیمت مقدر غیر با و نرسیده و در رقابت او را از وقت بجا
 آورده و صاحب آنرا از طلب او داشته و در کتاب آن عتاب غایب
 پیش از دم نخستنی روی نخست بنون و نای به خطه یعنی نفع و عیب آن است
 و در بعضی را سکون و او یعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست که در ضمن پیش از

نه که نوشته و اجزای طلب جمال در طلب چنانکه گذشت کنی از آنکه که
 گوشش بیارست در طلب قول حضرت صلوات بر علیه و آله که تقوا و اجرو
 فی الطلب و عمل و در اول آنکه او این باشد که ترسیعاً از نه آیتی درین که
 گوشش کنی از آنکه بیارست آن تاسیه چنانکه میگوید آیه الله در فی مثل کذلک
 باین معنی که باشد آن فعل مشهور دوم آنکه او این باشد که اگر تاسیه و پرستش
 بشکست و از اخذی خود رسیده باشد بشید یعنی بگو بسیار و توبه زیاد
 در دست درون روزی غایب داشت و روزی حلال شد باین که بخواند
 رسیده و اشارت باشد بودی از آنکه در وقت قبول الله تعالی له عجزاً و توبه
 بیشتر لکن کتب که خلاصه تفسیرش از علم است که کسی که توبه و تقوی و
 پرستشکاری بیش گرفته از اخذی آتانی ترسد حضرت غوث بیرون شد
 او را او را و او را که است کند و رزق او را با و رساند از حاجی که کان او باین
 بی خبرد باشد و لا یحکم استیجابی من الرزق این عظیمه من غیر طریقی و سبک
 و لا یحکم و ان عظیمه ان صحت ریت که فعل را تا بدی صحت سبک و صحت
 که از نظام آن به گوشش بیرون می آید منصف سبک است تیغ خاض کلام درین
 صحت ریت که لا یحکم استیجابی من الرزق علی طلب عظیمه من غیر طریقی
 و خدا و شمار او رسیده روزی حلال که بجهت شما صحت ریت را که علی الله
 اگر از نصیحت و بیاد است نصیحت انی قسم از رزق چینی غلبه خدا را
 درین کلام عجب ترکیب عالی است از رزاق که منقول قسم است و نصیحت
 حاجت است و منقول قسم است تفصیل معنی جمل نصیحت بر منفرد است و حکم بر این
 که قسم از رزاق من غلبه و حلال از من شکست و سبک است و تیران درین که
 حیدر که در آن است و اما در حاکم تیران خدا بیانت کرد که تیر حسین خدا باشد

برین وجه استنباط ایل کرده اند که غنیمت طرفه بران بر متعلق افاد و صریح است
 و صریح اتفاق در رزق تعاضلی ای میکند که بحسب کیفیت اتفاق دارد و در متعلق
 یکی رزق که از جانب الهی بیان کر است شده و ایشان چون آنرا از خود بکنند
 اتفاق نموده اند مستحق محلی باشد و اندکی ضرر رزق که اتفاق آن متعلق
 نیست و اگر چه چنانچه ایشان از این متعلق بوده اند و قابلیت اتفاق داشته است
 رزق باشد صریح که در او هیچ نخواهد بود و در قیاس کلام الهی بران وجه اند علیه السلام
 جاری خواهد بود که اگر کسی بپسندد تعظیم ظرف بر سطح صریحیت بکند تا بر حاکمیت
 محبت در فقرات کلام و اسامی است هر چه بدست خود هست لال کرده
 بگو اگر چه ام رزق نباشد لازم می آید که کسی که در تمام عسوف و غیره هم قوی خواهد
 و مرکز اشعاعی از حال یافت و رزق نباشد و حال آنکه حضرت فوت و کلام مجید
 فرموده است که و ما من فی الاشیء الا عندها فی کل شیء عیون و فی کل شیء عیون
 زمین که آن حضرت فوت محبت علیه السلام بر ذمت رزقیت و کرم خود فرض کرده است
 که رزق او را در ساند پس هم رزق باشد و الا کذب کلام مذکور لازم آید و گو
 بر خدا و نیست و چه ایش است که رزق ترا در تنه چنانچه پیشین ذکر یاف است
 از احوال شرب و از هشیای دیگر که چون در آن اشعاع می آید یعنی استثنای
 در او اشغال آن و اشعاع مذکور است جسم می اندازد اشعاع با فضل ماز اشعاع
 یعنی قابلیت اشعاع داشته باشد و قدرت بران حاصل باشد خواه غلبه است
 باشد و خواه نه پس شخص مذکور که می تواند بود که در حال عدم زندگی بیع
 اشعاع از حال نبرد باشد می استثنای هر دو طرفه بران نیز می یافست
 و طاعت که در دین قسم می یافتی بقسمه پیری که مستقر باشد تحقق آن در عار
 در عرض منع خواهد بود و در نقصانی یا بی تحقیق باشد و نیز می رسد و ایشان را که گویند

چنانچه که بعد از ولادت قبل از آنکه کام حیات را بپذیری از ما کوه است و بجز
 دنیا شیرین کرده باشد به عالم آخرت شتاب دنیا بر آنچه شتابان نماید
 لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه معناه ایت مرزوقیت
 هیچ چیز نیست پس آنکه شمارا جواب ازین حدیث و تواتر شد جواب این حدیث
 نیز ازین ماده میشود بود و بعد از آنکه روایت کرده است صفوان بن ایه
 و گفته است که آن حدیث رسول صلی الله علیه و آله را در مجلسی که در آنجا
 رسول الله کتب علی اشترافه و اراقی از ذوق الامور فی کفنی فاذن لی فی القاء
 من غیر غرضه فقال صلی الله علیه و آله لا اذن کتب و لا کواثره و لا نهای
 به و الله قد نکت الله فیما اخترت و اعم الله علیک من ذوقه کلن کل
 کتب من طلاق اما کتب فقت بعد از القاء و کتب من با و حیاتی بودیم تا
 رسول خدای صلوات الله علیه بر آنکه که هر بن قره که یکی از اصحاب بود و او
 و گفت ای رسول خدای چه هستی که خدا تعالی سر نوشت من کرده است که
 همیشه منظم باشم و طاعتی نمی کنم سوای آنکه روزی خود را از ذوق و لذت
 بدست خود بدم و با منم رضا و مرا که بقاء تو ای میم منم و با ششم ای که
 در حسن آن و حبش از من صادر شود حضرت فرمودند ز اذن با آن شعرون است
 و نه ترا که هستی و نفس در آن حاصل ای دشمن خدای چه هستی که حضرت نوشت
 عت عطا به ذوق ترا از عجب طالع علی مقدر کرده است و تو به طاعت
 بی صبری که بر وصول آن داری اختیار کردی و خبری را که بر تو ظاهر کرد و این است
 از ذوق خود بیکای آنچه بر تو طالع کرده است از طالعهای خود مرا پس اگر
 اگر این قسم حق بر زبان تو جاری کرده از جانب من تا دیب فلینی و اخصیست
 و ضرب شده ای تو خواهد رسید پس چون درین حدیث اطلاق ذوق بر ما

شده است حرام رزق باشد و چون پیش از این در سند حدیث است
یعنی جمعی که حدیث را نقل کرده اند تا ما رسیدیم و کما دل و ثقیه سینه و اخبار
بر حدیث قول ایشان نیست و بر قریب بر صحت سند می تواند بود که اطلاق رزق بر
حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده است بر سبیل مجاز است
نه حقیقت و تفسیر بر آن اگر بطریق حقیقت پیوسته بود سوق کلام نه می توان
نیکو و گویا حرام است ملک من رزق ما حرام است ملک من خود اگر گفته شود
چنانچه فقره تفسیر آن که ما ملک من صادر است بر آن وجه است
پس چون ایشان واقع نشده و تفسیر سلب مبارک شده است نیز
که حرام در آن فقره و کلام فقره پلست یعنی فقره ملک است چنانچه خبر جمعی گویند
نفس صریح صفت سانی دانسته اند اطلاق شمار در کلام حضرت رسالت صلی
علیه و آله که ما ملک من است اثبات می نمیکند بر ترمیم حدیث
و این نفس خود را بر آن حمل کرده اند و مشکلا اگر چه نوعیت از مجاز و حمل کلام
بر آن مخالف ظاهر است اما اصل حدیث آنرا از محسبات معنی می شود و در قرآن
و حدیث و عبارات بجا نظار و شراب بسیار و دوست پین علی بر آن چندین
دور نباشد خصوصاً که متضمن بر نوع تنافی و مخالفت از احادیث صحیح و قوی باشد
حد سینه

روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن ابی القاسم زجاج بن
عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی بن مسهر بن رافع که مثل برادران اخی بود و از محمد بن
الفرج الرقی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از آنکه صحبت امام محمد تقی (ع)
علی قلی علیه السلام نیز اندوه داشته است و حدیث است از عیبه الله بن محمد الطحطاوی
اعظم بن عیبه الله الحسن بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب

که قهر مبارک و در شهر ری و اقصیت و احادیث بسیار در شان او نقل شد
 از آنجا که روایت شده است پسند معتبر از احمد بن خالد بسیرتی که معاصره
 و از او در اسطوره روایت کرده است که او از سلطان وقت که زینشده
 بطور ری آمد و در کعبه خوالی و وزیر زینسی که در خانه یکی از شیعیان انجا بود
 ساکن شده و حتی در دوران موضع بیادست پروردگار و اقامت نمود و در
 می داشت شبها نماز و شب زنده داری میکرد و اینده کسی بر وجه فنی
 پیرون آمده و بزرگوارت قبری که کمال دارد بر قبر او و اقصیت اقامت نمود و باز
 بجای خود میرفت و انجا رسید که در این قریه یکی از فرزندان امام موسی کاظم
 علیه السلام همیشه برین وجه مسلک می داشت تا آنکه بعضی از شیعیان که
 در آن شهر بودند معرفت بحال او بهم رسید و درین اثنا یکی از شیعیان بنام
 علی بن طلحه و آنجا آمد و دید که باو میسر بود که یکی از فرزندان من درین شهر
 که چون مال مقام او را میزد و کعبه درخت سی که در باغ عبد الباقی بن عبد الوهاب
 و اقصیت و فون خواسته و هشداره جان میزد و من فرمودند چون آن مرد
 شد و صاحب آن درخت و آن زمین رفت که شاید که آنجا بخواهد حاکم
 و فون آنحضرت در مکه و اقم شود و چون صاحب آن مکان از سبب
 داده است بفراوانه و خواب نموده که در باو نقل کرد آن مرد قسم داد که در آن
 زمین خواب دیدم و چون بیدار شدم آن درخت را باجمع باغ و قف کردم که
 آن حضرت و شیعیان او در آنجا فون شوند و درین اثنا چندی بر فراخ شرفی
 طاری شد و کار و رفت از وی بدست و در وقت فصل چون در مقام کنن کباب
 او را در خانه از کربان جان او آرد که بران رفته نوشته بود و نا ابراهیم علیه
 بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

و حقیقت نسب شریفش بر کنان مشهور و مویده اگر دیده و روایت کرده
 محمد بن علی بن بابویه قتی در کتاب من لایحضره الفقیه از علی بن احمد قمی بن قاسم
 العلوی راجعه از محمد بن یحیی الطار از یکی از مردم ری که خدمت امام علی نقی
 استعمار یافته بود که او گفت چون خدمت آنحضرت رسیدم فرمودند که
 این کتبی که می گاه بودی که قسم زیارت امام حسین علیه السلام فرموده بودی
 اما آنک که در دست قبر عبد العظیم منه که گفت کن زیارت حسین بن علی علیه السلام
 یعنی بهرستی که اگر زیارت قبر عبد العظیم که در ملک شاهانست قیام نموی
 هرگز این میبوی مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و در
 آنرا بی ثمرت سفر دینی نموی از پدر او مسجد ابن علی از آبان مقام زمین می
 از امام بن محمد که گفت قال لشرح القاضی اشتریت دارا ثانیین بیت
 او گفت کن با داشته است مد و لا فلیح ذلک سیر الوصین علی بن ابی طالب علیه السلام
 نبشت ای مولای من سیر فایده خلافت طلبی قال لشرح اشتریت دارا ثانیین
 کن با داشته است مد و لا و زنت الا فلیح نعم قال لشرح ان الله فایده است بیک
 نظری که میگردد و لایال من بیک حق غیر ملک من و اگر شاه خاص بیک ای تبرک
 خالصا فایده است ان لا کنون اشتریت فیه الا ان من غیره که در دست دارا من غیر
 مد فایده است قد حضرت الی این معیار دنیا و الاخره ثم قال علیه السلام بکشیج
 حرکت فیه اما اشتریت فیه الا ان من بیک گفت که با من فیه ان الله انتم شرا
 بر زمین قال قلت و ما کنتم کتب امیر المؤمنین قال کنتم اکتب ملک و الکتاب
 بسم الله الرحمن الرحیم فاما اشتریت فیه ذیل من سمیت از ج دارا من اشتریت
 شاه دارا فی دار افسرد و من عانت العائین الی مکر الی کلین و قبح فیه الا ان من
 ابره فایده اول من انشئت الی و در ایلاقات و احوال فی من انشئت الی و در ایلاقات

و اما ان نش سنا قس ای و ای العیبات و اما اربع سنا قس ای الهوی
 الهوی و الشیطان الهوی و سینه پیش باب نه الدار مشتری نه الهوی
 بالاصل من فی الترحی بالاجل جمیع نه الدار الخروج من عسنة القس و الدخول فی
 علی الطلب فاوردک نه مشتری من درک علی میل اجسام الملوك و سنا قس ای الهوی
 مثل کسری و قیصر و قیصر و جمیع المال فی المال خاکثر و سنا قس نه و سنا قس نه
 و اوخر نه نه الهوی اشخاصهم میا ای سوقت العرض فصل النفا و سنا قس نه
 السطون شد علی ذلک التعلیل اذا سجع من امری الهوی و سنا قس نه
 لاهل الدنا و سجع شادی الا بنیادی فی و سنا قس نه ای سنا قس نه ای سنا قس نه
 و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه
 نظام و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه
 کلام ماوی که گفت بن شیخ قاضی که خانه فریدم بستاند و نیاز سندی بر طبق آن
 بوشتم و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه
 ای طالب در سید نظام خود تشبیر الطلب من فرستاد و چون بخت
 آن حضرت رسیدیم مراد عرض خطاب در آورده فرمود که ای شیخ خانه فرید
 و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه و سنا قس نه
 ای حضرت فرمودند ای شیخ از خانه بترسیدی شیخ بفرمود که ای شیخ اگر نه
 باشد که بر تو وارد شود شخصی که کلاه بپوشد تو بکنند و از کلاه آن تو بفری بترسد
 تا آنکه سپردن بر تو از خانه تو در حالتی که پوششهای تو باز باشد و روح از
 قالب تو مفارقت کرده باشد و بسیار تو را بفرمودی که چیزی از تو خارج نیاید
 مراد تو باشد پس چه به بصیرت دیگر بباد که این خانه را خرد و باشی از کسی که
 در واقع مالک آن باشد و داده باشی بهای آن مالی که از وجه حال بخت

نیارود و بشی و توران سنگام تحقیق که شغل نقصان دنیا و آخرت خواص بود
 صبه ازان فرمودند ای ششیج اگر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش
 آنی ای سندی درین باب برای تویی داشتیم برین نوع که چون آنرا بخواهی آرد
 اگر بدو در هم تو نیز خستند فیخری ششیج که یک گنیم چه چیز مینوشتی ای لایس
 مردمان فرمودند سیزدهم از برای تو این سند را و عبارت آن از فرمودند که
 ترجمه هشتاد و نهم اسم الرحمن الرحیم این سرایت که خریدار است آنرا
 بنده ذیل و خوار از حیثی که گفته شد است از مکان طوف دنیا و دیر آخرت
 بنای فخر و خیر و است از سرای اگر و اتمت در شهر غنم و در غریب و نیست
 آن از جانب قان و زوال است تا لشکر هلاک و ارتحال اعلای گردد است ملین
 سزای چهارم در اول آن شتی است بدو ای غایت و اسوری که متفق بایند
 محلی اند و در دوم آن انتهای بایند و ای غایت و اسباب شداید و
 کرباست و در سوم آن نهایت می پذیرد و ای محیبات و اسوری که مویش
 کلفت میبست اند و در چهارم انقلاب دارد و برای نفس کل با هست ملک و دین است
 و بشیج منوی که که اگر گنند و ساکنان را و یقین است و درین حد کشت و بشت
 و در این سده می که محل و خول و خروج است خیره است آن که نافرمانند از خدای
 ازین آوار شده و ناامیدی و اجل جمع این سری را و پنجمه روح از غوغا است و
 او ب و خول و زل زل و آتش و غاری و طب و چون این شتری را درین ساعده در کی
 بهم رسیده یعنی کسی بود و موی غاید که این حق من بوده است که او بنسبت حق بود
 فروخته است و تو بنسبت حق و در آن تصرف کرده بر آن هم ریزه خنده و خاک ساز
 اجسام پادشاهان است و غافل سازنده حیات متکبران و چاربان مثل کسری
 پادشاه و عجم و قیصر سده این روم و تیج و حیره و ایان مین و جمعی که دل را بر سر

دل که داشته و مقام کناره بسیاری آن در کاسینه و باغی رفیع نمود و در
 آن بزرگ و شال آن می انداختند و بر پشت اساس و کرسی و آن یک ستر انداختند
 فروشنده و طعنه ای در و دیوار زیب و حریت میدهند و مال بسیار
 از آن میگردانند بجان آنکه ناید و فرزند ایشان خواهر کرده و با و تعلق فراوان گرفتند
 و سر تنگ ایشان را بنی حاج و مشتری و صاحب دکان او توقف عرض و پیشش نه
 سازند و هم دوی ایشان فیصل باید و در آن است در آن وقت خیر آن وزیران
 در باب بطمان اغراض بود که هست بر معانی دیگر عقل کاهی که خود از قیاسی
 بود و موسس از آن سازد و بدید و بصیرت نظر کند بر آن حال در باب دنیا و فساد
 ایشان بکوشش و شغل استماع ناید که شادی نه و ترک دنیا انداختند در راحت آن مقام
 یا در راحت دنیا که چه ظاهر و صوری است حق بر کسی که در چشم نباشد باشد
 یعنی بصیرت و دنیای او در اقب و امور در تب کمال یافته باشد و رستی که چنانچه
 آمدن دنیا و روزی بود و اختلال از آن تیر روزی مقرر شده که از وصول آن که
 نیست چنانکه رسید که بر خط مقرر نوشته های داشته باشد از حال عالم
 و کردار ملک و ترویک که انداخته اند امید خدا با طبعی خود می آید و از آن
 که گشتید و طول آن انداخته و آوارون موت و نوا سب آن زایل سازند
 از حق بزرگ من و ادراک شایسته هر که چندی شخصی کرده باشد چنانچه شایسته
 بر هم گذاشت و سب میگوید شخص حاضر و غایب حاضر شایسته و این قدر حال
 واقع شده از معقول محکم یعنی سب و در آن شخص از آن خانه تواریک
 که چندی تا از هم باز باشد و شخص دیگر که گناه از من است و نتواند بود که از شخص
 من البتة که سب و سارست ماخذ باشد از شخص اسم که باین
 بد رفت و بالای نشاند و گرفت تیر و امر این باشد که سب از آن بردارد

بر وجهی که گفتی مردم را رسیده و دشمنی می کرده باشی و حق ثابت تر است
 باشند و سنگی بی فکر که خالصه کار شخصی بجای چیزی عطا کرده و اگر گرفت
 از او حرب میگویند و بنده نام آید یعنی اعطای قضا در سنه و مرا عطا لھا که
 بحسب ترکیب طالع اخص است از منقول سنگی که در آن از دنیا و زنا و فتنه
 است یعنی ترا تسلیم کند غیر تو در عالمی که خالص تاریخ یعنی از هر چیز و هیچ چیز
 از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد و بنظره آن که گوی استریت نه و اگر آن
 غیر آنکه آن در آن لا یکن آن مصدر نیست و حرف چو در کلام مقدم است و
 مصدری که از آن و معمولی برستد باید مخصوص بتبرع خاص و کلام درین مقصد
 که بنظره آن لا یکن اگر حرف مقدم نام باشد یعنی آن لا یکن اگر بی پند
 و تاملش اینکه فی صدم کوکب شادان نام غیر آنکه فی او یک نه نام غیر محلی
 تامل کن و بمنظر او که بنده باشد که حرفه ترا از غیر ملک آن واقع شده باشد
 زرد او تو در بیدای آن در غیره و عطا شده فاد است و حضرت از ادب این کلام
 از ادب فایده است مثل از ادب که و اخص در آن که و فایده فایده فاد و ف
 و حاصل منی که متعارف علی که تحقیق که از اهل شران و درین کار می خواهد بود که
 زمانی فاد شده و آن لم شتر با زمین اذن حرفیت که بر سر جواب و جزا و
 و در اکثر استقامت بعد از آن و لو شری واقع میشود و در تمام کتب آن فاد
 جسد بر اند کوی باید یافت نوشته شود و بشکل از ادب حرف شرط و از ادب که از ملک
 عربت است میگویند چون از ادب و اصل از ادب بصیغه مجهول است پس جمع قال فی صحت
 از هر کجا جمع ای اقله من مکان یعنی گسسته او را از مکان خود جمع نه و الله ای کوی
 و محیط با منی فراموش کرد این خانه را و احاطه میکند بان بشرح باب نه و الله ای
 بصیغه مجهول است معنی فقیح قال فی انما من شرع و ای الله ای کوی

حقیقتش قاضی بای بکسر و ج باء محض است مثل بار خدایا پیدا و قیوم بصره
 یعنی قاضی است و در ک باء انشروی من در ک باءی شریعت و در ک باءی
 حق است از در ک باءی قاضی شدن قال فی القاموس من در ک باءی الحاق از در ک
 الحاق و باء که اسم اشارت است مفعول است و در ک باءی قاضی را یعنی قاضی است
 که عبارت از عقوبت و تنزای بدست و برادر ناخوشی که بر فعل مترتب شود
 بعد از وقوع آن قال فی الصحاح الدرک البدر که در یکسان حکمت من در ک
 فعلی خاص یعنی در ک باءی قاضی است و نتیج داد و سکون را هر دو خوانده باشند
 عرب یکدیگر با حکمت من در ک باءی خاص یعنی سر ک باءی لاق شود بر خودی از آن
 خاص با حق و از آن و در او انچه است که در پیش اول سبقت گرفت صلی
 صلی اجسام ملوک صلی بر زمین کرم و از دای کبر است که یعنی دوزخ و انداخت
 یعنی از هم با ششید و در زیر زمین و علی صلی که جبار و مجرور است خبر است
 اشخاص هم که مقدم شده است بر و مل کبری و قیصر و تیج و حیر کبری تیج کاف
 و کبر کاف لقب پادشاه و در ک باء است عرب خبر و که در ک باءی صلی
 وسیع الملک و چون و ب زبان خود نقل کرده اند به هفت و شوازی
 نقطه ایشان با الفا و فارسی قیصر و از آن کبری کرده اند و امثال این در لغت
 بسیار است و اصل عربیه این قسم نقلی را عرب امید و اند و قیصر لقب پادشاه
 و است تیج یعنی تاج و نقطه و تشدید بای یک نقطه متوج لقب پادشاه
 نیست و نقطه او سفروست و جمش تاج پادشاه و بای یک نقطه به وزن
 فرامنه و حیر کبریا و سکون هم و قیج یا بزرگ قیلا است و در ک باءی که بعضی حیر
 و در زبان سابق پادشاه و بوده اند و بی شبهه شد کبر شین و سکون یا خبر است که
 و در انداز زبان می خوانند مانند ک باء امثال آن بنسبه قیج شین مصدر است

که از آن فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد و متذکر الموفق اینجا می تواند بود
 که در کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که اکثری من دارا مغری است بسیار
 بدین معنی است یعنی فتنه ای باشد که در دنیا و دین طغیانی می شود و بسیار
 آن از نورانیت عالم خیر است که از عوالم قدسی است محروم مانده و باج کل طغیان
 چه در عالم باشد که باعث حصول حبس برای طغیان شود و آن شده و آن خاتمه
 بنا کرده اند که بعد از آن از جانب قیامت که هم اول باشد و ششامش که
 مملکت که مقدمات است و این بدین اگر چه مرکب فتنه است و سبب
 سیر و سلوک او و تحصیل کالات و فضایل او قرائی بهیچیک در حال لازم او نیست
 و در این حالت و اسباب عادات و مصیبات او بیند و او را بابتای می نماید
 و پروی شیطان پیدا می شود حضرت امیر المومنین علیه السلام قوای مذکور را
 بنزد خود و خانه بدین نگه داشته اند که از چهار جانب آن در آمده و چون خشم
 ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت خلافت و بطلان یا تباع سوای نفس پرست
 شیطان واقع می شود و مناسب است که در آن خانه و از آن فتنه و در
 و چون خشم و غضب از طرف خلافت و استغناء از ماسوا که در عالم بقره با آن بوده
 و دخول در دولت فراموشی طلب که از لازم مکنی این خانه است و سبب این
 تعلیق که با آن دارد و چنانچه که با این خانه را با آن خرمه است تشبیه کرده اند
 حضرت آنرا بجا که از لازم شرافت و تعلق به سبب بذل آن می شود و چون
 سرت خایق و اغرای غرای بر وقت و عصمت یکسانند تا مانی که با یکدیگر
 درین نشاء که در خانه و فیصله این آن را احوال بان روزگروه و بر وجه فعل فیصله با هم
 ظاهر شده که که بر که تعدی کرده است و عالم کیمیت و مظهر که تشبیه کرده اند
 حضرت آنرا شخصی که من درک می شود و متذکر می نماید که اگر در کی هم رسد اصحاب

معاذ را بدی و در کفر و کفریه او انقضای عاقبت خسته هم ایشان را فیصله دهد
و چنان کند که عدالت میان ایشان منقضی شود و حق بین را بحق حاکم گردانند
اینست آنچه در این کلام یافت نظام بخاطر رسیده است و متوجه
بود که حضرت امیر علیه السلام معصی دیگر را اگر کرده باشند و غیر این
آن بی خبره و دانسته و نظر قاهر آن نرسیده و اعم بحقیقت حاکمان

روایت شده است پسندی که مفضل است بشیخ بزرگوار محمد بن یحیی
از علی بن محمد بن بنده الی کتب جلال مشهور جرج و قدیل او مسلم نمیشود
از ابراهیم بن اخیان حرانی وندی که اگر حسب معانی جلال اکثر حکم
منقضی کرده اند و گفته اند انقضی در اقطاعش بوده اند و حاصل و منصف
کتب بوده اند و بعد از این اخباری که از شیخ طاهر مشیر و منصف کتب
و حدیث آورده اند و در رتبه حدیث میجند و گفته اند که از شیخ و موسی
و دیگر میرانند از علی بن ابی حمزه الطائی قال کان لی صدیق من کتب نبی است
فقال مستأذن لی بکتاب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستأذنت
فخافون و خافوا و سلم علیهم ثم قال جعلت فداک فی کنت فی دیوان سواد
القوم فاجبت من دنایم و لا شیراد انقضت فی مطالب فقال ابو عبد
الله علیه السلام لو ان نبی و مرسل و جد و امیر کتب لهم و یحیی لهم انقضت و تقاتل منهم و شیخ
جعفر بن محمد بن جعفر و ترکهم ان کس و ما فی ایهم و جد و ایشان و ان واقع فی
ایهم فقال انقضت فداک فی کتب شیخ من قال ان قلت ملک تعقل قال اصل
قال فافزع من جمیع ما کتبت فی ایروانم فمن عرف منهم ردت علیه و من
ترک صدقت بر و انما من ملک علی ما یجوز فافزع منی فداک فی کتب

جلوت خدا قال ابن ابی حمزه فرج النعمانی الی الکوثر فخرک شیامی ورجع الی
 ان فرج مستحق یا باری علی بدنه قال نعمت لرقم وشدیداً وشیاباً وشیاباً
 بنفقه قال غازی طیب الاشراف علی من مرض کل سنه و قال نعمت طیب
 و سنو فی السوء قال نعمت ثم قال یا علی فی لی و اید صاحبک قال تم و است
 امره فرجحت حتی رفعت علی ابی مسبه علیه السلام علی نظر الی قال لی ما علی و
 دار لصاحبک قال نعمت حدت جلوت خدا که گفته اند قال لی مسبه و
 شرح کلام بدت نظام در مرضی خدا و بنایش و انجام انخاستن بر او پیش
 اول راوی گوید که دوستی او شتم از نویسنده کان سلاطین بنی امیه من گفت
 روزی که او را ده جقات امام بنصر صادق ص دارم از خدمت آنحضرت اذن حال
 کن که مجلس را حاضر شده بساعت مجتنب فایز کردم پس من رقم بخدمت امام
 و بخدمه او اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن دادند چون بخدمت آنحضرت رسید
 زمین خدمت بوسیده سلام کرده و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان
 من غازی تو با وید دوستی که من از حال و بیان این جماعت بودم و از دنیای ایشان
 مال بسیار بر من عاید شده است که در به ست آورده آن خاص من بسیار کردیم
 و علی خط طیب و حرمت آن نکرد امام علیه السلام فرمود که منی بود این که منی
 بر اسطه خود نویسنده کان عار باب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرکب علی بود
 ایشان شده بر اسطه ایشان جمیع خراج غایب و از جانب ایشان با مردم جدا کنند
 و در جماعت و جمیع ایشان حاضر شود و بر آینه در مقام اصدق ماکه اوست و غایب
 پیوسته صولات الله علیه و آیه ننشاند و اگر مردم ایشان را با آنچه دوست
 ایشان بود و اسکذا باشند و در مقام اعانت و امداد ایشان و درنی آمده که
 خبری ننشاند سوا ای آنچه دوست ایشان بود و قدرت بر طلب حق

از بهر نرسیدن پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود این جواب شنید
گفت جان من خدای تو را دای مشهور نزد رسول خدای الی امر اخلاصی و بهر روشنی
ازین عمل که از کتاب کرده ام هست و متوجه اند بهر کمال و من از نرسیدن تو
فرسوده ام که تو بگویم که بواسطه استخلاص ازین در طرأه می آید که بعل خدای
گفت بی ای مشهور نزد رسول خدای بعل فرستم آورده حضرت فرمودند از
جمع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام علی ایشان برست
هدیه شود بعد از آن بخاطر آور آنچه از امانت حق بحسن داشته باشد که ایشان
شناسی و بی ایشان توانی برده ایشان را سپار کن و مال ایشان را تقسیم ایشان
غای و بکن صاحب آنرا شناسی و خدای که از کجایم رسانیده بگو تو را که
از جانب صاحب بقدری مسلمانان تصدق کن که بعد از آن که چنین کرده باشی
مناجعت کن حضرت خیرت بعل ذکر کن و ترا در معرض حضور حضرت خود آورده
بهشت را به از آنی دارد پس آن جوان زبانی طویل سسر و پیش انداخته تا بعل
و بعد از آن سسر برداشت و گفت که در آنچه فرمودی و فرم آن را تقسیم دارم
جان من مشهور ای تو را دای مشهور نزد رسول خدای را دای کوی آن جوان نرسیده
بعد از مکالمه مذکور از خدمت امام علیه السلام چون عازم مراجعت بگردید
با رفیق شریف بگذاشت و جمیع آنچه بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده
بود از خود جدا کرد و بر دوشی که از جانب امام علیه السلام باین مامور شده بود
یعنی اصحاب جان حق رسانید و بعضی را که معرفت اصحابان آن داشت
بر فقره او ریاب استحقاق تقسیم نمود چنانچه از برای او و جمیع فائده که صرف
کسره و فائده او شود را دای که بر سپین جمعی که بر مال او مصلح بودیم خدای بخیر و امید
خود تو حبس کردیم و بعضی از آن بواسطه بیخوشی او رضی خدای کردیم و بعضی

و دیگر بواسطه آنکه صرف تفته او شود نزد او فرستادیم بعد از آن بی چند آنکه
 بر آن بگذشت که محاسبه و احیاء او میسر نماند و آنکه روزی بیادست او افتاد
 و دیدیم که بیماری او شسته او تمام یافت و در حال نزعت چنان است که با
 آیدیم پیشم باز کرد و چون پیش بر من افتاد و گفت ای علی بن محمد قسم که آنچه حساب
 تو یعنی امام علیه السلام بمن و عده کرده بوده و فایان کرده می نیستی که بجزید خیار
 من بود من از زانی و هاشم و ذمه او از ضمانت که کرده بر من شد بعد از آن با
 شیرین بچه بغض ارجح تسلیم نمود و ما در مقام تجزیه و تکفین او شدیم و چون از
 منزل او سپردن آمد و بخدمت امام علیه السلام تساقیم چون چشم امام بر من
 افتاد و سبقت نگذارد که او گفت ای علی بن محمد قسم که آنچه بجهاد تو کرده بود
 بودی و عده کرده بودیم و فایان کردیم و از عده ضمانت خود برآیدیم و او ای که گفتیم
 جان من فدای تو باد آنچه قسم که او شنیده ازین و یا زلفت تا بنگران من است
 نیاورد و یا گفت آنچه تو فرمودی من شنیدم و هر من کتاب بی این کتاب
 هیچ کتاب است و مرا از این نویسنده گان و با شران علی و یونس و حضرت فی
 ساطبه صغیر هر روز حسب حال منی مسأله ای عاجلی کرده ام و تحصیل آنی که از
 دیوان ایشان صحرایند ام و اجتناب کرده ام از آنچه شاید حجتی باشد
 و شبهه و طاعت آن بوده و اصل آن افاضل عین ماخر است که بمن برسم که از
 چشم است بجای اسم العلی بن محمد و یا یکی نقطه بمنی محج است و بنای آن الی و
 برادر آمده است قال فی الصحاح صحت الخراج عیاشه و جوده جوده الی حجت و مراد
 بمنی خراج مال است که عبارت از ازاله جهات و دیوانست طایفه منی بدون
 آمدن ازاله که این فقره مستثنی است که یا از مغایرت است و از تصرف خود
 برآوردن و بنا کلام بر استعاره بلکه یا است یا تخیل چو شبه شده است

بخیرگی که محیط میشود و بیان در هر دو راهی بدیهاست معاینه و امثال آن گفته
 شده است در کلام مذکور شبیه شباهت چند قاعده استنداره باکنیه است و چنانچه
 خروج از برای آن که از عبادت مبتدیه است بخل است عفتن و قناعت یعنی قرار دادن
 میان خود از برای او چسبندگی و قناعت نمودیم آنرا بر یکدیگر که هر کدام خیری است
 به سیم اشترط علی صفت اشترط علی آنکه چون اشتر از صبیح حج قناعت است اما بخت
 در آن میان بدو اصطلاح نمیکند و بهانه وقت است کنیه از آنکه عدد دشواری
 بهر که اقل مراتب حج قناعت است ترک کثیر تر و که بهر که اکثر مراتب است و
 نیز آنکه بر اکثر شرک باشد بیان حج قناعت در حج کثرت تا توصیف ذکر بر بیان
 که افاده معنی بدست حمل تا از شدت زیاد حج کثرت آن شور آمده است
 شرط صحت سه تن است حج قناعت در حج کثرت است که صیغه دیگر مخصوص بحج
 آن بناست مانند اذرع و در حال که چون صیغه دیگر مخصوص حج کثرت آن باشد
 شرک داشته اند بیان هر دو در هر دو مورد استعمال می یابد و معنی آنکه
 سوق عبارت از ترست معنی جان کنیدن قال فی القیاس سباق المریض بقا
 و سباقا شریعی فی ترغ الروح فایسب کلام امام علیه السلام که در آن نمی آید
 و بعد از آن کتب هم آخسته انچه مستقن نکات حضرت از صد در آن
 سینه و کرامات و بیاری و او را با سبب و حال آن جایز نیست و کثرت
 آن در معرض محظوظ و غضب الهیست و اگر چه امری که اعانت ایشان در ضمن آن
 محل بی آید فی غضب مباح و جایز باشد زیرا که از جمله امور دینی است که امام علیه السلام
 مقام شکایت از صد و آن از مردم دیگر ساخته اند و شکایت مذکور بر
 بر حوت آن حضور و اجابت و محیی ایشان است چنانچه سیده جامع امامت
 بیان است و حج کثرت که امر مذکور قطع عطفه از آنکه مستقن اعانت ایشان

حرام نیست و اگر کتاب آن جائز است پس معلوم شد که مطلقاً حرام است
 خواهد بود و در ضمن فعل حرام باشد مثل میج کردن خمری و امثال آن و خواهد بود
 فعل سبیل مانند حضور در جماعت و قیامت توبه و انجیل از آن قبل است و
 مودت است حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی در سنن ابی حمزه و ابی بصیر و ابی
 کرده است که او که شاست گفت هذا علی صاحب علیه السلام از فعل علیه السلام
 اصحاب قتال را صلوات الله علیه و آله و سلم اصحاب الرجل علی الصیق و الله و فی
 ابی ابی حمزه و او که ذکر کرد او استثناء فیصلی فاقول فی ذلک قتال بوجه
 ما احب ان یقتل لهم فقتل او و کتلم و کان ان لا یمن لایبنا لا و الله
 یقرب ان اورد ان الظل یوم القیامه فی سداق من نار حتی یحکم الله من العباد من یوم
 من روزی نزدیک و امام حنفی علیه السلام که ناکه شخصی از اصحاب ان حضرت
 در آمد و لب بپاشا و حای آنحضرت گفت او که گفت صلوات الله علیه و آله و سلم
 که مردی را از که اصحاب تو هم کشی و شدت در سانش دست میداد و ضرر
 میشود که بر او عطف و قتل نباشد که می شویم و ما را در باب حکم سخن می شنید که بجهت
 ایشان نیای کنیم یا نه می در زمین کنیم که بجای اب ایشان باشد یا سدا
 که در حین آب بسته اند و از هم پاشیده است با صلاح آوریم درین باب
 چه میفرمایند ایما ما سبب است بان رو است یا نه امام علیه السلام در مقام
 تبیین برضع آنان در آمد و منته مودته که دوست نمیدارم که از جانب تو در احاطه
 ایشان کسی بر سر بیان زده شود یا مشکک است شده و بود باشد هر ابی تا می ان
 با من لا تن من شمس منی و یندیک کن بر از آنکه فکر تمام در مینه را من و منته
 میشود که انقیاد نکار با عطف ایشان از تو در وجود آید و لا یعنی زمین سکنا
 سیاست که گویا در آن زنده باشد و چون از دو جانب مدینه طبع در

سنگنج برینجیب در آمد است چنانچه شریان مرده وقت قبل
 باین لایقین میگفته و آمده اند این چنین میگفته حضرت فرموده است
 بنیدارم اعانت ایشان را فاضل کرده و توبه سیاسی که بگویم قلم ایشان
 داده شود بان چیزی نرسند بر سر که محلی که اعانت ایشان بنمایند و در آن
 جهت محبت خود ساخته اند روز قیامت در سر پرده تشرین مقام خواهند
 و اگر در آن تشرین ایشان را در میان خواجگرفت چنانچه سر پرده خیمه او در میان
 یکدیگر که هر یک که در آن تشرین ایشان را تشرین باشد تا وقتی که حاکم علی
 حکم خود را در میان نه گان جاری سازد و حدیث صحیحی که از پیش بن بیرون
 نقل آن جهت رسیده است که گفت قال لی ابو عبد الله علیه السلام لا تخم
 علی بن عثمان سجدت بکبریا و نه ایشان را در بنای مسجدی که از افاضال سجدت
 چه جای نقل سجدت و هر کدام در و است کرده است این باب و در حدیث از حسن
 زید از امام علی بن فاطم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از ابی بکر که از آن حضرت
 صلوات الله علیه که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا من خلق سوطی بنی
 سلطان جابر صلی الله علیه و آله که السوطیوم القیمه ثمان من نارطه و سجون در آنجا
 طبعی که جنم و پس الحیر منی فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر
 که از آن در برابر سلطان جاری بر گرفته است بنده که چون سار شود برست او
 یا چون است از آن که کسی کند حاضر است باشد بکر دانه ضایعی را روز
 قیامت آن تازیانه را جاری از تشرین که در ازای او معناه که باشد و مستط
 سازد آن را در او و نفع بدو که همیشه معذب او باشد و به عاقبت است این
 ایشان را از احوال این احادیث بسیار که درین باب وارد است چه صحیح
 نیست که چنانچه احادیث مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن

فعل حرام میکند و آلات برعت آن در ضمن فعل حلال شمرده اند و عکس در ضمن
 فعل سنت نیز جایز نیست و این بنام عتوب که در تعظیم علی است و مسجد بشر
 بر امت و شاید از آن بگوید و لا تکتوا الی الذین ظلموا افقتکم النساء
 نیز استنباط تعظیم نموده آن کرد زیرا که در لول آیه مذکوره است که میل
 بجایب جمعی که امان کرد و از خود را بظلم آورد و آنکه در جایب بشمار آتش بود
 و در ضمن امانت ایشان میل بجایب ایشان حاصل است خواه میل حرام محقق
 شود و خواه میل حلال خصمها که بعضی مفسرین رکون را میل ضعیف تفسیر کرده اند
 و گفته اند که کسی از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود و اولی اعم باشد
 بلکه از کلام بعضی فقهای ارضوان اند فهمیم که در بحث مکاتب ذکر آن کرده اند
 ظاهر میشود که حرمت امانت در باب ظلم مخصوص است یعنی کفی نفس حرام باشد
 و امانت ایشان با سوء معاشرت مثل غیابت ثوب و بنای عمارت و امثال
 حرام نیست الا برین حکم بجای محقق شده باشد که عبارت از اتفاق حادی است
 و یک عصر بران چون اجماعی نیست دلیل احکام شرعی بنیاد شده منافیه ایشان
 در آن نیست و الا جای بحث است چرا که اجماعی صحیح و مخصوص قاطعاً حکایت
 ذکر اوقات بعضی است بظرافت آن و قطع ظلم از آن بر تعدیر مذکور تخصیص حرمت
 امانت در باب ظلم و جمعی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفس حرام است خواه
 امانت ظالم باشد و خواه نه که اگر گوئیم کار او جرم است آن شدت حرمت است
 از اصل حرمت هر چند این من محتاج بذكر نیست چه هر که حرمت اصل فعل است
 باشد بی آنکه متضرر امانت ظالم باشد شدت حرمت آن کما فی مفسرین
 امانت ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم خواهد بود و عجیبات از عباد
 قدس و ذکر در کتاب ذکر الفقه حرمت امانت را مخصوص دانسته است

با عاقبتی که در ضمن فعل حسد متحقق شده است لال که در است بر مطلق
 با عاقبت مذکور در حال آنکه چنانچه ترجمه آنها بر مضمون رسید جمیع آنها در
 در تعمیم قاعلی مترجم بود که یا حکم تبیل بر مطلق است که می تواند بود که متضمن
 طلاق است لال بر اختصاص فعل مذکور باشد بر اطلاق و شدت عزت از نگاه
 افعال جرم نه بر اختصاص آن تبیل بر عزت و تفصیل مذکور در محل کرده باشد
 از بعضی افعال مجاز و مستحبه را که بعضی با عاقبت مذکور متضمن است بر
 تهنیتی و زیاده ای که با ترک اعانت داده اعلم و ظاهر است که مراد با
 طالعین که از این حدیث و از بعضی دیگر احادیث که مذکور شد عزت آن ظاهر
 بسیار می گویند که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرکب آن از
 ایشان که سینه و بعضی امور غیره که در عرف اطلاق اعانت بر آن نه و مثل چنان
 ساخته ای که در استیلائی و اشال آن و اهل اران باشد و آنچه از بعضی اکابر
 مثل آن ثبت رسید که در جواب سوال خیاطی که به وقت جانه سلطان
 اشتغال داشت و از او پرسید و است که آیا من باین عمل در سنگ مرغان
 در اعلم و حکایتی که بر اعانت ایشان مترتب است بر عمل من نیز مترتب دارد
 گفته است که اهل فی احوال الطوفان چنگ الابر و انجیوط و اما است فی الطوفان
 انفسهم یعنی داخل در احوال طوفان که جو سوزن و در میان می فروشد که
 حکایت ایشان بآن جاده و زنی که که خود را به آبی از جود فی فی ناز
 ایشان ظاهر است که محمول بر نهایت جهالت اران باشد و الا کار چنانچه
 نیست با مشکل می کشد مثال به العترة و التوسیق و بی هم مخفی باشد که اخبار
 آن جوان نویسنده در حال احتضار بر عاقبت امام علیه السلام با پنج بار و مدد کرد
 بر کعب طهر ولایت دارد بر آنکه در حالت تریج روح قبل از حصول موت

به قطع کلام احوال آن نشاء این که در آن مقام از اهل بخت است و
 بخت و بخت بخت بر آن ظاهر میشود و درین باب طلبه یقین محال است
 موافق احادیث مقدمه دارد و دست از آن بگذارد و طریق را امتیاز کند
 که خبر صلوات الله علیه فرموده اند از نجیب احد کم من الدیاحی یعلم
 مصیر و حتی بری مقدمه من الحسنة او ان الریح بیسرون زور یکی از
 ایست من از دار و خانه ندانم که چنانی که من حق دوست که است و آنست
 خود را بهشت اگر بهشت باشد یا در آتش و درخ اگر از اهل و درخ باشد و در دست
 کرده است شخ بزرگ که از حدیث بکسی در کتاب بنای از کسین از من است
 از پدر و عقیقه در ضمن حدیث طویلی که قالی ابو عبید الله جعفر بن محمد
 یا عقیبه لا یصل احد من العباد یوم القیمه الا بخا الامم الذی اسم علیه و درین
 احد کم و درین ان یری القسم برینه الا ان یصل نقته الی فیه ثم احوی علیه السلام
 بیه و الی الورید که شش منی بن خطاب که امام حق ناطق جعفر بن محمد الصا
 و گفت ای عقیبه در عرض قبول حضرت غوث درمی آید روز قیامت که امری
 شایسته تو می گوید که ده یابا تو بگریزید برهنه منی و می گوید که دارم و می گوید میان او
 اختیار کرده و او را جلی نیست جان اید و بصیرت که یک از شما بیان این را
 منضم چشم روشنی دوست منی علم محبت مذمب خود و دستگیری در آن
 که رسیدن نفس او با چنان دوست نیانک ماکه همیشه بر که کردن خود اشارت
 بآنکه چون روح با چنان رسد پرده حق از پیش نظر برداشته خواهد شد و حقیقت
 آن نشاء من العین مشاهذ که است و از بعضی اصحاب قریب و از باب بیان
 نقل کرده اند که در وقت احقار چشم باز کرد و تبسم کنان گفت مثل منم
 و ان عون منی مثل این باید عمل آورد و عملی که در کتب عمل میشود و از باب حدیث

احادیث بسیار نقل کرده اند که هر حکمت و راکن در حال اختصار حضرت محمد
 مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب و لا یتجاب من تعذی علیه السلام
 نفیس بیان هر کس حاضر میشوند و بیارت میدهند و او را با نجیب آمل حال است
 اگر از اصل سعادت باشد سعادت حسن سوال و اگر از باب ثنات و ثنات
 و سوال و معاصد این صفت صفت آبیات که درین باب منسوبست باین
 و سید المریدین امام الشارق و المذهب علی بن ابی طالب علیه السلام که در
 مخفیانه عارت حدان که از اعیان اصحاب آنحضرت بوده است و چنانچه در
 اشارت بیان شد باین شرح معنی دایم غله باو میرسد بزرگان که
 بیان جاری ساخته اند که کین بیت از انجلاصیت بیت یا عارقه همان
 من است یزنی و من مومن او شاق قیلا یعنی ای عارت حدان که در
 دنیا رحلت نموده و در وقت مرگ مرا معاصیت می چند در مقابل خود خواند
 اینان باشد و خواه از ارباب تفاق و عده ان همه را در ان حال بیارت
 بیارت و حسن آمل روزی با دجه خیر الیها و علی اکرم الاموات و
 حدان

روایت شده است پسندی که انصاف است بشیخ جلیل محمد بن ابی یوسف
 محمد بن بکر ان القاش که از اصل قست و در کتب طال اگر چه اسم او در کتبت
 و انصریح هیچ و بعد نقل شده است از احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن زباید
 و انانی که اگر چه در مذمت زباید بوده اما در باب حدیث نقد و اصل حدیث
 و بخوبی عارقه کثرت خط حدیث مشهور چنانچه از نقل کرده اند که یکصد است
 که سید شریک حدیث خط دارم که از انجلاص حدیث هزار و پانصد
 خط کرده ام و جمع رجال سنده آنها میدهم هر روزش سال و دیت و حل و نه

هذا السؤال فقال الرضا عليه السلام ان موسى عليه السلام مع ان الله سبحانه
جل ان يرى بالعباد وكنه لا يكله ربه وقربه فخرج الى قومه واخبرهم ان
قال الله وقربه وانا جاد فقالوا ان نؤمن بك حتى تسبى كل واحدكم كما سمعت واما ان
سبنا الله جل وانا جاد منهم سبعين الف ثم اثار منهم سبعة آلاف ثم اثار منهم
ثم اثار منهم سبعين الف ثم اثار منهم سبعة آلاف ثم اثار منهم سبعة آلاف
وصد موسى الى الطور واما الله تعالى ان يكله ويسبى كل واحدكم الله تعالى واسبوا
كل من فوق واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
ثم جدد سبنا من الله تعالى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
نرى الله جل وانا جاد منهم سبعين الف ثم اثار منهم سبعة آلاف ثم اثار منهم
قال موسى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
لاك لم تكن جاد فانا جاد واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
مع فقالوا لك ان الله تعالى ان يكله ويسبى كل واحدكم الله تعالى واسبوا
كيف مع واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
يرف بآية واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
قد سمعت فقالوا اني اسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
موسى بنى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
قال من ترانى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
ربه واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
رحبت الى موسى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
الله واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى
قال الرضا عليه السلام لقد سمعت واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى واسبى

ص

گفت چندی دار و کلام خدا بیستی در قرآن مجید که کتابا موسی را نشانستند
 که نه قائل است آری آنقدر است که ظاهرش بران دلالت دارد که موسی
 چون بوجه نگاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با سخن کرد گفت اهل پروردگار
 من خود را بمن مانده بپذیرد و تو که من چون روا باشد که موسی بن عمر
 که بر تبه کلیم الهی فایز باشد خانه که عظمت و کبریا بی الهی زیاده بر است
 که دیده ظاهر که بخشیش شانه جلال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او
 از مقام است داد و مقابل و جبهت امکان که از شرف و طریقه بخشیم است
 ظاهر است از آنکه تو هم مذیت او توان کرد تا آنکه بر مقام طلب آن اثر
 و از پروردگار خود توان او را خود با هم بیا علی السلام فرمودند برستی که موسی
 نید انیت و عالم بود با آنکه پای عظمت و جلال او رفیع تر است از آنکه است
 او را که بصری آن تواند رسید و بشیم سزا و توفیق دید و بسیکر چون از جلال
 غایت بر تبه کلیم فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او در یافت که
 قوم خود برگشت و در مقام اظهار غش و پروردگار خود با نشان داده و خشنود
 ایشان از مرتبه خوب الهی که باو گرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات
 حق که در وی او گشته بر حق و در مقام انکار آن در آمده گفتند ایان نما آید
 تو ای موسی تصدیق سخن نکنیم تا خود کلام حق را نشنوم چنانچه تو دعوی شنیدن
 آن میکنی و ایشان محقق نمیدارند و بعد موسی از میان ایشان مشاخر را گزیند
 کرده اند و بعد گفت نما را گزیند و از میان ایشان محقق کس گزیند که در مقام
 کس ایشان را که گفت را میان بی ادواتی داشته و رفیق خود ساخت که با او بر
 مکالمه پروردگار حاضر شوند و بشنوند آنچه او شنیده بود که موسی و خد بر صدق
 قول او و زبانی قوم چون برگردند پس ایشان از میان قوم برآمده و بجانب کوه

که در ده کاه و ساجات او و دو با پودر و کار روان شده و چون با نجاران
 آن چاهست برادر امن کو که گذارشته خود بگوید بر آید و در خواست کرد و آنجا
 عزت بل کر که مرتبه دیگری از سخن فراموش و میبشوند از انبوم او که هر
 آید به با صیقل آن غایت زکات سنگ و اقیانوس و بهانه این خاطر ایشان
 زده شده و چون یقین بشا از مرتبه قرب او نمود و باقی قوم او را نیز از
 خبر و منه پس حضرت عزت عالی شانه عالی او را در عرض جاست آورده
 مرتبه دیگر آنکه از خود را ظاهر ساخت و ایشان به کلام حق بر شنیدند
 چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و بین او بسیار پیشین وقت بگوشت ایشان
 رسید و بر اسطی که حضرت عزت عالی مشاء کلام مذکور از او شنیدند که ایشان
 مقام بود و خلق کرده بود و چون صدای آن از آن در تحت ظاهر شد نسبت
 هوای طاق آن از همه جانب منتشر سیاحت و از همه طرف بر گوش ایشان
 بخورد پس در ده و مشاء آن حال بر نگار خود و در زیر که گشتند و
 در حق تعالی و تعالی و تعالی که مرکز ایشان می آوریم نوای موسی و تصدیق
 نمیکند بلکه این کلام الهیست تا آنکه او را بر وجه آنگاه پند و اندیشه
 ظاهر از شانه حال او در کشتی بخیر پس چون جرات حکم این سخن بزرگ از ایشان
 بطور رسید و برای غضب الهی بپوش آورده و صافه قهر او بر ایشان در زیر
 و بسبب ظلم و استکباری که گفتن این سخن بر خود زده او باشند و چون بود و در
 یاد خدا و خاک در او موسی علیه السلام چون مشاء آن عالی نزد بنیامین و
 کشتی بار خدا و پاکیزه می رسید پس چون بگفتن ایشان بر کردم و ایشان را
 در عرض خطاب و عتاب آورده که سینه ترین چاهست را با خود بروی و
 چون تو هستی صدق سخن خود را بر میان ظاهر ساخت و در هر صحنه محال

بواسطه آنکه در سخن خود که میگویند احادیثی نقل کرده‌ام و سعادت من
 و راز کوی او را دریافته‌ام صادق بنمودی و از آن ترسیدی که چون زنده تر
 آسیند کذب سخن تو کنند و ترا بکذب قول خود اقرار کنند و خود را بطلان
 رخ این صفت از خود بچید و تسلیم بر حکم گشتی از آنکه از سر مقابله جلیل
 در گذر و مرتبه دیگر خلعت حیات در ایشان پوشان تا من پیوسته
 گرفت از کرم پس حضرت عزتند گاهی موسی را مستجاب کرده ایشان را
 زنده ساخت و با خالق موسی نزد قوم فرستاد پس از خطاب بر موسی کرده
 گفتد برستی که اگر از خدای تعالی درخواست میبودی که خود را به بنده تبار
 خدا رساند و جاهل و کنی ترا آسیند و خدای تو مرتبه اجابت نیافت و گنج
 لغت او پذیر میشدی و خبر میدادی ما را از کیفیت ذات او و بیا میگوئی که او
 کیفیت و اخص و چنانچه شناسایی اوست ما معرفت به چنان رسید
 موسی گفت ای قوم خدا اقبال را بدید و علم هر متوان دید و ذات او را کیفیت
 و چنان نیست که علم کسی بی تو تواند برد و او را تعالی شناساند بابت و جلالت
 میتوان شناخت و دلیل و برهان بی شناخت او میتوان برداشت
 و همان ایشان این سخن نقل شده گفتد ایان تباری آوریم و صدق حرف
 کنیم تا آنکه دوست او را از دور خواهی موسی همچون از قول نصیحت ایشان
 شد و به کار الهی که ده گفت بود و کار شنیدنی که حاجت بنی اسرائیل گفتند
 و هر چه کار میدارند و تو صلاح حال ایشان دانستی از من و بهتر سیدانی که خبر
 ایشان در صحبت و بی زکات کای موسی سوال کن از من آنچه ایشان از تو
 سوال میکنند و بخوان آنچه از تو میخوانند که ترا بران مواضع نصیحت و مابین
 عطا دهم و عطا دهم و بگری کسی را در معرض مقابله در نمی آوریم و علم کسی را

بجمل گیری حاج میگردانیم پس زنده در عالمی موسی ب دین کلام کشد که
 رَبِّی اِنِّی اَنْظَرُ لِنَفْسِی اَنْ تَمُوتَ اَنْ تَمُوتَ وَلَکِنِّی اَنْظَرُ لِحُجُبِی فَاِنْ اَسْتَفْشَرْتُ
 مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی اَلَمْ اَنْجَلِی دُبَّی الْحَبْلُ جَعَلَهُ دَکَاوَنَی مَوْنِی
 صَعِیْقًا فَاَنْتَ اَفَاَنْتَ قَالَ سُبْحَانَکَ ثَبَّتَ لَیْلَکَ فَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ
 یعنی ای پروردگار من بجای من خورده آن نفس را به حال تو نایم و مرا از دست
 خود ممکن است از کلام الهی در جواب او برین وجه غلطی شد که هرگز نتوانی دید
 مرا ای موسی و بدین ظاهر تراقه نیست متناوب جل خود داده ایم و لیکن نگاه کن
 سبوی این که که مبنی برین که سهای این حکمت و قوت و توانایی او را
 و امثال او بیشتر پس اگر این که در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تنگی نمود و زود
 باشد که تیر را برین دوران وقت طاقت ندارد چنانچه حال من بخود کن چرا که
 دینی که که را توانایی تحمل بر تومی از تحمل نیست و میرود و وصل دزد از پیشتر
 طاعتی بران ریزد و پخته شده از هم می باشد . تو تیر از تنی آن در گذرد و آن چنان
 جبران دینار دیند پس چون تنگی کرد و پروردگار موسی بران که و چنانچه گفته اند
 منتهی از سوزن سوزنی را برابر آمدی از زخم و کسیران انگشت عید از انکسایت و علم
 و قدرت و ران آفریده بود آنرا بریزد و بگوید که اسید و پاره پاره ساخته
 از هم فرو ریخت چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و وحشت گداود
 دست او بر روی او افتاد و دانه وحشت بر رفت و چون به پیش قدم و در تمام
 تسبیح و تسبیح برده و گاه خود آرد و گفت یا کی یا کیکنم ترا از هر چه لایق
 حضرت تو نیست و در جمیع که دم و بازگشتم از جل قدم خود تیر سینه زده است
 تو از آن مکان رویت و آتوری که شخص نقص است سبوی معرفت و مشنا
 خدا بگو که تقدس ذات تو از آن برتر است که گنجین آن بود باشد و من اول

که در کلام با کونست می توان دید و دیده خاطر محرم شاه جمال توصیف
 پس چون تعلق خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب به عادت آهسته
 کشاده و گفت ندو که خبر و انداز احتیاطی حسبه بوده چرا از منی قولی پس در آنجا
 یوسف پیغمبر که **وَلَمَّا كَذَبَتْ اِمْرَاَتُهُ بِرُحْمَانٍ فَلَا اَنْ رَّاْنِیْ بِرُحْمَانٍ رَّحِمَیْ**
 در حق کن از خاطر من اشکال این را که چون قواذیر که بر صفت صدیق با وجود در
 نبوت و عظمت تقدیر مخالفت از اینجانب و مستم مباشرت با او از علیه السلام
 و قرع و یا به و حال که فعل مذکور بر و جایزه امام علیه السلام در مقام تفسیر است
 بر وجهی که نوع اشکال او در من آن نشود آید و فرموده است ای نیست که از این
 قصد که مخالفت و محبت بر صفت و اگر پیرو این که بر صفت شاه و بر آن
 بر و در کار خود که عبارت از نور عظمت و لطف صفت و نبوت کرده و در آن
 صفت او از آتیش حاصل یک گشته قصد میکرد مخالفت او را چنانچه گفته
 کرده بود و لیکن بر صفت علی بن ابی طالب علیه السلام بر تبه صفت فایز بود و از صفت
 قصد محصیت واقع میشود و اتیان کنایه پس می آید و چون گفت که در کلام
 ابی الحسن خبر و در از منی قول خدا تعالی **كَوْنُوا لِلنَّوْثِ اِذَا ذَهَبَ غُفَا**
فَلَنْ اَنْ اَنْ تَقْدِرَ عَلَیْکُمْ یعنی نوع کن از خاطر من اشکال که از این نظر
 خدا منی آن دست داده است چه ظاهر چنین خبر می آید از آنکه در الزام پیغمبر
 و حق که غضب بر دستوری شده و از میان قوم بیرون رفتن کن که در آن
 که قدرت بر و نخواهیم یافت چون قواذیر که از پیغمبر خدای این مستحق می بود
 با به و حال که چه سبب حق پیغمبران می آید بر تبه صفت فایز باشند امام
 فرموده مراد از آن یونس بن قتیبه است که از قوم خود غضبناک شده از این
 ایشان بیرون رفتن و حق درین آیه یعنی استیغاث است حال افتد و آن بر تبه

علیه السلام ان من نصیق طیب قد خلیج ورا کریر واما اذا اهلوا ابتلاوه
 فقلک علیہ برش فله ربه طیب یعنی شقی وقر است ماکت است
 وسمی آید واهم است که صاحب می بیند بنی طیب علیه السلام و
 که از قوم خود در غیبت که چنانچه ایوان یاد روزه و قبل از آنکه می آید از آن
 از میان قوم خود برودن رفت پس تین است که ماروزی یاد دارد و ممکن
 نخواهیم کرد و هر جا که باشد و خواهیم رسانیده اگر چه یاد دارد و بزرگ
 شکرم می گوید فنادی فی الطلک بنی اگر بنی طیب علیه السلام در میان
 آنکه یکبار در یکی شب و تاریکی بود در یکی شکرم می آن لا اله الا انت سبحانک
 انی کنت من الظالمین بگویند معبودی حق که تو پاک و یگانه تر از
 جمیع آنچه سر او از مرتبه تو نیست و ترا از جمیع عیایب و نقائص برتری
 درستی که مردم من پیش ازین از جمله طاغوت و ستمکاران و جاهل
 اگر تارک بودم مثل این عیالی را که کمال در شکرم می بینم قیام دارم
 پس حضرت فوت غل و عدو السند زوادی او را سحاب ساخت و سبحان
 شرف قبول داده گفت فلو کان مکان بنی البشیرین للبت فی غیبه
 لا اله الا انت بگویند اگر نه است که بنی از چو سحاب و تسبیح کن مکان بگویند
 لا اله الا انت بجا کنانی گفت من الظالمین بر آمین و رنگ میکرد در شکرم
 می دوران مقام میداشت تا روزی که او میان بر آنجمله شود و قیامت
 قائم شود و لیکن برکت ذکر تسبیح پروردگار او از این من خاص ما بنم
 پس چون مرتبه و یک بر غایت و می حضرت قیام نموده گفت که ای کمال
 ای احسن جزاء هر از قول خداست ای که به از فتح که بر حضرت تقدیر است
 صلوات الله علیه و از نازل شدن که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

وَمَا تَجْزِيهِ إِلَّا اللَّهُ فَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
وَمَا تَجْزِيهِ إِلَّا اللَّهُ فَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

که ما را بر این سید دارد و در حق آنست که هر چه در این خرد و در این خرد
 یا حق می که از این محل است زیرا که ایشان بدان اعتقاد دارند که در این
 برینست است و بر توحید نیست این توحید که او را آن میخوانند که در این
 دروغی از توحید پس این حق که حضرت عزت تعالی است از غیر خود
 علیه که را او را در این معنی نشان خود آورده گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
شَهِدْتَ بِالْبَيْتِ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمُ مِنْ قَدْرِكَ وَمَا تَقَدَّمُ مِنْ بَيْتِكَ
 حق که ایم از برای تو ای محمد حق ظاهر و روشن بر هر کس که آفریده شود و از جانب
 خدای تعالی آنچه از این توحید نشان برده است و آنچه بعد از این خواهد بود
 توحید مشرکان اهل کوفی آنچه ایشان اعتقاد کنند آن توحید است و خداوند
 داشت بسبب خواندن تو ایشان را توحید پرور و کار در زمان گذشته
 و آینه و پریشان گفت بدین که شهادت علی علیه السلام از این گواهی امور رسیده
 رسیده بود و ای محمد ز رسول خدای واضح و روشن ساختی آنچه برین توحید
 و شهادت بود و حقیقت آنرا نمیدانستم برای خدا و ترا حضرت عزت تعالی
 از جانب اینی خود که رخ تو هم کن و در ما و ایشان از کفری و از جانب حق
 اسلام که باین توحید بر عقل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی پس
 از قرآن مجید بی نیل است یعنی فعل از مناجات که یعنی عبادت و از انفس است
 و میخواند که معبود را باشد مثل آنچه از جانب صاحب حق تعالی آن کرده است
 و در عبارته قال **الْعَزَّ وَجَلَّ كُنْ إِلَهِي وَابْنُ كَسَمَاءٍ مَعَهُ رَأَوْهُ فَقَدْ رَئَوْهُ**
 بیک حال است از فعل قرب که خیر مستتر است از راجع بجای خدای تعالی
 منقول او که خیر باریت منقول و راجع بوسی علیه السلام **الْوَطَنُ سَيَا سَمَاءٍ**
 که بطریق معنی که مستمر از فعل و راجع باینکه که معیت واقع در آنست

شام که کسی علی بنیا و علی سلام بر آن استماع کلام الهی نموده است و سینه
 نام در غایت که در آن کوه داشت و بآن نسبت اعطای شده است که
 آن در پنج سینه که سرین خوانده شده است و پنج را بخوابین تبره استند از
 فی الصالح طهر سینه جل شام و موهر صنف الی سینه و موهر در سینه
 با فتح و الکسر و فتح اجد فی الخوازمیشی انبیه العرب فلاحه و در اکسور او
 کشاد که سینه نام که نیست که که مذکور باشد و صفت و از این پنج سینه
 نقل شده است که سینه و سینه بر این صفت یعنی من و بیکرت و سینه
 که سینه مبارک است پس در سینه بر این سنی خوانده و که که حسن و مبارک که سینه
 و برکت و صفت آن از قبل اعطای موصوف خواهد بود و صفت مثل موم است و
 ایضا و بعضی گفته اند سینه و سینه که هر که به درخت را میگرداند و برین صفت
 اعطای از قبل خواهد بود و بعضی گفته اند که سینه و سینه که یا زورفت میرد و
 و چون در آن کوه درخت میرد و از چوبه برود است که مردم از سینه آن متعین خواهند
 شد و بر این طهر سینه که ده اند از قبل اعطای باولی طاعت و صاحب تغیر صفت
 که که اولی است که سینه و سینه اسم مکانی باشد که موصوف که مذکور است و سینه
 آن مکان بآن حسن و مبارک آن باشد چه اگر سینه و سینه یعنی من و مبارک باشد
 که است اعطای طهر با اعطای موصوف خواهد بود و صفت و آن با نیست حتی بر
 جبهه یعنی عیان و نصبت منبر و خلق چون است باین صفت که باین عیان و برکت
 از داخل می که میرد ستم است یا از منقول آن که الله است یعنی پنجم خدا را
 شود و به استکارا شدنی و پنجم او ساد را حاکمی که ما ستم را به ستم نه چنان یا
 بر استکارا شده و که ستمی و که گفتند قال فی الصالح ادک لرق و
 یعنی اسم منقول مستعمل شده است که کلام درین صفت بر باشد که جبهه که که میرد

لازم نیست یعنی ریزش شده و از هم پاشیده و خرمی صفا بر من مستطاب
 بروی درخشان است و صفا منزل مطلق فعل محذوف است یعنی صفا
 و میدانند که حال باشد از مری که فعل جز است بین پیش و پیش شدن
 برود و رخاوه و عالجی که پیش برود قالی فی القیوس صق کس صفا و فکر نش
 جلد و کشته اند که از شای در پیشند فردا عی جرمیه یعنی پیش بود
 بر و هم با هم می یعنی صفا و مزم آید می است و مراد اچا و اد علم
 که پیش اول ذکر است پس قول قالی و هم با هم ترکیب جواب اول است
 که بر مقدم شدن و اول بر جواب آن خاکسبه میگوید فلک لولا ان اف
 که درین تفرقه است که لولا ان افان فلک که بعضی عمل بر تفرقه می جو است
 بر لولا که مانده و بعضی کشته فلک او محذوف است و فلک اول است
 بر ان و در ذی تحقیق درین باب و در فاش دوم بیاد است الله تعالی سب
 ان من یصلح قلبه یزده فی عده را از قدر و قدر ویت که مشتق از قدر
 حقیق و خلقت چنانچه تفرقه و آیه که الله یسطر الزلف لکن ذلک آفت
 از ان مشتق است یعنی حضرت فوت بین میکند و سچ میگردد روزی
 از برای کسی که مشیت او تا سده روزی او تعلق کسید و دنگ میا از
 بر کسی که خواست در عرض امان خدا و در او با نادر اقلیت زاده بران شای
 و مراد اچا و اد علم است که یوش علیه السلام بقیه می دانست که در روز
 او را ای که بر دنگ سازیم با و میرسانیم خدا و در میان قوم باشد و خداوند
 بجزت کند و چنگ نیست که حق را تشبیه این بود و جواب ان بر وجهی که
 خلقت بصیرت انبیاء هشته باشد نیست که بر زبان اده علیه السلام جاری است
 پس انکسای نماید که رانیه یعنی مغربی ذکر ان کرده اند که مراد نیست که

فعلی که در تقدیر کرده ایم که باید و مقتضی برسانیم چون قبل از تولد می ازیم
 خود بجهت کریمه که گفت در از قدیمی قضاء و عده باشد یا که اگر او پیش
 او باشد بحال کسی که گمان است باشد که ما بدان قدرت نه ایرام که هر دو
 سنجانی باشد که در دهم او جا کرده است و در اسطه شدت آن دهم تپه از
 نطنج شده و در آنقدر که در قبل از نیست او بود است چه قبل از پیگیری بخیر
 شده که انبار بعضی و سایر شش طایفه است و در مسائل این تاویلات که مبرم
 اتعانت نمراد و ترند و من قدر مانی و انما اذ انما انجلله ربه فقد
 حکمیه و ذقده عفرج کوند میزایقیه رحمت باستان که در اهل آیت گشت
 و منی آیت بنابر پنج بعضی منبری ذکر کرده اند و آن علم است که اما چون
 استان را بیان نماید بر دو کار او هر دو شیخ و خشتی بر یک سازد بر دو داری
 فقولوا لربنا اهاننا بیس که در آنست و کار من امانت فرمود و دعا کرد
 در اوج شکست که این از نهایت ضرورت وقت فهم است چنانچه
 در دوشی بسیار آهش دیده ایم از فزون از حد شارسر عباد صغاری
 که در دوشی صیت عالمی غنیمت و ایکی بود و بخت نه بهشت پادان و کردی و در
 بار از دوشی صیت ای که بود و بخت نیکری و در دوشی صیت کار نیکری
 سبکمان آن گشت من الطافین نیکری مثل فاه البهده التي فرغت بمافی بطن و حوت
 نسبت ظلم خود بر بنود که بر زبان حضرت جاری شده است و در هیچ کس
 نفا سیری که غایت تپه رسید و دیده شده و توبه است و پنج بعضی آنرا
 گفت و در خان گفت که اگر مرتبه قری که بر سن علیه السلام را در یکم های حاصل
 قبل از آن در حاصل بود و در آن نیست حاصل شده تا آنکه فرود آمدن اشیای او
 معراج او بسته اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

نقل کرده اند و عارف روی مشغولی انشا بر یوحنا بنیظم آورده است
 گفت چقدر که مسرعه در اینست و در مصلح پرورش آید و آن من بر چنین
 زانکه قریب حق بودنت از حسیب و قریب نه بلا وستی فرق است و قریب
 حق از حسیب سستی رستن است نهایش اولی ظهور و ایل سلام تعاقب و آید
 در این نشانی در دار و پناوین ذات نه سس ای چه بیاضی مسه گشت
 و در احوال نشانی درین دنیا نیوان و بی نهایش خلاف شد و است در هر
 بود و ان نشانی در آخرت رویت از هر حسیب ذکر گفت پادشاه
 بران خسته اند که گشت است و فراموشی درین در پیش نهایت الهی
 بی بی و ظاهر و چشم سر غایز خوانده شد و گشت در هر حسیب که در معانی فلسفه
 و در یکی از جهات است قرار گیرد و کافی عمل او و ترشح شود و امور که
 از او فراموشی درین دنیا است و در آخرت نشانی از او بر وجهی سیر خواهد بود که
 امور حسیب نباشد و مقدر که گشت گشت نهیت زانکه که چنانچه درین دنیا
 نشانی حقیقی میاید و حسیب و مکان است دران نشانی تیرمین است عقل
 حکم است بآنکه درین چشم سر به آن امور مذکور مقدر نهیت خواهد بود
 باشد و خواهد دران نشانی و تقای می بین و دران نشانی که در قرآن و حدیث
 و در دست یعنی انکشاف نام و طویر طبیعت چه آنچه از معارف و علوم هر
 انسان را در ایل بر مان حاصل میشود و دران نشانی او خواهد بود و هر چه علم او بآن
 و حاصل خواهد داشت که گویا سینه می میزد و مسامحه است قال ویرا المبین علی
 و الصلوة و السلام لانه که المبین است همه العیان و گشت که العنوب بجهت
 یعنی در و در این امر با به جایان طاعت که در آن است و لیکن در و باطن
 نور ایمان و عمل صالح باشد و به حال و غایز او بود و چشم دل چنان بود

که چشم هر دران محرم نباشد و قال ایضا که نه اندی لایحه که الشوا و دیگر
 الشوا و لایحه الزام و لایحه السوات می سپاسن نمایانند و اگر که
 مشا و نه کان لایحه را که او می تواند بود و دیده نظیر که شش کان بود و
 در هیچ شری واجب نیست و هیچ پرونده که گرفته نشود و شایعه و راست
 در جنب خود شک شده اند باینکه در سوال اول از هر دو این حدیث ایراد
 از دو وجه اولی که ملحق و مشروط ساقط است نه احتیالی و رویت معتبر
 علی بن ابی حمزه علیه السلام در آیه مذکور قرار گرفتن و از هم نخستین جمل که کان
 استغفر الله فستوفی ثوابه قرار گرفتن و از هم نخستین حدیثی که رویت
 ممکن و مشروط با هر کس باشد عطا کنند پس رویت الهی ممکن باشد
 و متبر در جواب آن می گویند که بجنب رویت موسی علیه السلام در آیه مذکور
 ملحق و مشروط بآن شدن قرار گرفتن و از هم نخستین جمل ملحق نیست زیرا
 که در وقت تلقی مذکور هیچ شک نیست که جمل آن دم داشت و در رویت جمل
 بنوده باصل نیز جمل مذکور به قرار است و رویت حاصل نیست بلکه قرار گرفتن و
 آرایش جمل است و جمل مذکور جملی در این بیان و قرار گرفتن و در پیش جمل
 حال مذکور لایحه که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که احتیالی رویت موسی و
 ملحق و مشروط ساقط بآن حدیثی که خنبره را در دو یا گفته است و در وقوع غایب
 که و کال آن باین صبح شک نیست که در وقوع رویت بعد از انبار الهی معبر
 در وقوع آن محال است و ممکن نیست که گرفتن و آرایش جمل که رویت موسی علیه
 ملحق و مشروط شده است آن محالی شده و کلام مذکور را در قبل تحقیق امر معلوم
 باشد بر امری که صریح باشد در اشاعه مثل آنکه گفت شود در جواب کسی که می
 و تراجم در امر معلوم الصدق داشته باشد که آن کان کلامی که خاق فرستاده

در وقت وقوع آن

[illegible]

این کلمه نیست چرا که رؤیت در دنیا چنانچه گذشت موقوف است بر
 وجوب مکان و مثال آن و امور که در بر خدا و است و مقرر که ما میسر
 که بگویند که این من نیز تقاضای آن میکند که موسی علیه السلام حاضر باشد
 از آنکه بر خدا و جلال جبر است و چه چیز مذمت و تادیه باشد
 و جمعی که بهره از علم کلام دارند عالم با آنچه شما در مقام تشیع بر آن ذکر کرده
 آن را داده و اندام الهی غایبش و هم اکثر سخنان بر آن نیستند که تقدیم
 بر این شرط جایز نیست بر این شرط اگر کسی شرطی متعین مدعی که است
 این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب یا به از دو کلام ناقص که معنوی یکی از آن
 تحقق معنوی دیگری باشد و سببی شرطی باشد و بر این شرط افاده است
 نه که یکی از اوقات شرط که آن داده اند است بر سر او و در آن و در دیگر
 که سبب است و ترتیب بر آن برای این که کلامی سببی بر سر آن در آن
 و کلامی فاقد میکند مثل آن که منی اگر ملک و آن که منی تفکر ملک منی اگر ملک
 واری حرام نیست که می میداد ترا که اگر می داشتی خطاب مستقیم را
 که می داشتی مستقیم است و می میداد و درین قسم داده که بر ملا و خوب
 رفته اند که وجوب که شرط بر سبب مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط
 جایز نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که چه مقدم یافته است
 آنرا نیز نباید داشت و جزای دیگر بعد از شرط قفسه بر باید کرد که آنچه مذکور
 معنویان باشد مثلاً در مثل این کلام که انما ظلم ان فعلت کنه که محجب غایب
 جزا مقدم شده است بر شرط انما ظلم دیگر بعد از ان فعلت کنه مقدم شده
 و است که کلام درین قسمه بر باشد که ان فعلت کنه انما ظلم انما ظلم اول
 معنویان باشد و دلالت کند بر تقدیر بر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن نقد است

که قسم چهار شرط چهارست پس در مثال کورسان اما ظالم مذکور پنجم باشد
 و اینجا بقدری در کلام کفر و شومج سنگ نیست که کلام ادم علیه السلام
 درین حدیث در جواب سوال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی و هم ببالون
 رای بران بر باد که ازین قبلیت ببالان رای بران بر لب هم بعضی بر یک
 زمین نیست و چنانچه میخوانند که فرض حضرت این باشد که قسم ببالان
 معتدست و قسم بر کلام برین وجوب است زیرا که کلام این باشد که کلام
 مذکور است و چون مرتبه آن تو فرست سنی کلام باین آمل میشود و تائید
 چون حضرت جزا با نام استدالی اگر کرده است و هم ببال در کلام مذکور
 لی است ظالم از ان احتمال است پس هر دو میتوان کرد که کلام حضرت
 مورد مذکور بعضی بخش از باب تفسیر است که گفت اندک هم بسیار است
 چرا که کلام اگر چه از است شرط نیست اما در حکم ادوات شرط است و نیز بواسطه
 جایز نیست که بران مقدم واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه بواسطه
 اول آنکه وفات است و آنچه مذکور است و ال است بران و مفتر است
 تقدیر کلام نیست که کلام این بران را بر لب هم باشد و آنچه ماضی است که
 مفسرین ذکر کرده اند که قسم بر کلام و تائید نیست کلام باین بران را بر لب
 یعنی اگر پوست علی اسلام بران بر و کار استید و زنی گفت و الله
 بنوت را مشاهدنی نمود صحبت زینب و محال گفت او قیام میکند و از جمله است
 که سزاوار است که بآن القات نمایند و از سر مکه قبلارش ساقط شده
 زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر کلمات آن داده که از پوست علی السلام
 مقدم و هم بصحبت واقع شده است و بواسطه رفع این احتمال احتیاج
 یافت به کتاب مجاز و اول کلام از ظاهر خودی که آن استیجاب باشد چنان

کشته شود که مراد اینست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اعتقادی و
 شوقانی که در حیثیت انسان هرگز نیست یکنان بهم رسیده بود و چون یکنان
 از غایت شدت ششپه بود برهم و قصد قهر از آن بهم شده است که بعضی قصد
 طعن استعدایا که اطلاق هم بریل نه که بر میا که و صحت بنفرد و دیگر است که
 مثل اینجاست یا اگر از قبل تیره شرف برشی است با سمان شی مثل قیل قیلا
 که اطلاق شده است قیل که بهم گشته شده است و یکی که شرف قیل است
 و امثال این تا به جرات که موجب گردانیدن کلام است از حقیقت حذب که گفته
 آن فاضل شده یا امری بآن داشت و مطلقه نگه میدان تعدیر و سیوت
 و هرگاه را و آن و هشتر یکی و امیر رسد که آنچه خواهد تقدیر کند تا پس
 بیاید و نیست که خواهد بران پرور و کار صافی باشد که به صفت علی بنیا علیه السلام
 بسبب زمین آن پسندون قصد نه که رخت نصب و لایل علیه و شوا به تعلیل
 بر وجهی باز آمدن از عمرات و دوری کردن از ماصی و منیات که از جانب
 حضرت فرات عالی و ده استنیز و وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام که
 المعصوم لایم بسینه و لایا سینه که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت تیر زمانی
 صحت است مبتغای میشود که قصد معصیت تیر از جمله معاصیت و مباد
 آن مستوجب عتاب و عذاب الهی که اگر آنکه بگویم که از زمانی بودن امر که در معصیت
 جز از وقوع آن از معصوم ناشی که لازم آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از
 قبل بود و نسیان بوده باشد که با قضا و حکمای و مایه رضوان الله علیه و وقوع آن
 نسبت معصوم نه و اینست و منافی صحت است و حال که با اتفاق معصیت
 نیست و محلی که بخیر کرده اند که از اینها علیه السلام از عتاب معاصی توقع شود و اینها
 معصوم نموده اند هم یوسف علیه السلام باین تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام

مباشرت بکشودن پسند زیر چانه خود نمود و در محلی از زینجا نشست
 که از باب مباشرت مکنام اراده آن کار انجامی نشیند و بران رسد
 با کتک و ازین ز عالم غیب بگوش رسید که ایک وایا یعنی در توبه ای
 که بر امون مباشرت زینجا کردی و ادتبه نشد و اینجا بر قصد خود اطمینان
 داشت تا آنکه مرتبه دیگر آواز داد که در رسیدن و مقصد غایت و بعد از آن
 سوم شبید یعنی در مباشرت آن که عرض غنا مینی و در دانش خود را از زینجا
 و بر امون مباشرت او کرد و او را اینجا بران رسوخ داشت تا آنکه معیت
 در بران شد و آنست که مست بران کائنات گرفته خود را بر و جلوه داد
 و پس گفت آنکه آوازی شنید که یا یوسف لا کفن کا لک یا کفن لا یس
 غلامی فقه لا یس یعنی ای یوسف مناس فاته آن مرغ که بری داشت
 که آن بر پرواز میکرد و با او داد و ناکر و چون آن مسلح اقدام نمود و بال
 پرواز گشت و از پای او افتاد و از پرواز خود باز ماند و معنی گفت آنکه وقتی پرواز
 شد میان او و زمین که فترت بران نوشته شد و پرواز کرد و گفت که
 لا یس یعنی که کائنات یعنی برستی که بر شامی بر کرد و گفت که شامی مانند
 ملک که گرام که نویسنده کان اند و خان اقبال بشمار او آنچه میکند و میکند
 و از روی دانشی در زمانه اعمال تمامی نویسنده با وجود آن زمان اراده باز ماند
 تا به زمان مرگش رسید که لا یس یعنی که کائنات کان فاحش و ساه رسید
 یعنی ترویج میکند بر کار برستی که کائنات است بزرگ و اقدام بران
 به وفای کند و از زمان ثبت دید که واقعا میگویند چون هذا لا یس
 یعنی شنید بر نیز کاری پیش آورید و بر رسید از روزی که جمع و باز گشت شد
 و از روی پروردگار است و از روی بران ترست شد و جان برست

تألیف علی بن ابی حمزه ثمالی که در سیه مجری علی السلام که او در کعبه
قبل ان یصیب خطیست یعنی در باب پنجم از پیش از آنکه از و خطی در
وجه آید پس میریزد مرکب علی بروی آن شش و گفت یا یوسف اتق الله
و انت کتوب فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف باشتر بنویسی علی بنی
و انصاف من عمل او حال آنکه نام تو در دیوان بنیاد و ادب و عی شست است و
یکم حضرت فرستد با تن و غصیب خود بسوی ناز عجبی را که اوست و آرایش
بانیا و خداوند این مرتبه که با خود و خطه این امور و مشاهد امثال این است
پس خود را از ان باز نهاده و رسوخ و رحمت سلطان و وزیر و پادشاه را غایت
و چه خوب واقع شده است تبشیر ز عثمیری صاحب کشف که تفسیر خود
بعد از نقل این اقوال از ایشان بر زبان کرده است و این و ادب و انصاف را
چون بعد از نقل کلام ایشان و بان آنچه معتقد امین است از ان عبارتی را
کرده که ترجمه اش نسبت این امور و آنچه مثل است از امور نسبت کارها
خوب جبر که دین اینان مقبلیت بر زبان و اقوامی بر خضای تعالی و پیغمبر
و انرا می کند و تجوید صدق آن نبی است و ادب و ادب و توحید منی معتقد
در روایات و مقالات ایشان راه این حرفانست و هرگز را منی نسبت
امثال این امور بکسی که بر شنبه بدست و هدایت خلق فایز نمیشوند و اگر احیاناً
از یوسف جدا می افتد و واقع میشود بر آینه و رسوخ و تبشیر و طاعت و
و توحید و انجی که از و واقع میشود در کلام مجید که می بود و چنانچه ذلت
و تحسیر آدم صنیع و در کلام مجید حکمرانست و همچنین آنکس که از و او و چنانچه
در و من علی بن ابی حمزه علی السلام واقع شده و تو به که بعد از ان کرده اند و است
که از ایشان واقع شده و در هر دو ان است و چون تواند بود که از ان

مبارک است با شال این امر واقع شود و حال آنکه حضرت غوث در کلام مجید
 او را شاکر و دوست و محض مایه و قال الله تعالی و ما یطیع الله و
 رسوله انما هم خاسرون و قال تعالی الله عز وجل ما یطیع الله و رسوله
 انما هم خاسرون و در این جانب و در آن جهان تمام نشسته اند و نهایت قوا و شجاعت
 داشته است و بر وجهی باطنی خود جاوده است که از باب قوت کرم
 بر آن وجه جاوده میسند و در آن حال بی غلبه بصیرت بر دلایل حسیست
 هیچ آن داشته است تا آنکه سبب آن از حضرت غوث شریف شده است
 که خداوند سنان او در کتابهاست که قبل از نزول قرآن بر اینوی سنان
 نازل شده واقع شده و جاذبان در قرآن مجید که محبت الهی است بر این
 کتابهای او و آنچه در آن ذکر است از آیات و بیانات مصداق است
 فرشتا و سنان آن است که از شرف قیامت و کلمات منتهیه است که باقی
 قصه او همان مقام و اقتضا و در ضمن هر دو کلام طهره و از بان صدق و سنان
 که کلمات او در این جهان که همه از او باشند و از این زمان چه چیز نسبت به
 هر که از او بر سیم خلیج آید و تا اکتفا با دو چیز و یاد نمایند در وقت
 در سینه کاری و پاک اند و شایسته و در این دو مقامی که محل ترسش می آید
 و مقام در اندون با حال و در از که بر سیم هر که اند حضرت غوث و بیانات
 از رحمت بی نهایت خود بسبب ایام انبیا و امری را که میفرمود و بیکدیگر سنان
 الهی رسد و را در کلام مجید که سنان حسن است و این است در میان آن چه
 آن باشد که اکتفا کند مردم به نوری از بخیران خدا و بختن میان پای زمین کنند
 و کشور و سنان را و با داده به شرف بر وجهی ام و در آنکه سنان کند هر که
 او در آن زمان که در سیم مرتبه رسد و در ضمن آیات قرآنی با در این که شرف

[illegible]

یعنی زنیها را خواست هر از نفس من گفتم خود را از من بر آورده من
در غلام و از او که در سیکوتم بجای که گفت و تا این حق است ای قاضی
البیضاء یعنی بار خدای زنده از او دست ترمیدم و از این پس زمان
مرایان میفرستد یعنی بهار است بزاده انا اقراف زنی و آنجا که گفت و گفت
و او که از حق نفیست و ظلمت من حق من که در خواستم و دست را از نفس او
و آرزوی وصل او که در من نگاه داشت او خود را در تن بدن و زنده او و من
بعد از آنکه زنی که طلب بود که بر صفت حال او اطلاع یافتند و احضار
کردند و در غریزه بیکسانی یوسف که گفت که آن شخص الکلی انا را و دانه
حق نفیست یعنی اکنون ظاهر و سواد است آنچه حق و درستی که حسن است
یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او و در انا اقراف نو هزار و هشتاد
بها از او که که سپید است یوسف همیشه از حب دور شده است و
زنان خود که گفت که من کینه کنی انا کینه کن عظیم یعنی بگری که
این کار از هر چیز است و تحقیق که که و کمر شایسته و زنده و زنده
حق من یکدیگر و انا اقراف زنی جایی که گفت انا را و العین و شایسته
فنا ها حق نفیست و من کینه کن انا لنهاها فی ضلال منین و در کینه
آورده که زنی بود از آن پنج نفر از او من شنیدم نام در شهر من شنید
زنیها پیش گرفته و گفته زن غریزه منی زنیها طلب کرده است تمام خود را از
او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او را بر آورده و درستی که شایسته است
خلاف ال و از دوستی منی دوستی و محبت یوسف و حسن ال و در آره است
درستی که بای منم زنیها را در کراهی بود و او خطای من و سواد که با و در
مثل غریزه من شنیدم خود را کرده بجایی که گفت انا حاش الله ما عینا علیه

بگوشت خدای تعالی از آنکه فاسد بر آید از آفرین مردی پرسید که اگر
 روزی نگار باشند به سفت نه استیم ببرد، امری که چو ناسته او را باشد و اما
 اقرار نمود و فرمود و شهد شاهدین اهلها ان كان فی قصه قلین فی
 قصدت و هوین الکاذبین وان كان فی قصه قلین دین قلین
 و هوین الصادقین فلما ان فی قصه قلین دین قلین انشأ من کلین
 ان کلین عظیم
 چو بر سفت نسبت این را در آید
 و در دوامان هفت خوان از الاسبین است بان پاک و امن و عزیز گشت چو
 راستی این حرف برین ظاهر شود و حکیم خیر از شانزین و اندر خبر داشت
 بر سفت گشت در خانه که یکی بر چهار و صد غیر گشت که یکی در آن حسن چه دانست
 سخن گوید بر سفت علیه السلام فرمود که خدای من قادر است بر آنکه او را بنشیند
 و در وقت که فتنه بر آید از آن که در کجاست که تو چه میگوئی که در کجاست
 یعنی در آن وقت است بگوید و خدا ایستاد ازین قصه خبر میدهد که و شهد شاهد
 من اهل عیسی که این را در کوهی چسبند از آن که ازین کوه اند که او سپید گشت
 بود از روی ملک گشت اگر که باقی بماند از من بماند و ما شهرتین در دست
 خود صادق است و او کاذب و اگر از عقب پاره بود و صدق و عوی او بر غیر
 ظاهر شده و اما سادست حضرت فوت بر هفت و یکین بر سفت و از تقابل
 کذا فی ظرف غنم الشؤ و الکفشاء و انما فی عبادنا المخلصین
 بعد از آن که خبر را داد از آنکه زلفها قصه مباشرت بر سفت کرد و اگر کسی بود که بر سفت
 مشاهد بر آن پروردگار خود میزد و تاسیت قصه زلفها میکرد یعنی چون مشاهد
 بر آن مابک بود و قصه او نکرد و میفرمود که چنین او را نبات و اویم در حالت
 حق و بر آن خود را با او تویم تا بگویم از وجودی و اعمالی نداشت بر این زلفها

و چنانچه در وقت دنیا کاتبی
 آورد که بپایان آورد

بر کسی که او از سببه کان فاعل است یعنی پاک کردن سینه و شستن از
و اما اقرار همینان جانی که میگوید فیض ذلک لا یغنی بکم انما یغنی الله
عبد ذلک منکم الغنی بکم یعنی بزرگ و بزرگی تو که پروردگار و مالک
قسم که در وقت نام اغوا و کرامی جیسع فرزندان آدم در خواست آمد الا جمعی
که بصفت اخلاص صفت باشند یعنی در ایشان در صفت نجات هم داشتند
شد که در صفت از بندگان مخصوص و پس کیم صبی که نسبت در انتخاب این مل
بر صفت هم میباشند اگر ادا اینها خند مسکرات حق را جعل و علی بجا رت در
و اما از ایشان در مل قبول کنند که از اقلی شیطانیست و اقوات اول
غایت از اینجا بود و ترجمه کلام امام غزالی با ترجمه آری که ایراد کرده است
این که است و در غایت لطافت و بیاضیت مقدون بکمال حس و لذت
و اما الهادی اینجا هم کلام بعضی مفسرین که تجویز نسبت حفظ پیغمبران علیهم السلام
مکروه را در ایشان را از آنکه با یکدیگر صغیر و مصدوم میدانند و در تفسیر آیه
و انی و ابی که بر سوال چهارم ما چون استمال و اردین تو که تعالی یلیق فو
لک الذلک ما نلقیتم من ذلک و ما نالک من من حب فاما مشورت صبر
کنند از حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله و در زمان که گشته
و آینه مضطرب و مختلف است و بچینه و جدر مقام توحید و توحید اول
آمد و از حق و زمین با نسبت که بر زبان بزرگان امام معراجی شنیده
و بعد از این صحبت رسیدن نقل این حدیث جای سنگ و ترو و دران است
و بعضی از ارباب تاریخ و احادیث سیر اگر که در اندک مشرکان که قبل از آنکه
که بشود میگفت اگر محمد علیه السلام بر غایت حقانیت شود و حکم او در مردم الهی و جلال
باز سلوک ما خواهد شد که او علیه السلام بفرستند خود عقی که بار ابرتر که

و پرستش و ایمان میکند معرون جواب است و چون که مفسر زاد الله
 و تعبیر بر دست این حضرت متوجه شده و اقامت مسکین و اعتراف بحقیقت این
 پیغمبر و توحید و هیچ فرج بشراف اسلام که دین الهی عبارت از اوست و آیه اوست
 بوقت محمد علیه السلام که در دنیا خجسته جوهره که بیدار اید الله انصر الله و فتح
 و رَأَيْتُ النَّاسَ يَخْلُوكَ فِي دِينِ اللَّهِ أَجْزَاءً بَنَ الْفُلُقِ اسْتِ و انکار
 که بر حضرت و هشتم بر آنکه ایمان و بر ترک پرستش منام دعوت میدهد است
 زایل کرد و ممکن می که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت مذکور بقفت
 ایشان متوجه و آرزو چه گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام
 آن دو قسمت و اگر باین تاویل غایب کنیم و محل کنیم دینی را که در آیه و قسمت
 خانه چنانچه اگر مفسرین نصب و انداخته فسخ که با بر سرش گمان مقدم و چنانچه
 هیچ نخواهد بود زیرا که مفسرین ساختن الهی که با بحیث حضرت صلاحیت آن دارد که
 سبب فخران کنند و او شود که اگر مرکب جزئیات و بیاید است مثل آنکه گفته
 شد که چون قیام الهی که اجرت آن حضرت متضمن چهار آنحضرت بود و اگر چهار
 آنکه چهار وقت و چهار دست متعلق آن است که بذهبن الشیاء است غرض
 آنکه پس فتح که سبب آنرا بر آن گناه بود و باشد و امثال این تو جیات و در این کار و اما
 بنا بر چنانچه امام علیه السلام فرموده که سبب بودن فتح که مراد از شکر که حضرت
 ظاهر تر از آن است که اعیان و چنان داشته باشد و گنجایش یکایک پس در این
 و محبت است از آنکه حکما امید و مفسرین اینان رمضان الله علیه مثل شمس الطلوع
 شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طریقی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید
 مرتضی علم الهدی که با وجود تعارض بیاض که تفسیر حدیث و هم کدام و اند
 در هیچ از کتب خود متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور نشده اند و چنانچه

درین باب ذکر کرده اند که بنا بر سبب ضعف و تکلیف بقضا است باینکه
 حدیث در بعضی مصنفات همچنین باوید مثل بیون اخبار الرضا و غیره این
 مذکور است و در این باب باوید بر زبان ایشان مقدم است از جمعی که بخوبی
 حد و برکنه از اینها عظیم السلام کرده اند و ایشانرا بمصنوع منسب انداخته
 که بخوبی حد و برکنه را بگوید و هر دو که در حد و برکنه را در حد است برین حد
 کرده اند و گفته اند که در حد و برکنه حد و برکنه حد است که پیش از بنو
 از حضرت واقع شده و کنانی که بنو از بنو حد و برکنه حد و برکنه حد و
 پیش از فتح که در حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 واقع شده و در حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و
 که پیشتر حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 و بعضی که بخوبی حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و
 پاک سید اندکانه را در حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 و تاخر بر حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 شرکت و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 بنا و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 تاخر برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 شرکت برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 بنو حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 که در حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد و برکنه حد
 سلطان شده که هر که بگوید تاخر نظر جمیع که خبر فتح آمدن ایشان است
 و آن وقت بران اتفاق باقی بودند و اگر عمل شود بر آنچه قبل از جرت و بگذشت

حرکت واقع شده پس بدان دور که آمده بود و الله اعلم بقاصدکم

عقد

روایت شده است پسندی که مقصود است شیخ بزرگوار این کلام

عزیز بن سیرب الکلیفی از جمعی از اصحاب حدیث که عبارت از علی بن ابراهیم

بن یونس و یحیی الذب و علی بن محمد بن عبد الله بن نوید و احمد بن محمد

بن اسیر و علی بن الحسن باشند یا احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در

حدیث دوم سببی ذکر یافت مشهور است میرقد و دو قول و اگر چه در

احادیث دیگر نیز در دو قول نقل کرده و در بعضی نسخ و تواتر است

استخار بنو و اگر چه بعضی علماء جلیل صنف حدیث کنند و بسط و کثرت

منها حدیث یکصد و پنجاه حدیث نقل کرده اند و این دو روایت پیش از

او و شیخ جلال الدین مطهر در خلاصت جلال بن یحیی و محمد بن یحیی

از شریف بن سابق تفسیر که اصل او از کوفه و مات و چون از نجاش

نقل کرده تفسیر مشهور را نقل کرده و اکثر معانی رجال ضعیف است و گفته اند که

صاحب فضل بوده و گویا حدیث تصنیف کرده و از فضل بن قریب بنی

که اصل او از کوفه و نجاش است و از آنجا به مدینه نقل کرده و معانی رجال

و گفته اند از امام یحیی بن محمد الصادق است حدیث اسلام گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل يحب من امر الله من يحسن

من تکریم الله و دوست و برادر فی حکم منطقه و یحکم فی الاخره و شرح

کلام لا حقت تمام در شرح و تفسیر اول گفت رسول خدا صلی الله علیه و

آله وسلم که گفته و از این معنی می پند و حدیث اسلام که ای روح الله ما با که

و تفسیر بنام می فرمود که کسی که دین او خدا را بپا و ستاده و سخن کرد

او علم شناسد از یاد کرده و علم او باعث رغبت نشود یا خست
 آدم قاتل الحارث بن جح واریت و جاری یعنی باری و عند مطلق
 یاری است و پنهان و در ادبها جمعی اند از اصحاب می که است اخلاص
 بحضرت داشتند و انصار او بودند و گفتند ایشان را چه مطلب است
 حواریان میگفتند که حرفت ایشان کاذبی بود و با جهاد از او ساختن غایبی بود
 ساخته میگردیدند و چون حواری شوق از حورست بفتح جایی میزد خاص
 دل فی القاموس حورته ای خلعت و پشته و بعضی میگویند که ایشان
 و تابع کاز و اهل حرفت بودند و اطلاق این نام بر ایشان کنی می داشتند که
 سوا خط و صنایع نفوس مردم را از او ساختن و در صاف و سیمیه اخلاق پند
 پاک میکردند و با علم خود که موقت قرب و در غایت حقیقت رسانیده و از غفلت
 جوی نادانی میرسانیدند من دیگر کم اندر کسبیه توصیف کرده است
 عیسوی بنیاد علیه السلام درین حدیث کسی که بخیر محالست و منشینی او
 فرموده اند و بنفست اول آنکه دین او باعث پیوستن خدا باشد و آنچه
 از دین او برب زد و محالست و منشا جاده اصحاب کثرت در ریاضت الهی
 منی مشایخ میشود و هم که کلام او موجب توبه و تقوی هم منشیان باشد و باشد
 حاصل ایشان از دست خلیل و نادانی سیرم اکمل او باعث رغبت باعث
 شود یعنی درین حال و عبادت او باعث اقبال میل خاطر باشد بپیام بحال
 اخروی و باز و بیشتر نفس را از اشتغال نوی و بیاید داشت که مراد بها است
 منشینی درین حدیث هر است که متضمن الفت و تزیادتی مخالفت و حسن
 بوده باشد و این معنی است عارفان دارد که کسی که مستقیم با این صفات
 نباشد نباید با او محالست و مخالفت نمود و ترک مصاحبت او باید کرد و آنچه

و میراند تا او کیند. انکب رسول الله قال بر حقه بقیق المعبود و یکنف
 یطیق حق پور و ده مواد و الیکه منی هر اینست خواجه آدم بر مردم زمانی که بود
 حج صاحب بنی بلامت غایب الا کسی که بگریز و اوسته گوی بسر کوهی و از پیر
 بر دخی با خند و راه با بجای خود می که حاضر بود نه گفتند که خواجه بر دران دکان
 ای رسول خدای حضرت فرمود نکاهی که مردم تحصیل سببست نتوانستند
 که با کتاب مامی خدای دست زدن با سودی که از کتاب آن بر ایمان جان
 نیست پس دران مقام غریب بودن حال خواجه بود و مردم را بر ترک گداز
 حرجی نخواهد گشتند ای رسول خدای نه توانا امر کرد که خدای دوزن کردن
 حضرت فرمود و بی چنین است و لیکن چون آن زمان برسد و پاک مردم دست
 میر و مواد و خواجه بود اگر چه و نادره گشتند باشد در دست دین و فرزندان
 و اگر زن و فتنه زن نه گشتند باشد در دست قریبان و مساکین و گشتند
 چون خواجه بود آن ای رسول خدای فرمود نه سرزنش است او خواهند کرد
 بر یکی سببست و ندادی و تکلیف او خواهند نمود یا چون که طاقت او با
 زنده آنکه برسانند او را بقای که باعث است کتاب مامی و پاک وین او را
 پس همان بر سر که از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال غایب و فوت دنیا و آخر
 فرود آمد و رفت و تاز وانی از سوادانی مصنف کرده و بزرگ آرای فرزند
 و نه هیچ مامی به پیش فرود هر که توفیق رسالت ابدیل و غنی بگزید و دست از
 قال اقل - فوت اندر و رفت تا ای خدای تو حسب جوی را از اخلا و اینها
 که تو خدای فوت دنیا وین دوزخی از مردم عالم گزین چون مشب قدر از سواد
 شد تا بسببم از دوی سرور شد - اسم اعظم و کوه کس نشناختن سرور
 بر جوی با شش که قدم از خلق پنهانی می: لیل العسری و اسم اعظم

[illegible]

و بی ستاد و بیکر رسول خدای تعالی بجای داشت مال من حکم کن جانم
 خدا فرمود است و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فراموش نمی جانده خواب حضرت مقدس
 بنای صلوات الله علیه و آله باری انحضرت بود و بالشی که بران تکبیر میفرمود
 از پوست بود و حشوان لیس غراشبی از شبها بر سیل اتفاق می افتاد که در راه
 ده لا کرده فراموش حضرت ساخت بود و چون جمل شد و از خواب بیدار شد
 بر زبان بیادک آورد که امشب ما پیش خواب مانع آمد مرا از قیام شب
 اگر که در دیکر انچه نماند و بهمان انداختن یک لاکتفا غایت پیش آمد
 بان اعظم صاهتا صاحب اسم منقول است از حدیثی بان می دانان داشته
 از حدیثی بان و منور شده و در حدیثی از حدیثی که فرمودی شکر الی سبیل
 شکر می نصف است و بعضی فرمود آمد و خواه نصف باشد و خواه نه و اینجا
 معنی محلی است مذاقش قول یهودی بعد ازین کلام که فاکم فیه با تزل از حدیث
 یا فرست با احتمال آدم چه اگر تین مرد که چند است یکم از پیشتر اجتناج دارد که
 چه نصف است یعنی لا اله الا الله فی شکلی التورته می آید که که نیست و این
 که در توره است گفت که ستایش تست لانه و انصار شده است در کلام بواسطه
 و لالت مقام بر نفوذ دستگیر موده و یکم که بعضی نصیر و ملاکت قال فی التورته که
 بلکه و نصفه و همچنین که در احرام را که ناصیه و اند بر اسط است که محل نقص کم
 شدن کنان است یا فانی در ترفع که این ان یا بواسطه آنکه هر کس قصه آن شکر کند
 از روی غلظت و ان ملاک میگرد و خاچک نیست صاحب غلظت و انچه شد و صاحب
 بطیبه صاحب ترفع هم موضع حیرت است و هجرت کبر او ضم با هر دو آمد و بعضی بران
 آمدن از محلی بلکه دیگر و هیبه بفتح ط و سکون و در سینه رسول است صلوات

علیه و اولیس لفظ لا علیط و لا سحاب لفظ و خفیظ در معنی نزدیک می
 به خلق و سبک کردن است که در سحابین بی نقطه و خا باشد و قبل از الف با
 یک نقطه صند سحاب است بمجرک خا که معنی شدت صوت و فریاد کردن
 عرب میگوید سحاب القرم معنی نصایح او تضار بود ابریکه کبر فریاد کردن و یکدیگر
 زدن و تشرین با هم و قول انما تشرین برای بی نقطه دو وزن از وزن فعیج
 و آتش و وزن او دست که معنی او آریست قال فی القاموس الزاد و الله
 ان یمن ریضا صوح و خا فعیج خا نقطه دارد و بعد از ان فون مراد فعیج معنی
 مراد و یک معنی اند و فعیج در چهارست واقع شده است کما فی القاموس سوال الله
 صلی الله علیه و آله عباد می تواند بود که صغیر غایب باشد معراج که
 رسالت صلی الله علیه و آله می تواند بود که ای اصل که باشد که در حالت دخی باشد
 چه بهر حال و در در لغت آمده قال فی القاموس الهاء که معروف کالکتاب
 و کانت مرصعه او در فقه معنی الش است و آدم فعیج حمزه و ال جمع او یک که معنی
 یعنی بالش حضرت پوستی چند بود که با هم مقبیه کرد و بود الله شفی العرش
 البید العله یعنی چون فرشتگان من مشیت و دلا شده بود اینت و نری که از ان
 سکسوس من میشد خا اذ نفس در از قیام جاز و نفس من اقبال ان کرد که از ان
 سفارت جویم و جاز مشب بر خرم و کو یا حضرت صلوات الله علیه و آله و از غار
 مقام بعض غار مشب خواسته باشد و عطاء و عزوان الله علیه بر اینست که
 و شش من شیع قیام جاز و از و اجابت فعیج یا حضرت بعد از ان برایشان جاز و عطاء
 میسم

روایت شده است بسندی که انتقال یافته است شیخ بزرگوار محمد بن عیوب
 که یکی از اصحاب است که در حدیث محمد بن ابی انیس شده و از احمد بن محمد

مع حاجت که بیا و الاخره شرح کلام بفرستد و در ضمن آنجا
 و انجام آنجا بهر شغل و بوی پیش پیش اهل خانه کلام و نام علیه السلام اگر
 مردی که می بیند مریم علیه السلام بهی و بهی که اهل آن بود بر جای خود مرد اند
 کسی بهر دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات و در باب آن نیز
 خانه و در به حساب دیگر که گفت بهی که ایستاده اند که غضب بلی که
 کنی که از ایشان در وجود آورده ایشان را فکرت است چو اگر شرف و چه افت
 نموده که کرد و دفن میکرد پس و از این که گفت ایشان از پیش رفت گفت
 روح است و ای کلام و عاکن هرگاه الهی که است از آن که و از آن برای آن
 و مندی که اهل ایشان چه بود و بچشم عمل استجب این عمرت شده اند تا
 و بعد از آن کل کردیم خانه این غیب چشم پس می علیه السلام منس ایشان
 در موضع آنجا آورده و عاکن در یک و احدیت و احوالی ایشان از آنجا
 پس می که در هر موضع اجابت آورده اند و فاد که طلب کنای می
 ایشان که جواب تو خواهند داد پس می که اندکی شب و وقت قضیه هر آن
 که درت انقاس صلیق بر قاست و بر جای میبندی از زمین برآید و گفت ای دل
 این چه شخصی داد ایشان میادرت بکاسب بودند که گفت یکب و روح او و کلت
 می گفت جای رحمت بر شاخ و سپید مرا که اهل شما در دنیا چه بوده
 و چه سبب است باین عمرت شده اند آن شخص گفت محل عبادت خدا و
 بود دوستی دنیا ترس آنکه و آنکه وی بسیار و نهایت غفلت و گرفتاری بود
 بود می گفت دوستی شما دنیا چون بود گفت آن دوستی غفلت بود که هرگاه روی
 بآی و در آن حال فرحاک میشدیم و هرگاه روی از ما بری یافت میکرستیم و کلین
 میشدیم می علیه السلام گفت عبادت شاعر غفلت را چون بود گفت ای

در باب معاصی او آنچه را بران میباشند بعلیه آوریم و میسخت
 آنچه پیش ازین شده گفت فراموشی باقیست بدین و رفاهیت عالی و
 معاصی غرور را و او را ویم پرسید که ما و چه فرست گفت همین گفت همین
 که اوقات گفت که معاصی آتشین که بخت سوختن بری افند و زند و شوکتیک
 از برای منشن با تو زیادت میسخت گفت در آن وقت شما چه کردید و
 چه گفت گفت گفتیم ما را باز فرستید چه نیت از به و پرسید کاری قیام نایم و لایق
 تقصیری که از ما در وجود آید بکنیم یا نکنیم گفت دروغ میگوید چون دنیا با ذکر و بیوقوف
 علی بن اسید که بجهی علیه السلام گفت چه گفت که غیر تو کسی از دنیا بر من سخن در نیاید
 و این امر به اختصاص یافت گفت ای صاحب ایمان ایشان را پذیرایی کنی آتشین
 و در آورده اند و سزاوارست ملائکه خدا را و او را و من اگر چه بیان ایشان
 بر دم اندازم بنده و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون خداست
 تا زنده مرا تیرا ایمان و اگر گفت پس ملائکه را و بخت بر کن زنده و حق
 باز داشتند و مشرف بر اجساد و در آن چنانچه میباید که بر روی در خواست
 و راستش را بانی از آن خواست پس میسخت علیه السلام روی مبارک را چنانچه
 مرا بیان کرد و گفت ای دوستان خدا است که در آن بیان خشک و تنگ
 که گفت و فراموش بر نه جدا نیست بیا از کوی کسی که با حقیت دنیا و آخر
 باشد منشن دوم اما اسم آن شخصیت نیم حرف استماع است که در اصل بگوید
 بر اسطه تنه و اگر در آن خطا نیست بنده آن و گوش انداختن و حق که حکم کند شود
 و که هست که انقضی ما حذف میکند ملایم و او را و چه قیام که در اصل او را و او
 و لم یکنه الا لاجل حفظ نفع حسین و خادم حسین و سکون خاطر ده آمده و منی حضرت
 و او را و منشن است و او را و منشن است که تا اقدار درین فقره منی و فراموش

یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب یعنی توانی استعمال است و ممکن است
 هستی خود که شاکت و ممکن است و زاده در فعلی باشد متناهی و محلی و
 خارج شاکت محلی شود بر شاکت قوام و قبالی ایشان با یکدیگر چه شاکت
 اشخاص چنانچه ظاهر است مقرر نیست با روح احد و کلا تر جسم که چهره فضا
 صبی علیه السلام باین دو ششم احوال بسیار است و درین کتاب بیکرسته
 از آنجا که برای هر یک از اقسام میرود و اما تمیز روح الله قول اول آنکه چنانچه روح
 باطن حیات است صبی علیه السلام باطنی است و باطنی طریقی است
 این قیام میزند چون آن میزند و اما روح الله نامیده و دوم آنکه او
 روحی بود که دست صنع الهی صورت بسته بود بر هفت ساس بشری است
 روح یعنی قیام است یعنی باوی که آنرا جان و منه و صبی علیه السلام بیخ میزند
 در سلسله مریم در دو دو آمده بود و در حقیقت باطنی است که آن میزند و اما
 در تمیز بود که گفته است قول اول آنکه بیکدیگر میزد و در دو سلسله چهره
 آنکه در کوه او با حشر است که این کوه که انی علیه السلام و انی علیه السلام
 با و است و یافته چنانچه بفرمان گفته است و است می باشد فوادی
 آنکه بیخ میزند و در حقیقت باطنی است که آن میزند و اما
 بیخ میزند که گفته است و گفته است که از چنان که شریف را شریف نامیده
 در تشبیه کرده اند بطنی و در حقیقت بیخ میزند و در حقیقت باطنی
 روح اسم غلبه است یعنی ترم چنانچه در اولی علیه السلام است و بعضی از ارباب
 لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی کاه و در حقیقت ترم و
 میگویند و در مقام خدا روح و کاه بر کس جاده الطاف است و طاف
 بر وزن فقرت است از زمین که بعضی در گذشته از حده اند و است و در

بوده که لام الضل آن را به خلاف قاعده و تیسین صین الضل
 مقدم داشته اند بعد از آن قلب کرده اند و با لام سطره تخفیف باعث
 و طاعت را بر چند معنی اطلاق میکنند یعنی کاهن و شیطان و ضامن
 و هر کس که بزرگ و درین اصل ضلال باشد و هر کس که نوع و یکسانی از عبادت
 نه استیالی و هر که عبادت کند کسی غیر از خدا تعالی و کاه در کلام متقدم
 میشود و چنانچه در آیه کریمه یجئذ ذل انذخاکموا الی الطاغوت
 و کذلک و ان یکفر فاولم یعنی میخواهند منافقان را با و در عری پان
 مرا خدو را بسوی طغنی با علی بزد که میان ایشان حکم نماید و حال آنکه ماسور
 تبرک اند و سبب نزول این آیه آن بود که یهودی را با منافقین حاصل شد و
 بجای کسی میخواستند که پیش او را خدایم اکت یهودی منافق را بگویند که شیخ
 و حکم حضرت محمد بنوی را می شناسد و منافق بگویند کتب بن الاشراف
 از جمله منافقان بود پس نمود بگویم حضرت رضا را پس حضرت غوث این
 آیه را فرستاد و کلام هیچ استعمال می داد چنانچه در آیه کریمه و الذین یکفر و
 اولنا و هم الطاغوت تخفیونهم فی التوراة و انما الظلمة کما صنعت حج اتع
 شد و منی آتی که کافر شد و اندوه را پوشید و اندوهستان ایشان و شیخ
 اسرار ایشان مافوتند که این معاندان و تبان و دیوان که طاعت درین معام
 عبارت از ایشانند بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایشان
 میاست بسوی ظلمات که عبارت از کفر و نداشت و غیبتی بود و سبب
 استعمال لغظی درین مقام از روی مجازت چنانچه در اینجا فی الصل
 گفته اند زیرا که هر که سبب حقیقت عرف غفلت نیست بگویند
 میانی که غفلت دارد و بیسی که نظرون را با غفلت و عیلا و تشبه کند که

لفظی استوار شده و می تواند بود که بی آنجا نیست مع باشد چنانچه
 الخلو فی القس کما ذکره یعنی مع اتم است یا از برای بیست باشد مثل
 قوله تعالى قل لکم الذی یشتفی فی سبیلکم یعنی کسی که بیست سبب است از او
 عین و عا محمد را و او را در سبب عا بکین و غنا این هر دو شرطیه در موقع
 عونس باشد و آنقدر که سبب العبی لازم باشد یعنی چنان سبب که سبب می باشد
 و جهت و به مشابست جهت فاعله سبب بشرط علی شتر جنم کنی یا از آنست که
 شرف بوده است بر افعال آن در آن و می تواند بود که از آن معنی صریح آمده
 باشد و در واقع او را بهی سبب داشته باشند و شتر سبب جانب و گستر
 الکیب فی الکلب یعنی سبب محمول است یعنی بر و در آن جهت نیستیم در آن
 بالغ الحرس یعنی کف نیم گرفته قال فی القاموس جری الشی خود جری لم
 یتم و قد غاشش اول بر آن ای فریک که بخندد آن هر دو نه شد و بیسی
 تقریر کرد از احوال اصل آن قرب و صفاتی که مانده و کرد که ایست بر آن چنان
 از خوف کم دانی بسیار کرد که غاری ببرد و لب و فوج تمام باقی اند و حزن
 بسیار از او بر آن بیست احوال و اوصاف بجای این زمان است که اگر بکنید
 در کوی میانی که گستره ایست با خوف کم تر صفت نیست و در اینجا یکی از سبب
 خاصه ای فاعله دارد نه نه با سبب من القله و به انحاء و چنانکه وقت آنکه
 نقل کرد دست آفرینش صدق محمد بن باقری رحمة الله علیه در کتاب کامل از این
 از بعضی مکان در شبهه حال انسان و شتر و میل و به نیاز و عارف آن و در آن
 اولی است فاعله اش که با نواع که در است و کثافت و محرومیت و غفلت
 او از حرکت و جنبه به انسان در پیش است بول شخصی که بسیاری در کرد و است
 و او را ایچ می بخشد و در آن راه او بزرگ و من گشاده شط آن است که

[illegible]

شیطان را عبادت است چنانچه میفرماید **وَلَمْ يَلْمِزْهُمْ اَشْكُرْ** تا بپوشانند
 آنکه **قَدْ بَدَّلَ الشَّيْطَانُ تَقْوِيَّتَهُمْ فِي سُبُلِ مَا كَانُوا عَلَى** در باب مذکور در شرح
 و در هم سبق ذکر یافت و در وایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
 در باب نری و بجل از کتاب مذکور که کافی موسوسست و بکلینی مشهور از امام
 العاصم امام محمد با مقصود علی السلام که آنحضرت فرمودند من اهل حق
 نقد عبده فان کان اهل حق توئی من ناسد فقد عباده و ان کان توئی من
 الشیطان یعنی هر کس که او را از ذکر سبب تحقیق که عبادت او کرده است
 پس اگر گویند مذکور از خدا که در پرستی که عبادت خدا اقام نموده و
 برده اگر ایشیطان گوید عبادت شیطان و غیره است که راست در کتاب
 مذکور در باب شرک از امام حق با حق امام حنفی صادق علیه السلام که
 آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من اهل حق و جانی مصیبت
 عتبه یعنی کسی که اهل حق نماید در مصیبت پرستی که عبادت او اقام
 نموده است و همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور است کرده است
 ای بصیر که گفت کفر با امام حنفی صادق علیه السلام و پیروی از حقیقت
 تفسیر قول الهی عزوان مجید **كَذَّبُوا بِالْحَقِّ فَمَتَّعْنَاهُمْ مَا يَكْفُرُونَ**
ذُلًّا لِّلْكَاذِبِينَ کافران ملا و پسران خود را که ابدت و انبیاء ایشان میکنند
 خدا این و مبدوان خود دانستند **اِنَّ تَقْوِيَّتَهُمْ** حضرت فرمودند و الله
 و مردم اهل عبادت انفسهم و کور مردم با ایا و مسم و کفن اهل علم و احوال و
 علیم طواف و هم من حیث لا یشرعون یعنی بجز اقسام که ملا و پسران ایشان
 ایشان را عبادت نفس خود نموده و اگر بآن میخوانند اجابت دعوت ایشان
 نمیکردند و بکین حال ساخته بر ایشان حرامی چند را حرام کردند و این

چند ما ایشان آن که میزند و بیارت ایشان قیام نکرده نمی باشد
ایشان در آنجا که برده می شود آن که استند یعنی نیکو استند که آنچه آن
قیام دارند و واقع جاد و ستایشان است و هم در و بیک که در بایت کرد
بطریق دیگر از نام جبر صادق علیه السلام که در جواب و سوالی از آن که
فرموده و الله ما صلوا لهم و ما صلوا لهم و کمن اهلهم حراما و حرموا عليهم حلالا
ما تبوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نازی نکرده و در روز دوشنبه که
حلال کرده بخت ایشان حرام را و حرام ساخته برای ایشان حلال را و الله
نمودنایشان از اعدان و هرگاه چنانچه استند شد بخت غیر و اختیار او را
نوعی و در حقیقت جهاد است او باشد پس اگر از برای این زن در حقیقت بیاد است
سوی ایشان می رسد است یکی و یکی که با انواع متعدد و اخبار مختلفه میگردانند
و استند باشند و آسان در میان ایشان یکشنبه که همیشه پرستشان نمایند و
شریکانی که از خیر ضایع ایشان قیام دارند و ایشان را بران شوی نیست و اگر
حق جهاد است از این حال است مثل الله سبحانه و تعالی التوفیق و چه خوب است که
راجه مدویه و فیما درین مقام کلب الف مبدوع بطاع امره و توفیق الله
الطیب و فیما درین مقام کلب الف مبدوع بطاع امره و توفیق الله
خدا بیانی که مبدوع بر حقیقت و چنانچه از توفیق میرنی و بخت هم بودن آن
در که های ایشان که بواسطه جهشت ایشان افزون شده است تا روز قیامت
چنانچه این حدیث بان ناطق است صریحیت و اما که چهرت بر پنج که است
از این مودت و قیامت عاصیان را ضایع خواهد بود و بر همین ارجاع منتقد شده
و احادیث نبوی نیز بان ناطق است و آیات قرآنی بران شاه و عبادی که
عصب اسلام که در حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده اند اما بر اصل قرع آن

و آنچه بر ما واجب است تصدیق بر حق خداست بعد از معرفت
 حشر و اکیفیت آنکه چون چه کیفیت خواهد بود که ام وقت تحقق
 به آن خواهد کرد به اینست که آن ملک نیستیم بلکه اگر آن از آن قبل است که قبول
 انسانی در آن نیستند پس به و فهم کیفیت آن و چگونه آن نیستند و نمودن
 بدان تفصیل آن و بحث از چگونه و کیفیتش تا که باید بود و معلوم وقت خدا
 صرف باید کرد و در امری که اسم از آنست یعنی در دپسری که ما را از آن است
 و هر نوع که باشد برانده استحقاق آن را از ما منع کند و آن نیست که غیبت
 و در وقت بطاعت اسی و بقیه به داری که آن از منیاست و تا آنکه حال در
 استخوان بحث از آن و مضمون از کیفیت و حقیقت آن و غایب به آن از آنکه
 که ما را از آن نجات و مثل حال شخصی نباشد که سلطان وقت او را بقید
 باشد و مقرر است همچون خود شود و است او را از آن کنای که از و صادر
 قطع نمایند و کوش و چنی او را بپسند او اصلا در تدریس نباشد که فیل
 و کاری کند که دست او بسلامت اند و کوش و چنی او را از آن قطع بر چوب
 گران و آهسته باشد که آید است و افضائی که در آنجا و خواهند بر شمشیر
 و قاطع آن از خود خواهد بود یا عسر و محض عادیست که درین باب از این است
 علیم السلام و در شده است از آنکه کتاب انشاء تفصیل ایراد خواهد شد
 و در وقت بد که کیست از آنکه اتفاق برود که در ایت کرده است از آنکه
 صدوق محمد بن بابیه قری و محمد بن سعدی که بر ساند از آنکه نام محمد بن
 صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند ان یمن الدنیا و الا حسرة الدنیا
 او نهاده است که الموت یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت
 و قیامت باشد نه از قبیل و پیش است که از حد سهل تر و آسان تر موت است

عاشق تو را نسوی فاصد خضرست تا مگوئی که چه عزم سیر آمد سرشتم
 گو یا اگر بیده بصیرت ملاحظه شود در مقام همین حدیث کافی باشد و این
 و پوشیده نماند که آنچه این مرد تکریر کرده که خود در میان ایشان بوده است و از
 بنده و چون خدای الهی نازل شده و او را تیر به ایشان محضه فرار کرده است
 بان و آنکه از اصل ماضی و جمعی که می کشیدند ره بدر کرده و از ایشان خیرت
 گرفته و با کس بودن در میان ایشان باعث است که با تیر ایشان بیهوش
 و در خدای ایشان شریک بود و اگر چه در افعال و اقوال شرکت با ایشان
 واقع نشده باشد و نه است تمام باین معنی دارد که هم مفر مقام الهی که از ایشان
 لَوْ قَدْ عَلِمَ لَكَ تَكَلُّفًا لِحُجَّتِهِمْ قَالُوا لَوْ قَدْ عَلِمَ لَكَ تَكَلُّفًا لِحُجَّتِهِمْ
 فِي الْآخِرَةِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَنْزِلَ اللَّهُ وَاسِعَةً فَمَا جَزُوا فِيهَا قَالُوا شَكَّ
 مَا لَكُمْ جَهَنَّمَ سَوَاءٌ أَنْتَ مُصَلِّيًا راجع آورده که چون بگویم
 از مسلمانان مثل قیس بن قکله و اشال ایشان با وجود قدرت
 که بدین جرات نکرده و چون در سایه تیرین کباب برقی در ایشان نیز
 همراه که از آن بجز کجا و حاضر گشته و بشیر مسلمانان گشته شده حضرت خست
 در شان ایشان این آیت فرستاد یعنی بدستی که آنکه تا کی منی ملک الموت و آن
 افعسین و ایشان می نمودند در حالی که ایشان مستحکمان بودند بر نفس خود و اطمینان
 ترک جرات ترک با وجود قدرت بران گفته تا کی دیگر بایشان ناز و می سرزنش کرد
 چه کارش نول بیدیه از سر نفی و به کدام قوم افتاد و استیسته به مشککان و سواران
 ایشان گشته بودیم با ضیخان و طاجران در روی زمین و کفار بر غالب بودند
 فرستادن در مقام کتیب ایشان در آمده گفته آیا زمین خدا و اسع و خسران
 بنده شما جرات کنیز از برای خود بطرف دیگر از آن چنانچه ما جبران جسته و درین

رأيتهم قال قبل علي عليه السلام فقال قد سالت فيهم ابراهيم بن ابي
 ابي الحسن فقالوا بطلا والله قاتلوا كذا وكذا، فقالوا من هذا؟ قالوا من هذا؟
 وخطاوه وصادوه كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله في عهد علي فامضوا
 فقالوا اني انفسهم كذب على كذا وكذا، فقالوا من هذا؟ قالوا من هذا؟
 كذب عليه من بعده واذا انكم اذ كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله في عهد علي فامضوا
 مستضع بالاسلام لا تاتيتم ولا تخرجوا ان كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله في عهد علي فامضوا
 فلو علم ان سواد منافق كذاب لم يبقوا منه، لم يبقوا منه، وكلمته قالوا له صاحب
 رسول الله صلى الله عليه وآله ورايهم من هذا؟ قالوا من هذا؟
 اخبروا ان من الغثين والرخين ما اخبروه، فمضوا وما مضوا فقالوا من هذا؟
 اخبرهم ان قولوا اتبعوا قولهم ثم يقولوا قتلوا ابي الصديق الذي قاتل
 بالزور، والكذب والبهتان فلو علم انهم انما فعلوا ما فعلوا على رقاب الناس دكوا
 بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدينا الامن عصم الله فمضوا لا يرد
 علي سبع من رسول الله صلى الله عليه وآله في عهد علي فامضوا
 كذا وكذا في قولهم، ويصل به ويريد قولنا سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وآله
 فلو علم المسلمون انه وهم لم يبقوا، ولو علموا انه وهم لرفضوا رجل الشيع من آل
 علي عليه وآله والاشيا امر به ثم مني عنته وولايته لم يبقوا من شي ثم امر به
 لا يعلم خطه مشروعه ولم يخط الفسخ ولو علم انه منسوخ لرفضوا رجل المسلمون او سمعوا
 انه منسوخ لرفضوا، واخراجهم كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله في عهد علي فامضوا
 فلو علم انهم انهم لم يبقوا، ولو علموا انه لم يبق لم يبق فخطاوه سبع على وجه فجاء
 سبع لم يبقوا ولم يبقوا من العلم الفسخ من الفسخ فخطاوه سبع على وجه فجاء
 ابي علي عليه وآله مثل القرآن فخطاوه سبع على وجه فجاء

چندی از تفسیر قرآن و احادیث که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت
 میگردند غیر آنچه دست مردم دست و ششیده ام از آن تصدیق آنچه از ایشان
 شنیده ام و در دوام دست مردم خبرهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث
 مصطفوی صلوات الله علیه و آله که شامخ الفتن میکنند از او آید از علم
 شامخ است که بر آنها باطل و کذب است از اهل پیغمبر مردمان که بر پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و روح می بستند باشند از وی و انشکلی و غیره تفسیر میکردند باشند که
 خایر از پیش خودی انکار کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این سوالی امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام روی من آورد و فرمود که سوالی کردی جواب آنرا بنهم مرستی که
 دست مردم حق است و باطل است راست است و دروغ است راست است
 که رخ حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسخ است که حکم آن باید که با صریح
 باطل است راست عام است که شال چند نیست و خاص است که بعضی از او انحصار
 یافت است و حکم است که منی و ارازان و اجتناب و جمعی که عارف نیست باشند
 خبر و مستقیم است که بر خلاف است محظوظ است که انچه پوست پیاده اند
 و سوم است که توهم آن کرده اند و در واقع نا انچه است و تحقیق که دروغ است
 مردم بر سوالی صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه بر خاست روزی ثانی
 خطبه خواندن و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدستی که بسیار شده است
 دروغ گوئی بر من بسج کسی بن از روی و انشکلی و دروغ میند و تمامین خبر را
 نفران شبگاه او در تشن مجنون دروغ بستند مردم به او صلی الله علیه و آله و آید
 و بدستی که حدیث از چهار کس بشمار میرسد که ایشان را پنجین نیست اول مردی که بیاض
 خفاق تنه است بظاهر خود را مومن و اینها به و اسلام ساختن ریخته و بسته و در
 بر کفر خود باقیست و مستوجب کفر نیستند و هر چه بران اعتقادند از که از او

مردم و اشکی بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله دروغ بنده و اگر مردم بداند
 که او حق و دروغ که است سخن او را در معرض قبول نمی آوردند و آنچه
 مثل غایب درست نیده باشند و لیکن میگویند این مرد از اصحاب رسول است
 صلی الله علیه و آله و بشراف روییت آن حضرت مستعد شده است و شد
 از آن حضرت استماع نموده و از او حدیث فرمایند و ایشان را حقیقت
 حال و نفاق او معرفی حاصل نمیشد و حال آنکه خبر داده است حضرت عمر
 انار با ب تفاق با نخب خبر داده است و وصف کرده است ایشان
 با نخبه و صف ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان و لا اله الا الله
 عجلک لبعثکم و ان یقولوا انفع لقلوبهم کافهم غشیست و
 آورده اند که ابن ابی مرادی جسم بود و خوشنوی و شیرین سخن و حبیب
 شامان نزد یک بهمین صورت بودند چون مجلس پیغمبر صلوات الله علیه
 آورد می آمدند و ایشان باعث محبت آن حضرت میشد حضرت
 غرت این آیه فرستاد یعنی چون می بینی شامان را بگفت می آورد و ترا
 بسکه ایشان از فریب و تری تا زکی و اگر سخن میگویند گوش کنی سخن ایشان
 و حال آنکه در عدم عقل و قلت فکر که و ایشان چه باری شکست و اند به بار
 و از نما و بی شکی چند نه خالی از علم و خلوت پس نه نه بعد از آن حضرت صلوات
 علیه و آله و اقرب و نزدیک جسته اند و ضلال و محمی که مردم را با تش و دروغ
 میخوانند بسبب دروغ و بیانی که می بینند پس ایشان را متولی امور خدا
 در قایم مردم را در تبع اطاعت ایشان خوانده و خود را بسبب ایشان و دنیا را
 و بدستی که مردم را طبع با ایشان و دنیا اند که کسی که حضرت غوث کائنات
 داشته باشد او را دنیا و خود اوست که یکی از حقیر کس که کشته شود در هر سال

در این خبر که است علیه السلام شنیده است خبر را و آنچه پیشتر شنیده داشت
 کرده است و در و هم افروخته پس اگر چه از روی و نشانی و عهد بان حضرت
 دروغ نبسته اما از آنکه اتفاقاً از او که از پیشتر شنیده است و در واقع چنان نیست
 از دست گرفته بر و هم بیکدیگر و علی مفضلان این بنیاد و هر کسی بر و است این
 میکند و میگوید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام و اگر چه
 پانصد که او در آن دم کرده و آنچه پیشتر است حفظ کرده و در معرض قبولش و در آن
 مفضلان میکند و اگر چه خوانشیده و آنکه دم کرده است هر آنکه ترک آن بنیاد
 سیرم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است خبری که از حضرت
 امیر آن کرده است و بعد از آن نمی توان فرموده و او را علم آن نیست شنیده
 از آن حضرت که منی از خبری کرده و بعد از آن امیر آن فرموده و او شنیده آنرا پس
 حفظ کرده است و منی از خبری کرده و بعد از آن امیر آن فرموده و او شنیده آنرا پس
 شده است هر آنکه ترک میکند آنرا و اگر چه شنیده سلطان و قبی که از وی شنیده
 که آن منی است هر آنکه در مقام ترک آن میشود چهارم کسی که سر کرده و منی
 رسول خدای صلی الله علیه و آله است و در منی سید او و منی را بسبب ترکی که از آن وی دارد
 و بحیث تعظیمی که در باز رسول خدای رحمت میکند و فراموشش کرده است
 بگو آنچه شنیده است چنانچه بوده حفظ کرده است و چنانچه شنیده و مثل آن میکند
 بی آنکه خبری بران زیاده کند یا از آن کم نماید و سید آنکه آنچه کدام است و منی
 کدام و چنانچه عمل میکند و منی را ترک میدهد و هر که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 مثل قرآن مانع میباشد و منی میباشد خاص و بی اشتد و عام و باشد محکم می باشد
 و تشابه میباشد و لیکن بود و یک از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم
 میباشد که آنرا دوری بود و کلامی حساس در میشود که عام بود و کلامی حساس در میشود که خاص

مثل سهیل و حضرت غوث در کلام محمد فرموده است که ما آنکه گفتیم
 الْقَسْوَالُ خُذُوهُ وَمَا لَكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُسُوا یعنی هر آنچه بر سر رسول است
 آنرا فرمایید و ای فرشتگان بر او در چپ نهی کن تا از آن ترک آن کنید
 که هر که مرتکب ابراه شود نجاست باید و هر که از نهی او تجاوز نماید در دولت
 ناله پس مشبه میشود این آیه بر کسی که معرفت بان ندارد و نمیداند که خدا تعالی
 رسولی را صلی الله علیه و آله را از آن چنان خواسته اند و نیست آفتاب که هر یک از
 اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب
 آنرا میبخشیدند چه بود معنی ایشان که سوال میکردند و جواب آنرا خوب نمیدادند
 چنانچه دوست میداشتند که احوالی تازه بیاید و مسئله از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 علیه و آله پرسیده ایشان بشنوند آنرا و بپستی که بود من که داخل میشدم بر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله هر روز یک مرتبه مرتب میگفتم پس خلوت میکرد با من در آن
 داخل میشد و من با آنحضرت میگفتم هر چه میخواهم از آن چنانچه اصحاب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله میدادند که گاهی دیگر فریاد من حضرت بران و چه مسئله گفتند
 و آن ملک که هم حضور من بود و بسیار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخدا میگفت
 و هرگاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت و بعضی مائذین ایشان برای من
 خلوت میکردند و از دلج ظاهر و خوراه پیش من برخیزانیدند چنانچه کسی خلوت
 من پیش آنحضرت نمیداد و چون آنحضرت از صحبت غوث با من دوری اندوه و غم را
 ظاهر میداد اسلام از پیش برخیزانیدند و کسی از فرزندان من بود و بپشت
 آنحضرت ایشان را محرمیت ایشان اسرار آنحضرت بر خلاف از دلج ظاهر
 هرگاه سوال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون غایتش میشدم و
 سوالی من تمام میشد خداوند اکلیم میکرد و نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

از آن مجید مگر آنکه مرا بخواند آن و او کشید و برین خایه نه از انجمن خود
 تعلیم کرد و بن تاویل از او خست و از او برین طایفه که بخت یا منتهی
 حکم است یا تشابه من است یا عام و در کار نه بجای غالی که در حق خدین
 و از او گرفتن این من که است نماید من بیکت آن و عاقر ایش مکر دم
 آتین ملائکت ابغای که غزیرت و نزدیک و از یاد و ملام علی که اطا آتین
 کرد و من آنرا هوشتم از قبی که در کار و بخت من به خنجر و کار و کشت
 خنجر که حضرت خت با تعلیم داده بودند از طلال و نه از اهرام و نه از
 و نه خنجر که قبل ازین جوده و نه خنجر که صعبه ازین خواهد بود و یکی که
 از انجمنی سابق نازل بود و قبل از او در طاعت یا مصیبت مگر که تعلیم کرد و ازین
 و من یاد گرفت و حفظ کردم آنرا و خواستش مکر دم حرفی را از آن و بعد ازین
 دست مبارک را بر سینه من گذاشتند و در کار و نه بخت ایتالی که بر کرد و
 مرا از علم و حکمت و نور معرفت پس خست ای سول خدای پر وادار من خدای
 خود از قبی که در کار نه ای با خنجر و کار و نه خنجر از خواستش مکر دم و در
 ازین فوت نشد که هشت با هم اما خنجر برین که بعد ازین خبر یا خواستش کنم
 حضرت فرمود و خیر سم بر تو که خنجر را خواستش کنی یا جمل خنجر بری یا خنجر
 پیشش و هم حکما و تشابه حکم در لغت معنی مضبوط است و استوار است و در
 اخلاق میکتد بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عاقل است
 باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تحفیرش از هر دو محفوظ باشد و بر آنچه حکم آن مستقیم
 و خالی از غلط باشد و بر آنچه در آیه ای است که میگوید بجز و هر یک از معانی که
 نشانه بر معانی است معنی برین اهل تشابه است که معنی آن واضح باشد
 باشد و مقصود از آن ظاهر باشد و برین ثانی آنکه نسخ یا تحفیر یا هر دو در آن

باشد و بر تفسیر این اخبار حکم و تفسیر بر هر یک از معانی مذکوره مراد نیست
 بوده و اصل احکم که در تفسیر علی الاطلاق به کذا پنج کاف و ثبوتی و اهل بر وزن سبیل
 صبیح میباشد است و چار و چار که علی باشد متباین بود که با آن متعلق باشد نمی
 شده است و در کوی برین و متباین بود که متعلق کثیر است باشد تعیین معنی
 و امتداد آن یعنی بسیار است و ما در کوی که میگویند برین ارباب کذب و دروغ و غیره
 مستند برین آن یعنی یسرل منزله خطاب بر کسی که فرود آید و منزل خود که از پیش
 متباین است که با نزول و فرخ و این حدیث را تعیین من کذب علی متباین است و متباین
 انرا را احادیث متواتره و مستند و احادیث و حکم متواتر آن کرده و متباین با اسلام
 خود بر هر اسلام میآورد و از روی تفسیر خود را مسلمان و بی غایت است
 و تفسیر لا هر متباین با اسلام باشد و لا تأیید و لا یخرج بر آن مطلق تفسیر نیست
 خود را هم و کن و کلامی باشد و دروغ بستان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و تفسیر و از این الفاظین با اسب و مراد است که منافقان ظاهر می
 میگویند بسیار خوش لحام و شیرین کوی بودند و منافقان را میآورد و همیشه که
 از تفسیر این مردم بود آن و باعث تصدیق مردم ایشان را و آنچه میگویند
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از احادیث و مرشد است که میگویند که
 غارت بفرموده صلوات الله علیه و آله در معرض خطاب بآن آورده که در آن
 و از تفسیر این الفاظین چه کسی چون بیایند از این منافقان شکست
 میآورد و تمام ایشان از غایت جهالت و حسن نظر که ظاهر ایشان بآن
 از استقامت و آن قبول که اسب و تفسیر و چون سخن در میآید که کوشش می
 بران با سبب ملاقات لسان و حسن بیان که آن کرده اند باز و در آنکه
 تفسیر و تفسیر بر این تفسیر و تفسیر بر این تفسیر که مردم را تفسیر و تفسیر

چراغ است بسبب زور و کذب است و عطف که ب زور و عطف نمیرد
 چاره و می که است اسحق و مسیح خیرانی آن است و خیرا و مثل القرآن
 و می تواند بود که خبر خدا محمد و باشد یعنی بعضی نسخ و بعضی منسوخ و این باشد
 مثل و ممکن است که هر دو خوانده شود که بدل از قرآن باشد و کسی گوید که چون تواند
 بود که بدل از قرآن باشد و حال اگر نتواند قیام مقام او باشد چنانکه اگر کسی
 در آیهی ناسی باشد میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قیام مقام
 واقع تواند شد چنانچه صاحب کشف الحجب و او را نیز گوید و جعلوا آیهی که
 بکف بدل شرکاء داشته و حال اگر در آیه ذکر قیام مقام شرکاء واقع نتواند شد
 چنانچه ظاهر است و قد کان یکن من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و جابر
 انهم کان درین قدر و غیرشان است ستم در کان و غیرشان عبارت از غیرشان
 که قبل از جلالی آورده اند بل مرجع و مایع بر موضع جلالی و در حدیثی که نقل کرده اند
 بعضی شان و قضاست و مرجع فائده بر حسب معنی رجعت باشد و یکن از آنها
 است که بخیر اخصیج فارود و با پیش کلام هم است خبر کان است و در جابر
 صفت الکلام است چه الکلام اگر چه معروف بالف و لام است و صفت این
 نیاید و آنچه بنده معروف بالف و لام که لای صفت و الکلام است و شبیه آن
 در حکم نکره است چه اسطر محمول که از آن مراد شده و می تواند بود که محال باشد
 از وجه اسم کان تیره که محال است و می تواند بود که یکن ناقص باشد که بخیر
 محتاج است و برین مفسر بر وجهان تفسیر خواهد بود و میباید فاعلی تعریف
 و جمله مفعول بر ماقبل است که در وجهان خاص و عام باشد و لم بر ماقبل است
 چه عام موصول مفعول بر است و محقق است که فاعل شیه باشد مفعول لم نیز
 و لم در کلام مفسر باشد که تیره کلام چنین باشد که شیه ماقبل است چه ماقبل لم

معروف و لم یدر آن که جهان بسجده می افتاد و سر خم می نمود از غلظت مافوق
 یا از خلوص حاصل محسوس که میگذشت مرا که با او دوران کنم هر جای که میخواست
 و ظاهر حضرت که در او نمودن بحیثیت یکباره از دوران بطلان
 حضرت پیوسته علی علیه السلام مطلع میباشست برابر اسراری که از دیگران
 آرا مخفی میباشست و میگذشت مرا که عرض کنم با او در معارف الهی و علوم
 ملکوتی که مرتبه اش بلندتر است از آنکه هر کسی بتواند برود یا زود آید و میگوید
 بر آن مطلع تواند شد و غنی و دلیما و تفسیر آیه ایل عبارت از بر که رسیدن
 و تصرف نخستین کلاست از معنی ظاهری یعنی که از آن مخفی تر باشد
 و آنرا از آنکه اول قول گرفت سانه یعنی رج رج و تفرقه است که هر آری را
 ظاهری و باطنی است و مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست و تفسیر کرد و او علیه السلام
 اسراری که بر هیچکس ننگشتند و تفسیر دولت یعنی گفت و در دوستان
 سخن گفتند تا خود از فکر که قلب غریب بگفت و غیب بگوید انفسه
 عن وجهه انرا گفته و اسفر الصبح و انفسه در اصطلاح طریقت که بحث کنند
 از کلام خداست و ای که بجهت اجماع نازل شده و از حیثیت و کماله کردن آن بر
 که مراد خواست از آن و قید قصد اجماع را به طریقت هر دو فن بحث از حدیث
 و حدیث که عبارت از کلام نیست که از جانب حضرت غوث نازل شده
 باشد و نه مقصد اجماع را باشد من طافه او حقیقت یعنی از امری که موجب طاعت
 خدا می باشد یا باعث مصیبت اودان یا مصلحتی طافه و مصلحتی که در حکم جنم دارد
 سکون کاف یعنی حکمت تیر آمده است و در حدیث که هر کس که کمال بر طافه
 کاف تواند بود که خوانده شود که چه حکمت باشد غایتش هیچ شک نیست

ازین جهت که بر طرف سر بر داور ازین لحاظ داشت و بعضی از زنا و دزدی
 بسیاری و معصی که دواغه و همچنین غلات و غراسج چنانچه از بعضی ایشان روا
 کرد اند که بعد از آنکه از کسی تعاقب خود بر گشته و استیافته گفته اند که منظر
 کینه باین احادیث و بخاطر آوری که از کسی که فراموش کرد که چنانچه بودیم که هرگاه
 زانی بی پسندیدیم اندر بعضی رواج آن حدیث بسیاری وضع میکردیم که مطابق
 واقع نبود و بعضی عاقل من این حدیث صفاتی که در علم لغت عام وقت بود و
 و لغات قبیل در هر علم دارد و غیر او از اشالی او چند کتاب در بیان احادیث
 و فروع در تفسیر داده اند و از آن جمله این احادیث را شنیدیم که سعید بن وهب
 غیره سعادت که نسبت که غیر خود پسندید شد و باشد و از مشایخ باطن
 و احوال او پسندید حاصل کرد و این حدیث که کینه از احوال و احوال او پسندید
 و شنیدند و باشد خود را بآن تعلق در صفت ساخته باشد و آنچه خوش نیاید پسند
 و توب و اقرار از او لازم شناساند مترجم گوید اگر آنکه کسی باشد شاد و
 خوشدین و درین باب کفاف است و اینجا خبری خود نیست چنانچه ازین خبر
 میرسد که منسوب است بامیر المؤمنین که گفت و محکم فی المراتب فان
 ضاع علی دنیا سببه ان کان قحطاً لا یجوز فی القبح منی نظر کردن پسند اگر روی تو
 نماید سهل آید و حساب روی نیکوست و اگر نه شست باشد میان دو رشتی که روی
 و فصل باشد هیچ کس در رشتی روی سبب نیکو که در هر دو سبب از رشتی بر نیکو
 به بخت و بی سعادت که نسبت که در شکم دارد به بخت و بی سعادت باشد که یا از آنکه
 به بخت و بی سعادت است و از آن علت و بران حسب مندرست و از استبداد
 خلقت آثار آن را در ظهور میرسد و بخت و از آنجا که بخت خانه را باب سخاوت
 و کمالات کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل بود و غیره بیشتر آن عامل است که

بهشت و اهل بهشت میشود و ظاهر السامه الله به روی و اطاعت زبان و کلام
 باعث زناست و بهشتانی است و در آن کارکن بیان که در باب ایشان می باشد
 مصداق حدیث شاور من و حال من بهل نایه بهشتانی دست خسته و تن خسته
 من انگیزات و فتن کردن و در قبر که اشتن و خزان خود از اسیر کرامی و بهشت
 شده است تر عقل اطلبوا بخرید حسان الوجه و هفت کینه و میسید خبر و کلام
 تر و ظهور و آن که گفته اند روی بیکو و بل غلی کفست لاسم الهم الدین و لاج
 آن و حج العین نیست اندکی کرانه و قرض و نیست در و میسوی و در چشم کنایه
 صورت اند و قرض شدت در چشم بر تپه است که الهام و در دای و دیگر در
 آن سرخ می نماید و کفست لاسم الهم الدین و لاج و کفست لاسم الهم الدین و لاج
 که از هر چه بود بهشت نیست می باشد و نمائند باشد که المردن او که از ایشان
 که از هر چه بود بهشت نیست می باشد و نمائند باشد که المردن او که از ایشان
 ظاهر باشند و خارج می آید از روی که در دو آید است و هر دو می مناسب
 خاتون شایسته می باشد و مناسب شده و احاطه و معانی ذکر که منسوب به معانی
 که در هر یک است از اول است و در اله و کتاب و در الحفظ که از معانی است
 و ذکر کرده است که از جمله احادیث موضوعه احادیث است که بعضی کان برده اند
 که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و در شان ابی بکر آنها را گفته است مثل این است
 و گفته اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و در شان ابی بکر آنها را گفته است
 خود را روز قیامت بر جمع خلق ظهور و جلوه میکند و تو ای ابی بکر خجسته و حدیث
 جبرئیل که آن را الله تعالی را خلق و از روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل
 گفت و بستی که چون حضرت فوت خلق آید و ای سیکر و روح ابی بکر را از میان
 بر کرده امثال این احادیث بسیار که در شان ابی بکر نقل کرده اند و از معانی

سیکو که کن باک نسبت بمری یاتم و از تسلیم سیکو یکمده باب او بچه حق است
 بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که تو را حق و دولتی
 انشکرم و الله الدین و الاکسیر بنی منی بگو بدو راست را و حق را پنهان کنی و اگر
 به ضررتان نفسها می خورید و در مشاهد اقرار بشما عاید باشد پس بگویم
 از خبر موصوفات است که روایت کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که
 آنحضرت فرمود اندا دخل من غطلی کما یجینیه عربن الخطایه و لا یسوغ کشفه
 قبل فاین ابو بکر قال سرقة اللایه یعنی اهل کسی که در قیامت ناله حال او را
 بدست راست او و خند عربن خطاب خوانده بود و او را در خشنودی خوانده بود
 و در آرزوی خشنودی آنحاب گفته پس بگذاشتند و او بگریه و در حال گریه او
 در دیده و خواستند بر او ز غایت میل خاطر که او داشته باشد و از جمله
 اینست که سبب ابابکر و در قتل و من سبب عثمان و علیا علیه منی کسی که
 دشنام ده و نامزد که یه ابابکر و در راسته بقتل و کسی که دشنام ده
 و نامزد که یه عثمان و علی را مستوجب حد و اسل این احادیث بسیار گفته اند
 هر وضع کردن اند و از جمله موصوفات است در رفتار او و جای منی زیارت گفته
 و چند کجی که را بگریه و در میان که زیارت بر من حسب باقی است از و ایست
 گنایه از آنکه هر روز بناید و نظر ای مخصوصه یزید فی البصر منی چون سبزه زار
 سینه و در چشم من غدا ای بزمین خطوه حوضه و منی هر کس چل قدم گریه بر او
 بر آید از و خاستنی او را اسلم همان علم لاریان و علم لاریان منی علی علیه السلام
 می باشد پیغمبر است و علم علم او این که جارت از نفع و تنبیه و حدیث و علم
 باشد و علم این که او از آن علم طلبت شما و علم آقا پیغمبر کلام صفاتی او
 بطریق انتخاب و تقیست که در ولایت هند وستان جدا نشسته سال از خجسته

پنج صلوات الله علیه و آله بر وی سپید شده بود نام او با بقی و دعوی
 میکرد که من از اصحاب رسولم صلوات الله علیه و آله که تا امروز زنده ام
 و چون از ابا طیل پرسیدند تقدیر دعوی او کرده بودند و اما حدیث بسیار
 وضع کرده است و میگوید که من اینها را از پنج صلوات الله علیه و آله
 شنیده ام و صاحب قاضی که محمد بن حنیف فیر و آری باشد میگوید
 من آن حدیث را از اصحاب اصحاب شنیده ام و در حدیثی که نقلی
 کرده است در اثبات کند ب اما حدیث مذکور را از اکثر روایتین با برتن نام
 نموده است و با کمال حدیث موضوعه زیاد بر آنست که زبان هار از حدیث
 تعداد آن برتر از حدیث انجام بیاید و آنست که آنچه این حدیث متضمن آنست
 که حضرت پنج صلوات الله علیه و آله تعلیم کرد حضرت امیر المؤمنین را و بعد از آن
 آنچه شده است و آنچه خواهد شد گفت که محمول شود بر احکام شری و سیاسی که
 واقع شده است و سیاسی که واقع خواهد شد و میتواند بود که محمول بر بعضی علوم
 شود که حضرت غوث اجل و کرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود
 چه درستی که اصحاب سیر و تراجم از سنی و شیعہ نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام
 از آنکه میضایات خبر نمیدادند مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر از آن حضرت اذن خوا
 که بقصد مرگ آوردن متوجه جسم الهی شوند فرمودند و الله ما یدرای العز و کبر
 ان البصر و ان الله تعالی سیر و کید ما و یطهر فی جمیع محله قسم که ایشان را داده
 عز و نه از آنکه بکار داده و از آنکه بهر رفته در مقام نشاندن کفری و فنا شوند برستی که
 حضرت غوث تعالی متعجب بر خواهر که همیشه کید و کوشش را بر ایشان و غیر
 خواهر و ام ابرایشان و مثل اجار آنحضرت بر عدم عبودیت خوارج نرود آن از هر
 و فرمودن که گفتند پیروند و قد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان مصر علم و

یعنی چگونه تواند بود که جوهر که در کائنات است از نور و حال که حضرت مقدس شوی
 صلوات الله علیه از خبر دادند و همین که عمل در افادن ایشان بر خاک خاک کنند
 از مکان گشته شدن ایشان باشد آن پنجانب خبر خواهد بود و مثل خبر از آن
 آنحضرت بگشتن خود قبل از وقوع این سبب چنانچه در آن سرشت
 بر حدیثی که در حق تواند کرد خداوند اول غیر مودت و کشف الحق الله تعالی
 ملاقات میکنیم بخدای خود در حالتی که در سینه ام و مثل اخبار حضرت کمال زیاده را
 با که حج بن یوسف قصه او خواهد کرد و آنرا بخوان شد و مثل خبر او در ایشان
 وقتی که بجانب صفین توجیه بودند چون بر زمین که در سینه زبانات امام حسین
 در آن زمین و مثل خبر او در آنحضرت از وال دولت بنی عباس بر سر
 ترکان و غیره اینها از آنجمله کتب سیر و تاریخ مذکور است و در آنست و آنرا
 مشهور در کثیری از اخبار درست که سیر صلوات الله علیه و آلها سیر کرد
 و تقریر میفرمودند و حضرت امیر منیر شد که بجز کتب جامع ماکرم
 آنچه که نوشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار که
 بن میرزا بکینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام عاود میباشید
 نقل کرده است مشهور است که آنکه که نزد آنحضرت علیه السلام بود و بعد از
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از او که در آنجا ایشان که بر تئنه امامت عصمت
 فایز بودند صلوات الله علیه شتال می یافت از آنکه که بپراشت میردند تا بجا
 رسید و میرزا شریف در شرح مراقب در بحث مطلق علم و احد به اسلام کل فی الزمان
 کرده است که ترجمه پیش اینست خبر و جامع روایتی که منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام
 که مطلبی که علم و حدت جمیع حوادث روزگار و انقراض عالم در آن ثبت است
 و آنان معروف از اولاد آنحضرت و احد علم بان حاصل بود و از روی انعام کثیر

و از دلش آید و خبر میداند و در کتاب قبول مبدی که امام رضا علیه السلام
 بامامون عباسی نوشته است مذکور است که گفت قد عرفت من حقوق امام
 یزید را با یک قبلیت میگردد که الا این بخیر و نه بکامد و لان علی بن ابی طالب
 بر خستی که تو ای مومن دانسته از حقوقی که ما را بر دست تو حق است و بر ما
 باشد از آن چه دان تو دانسته بود پس قبول کردم من بعدی را که با من در میان
 داری ولیکن جزو جامع دلائل امامان بر خلاف آن و خبر میدهند از آنکه این
 با قام خود رسیده و زود در معرض تقصیر و رواج آمد و بعضی از مشایخ منسوب
 به از علم و دین است که بعد از آن بر از بعضی وقایع عالم کون و فناء میدهند
 و خود را بر آن نسبت میدهند باطل است علیهم السلام و من نقلی دیدم و ایشان که
 مستثنی از خبری هستند و از احوال ما دانسته اند و شنیدم که از آن خبر و ما بعد از
 کرده اند و امام را چنانچه ترجمه کلام میرسد نیز صحت بود و در شیعیان صحت
 حدیث است

روایت شده است مبدی که مستقل است شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی که او
 گفت روایت کرده است بن شیخ محمد بن محمد بن عثمان البغید و را شاد و مبارک
 رحمتی که از چاه عمده و از جبهه است که روایت کرده است بن محمد بن فضال البصری
 معروف بابن الزیارات که روایت کرده است بن محمد بن حامد الاسکافی که از فضل
 رحمان و جلیل القدر است و ابو محمد مارون بن موسی از فضل کرده است که بن
 یحیی بن حماد سمری باشد که فرزند من هرگز هیچ میانه در بینت اصل بر اهل
 رسیده و ممکن در کمال حدیث که فرزند من درین محل سپید باشد و هیچ بان را
 بر حدیث تو هم بخط مبارک نوشته که و ما کردم و حضرت عزت فرزند تو نیز
 که است کرده از آن و ما خود آمدیم و کتاب الامارات فی تاریخ ائمه الطاهرات

اندر بی شکی و از یرم الصلوات سلم و قدیم لیسک شوم و علم اخیر شوم و کن بید و اگر کسی
 چال و از هم من بلیک الصیر و در بر هم البکر و لا یقرن لها حتی تصدق قبل کلام
 بالصوم خانه که در بدن چشیده و باطل و جا و نفک و اندر چیک و چشیده
 و طلیک بیا پس لیک و اگر کسی در این دعا فایده نکند یا کسی نصا و یا اگر کسی
 و یک شش کلام جفت نظام و حقن خانه و بخاتم آغاز شش بر و در پیش
 منشی ل غلظت کلام بام علیه السلام اگر چون بر و در و ان و فاست بر
 رسید بهیچین کلام در مقام و صیت شد پس گفت اینست آنچه وصیت
 کن من بنی ابی طالب برادر رسول خدای سلوات علیه و آله و پسرم و صاحب
 آن سر و دوا و وصیت من آنست که برستی کمن کو ای صیدم یا کفایت شد
 نری پرستش و صید و حق می بجای بیست و اندک محمد رسول خدا و است
 بر حالیان که بر کز و است او را بر اسط علم او و سپندیده است او را از میان
 بسبب دانش و آگاهی او و با کز خدای تعالی بر او کفر اندن جمعیت که در قرآن است
 و رسول گشته و مرده است از حال ایشان و ده است با نهم در سینه که گشته
 و در خاطر با شش می برستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفاست در اصل تو در
 آنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صوات علیه و آله پس چون
 واقع شد صیت واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من خادم خانه و برایش
 و بر کن می که از تو در و جو و آید و بگری و بگری که بر کترین منای تو خصم دنیا باشد
 و وصیت میکنم ترا ای شمر زنده پیرایه داشتن فائز و رسیدن اوقات آن
 او را که در آن که بکسی که استحقاق آنده چون وقت آن در رسد و چستبار صیت دعا
 جای که شش بر و در باشد یعنی است بد و مرغ و حق میا طل شش باشد و رعایت
 کردن عدل و انصاف و رعایت رضاء حال غضب و خشم بود که بسیار بکون و کرا

راشستن همانان و نعم آوردن برار بآب قصب و شفت و مجسمی که سیاه نمایی گشته
 باشند در عایت و جوشم و یکی بنویسند و دوست داشتن فقر و مساکین و در
 ایشان در اضع بسیار باشند زیرا که تواضع و فروشی کردن با مردم بهترین
 عبادت است و گویا که در این عالم امینه و پناه آوردن مرگ و ترک این دنیا که
 برستی که خضر و رسول مرگ و نشان تیر چو ست و داغ دارد و خوار شدن امراض و چارهای
 و چنین وصیت میکنم ترا بر حسن آتی در سر و علائق و پنهان و آشکارا و نیکو
 ترا از شتاب کردن در قتل و غل و کجی و کجی از امر آخرت ترا پیشتر نه
 آن سادست غالی و وقت دیگر نیازی و چون بکاری که رای دنیا سادست
 نه زود و در سه آن زودی و صبر کنی تا ریشه خود را در این جای و دانی که تمام
 آن متعلق خود دنیا و آخرت تو نیست و هر تو بود که از سواد و شرف و جاهایی که بدی
 در آن مضمون تو باشد اقرار غالی که همیشه در مقام فریب و دادن و
 گرفتن و بدست داشتن و بدست دادن و بدست گرفتن که عمل تو خاص از جای خود ایستاده
 نفس و سخنان و تسبیح و تهنیت و عزت و بزرگواری و معروف و گمنام و نیک و بد
 و از شکوه و مردم باز دارند و عیبت و زنی کن با برادران خود ای و دوست مردم
 صالح را و در این کن با کسی که از دین تو بکند باشد و در این و دشمن بدست در عمل
 کردار با او باین عمل و بدست و بدست و در میان را جدا و محل عبور مردم و شمشیر و
 بی و در دستیز کردن را و مکار بسیار نهایی که کسی که از حلیه عقل و علم عاری باشد
 و میاید که این بدست و بدست یعنی چنان کن که از اساک بکن گیری که نه و نه
 و تیر نرسد غلغله بر انداز کن بر انداز خویش که باشد میانه و اندک
 پیش از نهایی که طوفان بر آرد و زالی زنده صری که سختی و آزار و کمال و دنیا و دین
 بدست و عبادت خود می آید عقل آن آینه که کوش که در آن که سل غالی و در کوش که

[illegible]

شده است از امام السره العظمی امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طایفه
 برای سوار به جرد می نمودند که جمعی از مساکین نشسته اند شک و باز پیش نهاد
 بخورون آن مشوره پس بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند
 رسول خدای فرود آی اگر با خدای تبارک و تعالی یکی پس امام علیه السلام فرود آمد
 و با ایشان بر روی زمین نشست و در خوردن این شک پاره با ایشان رقت
 نمود تا از اهل آن فایز شدند هیچی برخاست و سواره شدند و چنین روایت کرده اند
 علیه السلام کردند مرور روزی بر جمعی که در من خبایم که فار بودند و با هم نشستند
 در میان ایشان امام علیه السلام آمد و فرمودند پروردگار ایشان گفتند خدای حاضر
 اگر شما را رفیق بمانی حضرت فرمودند من زنده دارم یا نه خاطر مبارک
 او زنده که بسا احواف نه که در وقت شک خاطر ایشان باشد و برین عمل کنند
 که حضرت از ایشان گفتند است فرمودند که امشب میان من و شما است تا در
 اینجا را خیمه پس ایشان وقت شام بخدیت امام علیه السلام است و استوار شدند
 و حضرت ایشان بر یک سفره طعام تناول کردند تا بر جبه خاطر ایشان و بعضی
 این منی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند و احصایم و تعداد
 و حدیث و کلام است که از حضرت خاتم النبیین علیه السلام روایت شده است
 شک با بصر و حدیث و کلام است که از حضرت خاتم النبیین علیه السلام روایت شده است
 خدا این چون مسیحا بر تو گذرد و نفس و حکایت شام کن و چون است که در هر
 صباح با شکر در حال حیات به استقامت خود پذیرد و در وقت صحت
 که را دان مرض کن که تو غیبی از تو امام خدای داشت یعنی در شک زنده با طعام
 خدای داشت و در کار مرد و خدای که تراض در دست خداوند گفت با عارفان
 نامید و میت اند که در حضور او خدای قیامت باشد یعنی پندانی که خدای قیامت

کرد از یک ترا تمییز قبول داد و ترا سید خوانستند سید یا ست
 زشت و بد کرداری در هر کاشی و آرد نام ترا شقی خوانستند که داشت و در
 صید سید تمییز کرد و حضرت فرموده اند انما اعفای حکیم استین اتباع الله
 و طول الاصل اما اتباع الله اعفای عقیقه علی حق و اول ان کل فی نفسی الاخره
 یعنی هر کسی که بر شایسته حکم کرد از دو چیز تعقیب سوا می نفس که فراموش کردی
 دوست و دشمن اعمال طول الی که عبارت از دوازی آرزو و امید است اما
 تعقیب سوا می نفس است که آن مانع قیام شایسته از تعقیب و فراموش کردی
 که یکیش نه دو میان بخندد اما از طول الی حکمت آنکه فراموش میبازد از خاطر
 شایسته و او که از یاد شایسته روایت شده است از انست نه بخت
 که نیز یکی فراموش کرد که بگوید و یا رطوبت این خبر بسع مقدس بنویسید
 فرمود که آنرا بخون من شاسته است شیری الی شپاز انشاسته کفر الی الی الی
 سیکینه از غفلت سید که بگوید که چندی میفرماید که سید مبطول الی که فراموش
 و بیاورد است که سبب طول الی نیست کرد و سستی دنیا و میل نه غافل
 از است آن ذکر که چون استان را دانست و الفهم میباید است او هم
 غفلت و جدایی او بود که آن قیام میباید که در نظر او شیرین میشود و غفلت
 از فکر مرکب و خیال مردن که سبب جمالی است از یاد و رسیدن حکمت آنکه
 چون دوستی چیزی در دل کسی کار که کفر امری که سبب جمالی است بخاطر را ندیده
 پس همیشه در فکر قیام دوام دنیا است و کلمات او صرف آرزوی اوست
 و هیچ زبانی میشود مثل اصل و حساب اوقات و آنچه از آن میل باشد
 چنانچه فکر او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر اوست در حرکت و اگر بر سبب
 در است بخاطر او غفلت که میباید مرد و قیام و انانی همش میباید گرفت و بعضی اعمال

آخرت نیز مشغول میاید شد چون قرار جدا و جالی بخود داده است تا خیرگی از
 آنرا از روزی بروزی و از ماهی بامی و از سال بیالی و میگوید چون او ان
 بگذرد و بسین کوه است برسم و ان مقام خام شده و چون تو رفت و وصل آن
 میگوید چون بسین شرف است و او ان بری رسم چون بان خنجر رسید میگوید
 فلان علامت باقام رسد و چون ان نیز شد میگوید تا فلان خورده را و اما و گنم
 و از فلان سفر مر اجبت غایم و همچنین توبه و تداک و اخات را از ماهی بامی
 و از سال بیالی و از اینها و هرگاه پیشانی که باقتاد او مانع است فایده شنی
 دیگر در پیش میاید که شنی تا آنکه یکبار میسند که ابل در رسید و میاید و در
 برج کار فایده و از این معنی فایده و در اصل استعدای از برای ان بگذرد که
 سهولت تن بان تواند و راه و چسبندگی که با و میاند صبر و نه است بسیار
 در آخرت که هر ابران و در سلوک داشته است و ذلک هو الخیر ان المین نمود
 نه تا کف و این موت برین میل بمن معقول است یعنی هر کس کن یزدان که هر
 هر کس دل با حق است که چند روزی تصرف مرین داده است و هر کس
 ابل شده و نه است و نه است بر رسید یا تصرف او در میاید ان نیز ابل
 که چند روزی و یا هر کس حیات مستقر ساخته است و عقرب ابل بود و در
 که بران مقرر شد و بعضی خواهد شد و یکبار است و کوه شده و باز تصرف او در
 آمد و غرض از این معنی و صاف و قطعه و از این وقت و نشانه تیرست که غرض از
 در وقت و نشانه سام با باشد و طبع هم طبع نیز میل بمن معقول است که برین
 باشد که یزدان که چنانچه مطرح و افشا و شده که ابل و خوار و میاید و
 نهایت قدرت و کمن خوار و بروی یزدان انسان تیر خوار و ذلیل تمام و چارست که
 بر خود تفرق که میخواهد و در کلب بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب از

تامل و شوق و انگاری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذکور مثل حقد و
 حسد و کبر و امثال آن از ذایل میشود و یکی مستند و مصروف و مکرر وقت
 و تامل میشود و پس از منبسط و بجا خود و غیره را در تامل و کارها بکار میبرد و در هر
 یکی و محاسبه با نفس و جهاد کردن یا او چنانچه پیش رفت و اعتدال و احتیاج
 تمام انصاف که داشتن انقباض و انقباض از کمال و انقباض که هیچ کس
 اثر ندارد و در آن مرتبت باشد و این علامات از آن بجهت نرسد صلاحت
 آن ندارد و کمال هم خوف بران اطلاق کند که آن نیست که حدیث نفس و کمال
 دل و ازین جهت است که بعضی از باب عرفان بکشاند از فعل کمال و تامل
 فاکت فن الجواب فاکت این حالت و کثرت و این حالت هم که است یعنی
 چون از تو پرسند که از خدا ای چیزی میسازد که هر کس که می بیند از شیوه و کار
 که آری که از تو خواهی بود و اما که عن التفرع فی القول و الفعل ما یستخرج من
 افضل شتاب کردن و بر سران رفتن است بی آنکه تامل و تفرع و بیرون آید
 شود قاعده ای فانه ای گفت که در وقت باطل و کلام در آخر کلام در می آید
 و میتواند بود که از باب خوف و احوال باشد و کلام در این جهت بر باشد
 که قان فیه که فی خوف جرات خوف کرده باشند و متعلقات باشند و از
 فعل و احوال آنکه تفرع یک است از بکون قال ان الله یوسع لکم فیه کل شیء
 علیه انکم تفرع ای تا شتم طیبیه در اصل و نه بر که و او تفرع یافته است
 نیز طیبیه نیز مشتق از غریبی خود و غریب و در آن اعتن یا اهل است قال
 فی ان موسی علیه السلام اخذ من الله ذبابة و انزلها علی اعداءه و اصل من
 نه که شد و کنه ای ما عاصم غریف درین فقره بر اهل است و اما در صورت
 یعنی بسیار عمل تامل باشد که از برای هدای و تحصیل رضای اولی شایسته غرض دیگر

حتی اگر فایز شدن بر اسب غلامی از قضاوت نیز در آن منظور نباشد چنانکه
 حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده اند و الله عینک و فاعین باریک و اعین
 فی عینک لیکن و بدینکه اعلا عیایه و عینک یعنی بجهت قسم که من عبادت کردم
 را بر اسب تو می که از تو فری تو داشتم و بر اسب طبعی که در پشت تو آورده ام
 اگر اهل آن فقه که عبادت تو کنند پس عبادت تو قیام نمود و این عبادت است
 بر عین و باریک است پس نوع و این کلام را برین معنی حمل کردیم بر اسب آنست که
 باقی عبادت ظاهر تر از آنست که اجماع بر صحت آن باشد و درین باب بسیار
 نوشته اند و شرح حدیث می مستقیم از الله تعالی و من اعین خود را عین فی
 کسیت و بر صحت خود است یعنی حامل معنی باید که ظاهر باشد از عین و اگر کس
 فاع آید خود را بر خود و اسب آن فاعان فی الله و فاع بجای سقوط خود از امر است
 یعنی نمی در حاجت کردن است در مقابل تشدد و سخت گیری و از بابا عبادت الله
 یعنی عبادت است یعنی باید که احوال تو باین و مخالف باشد با حال و نوع کار
 و عبادت من حاصل و عبادت یعنی خدمت و ستم کردن است و عبادت
 یکی سخن نازن و اقتصاد یعنی فی عینک اقتصاد یعنی عبادت
 کزین و توسط میان افراط و تفریط است که در او اقتصاد و بصیرت که این فقر
 تعین امر آنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و فخر باشد و در
 قول بقدر فاع کسری از اندازه گذران چندان که آن عبادت است
 حمل شود بسیار و نیز در پی عینک عینک یعنی چنانکه این معنی که در
 چهره و قسم گوید و ضعیفی است بر بصیرت از با عقل و صدق و صفات پس
 اختیار توسط غلامان اسراف و عینک که غیره اسراف و عینک و عبادت اقتصاد
 در عبادت ایتان و است بر وجهی که بران است و عقب بر یاد و است

تا باعث شغف و عدم رغبت طبع بان نشود و نه است کرده است شیخ بزرگوار
 محمد بن یعقوب کلینی از امام علی بن اطمین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت
 فرمودند: قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا يبرأ المؤمن من طبعه الا بما على الله من
 بهمن فاعمل فيه برقي لا تخضع لى غشك جنانة ركب ان الميت منى
 فى البرية فتر ابقى ولا ارضا قطع فاعمل كل من يرجو ان يموت حيا و ارضا
 من يموت ان يموت غدا فاعمل كل من يرجو ان يموت حيا و ارضا
 على اسلام كاي حال برستی که این دینی که من بآن مبعوث شده ام نیست
 مبین و حکم پس بآن داری برمی و سهولت و دشمن ساز بخش خود عبادت
 خدا را بر برستی کسی که در برستی نیاید نه مرکبی تا میگذارد که نکند نه دینی را
 نیاید که بگذارد که اگر نه دینی قطع شود و مسامحتی را طبعی نماید ای شتاب در
 کند و برمی و همگی بهادر و دیندار که قیام تو بیادست و اعمال مثل قیام کسی باشد
 آگاهان و هشتم باشد که بعد از آنکه برتنی برسد خواهر دینی شتاب
 و خوی زیاد در بسیاری آن کنی بختی کسی که آن امید دارد بانی و همگی با
 قیام نیاید و باید که ترس از خدای عز و جل ترس کسی باشد که گاه و هشتم باشد
 که فردا خواهد رسید پس با هم آنکه بعد ازین توجه دارد که خواستی کرد مرکب مناسب
 و توفیق و تدبیر در جهالت و طغیانهای که بر علقه های نیست و اوزم است
 قسم من عاصی و ابر خود لازم ساز تا سلامتانی از آفات بجان و کنانی که
 زبان مانی میشود و آن بسیار است زیرا که نیست هیچ موجودی و معده و غایبی
 و توفیق و معلومی و معصومی که زبان و در اورد نیاید و متعرض و نشود بخی یا ثبات
 و این خاصیت هیچ عضو دیگر از اعضای انسان را حاصل نیست براسطه آنکه اگر
 چشم غیر سه کرد و اذن و عضو او کوشش دینی باید غیر آماز با احوال است

مبارک واقعیت چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم علیه السلام که در مسجد بصره
میفرمود اندر بعتیک بمانی و لا تلت و فیک لا فرشی و عصیتک بصره
در شیت و فیک لا کتبی و عصیتک بصری و لا شیت و فیک لا عصیتک بصری بار خدایا
عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر نمی هستی عزت و بزرگی تو قسم که مرا نیست
گفت میگردی و عصیان تو نمودم بچشم خود و اگر نیستی چنان سخن میگویم بفرشت
و بزرگی تو قسم که مرا نیست و اگر میگردی عصیان تو نمودم بکوش خود یعنی اموری که
بایست شنیده می شدم و اگر نمی هستی عزت و بزرگی تو قسم که مرا نیست و اگر میگردی
که هیچ خبر تو از من شنیده و در عصیت کاذب که شنیده است با امام الموحدين امام زين العابدين
عليه السلام ازین قبل فقرات مبارک و قسمت که مشاير برسد و عصيان از ثبات
صلوات الله عليهم دارد که از حضرت مقدسه جناب صلي الله عليه وآله تير جوشي حسن
روایت شده است که کعب بن عاص را مشاير برده ام عصمت آنحضرت دارد و از آن
روایت کرده است شیخ بکوار محمد بن یعقوب کهنی در باب استغفار از کتاب کهنی
از امام جعفر صادق علیه السلام که آن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یوبی الی الله عزوجل
کن یرحمکم بعین قره یعنی بدیجستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله رجوع مینموند از
مخاصی و کردار ناشایست بهوی خدای که عسدر زبده است هر روز مشاير در حق
و اصل سنت تیر از کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پنجم صلوات
علیه و آفرموده اند که انی لا استغفر الله و اتوب الیه فی الیم الا کرم بحسین علیه
السلام بدیجستی که من استغفار نیام و طلب آمرزش میکنم از خدای بخود و رجوع میکنم به
او از مخاصی و در روزی پشت بر درخت و مشاير در حق و مشاير این روایات و عبارات و نظایر
سنی و تشیع مبارک و از دست و بخت جوانی که در حق این مشبه تو اندک داشت که با این
علی بن موسی ارجی حاج کتاب کشف النور در کتاب مذکور اخذ آن کرده و آن است

که انبیا و پیغمبر السلام به وجهی سلوک میباشند که جمیع اوقات و در میان مستغرق
 به خدا بوده است چنانچه از ان الهی غور افراغ نمیداشته اند و مخلوقای ایشان
 متعلق به او اعلی و مربوط به عالم بالا بوده است حق را همیشه و رتق بصیرت خدا
 داشته در محبت و موصلت او مبر صبر کرده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام
 فرموده اند اجد الله کلمه تراه فان لم تکن تراه فان ذریک یعنی عبادت خدا را قیام
 خای چنانکه گوید اورا می بینم چنانچه اگر تو او را نمی بینی پس کسی که او را می بینی پس چنین
 ازین مرتبه رفیع فرود می آید مشغول بکار دیگر میشدند اند از امری که لازمند و گذشت
 مثل خدمت خدایی یا آشناسیدن آبی یا سبزه شربت عذابی و مثل این امری از امور بسیار
 از اینهاست و گویند که هر که می شود اند و خطا و عطف میباشند و در حال قدر مقام
 استغفار از ان رقی آمده و امر از انرا از خدای خود میخواستند و میگویند که بعضی
 خدمت و بندگیان را بوب دنیا کرد و جهانی که نظیر صاحبان برایشان باشد
 دانند که صاحبان ایشان نیست خدای بند بود بکل و شرب و جمیع مشغول شده و نظر
 خود را بر دنیا و کار و استغنی و استعانت میبندید پس چنان ااری که می گردان در نسبت بسیار
 از صاحبان و در ملک جمیع عالمین و قریب و دین انصارت است کلام حضرت علیه السلام
 که ان لیسان علی صبی وانی که استغفار الله فی الیوم یا مرتبه و قال و علی السلام گفت است
 نبات المعرفه این بود خلاصه حکم صاحب کشف الخواص اند و بعضی میفادای صاحب
 تفسیر از انفس علی در کتاب شرح معانی که در مصنفات است وانی که شش و شش
 پنجر صلوات الله علیه و ان که ان لیسان علی صبی وانی که استغفار الله فی الیوم یا مرتبه میفادای
 کشف است که یقین در لغت معنی فهم و ابر استعمال یافته و ان که ان لیسان علی صبی وانی که شش و شش
 او میباید که ان لیسان علی صبی وانی که شش و شش او میباید که ان لیسان علی صبی وانی که شش و شش
 ان لیسان علی صبی وانی که شش و شش او میباید که ان لیسان علی صبی وانی که شش و شش

که از منی این حدیث از رسول گرفته و در جواب آن باین گفت و در باین که
روایت شده است این حدیث گفت و در باین پنج جملات امد علیه و آله و علی
که فرمود پنج جملات امد علیه و آله سپید و در مقام تفسیر آن از برای تو از منی آدم چنان
گوید خدای خیر داد و آسمی که در بیخام سلوک طریق او ب منموده و در مقام تعلیم و تکرار
اشتیاق یافته شده است که حضرت غوث جلی ذکر آن از این موقع می و تشریف فرستاد
ساخته بودستی که دریافت این معنی را در تبه امیست که راه رسیدن آن بر این است
و صاحب قل امد و دست و طریق و حصول آن باین حقیقت دارد باین حال منتوج
و روضه دادن و عبارت در آوردن آن نیست که حق مشایخ صوفیه که از زبان
آنجناب ترقیب و اشتیاق این امر را خنده و استهزا نمودی که از شکست چو است این
مقتضی است بر او در آید و بگویم که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق در طریقی
و فانی بوده در صفات و صفات بر جمیع الهام یافته و اشتیاق است و آنحضرت آن حال
مستقیم شده بود که قراستین و حکمت و هدای دین و سنت را تخریب و در هر چه می
مقتضی سولت و آسانی باشد حضرت و اشکال چه بود و چرا که از مرتبه تخریب
و اتصال نیابت بعضی خصمهای الهی نزول نموده یعنی خلوه و نفسانی انشراح
نایب و انکاد جانب خود در معرض امتحان آن در آید و بروز و شکست یاب شده و از
احکامی که لازم بشریت است پس هرگاه در کتب مجزی از این مسئله مذمبی از این
بر آید و دل ایشان می نشست و بواسطه مناسبت صفا و نورانی که داشت از این
مناظر میشدند زیرا که هر چند وقت و صفای اشیا بیشتر است تا آنکه در اوقات و از این
زود تر فایده می شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگاه احساس کمبری از ان
میکردند از این مرض خود کنای می برد که مشرودند و در مقام استغفار و خطا آمرزش
از ان در آید تا آنجا که در خطا و گناه می افتاد و در کتب صحیح و در جاتی

شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشانی در مقام تکلیف بجای طیف که بواسطه ذوق
بطلان نمی رسیدن کلام درین کتاب و در تمام ذکر آن باشد بجهت خشنود و الهام

حدیث است و سیر

روایت شده است که در فصل است شیخ صدوق محمد بن بابویه از حضرت علی
بن الحسن کوفی از جواد حسن بن علی بن محمد بن جواد و عبد الله بن العقیل
از اسمعیل بن مسلم از امام جعفر باقی علی بن امام جعفر صادق از ابی بزرگوار حنیف
بن تربیع معلوم علیه السلام از ملک القیوم از امیر المؤمنین علیه السلام القاسم
علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود اندازد قال رسول الله صلی الله علیه و آله
جنت من جنت من الطعام من ذلک کیف لا یکنی من الذنوب فانه الذنوب من الذنوب
عجبه امم که کسی که بر نیز میکند از طعام از ترس آن که مباد امری یاد روی باد عاقل
چگونه بر سیرنی نماید آنکه از ترس آن که دروغ و فحش نماند که اطلاق صفت
که بری بر نیز که ناست بر اجاب آنکه از ترس آن که بجا نماند از باب شاکو بنظر
سابق که حجت دان در مسنی خود است قال و قد شئت فست ذکر

حدیث است و سیر

روایت شده است که در مقام تکلیف است شیخ صدوق محمد بن بابویه از حضرت علی
بن الحسن کوفی از جواد حسن بن علی بن محمد بن جواد و عبد الله بن العقیل
از اسمعیل بن مسلم از امام جعفر باقی علی بن امام جعفر صادق از ابی بزرگوار حنیف
بن تربیع معلوم علیه السلام از ملک القیوم از امیر المؤمنین علیه السلام القاسم
علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود اندازد قال رسول الله صلی الله علیه و آله
جنت من جنت من الطعام من ذلک کیف لا یکنی من الذنوب فانه الذنوب من الذنوب
عجبه امم که کسی که بر نیز میکند از طعام از ترس آن که مباد امری یاد روی باد عاقل
چگونه بر سیرنی نماید آنکه از ترس آن که دروغ و فحش نماند که اطلاق صفت
که بری بر نیز که ناست بر اجاب آنکه از ترس آن که بجا نماند از باب شاکو بنظر
سابق که حجت دان در مسنی خود است قال و قد شئت فست ذکر

آنجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث یادداشت
فرمودند و عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اونیذ که شیخ اصحاب حدیث بصره
و فقه و جلیل القدرت و مصنف چند جلد کتاب و نجده است امام جعفر صادق
علیه السلام موسی کاظم علیهما السلام استفاده فرموده از ایشان حدیث روایت
فرموده از ابان بن ابی عیسی که می که نجده است آدم زین الله بن و امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیه السلام پیسیده و همای رحل ضعیف میباشند از سلیم
فتیس که گمنی بابی صادق است و کتب بی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب
امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و نجده است امام حسن و امام حسین و امام زین
و امام محمد باقر علیهم السلام استفاده فرموده از امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز وجل خلق الخلق فی اربعه احوال
لا یابى باقل ولا یقل و ما کم من قسمة لم تجده الا لیساء و شرک شیطان قبل
رسول الله و فی الناس شرک شیطان قال صلی الله علیه و آله ان الله عز وجل
و ما کم من الاصل و الا لا و لا شرح کلام بقر نظام و من افاد و انجام افاد
شکل برودن پیش اهل گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله برستی که
حضرت عزت حرام ساخته است و دخل بیست و ابره من گوی که حیالی که هیچ
برداخته در انجمن بیکو و در آنچه باو بیکو بدین برستی که بیکو در مقام قیام
و تقصیر احوالی و آبی بخای یافت و اما کرانه افخته شده و بی شکر از آنجا
شیطان گفتند ای رسول خدای در میان بنی آدم شرک شیطان می باشد
حضرت صلوات الله علیه قائم فرموده و نه خواند و در قران قول خدای تعالی
و ما کم من الاصل و الا لا و لا و منی شرک شوی شیطان بنی آدم و در
احوال و الا لا و کرانه بر بندگان خالص دوست نخواهد بود و منی

این حد حرم ایچنه که یا مراد حضرت بگرام ساختن خود ایتعالیست و این
 حرام ساختن آنست که قی طویل و زمان بسیار حرام ساختن و این نیز که اگر
 مراد حرام و ای باشد بعضی ماصیان است بابت که بزرگ را بیان معلوم است
 چه باتفاق و جمع ایشان نیستند و اگر چه کث ایشان در دفع بطلان
 کینه و قی بی بی یک نقطه منقعه و ذال منقعه کسور و بی منقعه و غلبت
 یعنی قی من از پنج با و الف که بعضی منقعه قی فی الف و منقعه قی فی
 الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 باشد چنانچه در پیش اولی که مراد بی حاست که این عبارت او شده
 چنانکه میگویند غلبه قی فی الف و از آن بی خبر ما و میگویند که الف و منقعه قی فی الف
 که بعضی لام باشد و سکون عین منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 یعنی معانی انداخته شده که با از آن که از آن منقعه شده باشد چنانچه گفته
 و نیز اند که بعضی لام و منقعه عین منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 از من باین معنی که عادت او این باشد که من بگویم بگوید باشد یا اگر مرد من
 بگوید باشد از غایت جنت ذات که داشته باشد و در کتاب ادب الکاتب
 آورده است که خلاصه قی فی الف و سکون عین منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 حاصل مثل نزه و نزه که سکون عین منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 و بعضی منقعه و منقعه عین منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 احتمال دیگر نیز است که مصنف نام نکر آن کرده اند و این که لام و
 قی فی الف و منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 قی فی الف و منقعه و الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف و منقعه قی فی الف
 او که شنیده شد که شمس الغفران المحدثین مولانا میرزا محمد استرآبادی مجاهد خیر العلماء

که خود غلطی که اجتهاد و تدبیر و در حق حدیث و رجال در معضله از حق تعالی
 حضرت این حدیث را در کتب برین وجه تصحیح کرده است و هیچ تنگی نیست که
 برین تعقیب و مطلق او شرک شیطان بران یعنی فاسدی خود هیچ خواهد بود و باید دانست
 که ذکر خود را شد چیست باقی خواهد داشت اما درین حدیث و ثبوت و اعتماد بر تصحیح
 شیخ سلف و نقل از ایشان است نه مسامحت کلام صاحب صحاح و دیگر
 و غیر ایشان از این جهت و از حدیث امام علی علیه السلام که شنیده شد که شوقی نقل
 این حدیث درین حدیث زیاده بر آنچه اصل ذکر شده است از شیخ سلف
 باز رسیده است و این شوقی اگر چه بنا بر آنچه کلام از باب لغت فارسی و حدیث
 آن در معنی احتمالی است اما چون متقول نبوده ذکر نشده او شرک شیطان معنی
 یعنی اسم غایت است یعنی اسم متقول یعنی شرک باشد چه او پیش شیطان یا
 شیطان شرک باشد چه او و اما بحکم مفسرین از تفسیر که در حدیث
 در کتب فی التاج و الاذکار است که سارکت و شرک شدن شیطان ایشان
 در اصول است که ایشان را بر تفصیل و جمع آن از وجه و عام چهار و بر حرف آن
 در جای که با بر خیزت ترغیب نماید و در ادب ایشان را از رعایت اعتدال
 اتفاق آن بر نیو حساب که بعد از اسراف و تبذیر رسد که زیاد از آنچه باید خرج
 و خیلی و کمتری نماید آنچه باید که گفته شد مثال این امور و هماد است او ایشان
 و در اول آنکه ایشان را بر حد کردن اولاد بسبب حرام مثل زنا و مثال آن
 تحریر نماید و برین اولاد که اولاد خود را ناجای بگذارد مثل عود الفری و عبد الله
 و مثال آن یک که است اولاد ایشان را از خستن ایشان بیا سبب بگذارد
 در کتاب اخلاقی آنچه امور ناشایست و شیخ ابو حنیفه موسی ترس سر حدیث روایت
 کرده است که از آن معنی دیگر از برای شایستگی او و اولاد فخر میشود و آن است

منجم سیم اذخل الشیطان ذکره کفکان المعلن منها حیاء و النطق و اعمده یعنی برکت
 که چون مرد نزدیک کند زدن خود را با ماده مباشرت از بشنید حاضر میشود و او را
 شیطان پس اگر نام خدای بر زبان آورد شیطان از وجود و میشود آتشی
 با و نمیرسد و اگر نام خدای قلیل بخواند شیطان در آن عمل او شرکت نمیدارد
 و چنان میشود که عمل از هر دو واقع شده باشد و نطق یکی باشد کثرت بخواند این
 بر ما بیست و نه ای هستند از رسول خدای حضرت فرمودند بخوان و بیست و نه ای
 با و بشنید که اینها از آنکه شیطان در بجاست چرا او با او در شرکت نمود و باشد
 دشمنی با او اختیار نمیکند و این حدیث مسند قول حبیب که شیطان را اجام
 شتافه لطیفه نمیدانند که قادرند بر آنکه در ششم حیوانات داخل شوند و کلمات است
 ایشان را که هر شکل که خوانند در آیند و موجب صفت محبت است از کلمات
 که بگویند ایشان نفوس را فیض دهد که در هر عالم حاضر میکنند و او را از اصطلاح و سید
 می آورند و با نفوس کلمات فی الله که بر او مطلق شرارتی که همیشه از چون از بدی
 خود جدا شده اند و ایشان را نافع الفت و دوستی مغرب بشه بری که مطلق بیغیر دارند
 بگویند پس بعد از دعای آنها میشود در راه است شرف خدا و او را اعلم بحقیقه مخلوقه
 حمد و ثناء است پس بعد از این که مقول است بشنید که اگر چه بی غرض است یعنی از
 علی بن ابی اسیم از پدر او ابی حمزه که در حدیث پنجم احوال ایشان است بگرفت از زبان
 ابی حمزه از جاد بن عثمان بن سبک از مشاییر رجال است و ثقه و جلیل القدر بوده و از
 جامع معتبر است که جامع علما و مشایخ و کما فی تحقیق است این از جهت سید باشد
 مسیحیت و کلماتی در مع دین با نیست و ثقه است از ابن علی بن ابی شیبه چون گفت
 از ابن جبر است و از جواد صاحب بیاض است و ثقه و متدلی است و کلماتی تفسیر

تصنیف کرده از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می نماید که
 عند زواج لیاوی محو که فاشترک عایشه با حقیقت غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله
 قال ان شاریت ان تیر عند زواج و ان شاریت عارقه و کان هو الیها الذین با
 اشتراط علی عایشه ان یلم و لا یزال رسول الله صلی الله علیه و آله الیها من حق
 و تصدیق علی بریده و یلم فانه الی رسول الله صلی الله علیه و آله صلته عایشه و قال
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یکل لحم الصدقه فیها رسول الله صلی الله علیه و آله یکر
 خلق قال شان فانه لم یطبخ فقلت یا رسول الله صدق علی بریده و انست
 فاکل الصدقه فقال صلی الله علیه و آله رسول الله صدقه و ان فیه ثم امر بطبخ فی قیاس
 من یسمن شرح کلام بلاغت انشراح در ضمن اخذ و ده نایشان بنام طریقت
 بر اینست شیش اول امام علیه السلام فرمودند بهیستی که بریده نرود شوهری که او را
 برقرار داشت و او نیز بود در بقعه سبکد کس عایشه امر او را نداد که در حق
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بران مطلع مشاء و اختیار داد و میدان که اگر خوا
 نر شوهر برقرار باشد و اگر نخواست از او مفاخرت نماید و نبی که ان بکثیر را با سبک خود
 بوند شرط کرده بود بر عایشه که ولایت میراث ایشان را باشد یعنی چون از او
 در میراث او از ایشان باشد چون این معنی بسبب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
 رسید فرمود که ولایت میراث هر کس است که ظاهر او را که دست کن یا از کس
 ایشان چون او را فرود نماند ایشان را ولایت میراث نیست و شرط نداده که با
 و روزی باز که کشت بریده که در صدقه داد و بوند و او که کشت که در ابرسم
 بحیث حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه که آورد و عایشه آنرا
 در جایی آویخت و گفت بهیستی که رسول خدا می گوشت صدقه را بنور پس کس است
 صلی الله علیه و آله نمانده که گوشت آنچنان آویخت بر دفرود که این گوشت

چه واقعت که نپخته شده است و آنچه نپخته عایدت گفت که شیت که بر سر
 بر صدقه داده اند چون صدقه بر شما حرام است و در تمام طبع آن بر طاعت
 شایسته ایم حضرت فرمود که آن بر صدقه بود و بر ما چه است ^{این} طاعت
 طاعت آن فرمان داد پس در باب بر سر یکم از شریعت خبر صلوات
 علیه و آله بفرموده رسید پیش دوم آن بر بر طاعت عذر نوج نهاد
 بایستی که بیاید و نقطه نیرین که در میان دو رای بی نقطه و اقصیت و
 آنرا آن که تفسیر نام آن کثیر است نام شود بر شریعت بر وجهیم و کثیر
 نقطه دارد و مسکون بای و نقطه زیرین و نامی بی نقطه و خلاف شده است
 و آنکه او بنده و بر و است و از او از این جهت است که خطا طاعت کرده اند
 هرگاه کسی نیری که شود او از او باشد از او شود و او را اختیار است در طاعت
 و آن که شایسته است آن تیر عذر و چهار تیر طاعت است پس نکات و کبریا
 نیز طاعت است و طاعت سیکر قدرت با لکان و تیر کبر و در بعضی و طاعت طاعت
 مستقبل و قدرت و تیر طاعت و کسوف بر کسوف آن هم و لا و لا و لا و لا و لا
 و در اصل مسکنی از تیر و یک و در اصطلاح اصل شریع اطلاق میکند آنرا
 بر طاعت طاعت و به شخص که باعث آن شود که یکی از ایمان از دیگری میراث بر
 غیر طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت طاعت است که باز از این تیر
 و لا یک لم الصدقه صدقه آن خبر نیست که بخشد آنرا بقصد قربت که چه باشد
 پس باین ترخیص و اهل است در آن نکات واجب و نقد و نگاره و اسناد آن
 بعضی خدا برین وجه ترخیص کرده اند که صدقه طاعت است که از دوی تیر می بخش
 بی عرض حکمی صدقه قربت بی آنکه تضایق داشته باشد و برین ترخیص شامل
 نکات نیست بخاری فایده من الشکر این کلام هم حلیه است و است که کلام خبر

حدیث آمده طبره اول و احکام نماز اول بخیر بودن کینسری که آزاد شود و بخت
 شومری که آزاد باشد یا بنده علی اختلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن
 آن و دم بخت و عیبت میراث آزاد و کند و راه هم آن هر قریه
 که شرط آن کرده باشد سیرم نکو ضد که بر بنی مائیم خواست هر گاه بخی که از بنده
 گرفته باشد بخت یا بی بختی که در دو بخت که در ضمن آن بر شمی حرام نیست
 اول بنا به دانست که در بخیر بودن کینسری که آزاد شود میان فسخ نکاح و
 برقرار کردن بخت آن که این حدیث متضمن آنست که خلاف نکرده است گاهی که
 شومر او بنده باشد اما اگر شومر او آزاد باشد اگر علی حکم بیعت خیار نکو که در دو
 و از خیار تیر و ایشان موافقت بواسطه آنکه در بعضی روایات وارد است که شومر
 بریزد که حضرت حکم بیعت خیار نکو که در دو آزاد بود است و بواسطه حدیث صحیحی
 ابی الصلاح کنی از امام خیر صادق علیه السلام نقل کرده است و آن اینست
 آیا نه اذنت غار با سیدان شامت اقامت و ان شامت غارت کنی
 که کینسری که آزاد شود او دست اوست اگر خواهر برقرار باشد و اگر خواهر جدا
 کن بر این حدیث بظاهر بود که در دست شامل مرد و قسم است و بعضی از علما بر عدم
 شمولت خیار نکو گرفتارند و شافعی مالک و حنبل ایشان موافقت بواسطه آنکه از این
 حدیث اینست که است که آن زوج بر بره کان جدا اسودا و کلمه طهر علیه بیعت
 غنائی ملک اندیند یکی دو و در سبیل علی کینه بنی برستی که شومر بریزد و خلاصی سبیل
 و که درین سبیل هم او را وقتی که بریزد از جدا شده بود که در عقب او در گنجایی
 سبیل و که در سبیل او در لواف عاقل و سبیل منبوه و بیاید و نیست که
 این حدیث متضمن آنست که ما بخت بریزد آزاد که غارتش آنست که تمام آزاد
 کرده باشد نه بعضی را و همچنین ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصلاح کنی روایت کرده

پس اگر سبقت را یکی گنبد بر آنکه پاره از او آرد شده باشد و پاره نبوده باشد خیال
 نکند که پاره باشد و اگر چه آنچه از او شده باشد بیشتر باشد از آنچه نبوده باشد چه هرگاه
 نفس بر خلاف اصل واقع باشد بر فردی هر از آن محمول میشود و اصل چنانچه
 خاصست و عدم ثبوت ندارد پس نمی که بر وجهی آن دارد است بر فردی هر
 با ذکر و تیر میاید دانست که بر بعضی عادت و ایجاد میساخته و کما از وی بر
 بعد از دخول بوده است چه عادت شده است که حیث شوهر او باشد او
 غیر بسیار بحضرت رحلت صلی الله علیه و آله دیگر حضرت باشد غلط او بر
 گفتند که راجعه خانه او بود و لکن نمی چه شود اگر بشود خود را ذکر کردی و او را بشود
 خود اختیار دانی چه اگر او بر فردی خان تست بریده گفتی رسول های مرا
 میکنی بآن حضرت فرمودند لا تأخذا مشایخ یعنی تا امر نکنیم و بنابر قیاس
 و لیکن شاعت میکند محبت او بریده گفتند و عادت نیست و او را بنوعی
 عادی بر رضوان الله علیهم خیال کرد و ثابت نیست انداخته اند از وی حکم قول از قول
 باشد و خود بعد از دخول بنا بر محرمی که از صحیح ابی العباس ضم میشود و گفته اند اگر
 قبل از دخول بوده باشد و قیاس کند خود را مطلق میشود و اگر بعد از دخول باشد
 مطلق میشود و صاحب او را میرسد که طلب هر غایب طراز استثنای کرده اند چنان
 از صور تخیر از متعقدیک صورت را و آن صورتیست که هرگز بساوی مثل
 صاحب باشد و بهای او ساوی مثل دیگر مثل آنکه هر دو دنیا باشد و بهای او
 دو دنیا و مثل صاحبش مخصوص و دنیا که مجموع می دنیا باشد و صاحب او نیست
 که دنیا باشد که بعد از فوت او او را از ازال او از او کنند و از وی حکم بر این
 شوهر او واقع شده باشد زیرا که در نتیجه است اگر خیال داشته باشد و منع نکند
 کند چون فرض نیست که پیش از دخول است هر دو مطلق میشود و هرگاه هر دو مطلق

خبر صلوات الله علیه و آله و خطاب کرد و گفت که ای شیخ تا چند روز فرمودی
 تا شربت از آن کمال الصدقه یعنی شورشپه آنکه در آنجا صدقه بخورم و تنها
 آن برام ام است و با کمال خوف نشد است میان اجل سلام در آنکه
 حاجی بر آن حضرت حرام بود است طواف در صدقه نیستی است که آیا
 حرام بود یا نه علامه در کتابت ذکره الله حکم بحرکت آن بر آن حضرت
 کرده است بر اسطه عو شای در عنت مرتبه آنحضرت و در میان آن
 بر تبه بنوت و ترفیت رسالت او هیچ مکذوبت که قبول آن متضمن
 و خدایت نیست باشد و تسلط و حقوق صدقه دهند بر او منصب نیست
 و در ترفیت رسالت بلند ترست از تحمل آن و این یکی باز دو تحمل ناشیست
 درین صیرو اما اندک لایعظام که در تحقیق پدای میگوید و پسند علیه و علیهم
 ظاهر آنست که درین حکم آن سرور شریک باشد و برایشان تیر قبول صدقه
 حرام باشد چنانچه حاجی حرام است و علامه نیز در کتاب ذکر بر حجاب این قول
 داده است و حکم بر ترفیت آن برایشان کرده و اما آنکه اهل سنت از امام
 باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقاخانه خانی که در میان کوه میشه
 و قنده آب قی ساعید خدروزی با آنحضرت گفتند از روی تعجب و آنکه که آب
 صدقه قی ساعید حضرت در جواب فرمودند که ای حرم حین الصدقه آنقدر
 یعنی بر بستی که بر امام نشد است که صدقات و حاجی از امر نیست که اکل
 در روایت آن متفرزند و در طریق آن صنف تمام است اما باقی بی کاشم
 و سبب است جمیع علماء اتفاق دارند بر آنکه صدقه نیستی برایشان حرام نیست
 قبول آن برایشان مانع نیست خواه از مثل خود باشد و خواه از غیر دست غنی را
 در جواز آن دو قول است در بعضی تفصیلات خود جاریه است و در بعضی حکم بحرکت

کرده و در صورت صدقه و اجبی بر ایشان خلاف کرده اند در این صورت که اگر
 مخصوص هر یک کانت باشد و اگر صدقات و اجبی نیز مستثمن از آن باشد و کفار
 و امثال آن ظاهر آنکه هر یک از اینها مستثمن است و در بعضی آیات و احادیث است
 بر تخصیص آن بر کانت است که می باشد علاوه بر آنکه که قابل تخصیص است
 و جایز است که مستثنی شود و کفار و باطن و مستثنی است و در بعضی
 که در تفسیر و محکم خلاف کرده است و با نیکوئی با هم مانده و کانت
 دیگر صدقات و اجبی از آن می باشد و جایز است که اگر حکم که در بعضی است
 با صدای غیر صدقات است و آله و اولاد از اهل بیت است که درین حکم هستند
 و با امثال ایشان نیز مستثنی است که بر ایشان نیز جایز است که از بی شتم قبول شود
 غایت از علاقه بی درین باب بفرستید تا پیش مناسب عرضان است
 مرتبه ایشان آنست که مطلق صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقه در آن
 در خواستی و خواه از ناشی باشد و خواه از غیر ناشی و با اینهمه اینهم بعضی از
 اصحاب حال را بباب کمال که عبارت از لا جلال الیوم محمد و احیت در
 حاشیه شرح می آید که تحقیق آنکه لکن غیر کانت بر ایشان رد نیست
 که نه کانتی ایجاد کرده است که چون و کوان مناسب مقام است عبارت
 آن واقع می شود حاصل آن آنست که آل پیغمبر هر آن کیست که با حضرت
 بی شود در رجوع او با حضرت باشد و آن بود که مستثمن از رجوع او
 آن بود که در رجوع صوری حیثیت مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در مرتبه
 اولاد از آن قارب و حایر که در شریعت ظاهر زکوة بر ایشان حرام می باشد
 بری که رجوع ایشان به حضرت رجوع صوری روحانیت و ایشان اولاد
 روحانی اند از علای اطعم که در علم رسوخ تمام دارند و این که اگر هر یک

رسیده اند و گاهی عالتعام که در حکمت الهی فرض تمام نموده اند و از مسکات
 از آثار آنحضرت آقباسر از تحقیق نروده اند و در زمان بران حضرت است
 باشند و خدا و خداوند از آن حضرت با و علیه السلام حق شده باشند و حق شوند
 هیچ شک نیست که نسبت طبقه دوم بیشتر است از نسبت طبقه اولی و اگر مردی
 در یک کس جمع شده باشد و نه علی نوزده بود و مثل از حصصین از قدرت
 طایفه آن سرور جمله است اهدیه و صیبر اجمین پس چنانچه بر او لاد صورت
 همه در صورتی هم است چنانکه که شد بر او لاد معنوی همه در معنوی که است
 از تعلیه غیرت در موم و صاف که است است تا چنانچه در خط و خط و خط
 و این مخلوق است که باب طایفه بر مرکب و در نوشته شود و در او را و این
 همه

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر
 طوسی از شیخ مفید علیه السلام از محمد بن محمد از علی بن محمد و القزوینی که کتابی
 است یافته و جمع و تعدیل و در کتاب بحال که در نسبت از او و بنی سلیمان
 بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام جعفر علیه السلام روایت کرده و شیخ
 مفید در کتاب ارشاد خود از او را از امام موسی کاظم علیه السلام شمرده اند
 کتابت ظاهر میشود که گفته و با جرح و ارجاع علم و نقد بوده باشد اعلم از امام
 ادرسی ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام انابای بزرگوار آنحضرت
 تبرئتم معلوم علیهم السلام الله الملك القدیم از امیر المؤمنین علیه السلام که
 گفت قل رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله صمد و جل یعنی او هم حکم خدا را
 من ویت و حکم عاقلان من اغیبت و حکم ملک الا من اغیبت خاصا بودی
 الکلم و انکم سبیل رشدکم و ان من عبادی من لا یصلوا الا انظر لمر الغیبت الله

لبث و فی و در محنت حال او را و چه سختی که از بندگان من کسی هست که بنایت
 کعبه و جسد در عبادت و بر دای و هشتن شبها بکار میرسد پس پیشکی را بر و طالب
 سیاه زم به واسطه نفس فانی که در ایوی دست پس خوابت سایش میرود
 تا صبح شود و بر نیزه از خواب نمی که از برای بر خاستن و تفرست نشینست
 در این حال نه نشی او و تاب میکند با او که چون وقت او در خواب کند را نیده است
 و اگر نکند نام او را میان خود و بخت ارا و سیکه نمی کند ارم که هادی گاماده کرده است
 از دخیل آن به تیر اندیشی که در بافت بخت نجات او خواهد شد و بست از آن هلاک
 در آن مجرب خواهد بود و در ضایکی که از نفس خواهد را بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید
 و گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل به جمع از باب عبادت فانی آرد است و به
 زیاده ای کرده است و آن عمل از تفرقه و تفرقه است و کار که او را می آید
 که کرده است پس مدد خواهد شد بسبب آن از مرتبه قرب من و او را کان فانی
 بود که بمن نزدیک شده است آن می که کار و لب عمل جل شود و افتاد تا رسید
 و هر چه در غنچه دنیای بیکر غایب و کن مکاران از دست من تا امید نشود و اگر
 کنان ایشان بسیار باشد بلکه به یکدیگر دست من و توفیق و انشاء کند و بفضل و احسان
 من امیدوار باشند و با که نظر نیکی من بسوی ایشان است ملین خاطر و
 بآرام باشند چه دوستی که من میدارم بندگان خود را با بخت صلاح عمل ایشان
 در است و من ایشان را بطریق ماز حال ایشان جسد و در پیش و در هر کس که
 من ویت و تامل هرگاه انشاء شود و بنحیر مع غایت و درین قوه و است چون غنچه
 او مندرست و در منی مع بایزست که با سبب غنچه او درایت شود و منیری که
 باشد و او پیشی که عمل شود و مندر آید و در شود و بایزست که با سبب منی درایت
 شود و منیر است که در جسد منی و است و بیکر نه کثرت و کم و کثرت و بیکر نه کثرت و کم

وید و اقراض منتهی شود و چون این سیل نیز منقضی است بگوید
 وَهَذَا الْخَبْرُ كَمَا كُنَّا نَرَاهُ نَكُونُ بِهِ أَيْتَ بَعْدُ لِي كَخَبَرِ
 بعضی منتهی شده نیست و بدو که از ان دلالت بر حصول مراد باشد زیرا که
 که در بعضی مشایخ نقل است و مراد خبرین چنانچه از پیشرفت را خبر شود
 و اگر مراد از ایت دلالت بر حصول معنی آبستن خواهد بود که رسانند
 ایشان را برادر و پسر و دختر است که در ضمن برسانیدن برادر و پسر ایشان
 پس خواهند بود که حدیث بران معنی محمول شود و چنین منقضی است باین
 هَذَا السَّبِيلُ لَنَا كَمَا كُنَّا نَرَاهُ كَمَا كُنَّا نَرَاهُ كَمَا كُنَّا نَرَاهُ
 اعیان محلول محمول شود معنی خاصه میشود و چنانکه از ان صورت منقضی
 نخواهد بود و لهذا منصف اتم طه ازین حد دل بگوید و ایت را بدلائل لطیف
 تفسیر کرده است که مشترک معنوی شد بیان مراد معنی دست خدا و کلام قاضی چنانکه
 در تفسیر خود بحث نقل نموده است اِنْ هَذَا الْخَبْرُ لَمْ يَكُنْ مَعْنَى
 انه لا ملطف و مراد ملطف مراد است که نزدیک که خنده و لطافت باشد
 و در رساندن از وصیت و این معنی چنانچه گذشت است از اعیان بطلان
 و از ادراک حق پروردگار حق پس بر هر مقام اقتضا کند بران معمولی و ساختن
 معنی منقضی شده و خدا و حرف جو و حکم عالی الا من نیست حاصل معنی
 قال فی النعمان علی سبیل عیله و میفرموده لا اقرءوا هم سبیل ثم کما
 این دلالت بر حصول است زیرا که دلالت علی وصل و اراده طریقی که سوال کنند
 حاصل است بر هر جوابی که در میان تشریف ساختن چنانچه میگوید چنانکه
 حکم و اعم که معنی سوال کنند از من تا شما را ایت کنم و می باشد و چنانکه
 است که ایت خدا یا علی در مسکن از چنانچه از حکم بعضی عظام فرم میشود و

اول عطا کردن قول چنانکه ایشان را بسبب آن استمداد است این
 رسد مثل قوت قلیله که عبارت از قوت دیگر است و هر کس بخواهد ظاهر
 که عبارت از باصره و سامعه و مشام و ذائقه و لامسه است و در این پنج کار
 بعضی که عبارت است از جنس شرک و خیال و دامه و تحلیله و حافظه و فهم
 و ادراک و خلیه که در نظر بصیرت ایشان حق ما را بطل و صلاح ما را از حق
 تو را محال و هذیان الخدایت اشارت است سیم ارسال نموده
 از آن کتاب است چنانچه میفرماید **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ**
 چهارم آنکه گفت سازد بر دلای ایشان آنچه نمی گسترست و بجا یار
 استیاضی را که است به است ایشان شود مثل خوابی راست و الهام و وحی
 و امثال آن چنانچه میفرماید **وَالَّذِينَ جَاءُوا هَذَا مِنْ لَدُنْهُمْ سَلَامًا** پنجم
 آنکه در کسند از ایشان غلبت به نمای ایشان و بعضی از آنرا که فاری می
 و تعریف آن را میفرماید و در طعن آنرا از پیش نظر ایشان برده اند که تعریف
 این را با معایت مشاهده توانه نمود بسبب آن که معای امانیه و خود پرستی که شک
 را در ایشان نشود از هم پیشیده شده و خود را حیات متولد و در هر احوال نشود و آنچه
 دوست دارد عرض مملکت و قفا آورند و هر دو طبق با سوسی ماک و در پیش نظر دارند
 از هم دریده که بیدار من الملک اللهم تو الواحد العباد ثم کان ملاک فی عباده و رضاه عن نفسه
 پنج شک نیست که کسی که عبارت با حال صالح و کردار نیک میفرماید مثل روزی و نهار و
 برپای داشتن شب عبادت و امثال آن نفس او را با احتیاج و مسرتی دست می
 پس اگر از این حیث باشد که قوتی این عطیایست که از جانب حضرت عزت باد
 که است شده و نیست که از جانب حق با مر است و آن با عافیت و مر اسان
 که با اعلی که از و انقضی تمام مملکت باشد و در معرض قبول آتی در دنیا و آخرت

تمام از ذوال آن داشته باشد که بگوید او که توفیق آن نیاید همیشه از خدای
توفیق زیاده کردن آنرا درخواست میگرداند مانند ترانه احتیاج و مسرت مذکور
عجب نخواهد بود که باعث بخت و برکتی است که در آنجا بود و اگر الهی باشد از بخت
باشد که کاری از او حاصل آید و بدست و مقید به مقتضی شده که او را در ضمن آن بختی حاصل
در مرتبه بزرگی یافته و خود را بسبب آن از ناحیه تقصیر برکنار اند و چنان باشد
که بسبب آن شش بر خدای او که بواسطه او که ری که در دست چمن عجب خواهد بود و
از آن بزرگتر گمانی نخواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
و آله که فرموده اند لولم یتجدد فی الخلق علیکم و هو کسب من ذلک العجب العجیب
اگر از شما کسی در وجود نیاید نیز پس بر شما از امری که برایتان آید بهتر است و
آن چیست عجب است که امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که گفته اند که هر کس
حسبه عجب می کند که ترا بگذرد و بهتر است از حسنه که ترا بگذرد و او را
یکس از عجب علی علیه السلام و آن حسنه یعنی باید که اعدا و کند از بچه عجب در داخل
بعضی حال صانع که از زمین در وجود آید و اگر چه بود و چگونه جلوه باشد و
رعایت جمیع آن که در مشرب این ننوده باشند و چون که احوال را احسن است چنان
بسیار است که ایشان را بران اهل علم نیست و کم علم است که از آن بجا باشد چنانچه
است حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف جلال الدین محمد بن محمد علی اگر کسی
عده ادعای از معاذ بن جبل از رسول خدای صلوات الله و آله که آن الله تعالی خلق همه را
قبل از خلق السموات و الارض خلق کرد و کما قد خلقها بخله و قبل من کل اب من ابوالسبحان
کما به یکس که خلق الله من مین صبح الی مین میس ثم ترشح و اخذ جمله و کذا
المشرح فی انوار سائر الدنیا که در تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
الیه فی اعقاب الارواح و کذا فی الی غیره و کذا فی الی غیره و کذا فی الی غیره و کذا فی الی غیره

فقدان اصل و جان قبول آتم حفظ عمل عبیدی و اما قریب علی فی نفسانه
لم یردی بنده اصل علیه لغتی مقول الملائکه چه لکنت و لکن اسراریت منی چه برستی
حضرت غریب بل برانچه دست قدرت و عظمت خود منت فرشته آفریده است
قبل از آنکه او را بنیاد فریاد که همیشه است در سر آسمانی فرشته را از ملکوت
که اهل که است و فرکان فرست آن ساز چه بر سر که خود بر سر آسمانی که
در بان ساحه است پس حفظ که کاتبان عالمند بنده سینه عمل بنده مومن را از دست
که جلیع میشود تا وقتی که شام دست میدهد به انان و لا میریزد آن عمل که بفرست
فرض رسانند و عالمی که در آن عمل از غایت نیکو بی نوری باشد و خشنود و اند
نور آفتاب تا آنکه به سان دنیا که آسان است بر سر خشنود و غلبه که در آیه ای که
بیت بنده میگوید ایشان فرشته که هر کس آن آسمان است با سینه و بر نیاید
عمل او بر روی صاحبش که من فرشته خیمه و کسی که مرقب نیست نه و دیگر ارم که
علی او از من در گذر کرده و کار من بر این کار و او همیشه به دست قدرت و در
که بعد از آن روز که در فرشتگان نه که بر نیاید و ایشان عمل صاحبی نه که از آسمان
آن روان روز قیامت واقع نشده باشد پس این عمل از آسمان اول بکنند نه تا آنکه
بر سرند تا آسمان دوم چمن فرشته که در آسمان دوم است بگوید ایشان که با سینه
و بر نیاید این عمل بر روی صاحبش که او باین عمل فرض نیاید اراده کرده است و من
دنیا ام نمیکند ارم که عمل او از من بکنند و دیگری بر سرند حضرت فرمودند بعد از آن
فرستگان نه که عمل بنده را دست آورند که از فرض دنیا پاک باشد و بان عمل خود
نمانند تا آسمان سیم بر سرند پس بگوید ایشان فرشته که در آن مقام دارد و با سینه
و بر نیاید این عمل را بعد از صاحبش بر سرست او که من فرشته گیرم چه برستی که او این
عمل بجای آورده است و بر مردم در مجلس ایشان بگفته اند و بر دیگران بر سر فرشته

که کند ارم علی و از من در گذرد و بگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن در
 محل بنده دالاروند که میفرستید باشند مستانه باشند و در میان جوانان
 آوازی باشد تسبیح و روزه و حج یعنی میسر آید با خدا کن این عالم و حال اگر صاحب
 در محل خود فرض دینا داشته باشد و هر کس غیبت و کبر و جاهل نیست باشد با
 ضرر کند تا آسمان چهارم رسد پس بگوید ایشان فرستاده گهای و اجابت با
 در بنده این عمل را بروی و پیشک صاحبش که من کتب علم درستی که او را بسبب
 این عمل در نفس خود می بینم رسیده است که کرده است مرا بر او کار من که گذرد
 علی و از من در گذرد حضرت فرمودند بعد از آن صد کنندگان عالی مقام
 از بنده کان که فایده و مستحق بایش کرده باشند که بیوی و اله و شش هر دو باشند
 پس بسبب یکی صاحب آن عمل از دایم مذکور عروج فایده تا آسمان نهم رسد
 آن عمل متقن جهاد و صدقه امین برده باشد و در باشد مرا از روشنی
 مانند درخشش خورشید پس بگوید ایشان فرستاده آسمان نهم که بایسته که من کتب
 حسم و بنده این عمل را بروی صاحبش و بگوید تا از برکت او درستی که او
 برده است بر کسی که علم آموخته است و بر کسی که عبادت خدای خود میکرد است
 و هر که در کسی زیاده و در عمل و عبادت میدید و بر حد میرد است و بعد از او
 در مقام بر حق رسیده است پس در ششکان مذکور علی مذکور بر او و آن کرده بر
 کتب او بار کرده و آن عمل بر او لغت میکرده باشد حضرت فرمودند که باز صد کنندگان
 کاتبان عالی مقام بنده که ازین ذخیره بری باشند پس بگذرد تا آسمان ششم
 برسد پس فرستاده آسمان ششم بایشان بگوید بایسته که من فرستاده و هم و بنده
 این عمل را بروی صاحبش و بپوشانید بآن بصیرت فیهای او را درستی که او
 این عمل اصلا در هر کسی نمیکند و چون بنده از بنده کان مذکور از او کسی نمیکند که او

باعث عقاب او باشد یعنی در دنیا او عاید شود و ثوابت نماید او بایمان
 و از آن فرخاک میشود و ام که دست او را در درگاه رسد که گذارم علی و از آن
 در گذر حضرت فرمودند بعد از آن خطب و باران میل بنشیند که از روی دانا می
 چشاند و نهایت پرستشکاری عقل آرد باشد و مراعات آملای برادر باشد
 در شدت و صلابت فتنه آواز دهد و در خوشی و بدی باشد مثل روشنی چیتا
 و دانه نماز نوشته باشند تا آسمان مقیم بر بنده پس گوید بانیانی نوشته که
 موکل بآن مقیم است بایستد و بنده این عمل را بر روی صاحبش من نوشته
 حاتم حاجب قلم علی را که محض بجزای خدا نیاید باشد برستی که او را داده
 که دست باین عمل بدهی و مرتبه خود را در باب حکم و در گذر کردن خود را در
 و محفل و میست و آواز خود را در شهادت و لایق است اگر که دست او را در
 من که گذارم علی از من ار کند و دیگری رسد و ام که خالص روح من باشد
 حضرت فرمودند بعد از آن بعد کنندگان بنان عقل بنشیند و این بنان عقل و حال
 آنکه آن عمل مشتمل باشد بر کار و ذر که در روز و چ و عمر و حسن خلق و خاشی اگر
 بسیار و شایست آن نموده باشند که یک هیچ آسان و دشمنان من که از
 با جسم من می کنند هیچ مرتبه و جای بسیار آن بوقت قرب الهی چشند و از
 برادر کار است و سادات و مناد برای داد و پیشه گوی علی که در عاقل که از
 حاجب او مرتبه قبولی او پس خطاب الهی در رسد بایشان که شاکه و ایمان
 علی بنده منید و من عظم با جنبه در باطن دست بدرستی که او باین عمل
 را از او کرد و دست که گفت بر من بر و او پس ایشان در مقابل گویند گفت
 بر و او گفت با هم که با بر سر او او الطمع نه استیم و این حقیقت بزرگ
 که بعد از این که از کردیم و ترا آگاه و سقیم بر آنکه علی که رسد و این شخص

باشد نیت که یا سب مثل الله العزیز و التوفیق و لا یغنی عن المؤمنین من غیر
 در چشم و آن کثرت یعنی بایک که یا پرس و امید نشود که کما ان از مغفرت
 هر پیش من و اگر چکن ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت غوث و کلام مجید
 منیر این در یک لفظ و معنی است **لَا تُقْبَلُ لَهُ التَّائِبُونَ عَلَى ظُلْمِهِمْ** یعنی بدستی که بر روی
 نوری که آرزو است مردم را بر ظلمی که از ایشان بخش خود و قوم می باشد
 از کتاب سامی و اقدام بنامی و نیز منیر **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَفُتْهُمْ لَوِ ائِنَّ تَحْتَهُ آتِ ائِنَّ اَللَّهَ يَقْبِضُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
اِنَّ هَؤُلَاءِ اَلْفُقُورُ اَلْكَرِيمُ غیر یعنی بگو ای که ای سب که
 که فهم کرده ایم به تنهای خود بر اسطه از کتاب سامی و بار است بنامی
 شده و هر وقت خدای بدستی که خدا میالی می آید و آن که تا بدستی که
 سب که آرزو و هر دانه است بر بد کن خود مقرر جسم که بر در انداخته است
 و در آن سب که بدستی که بدست میرا سلام و می که قاتل جز بن عبد المطلب است
 و در روز و رب آنه مسلمانان و من تمام بر حق و او است و در روز فتح کذا
 شرف و کذا که بحیث این سب که متول شده است و مثل آن از ابن عباس
 بصورت بدستی که گفت و می نزد حضرت تعجب و معجزی صورت است
 و آنکه گفت و بعد از آن که او را در می کلام الهی را بشنود شاید با عت باشد
 من بود حضرت فرموده دوست بدست که چشم من بر تو افتد ای که عت باشد
 باشی و لیکن چون عت باشد ای اوست و او دم کلام حق تعالی بشنوی خوشی گفت
 شرک و ندید و ام و فتن نافع کرده ام و بدست که بدستی که شغال نموده ام و آن
 حالت تواند بود که حضرت غوث تو بدست که در عرض قبول خدا و رسول و سب که
 علیه و آنکه عت باشد ایشان بود و آنکه عت باشد منظور می الهی شده که این

بعد از این آیه نازل شد که قل یا عباد الذین انصرفوا الائی کما ترحم
 که گوشه وحشی گشت این زمان قیامی و شیطانی نهیم و مسلمان شده و در حد
 و اوست از پیغمبر صلات الله علیه و آله که لیفرن الله تعالی بوم القیوم مغفرة
 خط من قیامه حتی ان احسن لطفه دل را بجاوان تصدیق می بر آید فی عز و جلال
 کن ما نزل روز قیامت آفرینی که هرگز بنظر کسی خطور نکرده باشد تا که شیطانی
 امید واری تمام دست و پا بکند و پیغمبر بزرگ از این خواهد رسید میست
 اگر در و بکین ای کرم غرض از این که بی خصوصی مردم در روایت نه است در کتاب
 کافی از پیغمبر صلات الله علیه و آله که فرموده اند لولا انکم تذبذبون و تستقرضون الله
 یعنی الله خلق علی تقدیر و تم استقرض الله و تقدیر هم یکی گری بر او که نماند یکمید و
 آفرینش بیامید و از خدا تعالی بر آید خدا تعالی می فرماید پس با که هر کس کنا
 شود و طلب آفرینش از او فایده بسیار در ایشان با و تا شرفست و در وقت
 خود را که هر چه از او نقل کرده است عزالی در کتاب ایجابی علوم از امام محمد
 با و علیه السلام که میفرمود است با صاحب خود که اتم اهل العراق بعد از من
 اول کتاب از خود نقل کرده است قل یا عباد الذین انصرفوا الائی انفسهم
 لا تقنطوا لیمن حق الله و عن اهل بیت عجل ربی الی کتاب
 تو ایچانه و کسوف یقظیک و لا یقظک فی شای من عراق و سبک
 امید مند ترایی که در کتاب ایست این است که قل یا عباد الذین
 انصرفوا الی انفسهم لا تقنطوا لیمن حق الله که اهل بیت پیغمبر صلات الله علیه و آله
 میگویم امید مند است این است که و کسوف یقظیک و لا یقظک فی شای من عراق
 از آنانی خواهد داشت بنور و در کار تو ای محمد انفسد که تو را می شنوی زیرا که
 پیغمبر صلات الله علیه و آله تا یکم کن است او در امتش باشد راضی نخواهد بود

و مضار او قوی حاصل خواهد شد که هیچ است او امرزیه شده و یا بکمال احاطه
 کرد و باب شمول مغرور شده و آرزوش الهی در زندگان را و در رحمت او بر آید
 و در دست بسیار است و لیکن نپا در ست کسی که همیشه بر رحمت او دارد و
 چشم آن مست که کنان او آفریده شود و از اقدام بیضی اعمال صا که که
 است و او حاصل آنست و جز در حق در کنان ماضی که باعث زد و اکتاف شده
 نه که در دست از چنانچه جمع است او مصرف آن باشد و یکی اوقات او
 آن شود چپ به دون آن فی بر همیشه و به ترتیب نیست و بر همین نا امید
 شمره از آن حاصل نه شکا که شکی نیست نه بر زمین و در وقت خود آب و در آن
 و از یک یک خاشاک که ساز و ادکیا صای سکا که را که باعث از نفع و رحمت او
 و در کند و بعد از آن بنشیند و انتظار بر و در کرم الهی لطف او را در بار خود و او
 داشته باشد که وقت در و صد تغییر خط مثلا او را حاصل خواهد شد و به این
 در بدیقت معلوم میسر آمده و خوب میسر نکند کسی که فراغت به اینها
 و مطلقا تحمل شفت زراعت و قنایان شده و تمام سال است به این
 راحت خود بکار و یکی اوقات خود را صرف حوا و بر حسن امر و به این
 پس بنشیند و انتظار بنبرده باشد که خدای تعالی از برای او زرع خود را در و باشد
 و برسط او و حاصل خواهد یافت و بی آنکه سعی و کدی در آن نموده باشد
 آن داشته باشد که مثل آنچه از برای آن بنشیند بی آنکه حاصل شود هیچ نیست
 که این معنی بر حقیقت و در پ و این خود معلوم خواهد شد نه بر جا همیشه
 هر دست پس و این زراعت که آنوقت که که دنیا فرود آید و در آن
 و یکی که در آن کاشته میشود و یا آن و طاعت و عبادات نیز آید است که آن
 و او میشود و پاک با خشن نفس از اخلاق و صفات و میسر و باز در شستن آن

حضرت محمد صادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 والدی و الامام که مع سواد و لا یجوز و لا یجوز فی مصیبه و لا یجوز فی قضیه
 شرح کلام بنو نظام در ضمن آنجا که میگویند این کلام نخستین است
 اولی خلافت کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدا صلی الله علیه
 علیه و آله که نیست بر کسی مگر فرزند را با وجود چه و نه مر سبب در ایام و خداوند
 و نه عزیز را با وجود شوهری مگر فرزندی از آن پدری که هر دو حیات باشد
 و سوگند آن شوهر را بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند متعال
 یا سوگند مست و مل آن لازم نیست و باذن ایشان موقوف است علی ائمه
 از پیش و در و نیست تذکره آن بر امری که متضمن عصیان خدا باشد و سوگند
 و قطع صلح هم می آید امری که متضمن عصیان خدا باشد تذکره باید کرد که اگر اوضاع
 شود سوگند نیست و بر قطع صلح هم دروغ را بعد خویش آن سوگند نباید کرد
 اگر کسی بگوید آن لازم نیست پیش دوم لایس بین اینجا یک است
 و در حد اشتقاق آن حد قول است اول آنکه از این معنی قوت ما دوست زاید
 میگویند قوت می باشد بر خل آنچه سوگند میفرماید که آنرا بغیر آورده و برگردان کند
 یا میکند و دوم آنکه مشتق از این معنی نیست و برگشت بر اصل حصول برگشت
 نیست بلکه نام خدا که در ضمن آن تحقق است سیرم آنکه از این معنی دست در
 ما دوست بر اصل آنکه از زمان پیش که سوگند میفرموده و دست راست خود را بر
 دست کسی که برده و می آید سوگند میخورد و اندام سید او اندام این صده قول است
 می بفرماید بر خصم خود که هر سوگند بگوید این است و اگر کرد است و برگشت و الله
 اینجا هم از است که سپید باشد یا خرد و الله هم از آنکه آزار او باشد و بنده ما
 اگر که باشد از آنکه او درین دو حکم مسلم است یا نه تعریفی از طایفه ای میفرماید

همه درین باب گفته ز سید و عموم حدیث اگر چه شامل کافریست و همین
 ممکن است که کافریست ریخ سبیل برین وقت باشد و آن این است
 لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی اگر چه سید است خدا
 هر کافران را بر مؤمنان سبیل و راهی که سبیل شود راه مراد بلکه بنده است خواه
 غلام باشد و خواه کنیز مراد بهر حال و خدا و خدا یکی باشد و خواه مقدر باشد
 و خواه آنست که هر کس نیز ایستد باشد از آنکه کل ایستد باشد و بعضی و الله اعلم
 و لا یلزم اجماع از جابا و مقدر نیز درین حکم بجزن شکست و او را نیز در اینست که
 ازین متبع شکست یا دکنه یا این حکم مخصوص زن و ایلی است و آیا شرفست که
 ریخ ایستد و خان صاحب گاهی درین باب در این نشان فاشی غایب حدیث شریف
 برقیل است در مسند دوم و تمیم ذکر محل بحث است و باید دانست که مقدر
 رجب را باید بداند که شوهر او را رجوع داد و میرسد نیز درین حکم که زن دارد و لا یلزم
 فی سبب پیغمبر در اینست یعنی آمده است و در حرف اعلی شرح لازم نیست نصیحت
 با آنکه ضل بر خود بخش صیغه علی متفرقا و ضل امری از حقوق همین است و در بعضی
 علم من و کس من برود جایز است و لا یلزم فی تعلیه مراد تعلیه قطع علم است
 و مراد از نفی آن نفی محبت آن یعنی سوگند بر قطع صلوات هم صیغه نیست و مقدر نیز در
 آنکه کسی سوگند خود را که با خود نمیکند یا با مادر خود و مباشرت نماید و سبب
 بود که ادا کرده باشند حضرت صلوات الله علیه و آله تعلیه هم آنچنانست که باید دانست
 در وین نیز باشد که در قطع از میان نیز سوگند هیچ نباشد و الله اعلم فائس
 باید دانست که نفی که حضرت و مباشرت صلوات الله علیه و آله درین حدیث ظاهر
 سوگند فرزند ابا و پدر و ملک یا با خود خداوند و زن یا با خود شوهر می تواند بود
 که بر نفی محبت محمول شود و ادا کرده باشند حضرت بان این معنی را که سوگند مذکور

از این صیغ میست و در اصل منفی می شود تا بیشتر از آن اذن چه در مولى و چه
 ایشان را حاصل نشود و از آن که از ایشان جدا شود که ظاهر شود از مولى و
 ساقط است و می تواند بود که مرا تفریق لازم آن باشد که اصل شود که منفی باشد
 و هر یک از چه مولى و شریک رسد که در منع آن کنند یعنی اگر تفریق این کنند
 عمل مقتضای آن واجب باشد و اگر تفریق نکنند نه این احتمال اگر عملی است
 و خداوند الهیم مثل شیخ ابوالقاسم حنفی شریع الاسلام و غیر این قوی
 و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه تیردک است قواعد الاحکام و این بان باشد
 این قول از همان داده است که دل کرده اند بر مطلب که در مولى و باقی که است
 بر وجوب و غایب می کنند و اندک مثل قول قاضی و لا یقتضوا الا بیان غیر مکرر
 سوخته یا که گفته تفریق آن کنند و بر مقتضای آن عمل نمایند چه ظاهر است که مکرر
 عمل مقتضای سوخته است مکرر بلی که دلیل خراج آن غایب و دلیل نیست مکرر
 که چه و اندک و شریک تفریق آن کنند پس در غیر آن منفی باشد و غایب بود
 حدیث فهم می شود و چنانچه ذکر شد بر این شبهه احتمال نقلی صحت قول تفریق لازم
 پس بدان مسئله لای برقی صحت ثواب کرده و درین مسئله لای تصرف و در نظر
 بنابر این صحت و نام ظاهری داشته ذکر آن کرده اند که می گویند که آن که در اولات و نحو
 عمل مقتضای آن دارد و این صیغ است که شایع است بدان که در باشد و هیچ شک
 نیست که بر تفسیر مولى که اذن مولى را است و مولى را است و مولى را است و مولى را است
 و این جمله و لی اذن مولى صیغ مثبت است پس مردم ظاهر آن بر ایشان صحت نه باشد
 و بعضی متأخرین نه سبب آن که مردم اتفاقاً سوخته است احکام کرده اند و استدللال
 کرده اند باین حدیث زیرا که مولى صیغ مثبت است پس مولى که مطلق این حدیث است مولى
 این است و در اصول مکرر است که مکرر بر مولى صیغ مکرر مکرر مکرر مکرر

حلی دیگر که اقرب باشد بحقیقت اقرب بی حقیقت پس بی محبت است پس
 نقی پس ما که این حدیث و است بر آن نقی صحت حلی باید کرد نه بر نقی لزوم که اگر
 ابد است و اگر چه قحطی باشد درست است این قول از دلیل ظاهر درست است
 و تفسیر بر دانت که خلاف مذکور در غیب هر گویند بر فعل واجب است ترک حرام است
 بر فعل واجب یا ترک حرام پس ممکن است لزوم آن بی حقیقت و در آن هیچ یک از
 مودل و شوم را ولایت این نیست که رنج آن کنند مکنی از فعلی فایده که فعلی که
 در باب ولایت او بیایی نیست و تفویض و عدم تفویض مذکور است و است و از
 پس است و پس و در ما و فقه بعضی دارد و نیست و بعضی از متأخرین معای می گویند
 بر مبنی حلی که کرده اند گفتند که تدر آن جماعت تیری از آن ایشان منته نیست
 منته نیست و لازم نه حلی خلاف القدر و دلیل ایشان درین حکم حدیثی است
 در آن روایت کرده است شیخ ابو جعفر موسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن
 بن و کاشف کفر نام موسی کاظم علیه السلام که آن بیلی چاره نیست منبیین
 گفتند حدیثی که از آنها آمده است که تدر آن جماعت تیری از آن ایشان منته نیست
 یا کرده ام و گفتند ام که خدای است بر من که او را هرگز نفرستم و ام علیه السلام فرمود
 و کان مرعده ابو جعفر که با او کرده و منته در عمل های و شیخ شهید علیه السلام فرمود که
 در حسن بعد از آن حدیث را نقل کرده گفت است که درین حدیث و تفسیر است
 و از او کرده است آن این تفسیر را که ولایت دارد بر آنکه تدر همیشه پس می باشد
 پس از آن است بنیاط آن که و که تدر فرزند و صند و زن نیز سو توف بر از آن هم
 بر آن و شوم درست بنا بر نفس که در باب توف پس ایشان بر از آن جماعت
 شده و این تفسیر که چو از کلام مادی فهم نشده اما تقریر امام علیه السلام آنرا و تفسیر
 تفسیر امام علیه السلام است آن و تفسیر آنی که تقریر امام علیه السلام بر تفسیر آن

بهر تقدیر تسلیم آن ملاک ندارد و بما که تسبیح مذکور از روی حقیقت باشد چه جائز
 که راوی بطریق مجاز استنباط کرده باشد و تقریر حضرت بر چهار است این باشد
 نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت کوفه باشد که و غیر از آنچه
 پس نامیده است در کلام خود بتدریج است که تنبیه بر بودن باشد نه تقریر آن و دیگر
 امثال این دلائل ضعیف و صلاحیت آن نیست که اثبات حکم مشعش این توان
 نزد مسلمانان نیست که بهر آنچه فایده بر نفس قضای آن دارد و انکار شود و الله اعلم
 الاورد غایبش و هم باید دانست که اگر ترضی نسبتی گرفت بر دوستی
 و محبتی که در حلق است که بشیء موقوف نباشد مثل آنکه روزی فردا تا روز کند و دیگر
 به مثل این اصرام خدای منی صحیح است بر من که فردا روزه دارم لیکن ششای جاری
 آمدن مسافری مشروط مساند و گوید آن ششای مرضی و آن قدم خدن من مشروط
 آن روز و حلق آنکه جاری ازین امور موقوف به شد مثل من ششای مرضی یا لیکن قدم
 خدن من این اصرام بر ما نیستی اگر چهار من متغایب یا خدن مسافری یا پسند است
 بر من که یک روز روزه دارم و کلام حضرت رسالت چنانکه صلا است الله علیه و آله
 درین حدیث که تا در فی حقیقت جاعلی مراد قسم است چه در صحبت چنانچه در ضمن
 مطلق مستند بود که تحقق شده باشد مثل مدعی آن ترویج غایتی خدا است
 بر من که اگر چهار من دیگر که ختم ایشان باشد بخدا قسم از من در مطلق نیستند
 تحقق شده و اصعبیت مذکور شرط باشد و خدای مثل من شربت خدای حق
 اصلی که کتب منی اگر سیر شده که شراب بخدم پسند است بر من که که کتب
 اگر ارم کسی که غرض از عرض از آن باشد چرا که اگر غرض آن باشد قدر که کتب
 به خلاف و غرض آن موجب گذار است و خواصیت جزا باشد و خدای مثل
 ششای مرضی خدای من این اصرام بر ما نیستی اگر چهار من متغایب پسند است بر من که

چند که روزه است و روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه قدس مطلق بر مطلق
 جمع نمیداند و حکم سلطان آن کرده است خواه مصیبت باشد و خواه عاقبت باشد
 که عیب از خدا نگیرد و خبر بر آنکه مطلق بشلی باشد چنانچه شب گذشت است
 چنانچه آن کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان دارد و دست بر سر کسی گذارد
 قرآن و حدیث حکم صحت آن شده و می باید برین عمل نموده و کسی را مدعی لغوی نمی
 گویند و قتل شده و باشد خلاف اصل است پس بلی که دلی دلالت بر آن کند اعتبار
 آن نماند که در اکثر مقامی است و سلطان است و صمیم مدین منور و اختلاف کرده اند
 و حکم کرده اند که در مطلق تیر محبت بچند دلیل اول اجماع علماء بر صحت آن چنانچه
 شیخ به حنفی و سید علی الرضوی نقل آن کرده و دوم آنکه بعد از قرآن مجید مطلق و آیه
 و تفسیر آن بی یافت مثل قوله تعالی لَقَدْ نَزَّلْنَا الْحَقَّ فِي صُفُوفٍ مَدِیْنَةٍ
 که بدان آن که صبی علیه السلام از عزم در وجود آمده و او را شست و در چرخه اند و در آن
 و در آنکه بچند دلیل این خدا سید یعنی اگر به بی ای می آید از میان یکی و از آن تو پرسد
 این خوانند و آنکه است بگوی بدستی که من تدر کرده ام از برای ضایعای تعالی رفته اند
 یعنی خاموشی و چسبیده و زده در شریعت ایشان که کلام بوده است و قوله تعالی
 لَقَدْ نَزَّلْنَا الْحَقَّ فِي صُفُوفٍ مَدِیْنَةٍ و در کتاب خود خواند که در آن صُفُوفٍ
 و در حقیقت آن بشری لازم می بود در قرآن مطلق و اجماع نمیشد ستمم آنکه مطلق واقع
 شده در کلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله که فرموده است من نذران
 بطبع الله علیه و من نذران بجهیه خدا تعالی کسی که تدر کرده باشد که طاعت خدا
 نماید و امری باید و نماند و خود کرده آن طاعت را بچسبی آورد و کسی که تدر کرده باشد
 که عصیان خدا کند بناید که عصیان از او واقع شود اگر تدر مخصوص بود بجهت و طاعت
 تدر نمیشد بر نفسی است امر طاعت تدر بچسبیده و تدر مناسب نیست و بچسبی است که تدر

که فیصله آن حاصل شود و طبق بر این می آید که در بیان بکشد که می که شرطی که گذراند
 طبق باشد بحصول همه اجزاء و تمام حدیث صحیح که ابی الصباح کنفی از امام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است سوال کردم از آن حضرت
 از مردی که گفته باشد علی در منی بر منست تدری ای بر و این گفتن مردی واجب میشود
 حضرت فرمودند پس ایشان در منی می شنیدند حیوانات و صدقه و در منی نبود
 چیزی لازم نیست تا امام جعفری از برای خدا این مثل بوز و یا صدقه یا حجی چه نام بگیرد
 صحیح بود و مرد نام بدون روز و یا صدقه یا حج را ساخت و اندک شرط نیز از جمله
 صحکات می بود و از آن نیز ذکر میکند و نه نیست خاصه آنچه در دسته لال برین مطلب
 ذکر کرده اند و بخاطر میرسد که هیچ کس از دلایل مذکور امری نیست که در حدیث
 جعفری تواند بود و مخالفت بخوبی که او اختیار کرده و داشته باشد و اینجاست که
 نقل کرده اند بر منست چه او اجماع را قبل از او داشته و آیات شده بر اینست که
 زیاد برین دلالت دارد که در بر روز و هفت روز از او فی الجمله و در فی الجمله
 یا در هیچ شک نیست که سید مرتضی عم الهی علی خدایه کرده و آنرا بر کنی شرط
 بشری بود و نیز که ما ای در شرط و پیش از حد نیست و در تلبیة ذکر و تفسیر
 آنکه در ذکر از ایشان بی شرط واقع شده و آیات اول بر مطلب آنکه آنکه
 در آنچه در شرطیت خبر دیگر بود و زیاد برین دلالت دارد که بریم علیا سلام باشد
 آنکه خبر در عدم آنکه ذکر کرده است که روز دارد یعنی خاموشی نیست بکنند و آنکه
 خبر ذکر شرط کرده باشد خاصایان نیست که در روز ذکر کرده باشد و است
 شده است که چند نفر از همین کلام بود و آنکه توان گفت که چون خالی داشتند و ذکر
 شده و ملازمیت که شرطی در میان نیامد بلکه در بعضی تفسیر حکایت کلام مذکور
 خبر نیست که او از خود روایت است که بیشتر از واقع شده و هرگز نکرده اند که

بر عاوش و در دم تقلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر باشد
 بیشتر از آن نذر منکوح واقع شده باشد لازم قیایه که هر یک صیغه اسهام باین کلام
 نذر کرده باشد پس باید برین محل که نذر از همین این کلام بوده است تا نذر
 نذر که این مرتبه از صیغه السلام نیست لازم نیاید و اینست که می تواند بود
 که در بعضی که نذر کرده باشد که نمی کند اجزاء نبندد و خود را مستثنی کرده باشد اگر
 بگویم که او را تقلم باین کلام مندرج شده بود تا رفع نیت از او بشود و قوم او را بداند
 نیز که اگر او سخن با ایشان کرده و جواب ایشان خدا و از روی عناد بوده یا از روی
 شرمندگی و نجابت یا کذا ایشان داشت به استیلا کردی که ایشان با کافران
 به و در جمیع مفسرین را اعتقاد نیست که اجزاء نذر از او یا عاوش است واقع
 شده و درست است عاوش قریب بر آن که در قرآن واقع شده از روی محبت
 و شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که هر یک صیغه السلام صادر
 شد که از آن وقت از جانب حضرت فوت ^{شاید} تعالی بآن قدر کلام به استیلا ^{شاید} کلام
 تمام در حق او جدا از آن عام محسن شده و دیگر سخن کرده و این هر حکایت در آن کلام
 که هر صیغه متبذره یک اجزاء نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیه دوم اگر
 احتمال دارد که آن کلام که از آن قرآن صادر شده صیغه نذر باشد یا نه این کلام
 صریحت در آنکه صد و رکوع نذر از وجه نذر بوده چنانچه صاحب کتاب
 روایت شده است که زن قرآن عظیم بود یعنی او را نذر نذیشد و اگر چه شده
 و از آن گذشت که او یک احتمال محل بعینه نذر و در کجای حق در سایه در حق نیست
 مرفی را دید که بگوید در آنچه میخواند او را آن حال در شش آن یعنی اولی نذر باشد
 در مقام دعا و آیه و گفت السلام یک علی نذر شکر آن نذر حق و آن
 اعتدق به علی بیت المقدس بگوین من مدته و خدا یعنی یا رضا یا ربی که است

بر من از روی مشکرا که روزی من کی فرزند می شناسم بدو بر سبب الهی که
 کینه ایشان بود تا از جهنم روان و خدا بندگان این مکان شریف باشد پس
 او در معرض و حاجت آورده بر من علیا سلام حاضر شد تا اینجا بود و ترجمه کلام
 صاحب کائنات اگر که بنده شیخ ابو علی موسی علیا الرحمه تیر روایت کرده است
 در کتاب مجمع و بیان جان که تفسیر این آیت می کند از ابی سعید و حضرت علی
 که آن حضرت فرموده اند این حدیث را در حدیثی از ابی عمران نقل کرده است که اگر
 ملا که در این حدیثی از ابی عمران و با طریقه الی شیخ ابی سعید نقل فرموده است
 که کلام می نامیم علیا سلام خدا صحت با قنات و متبانی خدایت که باقی
 خود را می پرستی که حضرت فرمود که در حدیث او بر من چه مردم که هستی که
 من بخشیده ام هر ترا نزدیکی که می کرده باشد بمن خدمت ما نهی و در نهان
 گوری و پاک سپاخته باشد چون بر دوش ما از داغ می وزند و میگرد و باشد
 در مکان این زمان خدا بیگانه و کرده بنده ما را در اصل از جانب خود بر من
 نمی فرزند من بپوشد هر اگر اسرائیل نام پیوست پیوست علیا سلام پس بر من
 سخن را بنده خود که ما در حدیث علیا سلام بوده نقل کرده پس من محل گرفت او بر کتف
 پروردگار و بدستی که من خدایم که برای تو که بجنبه و شکم من از او گرفته
 از قید سخات و پناه خاص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو کند که است
 الهی من است و در آن زمان خدمت مسجد نه که بپوشد نه که بپوشد از قنات
 درین زمان خدمت خانه که ما و فرزند آن خود را برای آن کار نذر میگردانند و
 ایشان بر فرزند خان انصاری و الدین و اسامی این خدای واجب بر دین شده
 شمرست بگو این قول را در حدیث علیا سلام صند فرموده و در دیگر ادبش فرموده
 بوده است و بنده است بجنبه صاحب کشف میگردانید و از آنجا که خدایت

فرزند هستند عای او را از اینجه که متعاده عایت که با نسبت داده منی دارد
 به پیش آنست که درین ایام شکاری برین منی نیست چه حدیث نزد او برین
 کرد که این قتل از او بریم جیبا بسلام بعد از حمل او بریم واقع بوده و ازین جهت
 قبل از حمل از او این خبر واقع شده بوده است حاجت خداست عیالی و عیال خشن
 فرزند با و منافاتی نیست مگر که ازین او واقع شده باشد خدا را چهار نفر که
 نیز اگر کسی از آنکه ازین حاصل خواهد شد بر تقدیر علم زن او بگو فرزند از او
 در وجود خواهد آمد پسنداند و بد که نه که از پیش از این خبر نه کرده واقع شده باشد
 و بگو درین آیه هیچ وجه ولایت نیست پدری که منافات داشته باشد نه صبی
 سید مرتضی علم الهدی و اما بگو سیدم ذکر آن در مقام هستند لای بر مطلب مذکور است
 چه کسی بود که از آیه ولایت خبر بگو بر هیچ وجهی پدر و حال آنکه تفسیری که سید
 این آیه بوده است مشروط بشروطی است با شاق محج است و در آن مشروط
 آنکه از حیثی بگو داشته باشد و لیکن با واسطه بگو جستن با ساری می گوید که
 بگو سوت که این آیه در آن مورد است در شان ایشان فائز است ذکر آن حکیم
 تا منی بپایان می رسد خیر خود را این عباس نقل کرده است که امام حسن عظیم حسین
 علیه السلام چار شده در وصل نه ای صلوات علیه و آله بپایان آمدند
 در میان جمعی پس می بایر الله منین علی علیه السلام آورده گفته با با احسن پدر شد
 که تفسیری که به واسطه باشند فرزندمان خود کنی پس حضرت امیر و خاتم طایفه اسلام
 و فضیله ایشان نه کرده که اگر ایشان ازین چارسی شفا باشد که امام حسن
 روزی باره و چو پدر ایشان بود که فوت ایشان توانه شده پس امیر المؤمنین
 از دشمن چیری مسلمانان جو فرض کرده و خط علیه السلام حاجی را زان است
 سبک کرد و پنج قرصان نخت پس چون وقت افتاد شده ناسی که کرده است

که پیش از آن اظهار نمایند که میبایست برایشان وارد شده و ایشان در پیوند
 که پس از طعام او را برخواست و اختیار کردند و آن پنج قرص را با جابل دادند و آن
 بی نگویند و این سرای قیاسی چیزی تا حل کرد و پیش از آن روز و در روز پیش از آن
 رفتن چون ششم شد و طعمی که به دست برسد و گشت ترمیم داد و در آن پیش
 گذارند که آن اظهار نمایند پس آمد و از ایشان طعمی خواست و در آن روز
 همان چشم آبی گفتا کردند و روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بر روز دیگر
 نمود و وقت اظهار داد و حرف تعین قوت که گذارند و گشت که باز پسری
 در است و چیزی طلب کرد و ایشان بر همان مثال روزهای گذشته گشت
 و گشت پس چریل علیه السلام نازل شد و این سوره را بر پیشانی او نوشت
 علیه و آله فرود آورد و آنجا ترجمه کلام قاضی حیاوی بود و تفسیر خود را با آن
 بعد از آن طبع اند و طبع اگر بانی که در انطباق آن بود و ماذکر شد
 تمام شود و آنرا ولایت خواهد کرد و اگر که در مشروطه مشروع باشد و چنانچه
 کامل صادق ظاهر میشود و آن قابل نیست پس چنانچه چاب نشاند و آن را
 تا تر مترانه بود و آنکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق گرفت و رفیق جز
 و صاحب فیدانه و در آن محل ملکیت پس مثال این اخبار بر وجه شد
 و حدیثی که ابی الصلاح گفتی روایت کرد و سید مرتضی نیز گفتی که از آن مستفاد
 میشود و قاضیست چه زاده برین از آن فهم شد که نام بر آن جادوی که منقول شد
 از جمله معجزات تدرست چنانچه میگوید که از بای شای غایت و شمار آن دارد
 و از آن معلوم شد که خبر دیگر معجز تدرست پس مترانه بود که نام بر آن جادویست
 آن باشد و دیگر معجزات تدرست باشد مثل طین بشرط و غیر آن و بسیار
 که است و لای کند بر طلب که در کمال صحت تدرست است بعد از آن که در آن

از شیخ ابو جعفر موسی علیه الرحمه از مقصد برین مآزم از امام جعفر صادق علیه السلام
 که او از اهل ارجح علی المشی الی میت است و در هر جمیع کج او علی می کند و گوید
 منی حتی قبول مد علی المشی الی میت و قبول مد علی می کند و گوید ان لم اصل کنه
 کنه اینست اگر چه شخصی که برست پاد و رفق بخانه ای بقصد کوی آورده
 بجای برست که این مآزم می باشد و بجهت بر باز قول نکور خیری لازم نیست
 که گوید خدا پرست بر من پاد و رفق بخانه ای گوید خدا پرست اینست
 و این می گوید فیض نیاید و این مآزم این را برست که حضرت درین حدیث
 بیان کرده است که مطلق را با گوید که مد علی المشی الی میت و در مطلق را با گوید که
 مد علی می کند و گوید ان لم اصل کنه که پس هر دو قسم صحیح باشد و غرض از آنست
 که هر چه خیر این حدیث احتمال این معنی دارد که گوید که مشی احتمال سنی و کینه نیست
 و آن است که قول حضرت که ان لم اصل کنه که گوید که قیاس مجموع هر دو قدر باشد
 با هم و جنبه را در اختصاص نه داشته و شیخ قیام الاحوال بطلان است و اول
 بیاید و است که مثل منی امری که سگسند بران خیر و نه خود اصل باشد و خود
 می باید و وقت سگسند خردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت
 مثل جمیع در و در و ترک خردن بدست چپ و خواستن بعد از نماز صحیح
 و یا مثالی آن از افعال مستحب و مکروه و بحسب دنیا مثل پوشیدن ثیاب فاخر
 و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت عجز و عیالستادانی و آنچه باشد آن باشد
 یا آنکه مادی الطوفان باشد منی مثل و ترک آن در مرتبه مادی باشد و چگونه
 بر دیگری رجحان نه داشته باشد مثل افعال با حاکم مثل و ترک آن بحسب دنیا مادی
 باشد و سگسند بر امر جمیع منی بر منی که ترکش بر رجحان داشته باشد مثل افعال
 یا بر ترک که مثل راجع باشد مثل امر مستحب منفعت نیست بلکه امر مذکور در وقت

سوکندرجان اخروی یا دنیوی داشته باشد یا ستادی الطرفین باشد و
 بعد از آن مرجوح شود و معنی رضوان الله علیهم درین مرجوح معنی لغت سوکند
 جایز است و اگر از مرجوحیه مذکور در ازل شود بر حکم سوکند فتن واجب و برین
 محال پس چون مرجوحی در جایز و چون زایل نشود واجب اما مقتضی از این است
 حکم در ویدانه مشهور میان علمای اصحابیه اینست که در تذکره است که مقتضی آن جایز
 و بهتر بر عجب آفت داشته باشد و فعلی است مثل سست و خوار ترک باشد
 مثل کرد و پس در بیان هیچ نباشد که در بعضی که در تاثیر دین حکم مثل این است
 کسی که کسی که ترک صده قدا بجز من نیازی شد واجب میشود و بر مقتضی
 بجز من همان و نیاز و حال آنکه خصوصیت مذکور در احوال فی منیت مذکورین و در
 پس در جهان در تذکره نیست و نباشد بر اسطه آنکه منتهی در دین فرض صده قدا
 خاص است و نفس تخصیص هیچ سکت منیت که مقتضی به نیاز خاص قبل از تذکره
 داشته است بر ترک آن بی آنکه تلبیل و چه نماید و اگر فرض کنیم که نفس
 تخصیص یافته کرده باشد مثل آنکه نیازی برده واجب باشد که مقتضی کند بیک
 که این واجب مذکور در دامن خزان و نیاز خاص مطلق آورد باز هیچ خواهد بود همین
 زیرا که صاهق است بر آنکه غفلت بر ترک فی الجمله همان دارد و آن ترک مطلق
 بی آنکه باید باشد بر قشر جسم کو چنانکه اتم غله و چه تدریس و در حاشیه
 و چه ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه معنی منیت تمام است و اگر کسی پیش
 باشد که محلی که قابل لزوم و جهان مطلق قد شده اند و همان آغاز ترک مطلق منتهی
 و در داده و مکرر فعل منتهی و قبل از تذکره ترک مطلق و همان خوار و بیک بر ترک مطلق
 بدل و همان دارد پس نقص مذکور به سبب ایشان دارد باشد و این باشد که
 مذکورین معنی آنکه خصوصیت در غیر منیت چه خصوصیت را در همان مذکور تقصیر

رفتن بودند چون امانه خوردن غذائی با هم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از خود
 خود برد آورده و دیگر کسی ستر نمیان هیچ ایشان ماهی که کنده می دارد شده و ایشان
 او را پس خیزد خورد و دوست کردند او دوست ایشان را اجابت کرده و ایشان بمان
 خوردن شوی شده دیگری ایشان را باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ
 آن مرد را بکنده می بادی آنچه از نان ایشان خورد و در دست درم برآورد و با
 او دسین نفی که صاحب قرص نان بود گفت به منی که پنج قرص نان برآورد و بود که
 و چه را دوستم بیاورن میان ما خود و صاحب پنج قرص نان گفت که بگوهر که ام ندید
 که از دوست خود برآورد و هم ندید که منی پنج درم برسد ارم صد سینه
 بر دارم ای که چون میان ایشان برسد این تقسیم تراغ شده هر دو را خود
 پیش حضرت امیرالمومنین علیه السلام آورده که میان ایشان برستی حکم نماید پس
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام چون سخن را شنیدند و بر حقیقت گفت ایشان
 یافت با شون گفت با هم صلح کنید که تعدیه ناسل است و قابلیت تراغ ندارد
 لیکن قبول کردند و گفتند حکم کن میان ما برآستی که ما بنیادان را من میثوم را
 که حضرت امیرالمومنین علیه السلام ایشان را داری بنیاد و در مقام تقسیم آن
 براسان آورده گفت درم از آنچه صاحب پنج قرص نان داده و یک درم صاحب
 ستر نمیان و دهان ایشان را از آن تقسیم تقب یافته فرمودند ایشان که یکی از
 شاخ قرص نان برآورد و دیگر یکی صاحب قرص نان گفته بی فرمودند که از شما
 شما مثل آنچه هر یک از شما خورد و ما است با شما گفته بی گفت که هر یک از شما
 نان خورد است الا شمی گفته بی گفت که تو ای صاحب ستر قرص نان قرص
 نان خود را الا شمی و تو ای صاحب پنج قرص نان قرص خود را الا شمی و نه معان
 ستر قرص نان خود را است الا شمی و نه باقی مانده از برای تو ای صاحب قرص نان آنچه

صلی الله علیه و آله که رخت پاکیزه پستید و در آن رخت نشست پس مردی
 رخت او چنان بود که در چوبی او قرار گرفت چون مردان را بر این مطلع شد رخت
 خود را میج کرد و بزرگدانی خود را آورد که رخت او بخورد حضرت رسالت خیار
 صلی الله علیه و آله را از روی حاجت با خطا سپرد و فرمودند ترسیدی که از خوار شدن
 از فقر و بختی او این بگفته شد گفت نه فرمودند ترسیدی که از خوار شدن و رخت
 تو خرابی با و چای کرد گفت نه فرمودند ترسیدی که رخت تو چنان شود گفت نه
 فرمودند پس چه چیز را بدین داشت که خاطر او را آرد که روی گفت ای سران
 درستی که مرا امرای مست که در غنای من مرتبی از دینت میداد خوب مناسبت
 در خوار شدن من میباید و بدینجا که من از این قبا می که با فرای قبا میست
 نزد حضرت علی خود را آورد از امیر حسن رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر گفتند
 قبول میکنی از او بختی از ای کسر خاطر که از او بترسیدی بگوید گفت نه ای
 دلدار گفت چرا گفت تیرم که آنچه در نفس تو دارم داشت که بدست اقدام انجا
 علی شده و نفس من در آن نیستش و دم مجلسی ای رسول الله صلی الله علیه و آله
 ای درین فقره با منی است خدا بختی در گردن انصاری ای الله بابر بختی
 معترین گفتند بران وجه استعمال فایده منی عدست چنانچه درین بیت که
 شریکی از مضای عرب است و اذنت که مشقه با سبیل ای هشتاد و یک
 اشیای من از حق اسلسل نه منی ایاماد بختی است که بدست تو ارم آورده آنرا
 بر آینه با آن روشن میداد ترست تو من از شراب نیکوی و شکر او و شاد
 بود که من از منی خود مستی شد تبخیر منی تو در مجلس منی مجلس منی
 صلی الله علیه و آله درین الشوب و در نفع دال و کسر ای بی خطه صفت میباید
 از در نفع دال و اگر منی و چ که است غلبه از شراب من تحت فقه و غیره

چنانچه که راجع به سر باشد یعنی سر سرخ که درخت خود او در بر راههای
 قرار دارد به وقت عصر طاعت نشود و میتوان که که راجع به سر باشد یعنی سر
 درخت خود را که وقت نشستن معبر در راههای او در آمده بود از زیر راههای او
 و صبح نموده تا چکن نشود و درین وقت غده بر وقت ریاضت یعنی فی است باین
 زاید است چه این غده چنانچه در هرست مراقت باین محل غده و وقت ریاضت
 از برای پستی ای غایت است و درین غده مستعمل و لیکن غده مراقت که در
 ذکر راجع باشد به سر فایده در شد باینست قول حضرت که گفت این روح
 ناکب چه اگر فرض از این کلام است شد بدست مرغان است و شب او بران که
 غرت ذکر که گنجایش ندارد و در هرست که اگر وقت در سر و زیر راههای معبر در
 بر دماست که پیش تر سخن گوید او است پس است در نه ذکر غده سبب است
 ان لی قریب ازین لی کل تسبیح را و بقرین شایان است پس بدستی که در
 شایانیت که اندای من میکند و در در غده من خوب و دنیا به بمل او در
 دست و سبب است شوم و خوب را در کس است بر هر می آورد از ان اجتناب
 نایم و از چنان محرم و نم و این فعل شستنی که از من در خدمت تو سر و در
 جلا خود را به پیری او و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید
 با و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید
 باشد که در این قسم علی از دست در خال خال و خال بن و خال بن و خال بن و خال بن
 که بکن از کبر و غنه در دین کی حبتن بر مردم و غیره است و در آید و در آید و در آید
 که از لوازم قول و مال و مال و مال و مال و مال و مال و مال و مال و مال و مال
 من و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید
 در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید

واهی کرد است از آنکه زنی نزد خیمه شوهر خود با کسی که محرم او نباشد سخن کند و یا
 برنج که در چهار باشد از آنکه باین واهی کرده است از خوردن و آشامیدن
 ظرف طلا و نقره واهی کرده است مردان نام از پیشین حریر و پادک و طلا و
 عری نیست از پیشین نام و فرموده است صلوات الله علیه و الله که است کرده است
 و از عفت خود دور داشته حضرت غوث شراب ناک که شرابی افشرد و کسی
 که رفت آنکه بقتله شراب میگارد و کسی که میاشتر شراب آن میشود و ساقی از آن
 و فراموشند و از آن کسی که آنرا میبرد و کسی که آنرا میباید از آن حرف خوش خود بگوید
 در راه زده آنرا و کسی که بجهت او برسد و فرموده است کسی که میاشتر شراب
 میشود قبول نمیشود و غدا و چهل روز و اگر در چندی از شراب در خیمه او باشد
 برضه عیالی از دست که بخورد و او را روزی است شربت خدا و اگر عمارت از
 تن او زنی است و آنچه از فرج زن از نسیم بر آید و جمیع میانمای آنرا و اگر کسی
 و نوح که چون اهل دین نشسته شود آنرا بوی آب پاشانند و که خست شراب
 آن جمیع کینه در کشمای میانست و پستهای بنایشان واهی کرده است از
 زدن روی چهار پا واهی کرده است از آنکه بگوید شخصی شخصی که لا و میگوید عیالت
 خان یعنی قسم خور و بر منی و کوه و جست زده کی تو بانه کی بخوان واهی کرده است
 از سخن کردن در روز آدینست یعنی که خطیب بخواند بنظر تمام همیشه باشد واهی
 کرده است از آنکه در روز کار فرمایند آنرا که در روزی او چندست یعنی اولی آنرا
 فرمودی و باید داد و دیه از آن باید که فرمود واهی کرده است از آنکه بگوید در میان
 خود و طلبتی را باب کتیرا و رونه و فرموده است پیغمبر صلوات الله علیه و الله که کسی
 که روی او در پیش آید که از جانب شرع بخواند آنرا نشود باشد یا شوقی رست
 او را بواسطه ترس خدای تعالی از آن احتیاج نماید مرد میگرداند خدا تعالی

آتش دوزخ را و این سبب از او را از قیام که عبارت از روز جزا است
وقت انقطاع احوال است و دو عالم می کند باو آنچه باو وعده کرده است اگر
خود جای که فرموده است **وَلِيْلُ عِلَّانٍ مَعْلَمٌ يَدْعُهُنَّ** یعنی روزی که کسی که
از موافقت پروردگار که سبب کلان را انجامد بر او و امید از دنیا است و آن
روز پروردگار خود را که در خود را بر عرض رساند علی اوقات التفسیرین و در بهشت
دارد است بهشت عدن و بهشت نهم که یکی را سبب ایمان و عقاید درست
می شود و دیگری را سبب قیام با حال صاف و کرده است که یکی را سبب احوال صاف
و دیگری را سبب اقبال صافی و آنکه معصیتها یکی را در مقابل علی و صید شدن و یکی را
بجای تفضل و محبت با یکی را بجهت التذلل و روح او مقرر می سازند و دیگری را
از سبب چشم که عبارت از بهشت روحانی و جنت جهانی باشد علی اختلاف انفس
و کسی که بکند چشمانی خود را از عوام و چشپری که این آن احوال و احوال نفس کار
پرسرگشته اند از ابتدای روز قیامت چشم او را از نفس بگرداند که تو بکنده و از آن رجوع
و نمی کرده است و غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه و الله که کسی که غیبت
که صفاتی را تراست به نظر می شود و روز او در ضعیف و می کند و در قیام هر صبح که
قیامت با وی و دانی زشت تر از تن مرده و بی ادب که اهل خواص از آن است
از او داشته باشد و فرموده است صلوات الله علیه و الله که کسی که است از چشمانی
او از ترس خدای تعالی تراست به دیده باشد او را بهر قدر که از او است و مایل شود
مقری در بهشت مریض بود و در هر چشم بیج می شد مثل آن نه به باشد و اگر
بیج می شد و مانند آن نشیند و الله که بیج می شد بی آن برده و فرموده است صلوات
علیه و الله که چشم او را چشم او اگر چه در چشم متاخره و کم نماید و بسیار مانند فرما
و اگر چه چشمش بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و الله که چشم که بر

استنصار نیست صیغه با امر از منی هر کسیر که بعد از از کتاب آن است
 نمایند و تو بکنند مفعول و آن هر زود داشت و در صیغه که به آن امر از تو بکنند
 که بر ممل و در آن آن و بیشتر باشد که بر بیشتر پیشش دوم حتی مفعول ایضا
 حتی پنج از برای ستای غایت یعنی تین شایست خل منی الی یا از برای
 استنصار و سی کردن مفعول دست از مقل یعنی آقا آمدن حتی خاکش منی
 الی شایست یعنی آقا در میان عرب مشهورست و بسیار استنصار ایضا مفعول
 که بر شش منی استنصار منی مفعول ماعنه : حتی مکرر و ماله قلیل است
 نیست بخشش و میل و کسی : مکرر کان بوقت نداشت : و منی مکرر
 اول که حتی منی الی است آتش که راه ساختن مساجد بر شما کرد دست و حتی
 و در کت نماز در آن یکی آورده و بعد از آن که است آن ایلی میشود و در تقصیر
 نالی آنکه راه ساختن مسجد کرد دست مکرر که در کت نماز کند و در آن
 منی اگر چه نزدیک به است اما آنکه نفر توکل ایشان نیست چنانچه بعد از
 آن ایلی مکرر میرسد مکرر جسم که در هر دو مصنف و هم مکرر تو ذکر خدا نیست
 که بر شش دوم اگر کسی قصد کرد که در آن دو رکعت نماز کند و سجده را با سجده او
 آنجا که هر نماز ذکر را با یکی آورده راه ساختن ذکر از در هر جسم که در هر یک
 نه پیش از او و نماز و سجده از آن دو رکعت بر او ای نماز کند از در فضل ذکر که از ذکر
 و هر کس که در هر یک از دو نماز که از در هر دو سجده که است چنانچه اگر خدا مکرر
 از در هر یک از دو نماز که از در هر دو سجده که است چنانچه اگر خدا مکرر
 مسجد را اگر قصد آن کند بر هر دو وقت یا باحت مخصوص به هر سجده از نماز
 چنانچه بعد از هر منی الی و الی و وضع می داید و اول و دوم نماز یک کسیر
 اصل منی زمین مکرر است که کسان بادی و مکرر نشینان اغلب از وقت

حاجت اینجا میرسد و مرا اینجا میت خلاصت بر فرست که باشد منی سوم خیز
 خلاف شده است میان صلاه و آنکه منی از دخول در شوم برادر منی که درین چه
 واقع شده بهی که در پیش اول گوشت از برای تحریم است و ولادت بر حرام باشد
 آن را روز منی ترسیت و مفاوان که است است و منی باقی حال طریقت است
 اگر است و دخول که کاسیت که دخول مذکور از روزی که منی واقع نشود و اگر
 از کسی که در سوم او داخل میشود و آنکه منی نماید که از سرچ یا شری آن که گذراند
 که در چکس خلاف کرده است در آنکه حرام نیست و ظاهر اینست که کرده و نیز بنا
 و الله اعلم ان کثیر الکلام عند الله منی اینجا با شاق طاهر محرم بر که هست
 چنانکه حرام بودن آن کردن بسیار در وقت جاست و این نشود و لفظ
 که منیست و اندو که صیغه مجهول خوانده شود و منی چنین باشد که منی کرده است چنان
 صواب است علیه و آله از آنکه منی و از وقت بسیار شود و اگر از آنکه از آنکه منی واقع
 شود و از منی و اگر مذکور بر هر دو کرده باشد و منی است کلام و منی منی
 علیه السلام که آنکه الکلام عند الله و تقاضی منیست بر منی که از منی کردن کردن
 بهر رسیدن قاضی که عبارت از منی منی زن و مرد است و منی اندو که منیست
 خوانده شود و منی چنین باشد که منی کرده است از آنکه وقت جاست بسیار منی
 و برین تقدیر که منیست که صیغه فعل ماضی باشد بر منی که در منی منیست و اگر
 کلام مخصوص باشد بر منی و منیست کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که باقی
 منی منی کثیر و لیکن باعث صفت آنست که در منی بر منی و منی منیست
 که منی آن منی اول منی سوم منی است شخصیت و منی از آنکه منی باشد و از
 چنانکه در منی منیست از آن که منی آن رسول الرجل و منی منیست منیست
 چنانکه در منی منیست و منی منی آن و منی منیست منیست منیست

بر هر که دوست بر وزن سینه که دوست حقیت جلال طینت منی سرشت است
و خیال نفع خای غفلت و همی بکلیت دراصلت منی فساد و مراد اینجا چنانچه
نیش اول مذکور شد بر من و در خواست معیبه را فی بطونم بیهرباد فی نقطه
ماوراء صبر منی که در هیه من است قال فی الصحاح صبرت الشیء صبراً منی ازین
قداب و مراد اینجا آنست که دریم مذکور میکنم ماوراء صبر منی که دراد و اشای
در من و درست بر من حبیبی را که بشکم ایشان و بر منی و منی ان خیال الرحمن فی
مراد با خیال تبحر و تسکین بهاء و فن است چنانچه عادت تکبران و در باب تجریت
و منی درین فقره و در فقراتی که پیش ازینست با شافق علامه محمل برکت است زیرا که
حرف آناه از اول و دیگر فرستاده است سوی سخن کردن در وقت خطبه که در
برون آن خلاف است و من خاف مقام رب جنتی مقام اینجا بهسم مکان است
و مراد بآن واد علم و معنیست که حدایتی باشد کان خود را اینجا و همیشه اود
از عده و حساب او بر آید و محصور مصیبت منی غلام بر احوال جنبگان و در وقت
ایشان و با کلام درین نقد برست که مقام الکافیه هند بر منی مقام کسی که در
خود سرسقا داشته باشد و رفت عیان و رفت نفع و ال نقطه دارد و سکون و اینجا
بکلیت قال فی الصحاح حرف الله مع یدف و ز فاء و ز فاء ذی جالی تعالی و فیه
از سال و معانی پیش اول تمیز کرد و مانده بعضی و رفت میوه و در که این حدیث
نمازی که در آن زیر آنست بهر دخی که از شان آن باشد که میوه بار آورده
چو در آن آید باشد و چنانکه در کلام خود را بر قاضی که در علم و اصول مقرر
که بنای منی مشتق من در صدق مشتق از روی حقیقت شرط نیست و این بنای
بنای حلیب زیرا که اینچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که قام باشد
و زاده ازین میکنند که چنانچه اول کردن در زیر و منی که حاصل میوه داشته باشد

کرد و دست در زیر دختی که کو قی میوه دارد و در زیر کمر او باشد و اگر چه با فضل میوه
 نه داشته باشد دختی که از شان این باشد که در زدن آینه میوه دارد و اگر چه
 چه بر کمر میوه دارد یا در ده باشد چه دختی مشتق بر چغری که بعد از این ^{تخت} مشتق
 حوازه شده با شاق مجازست خوف و آمنت که اطلاق مشتق بر آنچه میماند
 یعنی مشتق از اعتقاد است شش است و بعد از آن اعتقاد که در زایل شده
 حقیقت است و مجاز تا میل با هم ظاهر است که مراد با او بداند و دخی زن از
 کلمه زاده بر پنج کلمه که همیشه مشتق است که باشد که کلمه آن کسب شیخ ضرور
 باشد مثل است که درون چغری که در زده است که اگر کند زده و از حق نکور بری
 نشود و آوای شاد است که می که از جانب حاکم شیخ آن مکلف شده باشد ^{اشغال}
 آن پس برین قسمه بر تخته آن پنج کلمه می خواند داشت زیرا که هر چهار کلمه ^{قسمه}
 مذکوره در ضرورت است با جمیع حال چنانکه اگر کلمه از پنج کلمه ضرورت نیست
 زاده یا نه بخواند بوده اگر پنج کلمه تیریش نشود بیشتر چنانچه خواهد بود و بعضی محل که
 ضرورت است و ضرورت عربی که کسب حرف و عادت آن را احتیاج باشد و اگر کلمه
 شرقی لغات می آن غایب است پسیدن احوال غایب از چغری که از سفر آمده باشد
 اگر اگر نرسد و او را حال او هم شود و رسید استغفار احوال بخار از پسند
 کسی که از عیادت او آمده باشد و اشغال آن در این محل اگر چه پنج اشغال نکور میشود
 و لیکن در جاد کلمه پنج کلمه که تیر در مثل این موضع های تجب است و در منیت که در
 گفت که بعضی علامه قبل شده و آنکه شنیده آن علامه زن اجنبی کاسی حرام است که
 شایسته شوق و هم در افاد و منیل عزای بوده باشد و در آن حرام منیت چنانچه
 شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقهاء این منیت را اعتبار کرده است
 بنا برین حدیث محمد است بآنکه چای که از آن قسطل باشد که شایسته منیت است پس

بعضی را می برد باشد حکم بر او در هیچ کاره درست و چنین گشته از هیچ کاره
که بحسب عرف و عادت این احتیاج نباشد و حکمت که در هیچ کاره از عادت
و حکمی باشد چنانچه در معاش و در کردار این تسخیر هم مستغنی مؤلف بنا بر حکمت
شرح حدیث هم سبق ذکر افت که یاد اکثر است و بسیار است و خصوص بیخ
در کار است و در آن و غلبه نباشد بنا بر این سخن که ذکر گشته چنانچه بعضی نیست
تقدیر نیز دارد است غایتش سیرم که با عباد پریم قبول نماز کسی که شراب خور
باشد و چهل روز است که به نمازهای او در محنت و غم و کرب و غم نباشد
نماز او در این مدت مجزی نیست و اگر بعد از آن قضای آنانی باید کرد و اگر کار
علافا را در مجزی نیست و بر و قضای آن لازم نیست و این معنی توبه است که
کلام سید مرتضی هم الهی است و همیشه قبول عباد است و در سبب نماز
بودن آن زیرا که عبادت مجزی است که عبادی این منقض بر آید و بیگفت
باشد یعنی بیگفت چون آنرا بجهت آورده است و بری شود و از قضای که در عبادت
شمار بر ترک آن مستحضر شده و عبادت منجز است و عبادت منجز آن را است
باشد و ادای آن چنانچه در عبادت مذکور نماید و مرث و اسب تیر باشد و بیان
و بعضی لازم نیست و در دو چنانچه بعضی کان برده اند بیک معنی نیست بیخ
اول کلام خدا میانی در قرآن مجید چنانکه میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
یعنی خدا میانی قبول نمیکند که عبادت بر غیر کاران را با آنکه عبادت
بر سبب کاران تیر مجزی است و جمیع عباد دوم کلام او جل و عبادی که حکایت میکند
از پریم و سبیل علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب که گفته اند **رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا** یعنی ما را پذیر
قبول خود را عبادت ما را با آنکه عبادت که از بیان عبادت تیر مجزی علی بن ابی طالب
سید مرتضی کلام خدا میانی که میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**

بقیة الخصال فی استیصال تسبیح کردن ای که ایشان را که تا پیلان و پیلان
 آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول کرد با آنکه با چنپه ماسرودنه عمل کرده بود
 و از حد و تخلف آن برآمد و هر جسم که به قتل است که چون آدم علیه السلام
 و سر شد با آنکه چنپه بر بدن از فرزند آن خود را پس بر بدن و گیر و چنپه پیلان
 که بر او نام داشت و چنانچه شکل داشت تا پیلان را و توام تا پیلان را که اعیان نام
 و در نهایت حسن بود تا پیلان بر گرفته پیلان ازین حکم را نموده گفت خا هر پیلان
 ترست و با من در هم برده و بنده است آدم علیه السلام گفت حکم خداست
 بر خیز حبه و ریخته و هر ادرین از افتاری نیست تا پیلان ترست و پیلان
 تا پیلان را پیش ازین دست بسیاری لاجرم با چنپه خوب مدی ترست و
 میوه آدم علیه السلام گفت اگر سخن ما و یکنی هر یک از شما قربانی کنید با چنپه
 قربانی هر کدام قبول کرد و اقلیا اذان او باشند تا پیلان که سفند دار بود که سفند
 نهایت دوست میداشت چادر و در بر سر کوهی نهاد و خیت کرد که اگر قربانی
 قبول کرد و ترک اقلیا کنم و پیلان صاحب نفع بود دستم کنم ضعیف و کم و از چادر
 و در جان موضع نموده با خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود من از خود
 دست باز نام قتل من را حد دلم تقبل من تا آخر پس سفند باقی یکی از ایشان که
 با پیلان سفند در موضع قبول در آمد برینو چه که آتش سفید بی دودی از آسمان فرود آمد
 و که سفند دار را بگردد و از دیگری که تا پیلان سفند قبول شد و آتش از قربانی او در کرد
 و بخورد آن صفت نشد تا پیلان آتش خشم بهشتی در آید و دو حد و پیلان
 او را که رسالت نکرده با او چنپه کرده جای یافت و پیلان چنانچه چنپه
 خود تفصیل نکرست چنانچه همیشه پیوست موات است علیه واکان
 من الصلوة لما یقبل مضطرب و ثوبا و در بهمان مناسبت یافت الشرب الخ

غیرت بپاوه جانهای بی برستی که از خون غارتنا غارتست که هر سه قبل است
 نصف آن رشت آن در پنج آن و باقی بر اسطه حضور می کرد و در مرتبه قبل
 می داد و در برستی که از خون غارتنا غارتست که در دم نوردید و میشود و چاکبیه جان
 گفته در دم نوردید و میشود و زود میشود و آن روی صاحبش میخیزد و شش می
 میشود و بیکه تمام غار بر روی صاحبش میزند که در دو عرضی آن قیام نموده و چاک
 که مراد بخار و در پیش نه که در غارت برست زیرا که بکلی غارت غریز در حقیقت غارت
 بر اصل سنی حدیث است که بعضی غارتها اگر چه برست است اما مرتبه قبل
 نمیدهند و قابل بران ترست میشود و بکلی می که بران ترست میشود و اسطه
 که بر ترک آن ترست و بعضی غارتها نصف یا ثلث یا ربع قبل شده و بعضی که از آن
 آن نصف یا ثلث یا ربع قابل که بر فصل آن ترست می داد و از باقی محرم می شد
 و از اعم چه قسم آنکه در دم می شد و در مصری و در شری که می بایستی می داد
 بعد از فراغ از آن قبل از از غارتی خود در خواست میکنند و اگر قبل و از اجابگی سنی
 می بود و می نکرد و ضحیک می بود و کوشش از قیام آن عمل زیرا که بکلی و در غیر
 قبل از به حاجت بکلی نمی نیست چیزی میشود و بعضی که قابل به هم فرق شده اند و
 قبل و از اجابگی سنی میدهند از دلیل اول برین حسب جواب گفته اند که از غارت
 در برست بکار براس مرتب است اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه است
 یا قدر است خود سالی و آلکم کلکم التَّقْوَى چه مفسر میکنند که اگر از
 بکلی تقوی درین آیه کلامی است لا اله الا الله است که گفتن آن از غارت کفر نیست
 و دم اجابت به معاصی معنی است یوم بری شدن از آنچه انگیزان از یاد حق باز
 دارد پس بپاوه که مراد یقین در آن نه که در صاحب مرتبه اول شده می می که
 خود از شرک و کفر بری شده اند و هیچ سنگ نیست که عبادت فرشتان جزئی

چو سلام اتفاق در محضر بودن عبادت شنوات و عبادت ارباب شریک
و اتفاق مجری میست و انیکه به از اسلام تقاضای عبادت برایشان واجب نیست
براسطه آنست که اسلام باطل است و اهل قبل می شود و از دلیل دوم برین
برگذاشت ائمه انان طلب امری که حاصل است و در واقع می شود و معتقد
به حکام و بمن ستم نمی است با عجب و غرورها در عرض اهل حق و اقرار
و در آوردن چنانچه تغییر آید که در تفسیر ائمه انان فیما اول لفظ انان
یعنی ای پروردگار ما را که خود را فرمان می کنی و عطا می کنی از ما بطلب آید باشد
از وجوهی که براسطه و خواست کردن امر واقع که هم موافق و برسیاست است
کرده اند یکی این وجاست از دلیل سوم برین وجو که تغییر شده است و آنست
ذکر و از عدم استبداد بهم قبل یعنی بر او بهم قبل و در قولی و تم تعلیل برین
هم بجا است که منی آید چنین باشد که عمل یکی از ایشان مجری و میج بود و عمل
غیر مجری و غالب که بر اهل ضل که در نیست و یکی از واجبات بیشتر اهل
بوده و از دلیل چهارم آنکه ما اجماع قبول نماند و حدیث ذکر هم ترتیب ثواب
و رتبه شدن منظم آنست و از دلیل پنجم آنکه بابا باشد که عالی که بعد از
فراق عمل براسطه قبول آن از مردم واقع می شود و براسطه طلب زیاده آن
و عدم تحقیق آن باشد درین جوابها بعضی حیند خاطر می رسد که ذکر آن موجب
و از اندکی سخن است و پنج در جواب از دلیل چهارم ذکر شده محمول است
قبول نماند ثواب ثمر اهل و در تفریق سه مرتبه علی الر که هم ترتیب منظم
باشد تا شش چهارم می یابد و آنست که سخن پیغمبر صلوات الله علیه و از آن
بعین محمول بر کسب است و نه از آن باجماع ظاهر است برین نیست است
غیر از این که تفسیر شده و هم حضرت صلوات الله علیه و از این محل شدن

و هنوز که شب تفتن است بختی بر مهیت جالذ است و هر که شدن ثواب
انسانها بچگونه باطل شد باست و ازین قبل است حدیثی که در امیت کرده است
از شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهنیه سبب الاطهار از امام جعفر صادق
علیه السلام که سمع رسول الله صلی الله علیه و آله اذ قال ثواب جارية لاهلوی صاحب
قد عارسل الله صلی الله علیه و آله بطعام قال لما کمل قال انت فی صایم قال کیف
صایم و قد سببت جاریک ان الصوم لیس من الطعام و الشراب می شنبه
خدای صلی الله علیه و آله که زنی و ششام میداد که بگری که در رفته اند که او بوده است
زن روزه دار و پس پذیر خواست الله علیه و آله فرموده ای حاضر سازند و چون
حاضر ساخته خطاب بآن زن کرد و فرمود که ازین طعام بخور آن زن گفت
من روزه دارم حضرت فرموده چون سستوار بود که روزه داشته باشی وانی
اگر دشتنام وادی کنی سر خود را برستی که روزی همین باز داشتن نفس از خوردن
طعام و شراب میت کن یا از آنکه کسی که روزه می دارد می باید از جمیع مناسی محتجب
باشد و بیاید و دست که حیثیت و بعضی برین حسب تعریف کرده اند که اگر
باحتش فیز است در حال حیث انسان سین یکی که در حکم انسان سین پاشم
بر امری که در حاصل حش و نیست آن با دگر و هفت او باشد و در حرف
نیت امر ذکر را با نفس و عیب و اندوه او که انبند ذکر و طهر نبی گفت
باشد و خوا طهر برین اسات و او را خوا نکجاست و خوا صری و قیاد
صین با سفت است که حیث انسان فریزین سپردن روزه و جان با سفت
بناقی مثل آنکه بگویند یکی از مردم خون شری از مردم خدان متبید که در
محصود باشد خن عیب دارد و در آن کسی که در حکم انسان سین است انسان
صینت از جماعتی که در ایشان محض مثل که بگویند یکی از خیان شری

و قتی که معلوم باشد که خدای تعالی در آن شهرت و عظمی است که آن شهرت
 و اگر چه ممکن است که متر من آن باشد و آنه و قید امری که او را حاصل باشد و آنست
 که بدان و آنرا از تعریف غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگر حسب محاسن است
 غیبت نیست و غایب قیود دیگر که نسبت آن باو کرده و طبع او باشد و در غیبت
 و عادت نسبت آنرا باو نفس و عیب و آنه غایب است و بیاید و آنست که
 در دو موضع جایز دانسته اند اول کسی که نزد حاکم شریع کو اسی باید و او که از نظر
 عمل واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او
 حد نماید و از کسی که اسی طلب و دخول کرده باشد بر خلاف حق و در است مقبل
 نزد حاکم شریع از کسی که بران مصلح باشد که اسی طلبه تا مقاصد خون او را نماند
 کرد که درین دو حال نسبت مثل مذکور باو جایز است بیکه واجب دوم جایز که خود
 نمی شناسد و باید چندی را با خود معاف ساخت که از حد و آن بر آید و مقصد این
 باشد که غیبت او بآن شخص برسد و از مثل خود باز آید سیم و چهارم کسی که
 خراج از کسی که بر مملکت کرده باشد شکایت نماید از حق حکمران و بشود جایز
 که کسی که کسی را در شهرت کند که با خون خوارم هم غنیمت شوم یا معاف نمایم و آنچه
 مانده این باشد چه درین حال آگاه ساختن مستبشر بر صفت و میزاد که از او
 باشد بخیر نیست و پنجم جرج که او نسبت دادن خلق باو در حضور حاکم
 چهارم مذکور بر روی عیب و وکیل او با اتفاق جایز است و همچنین جرج و تقصیر او
 که عاقلان و غیره کرده اند ششم تقصیر بعضی معاصرتان بر بعضی مثل آنکه
 خزان عالم فضل از خزان عالم است یا فلان از فلان بهتر میباید و اشغال
 کسی که متضمن دانسته و تخفیف او نباشد ششم غیبت کسی که متقاضی
 باشد یعنی بر عاصیه خلق میگرد باشد و از نسبت آن باو است نکات ششم

باشد باریک قول مستتر یا کردن کسی که بخت بی یا لقب یا خوشی باشد
 شده باشد چنانچه او را با آن مشتافند مثل فلان عورت یا فلان کنک اشالی
 آن گاهی که قصد افتخار و خست او داشته باشد نهیم یا کردن عیب کسی پیش
 صیق که بر آن مطلع نباشد غیبت کنید و باشد باریک قولی و هم قیبه بر خطای کسی بود
 سنان سایل علی که حکم بطلان کرده باشد و یا بر کذب او و خبری که در وجه
 مثل آن باشد بقتل که دیگری تابع او در آن تسلیم نشود و مضایق نفی که
 آن ضمیمه بار است نه اند غامضی پنجم او که هم حضرت صلوات الله علیه
 در آخرین حدیث که لا ضیمه مع الاضرار هم میشود و اگر در ضیمه کسی که بران
 ضرر باشد گیره میشود مثل آنکه اگر مردی جائز ابریشمی پوشیده باشد و بران
 ضرر نماید متر آن پوشیدن مذکور؛ اگر در اصل آن از ضرر متر شده اند گیره
 بعد و متر میان آنها است که ضرر اضرار بر ضیمه گیره است نه آنکه ضیمه با اضرار
 گیره میشود و پس گویند ایشان این حدیث را که بحسب آن هر دو حالت در غلبه
 مقصود و این را دارد بر حسن خلاف ظاهر عمل خوانند کرده و خوانند گفت نمی شد
 آنست که بر اصل ضیمه و اضرار عقابی متر است نیست بجز بر نفس اماره متر است
 کن یا آنکه عقابی که بر ضیمه متر است در غلبه عقالی که بر اضرار آن متر
 می یا به قدر محسوس نه اورد و متر هیچ است و اضرار در اصل با خود از متر است گویند
 شد و سبب است و ازین جهت است که میان اضرار و ضیمه یکو نیند چه متر است
 برای آنکه درین نزدینند یا آن را که گیره بندگان بعد از آن اطلاق شده است
 بر ثبات و درین برکنه بی آنکه بعد از حد و در آن در مقام استغفار از آن است
 چنانچه در او برکنه و بر ثبات بران مستند و این وجه تسمیه با خود است
 که بعضی مفسرین تریه تفسیر کرده اند کریم یحیی و اعلی ما فعلوا و هم یفعلون

و اینست که هر کس که بتوکل بر خداوند است و در این مورد بتقصیر نباشد از آن باشد که بگوید
 و یا صغیره و یا حاجی گفته اند که هیچ کس نمی تواند کسبیره اندوزی را که در این مبنی
 شرک کند که در ضمن آن مخالفت ابراهیم علیه السلام با وادانچه اطلاق کسبیره و صغیره
 بر آن میکند بطریق اضافی با فرق و تحت این مبنی گاهی که معنای که بر آن مشرب
 بیشتر از عقاب گناه دیگر است نسبت بآن کبیر است و نسبت بانچه عقاب
 آن کمتر است از آن صغیره مثلاً بر نسبت بآن صغیره است و نسبت بنظر
 مس کبیره و شیخ ابوعلی هروی در کتاب مجمع البیان صعبه از آن نقل این است که
 بعضی را یاد کرده است که ترجمه اش اینست این قول ذنب صغیره است
 علیم نه بر آنکه ایشان گفته اند که آن و کبیره مانند نازنین و صغیره
 و صغیره در میان گناهان نیست و این صغیره صغیره است که در حدیث
 که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب فعل آن بیشتر است و می رسد آتش بزرگتر
 و صغیره است از آنکه آن کبیره گفته شد که بجز اولی نفس که خدا بیتیال کرده
 که در است از او قدح محضه و خوردن الیم و از او که حق از عقاب گناه خود
 و این ترجمه بود بر این احوال که بعضی از علما بر آن وقت از آنکه آن
 که بزرگتر است از آنکه متضمن آنست محضه در وقت گناه اول شرک و این شرک
 که حق از برای خدا بیتیال و پرستش و عبادت و ادراکیت بی حق است و این شرک
 تعالی الله لا یغفر ان یشرک به یعنی پرستی که حضرت خدایتعالی
 می کند که متضمن شرک باد باشد و قال تعالی و من یشترک بآلله فقد
 حرم الله علیه المکرمه و ما و نه الناس بین کس شرک از برای تعالی و
 از او بود پرستش و عبادت شرک و از او و ادراکیت بی حق است از تحقیق که در
 صغیره و کبیره است و عبادت و عبادت همیشه در دفع خواهد بود و در خون ناحق

یعنی در کتب کهن کسی ندان که از جانب شرح اقدس نصحت آن حاصل است
 که در متن یقیناً مؤمنان اعتقاد علیاً و انجیم خالفاً و یسین هر کس که کشته اند
 حقه و عهد موسی را که عظمیاست باین افسه واد که کشتن او حرام است
 حق او در غمت که جاوید در آن مقام کند سپهر تدفین محضات یعنی بزرگان
 و این زنان شهر دار که کثرت و مؤمنان و انجیم خالفاً و یسین هر کس که کشته اند
 انجیم خالفاً و یسین هر کس که کشته اند و عظمیاست باین افسه واد که کشتن او حرام است
 شهر دار که کثرت و مؤمنان و انجیم خالفاً و یسین هر کس که کشته اند
 و غضب الهی در آمد در دنیا و در آخرت در میان را خدایا بود خدا آب بزرگ است
 شدید و در هر میث و اوست که من و می و غضب الهی است احط الله علیه
 یوم القیمه الف کتب چن دید و من غلبه نیستون گویم و یوم یوم الی انوار یعنی هر کس که کشته اند
 بزرگان و مردی و کاردان و کشته باشد و زنی را که شهره او باشد مرتبه قبولی
 خدا ایستادگی او را که در مسقط سازد و روزی باین سپهر بزرگ و کشته را که در پیش
 او در آینه و کشت چن او را میرز نیستند باشد از آن فرمان و کاد
 میوه آتش و دوزخ برند حسب هم تصرف مال تیمم بر خلاف حق کمال الذین یا کلون
 انکون الینا یا کلون یا کلون فی بطونهم ناکا و سیفون مسجین
 یعنی و کسی که اچن که بخورند مال تیمم را و اشغال بپیران از روی ستم و بیاد
 در این نیست که بخورند در کشتی خود آتش و اوز و باشد که در کشته شوند باین
 دوزخ و بیاد و است که مراد بخورند مال تیمم را و بخورند و خورند که عبادت از مشغ
 خدا عبادت نیست که مراد دوزخ نفع باینست که است خدا و میزان خورند
 و خدا بخورند و تبسیر از آن بخورند و به طاعت است که خدا هر ترین ساختن آن
 بخورند است و قیامه بظلم بر اسط است که اگر نفع بر آن از آن بر حسب حق

باشد مثل آنکه در عرض اجزه علی که محبت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه میده
 را محبت فطرتی تم بعنوان تعجب از غایت آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عطا
 نه که در این ترتیب نخواهد داشت اگر کسی میده هرگاه که متن آن بعنوان اجزه علی
 سبیل تعجب باشد هر آینه اشاع از این اشاع مثال خود خواهد بود نه از دل تم سبیل
 و عطا و اما تم محبت اخراج آن این چنینست مطلقا نباشد بر اینست که هم نشود
 که اشاع دل که در راد عرف اشاع باقی تم نکوسند بلکه اشاع باقی تم است
 نسبتش نیز در جنبه شروع زیرا که در حد فنی مشتق چنانچه نسبتی که
 یافت بجای می مشتق مندر لازم نیست و بر تفریق تسلیم آن متبادر بود که
 تفریق بنظم بر مطلق نه بدقی که بدیهه باشد چنانکه تصرف در مال نیست
 که نفس ظلم و ستمکاری و در غرض نیست که در دماست که در قیامت خود را
 دل تم بر میده که قیامت در آید و عالمی که آتش که درون ایشان از آن بر آید
 زبانه میکشید و باشد و بر آن و بی و کوشش چشم ایشان ظاهر نیست و باشد
 و اصل حرصات ایشان را این حرصات می شناخته باشد که ایشانند که
 در دنیا ببادت بخور و ان تم که در خانه کلان را توفیق در کشتن از آن
 باد و خیمه که آن در خلاف قانون شریعت خواهد بود و با شریعت
 شدن که وقتی فعلی که آنکه آنکه عطف لفظ العذاب چونما لفظه
 که کلام فیه محسوسا می کسی که بنظر آورده شرک نموده و ثانی و ثانی و اینها
 برای چه کرداری خود را در وجهه ان خود و مذهب اب روزگار پسین و جاوید باشد
 در ان ضابط در عالمی که خوار و بی اعتبار باشد از عصبه الله مسعود و ایت شده است
 که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام کار بدتر است و عقاب آن از کین و
 در بیشتر فرموده ای که با خدای خود را بر کیری را در عبادت شرک سازد و او را

جو بر روی مسلمانان تمام و او شود قیاس که باز کرد چشم بزرگی از خدای تعالی
 و بازگشت او در پنج استه و به جای بازگشتیت و منع منقسم عاقبت شدن
 بر پدر و مادر و همپایان ایشان و زمین زیر که حضرت فرست عاقبت و مادر و مادر
 شقی خوانده است اینجا که فرمود است و قرآن اَبُو الدَّقِیْ وَ لَمْ یُجْعَلْ فِیْهَا کَافِرٌ
 شَقِیْتَا و فرمود است و لَمْ یُجْعَلْ فِیْهَا اَقْرَبُ مِنِّیْ بَرٍّ و می بر روی پدر و مادر که
 خشنوت آینه کوی و از ایشان تنگ بیاد محبت ایشان را کران مشر و بکن
 برایشان خزن که خشنودی نه انجالی از تو بخشنیدی رضای ایشان باز است
 و در حدیث وارد است که طلیل انا قنا جن یقل اکسب منی هر کس عاقبت
 و مادر شود که هر کس می که خواهد بپلی آرد که هرگز روی بشت نخواهد دید و از زمین
 گرگان و کبیر مخرم درین محنت کن و که اجماعت خاص اند و آیت قرآنی
 بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله منیر است
 شد است و چون امنیت اکبر پیسج و غنم او شرک الله و قتل النفس
 ما کل بال الیم و قد ف الحصد و عتوق الودین و الغرامین از حدیث منیر است
 بجا نه و بر این مسئله کان می فی حدود و حدود میان از سب می کن ای
 کبره خنده تبریزی که شد که در شهر پس هر کس می بوقت قنای الهی داده و ازین
 کنه و پاک شده و آینه با من تمام خواهد داشت و در وسط شبی که نه و از آن
 طایفه می خرسند و پس سیر و کنه دیگر از کبریا بر شمرده اند که با آنکه در طایفه
 اجمال مذکور است تفصیل ذکر می باید اول طایفه که عبارت از تو و کنی کردن
 بزرگان و مرد است و ان کن حنیت بزرگ و عظامیت عظیم جهان در حدیث
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و آیت شده است که لا تلحق قوم یوروا عمل اکسب
 الی ربی باقی حنیت و هم االی السما و کیت الماد حق حنیت و هم االی السما و کیت

ایک حاجه قالو اما حاجت قال اخذوهم اساقه عالمو ایا لوط ان سوعدهم الصبح
 الی الصبح بقریب پس ترده ان فخذوا فخذانت بناتک و اسفل صبح
 یعنی قوم لوط پسر علیہ السلام فاضل ترین قومه بودند که حضرت خوت افروز
 یونس از اسیر طلب کرده و مجوسی خود خوانده شیطان ابلیس را خوانده آن
 روی شده است و چه تمام و از جو خصل انبیا آن یح که چون بچسبون
 می انداخته پس بکار بر می آمده و مردان خود را پیش میگردانده و زنان و عفت
 پس شیطان بنده آنرا بر ایشان خود را بر جاوت انبیا زده و انجمن بود
 چون بکشیدند آنچه پیش از فتن ساخته و پرداخته بودند حدرا غراب و اثر
 می افکند و فیه انست که آن عمل از که صادر میشود پس بکم گفتند بینه تا کین
 کنیم و چه که گیسو انکو تنوع ما غراب میکنه پس بن کین کردند و به شیطان
 سعادت میرساند که کال حسن و طاعت با کشف قوی که متاع ما را کشیده
 بکینی گفت می نام چند مرتبه این کار کرده ام و میکنم پس شب اتفاق کردند
 را بیدای خود آن قرار دادند که او را بکشند و او را یکی از مردان خود سپردند
 که شب پیش او میر برده چون صبح شد و نیزای خودش رسانند چون شب
 و او آن میر شد و در فریاد که آن مرد از سبب فریاد پسید گفت در شب که
 با پدر خود می خواندم پدرم را بروی سینه خود میخوابانید آن مرد از سادگی که داشت
 گفت با پدر بروی سینه من بخواب چون انجمن که خود را بر میخوابید و او را در
 کار بر سیکرد تا که او را بران داشت و تقیم او کرد که چون کاذب گفت پس اول کسی
 تعلیم آن عمل که همسری او در دم آن مرد بود که از اسیر سوعده بود و بعد از آن
 در مشغولی این عمل از میان دیگران واقع شد پس چون این شب با صبح او در
 آن مرد باقی قوم را از بخت شب واقع شد بر و منبر داد و غرض انا انبیا

این عمل که آن وقت نه است بر دهن دست در آن عمل نهاده و در آن ایستاد
 با هر یک ایشان بان کار و پادشاه مسجد از آن در صحرایها کین میکردند و هر کس
 میکردند او را میکردند و با این عمل میکردند و مردم ترکند و شمشیر
 نمودند و ایشان دست از زن انداختند و مباشرت پیران مشغول
 چون ششپان دید که کار او در دهن ایشان است و کام یافت و نیز فریاد
 او شد و سرخیزان شد و خود را به صورت زنی برآورد و او را برابر ایشان
 آمد و گفت مردان شما بعضی بعضی این عمل ششپان شده اند شما سینه و در ششپان
 ایشان خود را بکار می شستند و از آن قافای آن بکنید و ایشان را بر سر طعن
 تر و این ترغیب نمود و ایشان نیز با هم کار و افتاد و پسر علی السلام چون آن حال
 و قوم خود را خط نمود و در مقام و خط و خط ایشان در آمد و ایشان را
 برترگان بنمود و ایشان قبول نمیکردند و پسر با کمال و زنی آوردند و اگر خوش
 گذاردند از زن مستغنی شدند و زن چنان از مردان فدا حاصل کرد که پس
 خدا نیکی جبریل میگفت از اخیل با ایشان فرستاد و وصیت پیران
 صاحب حال با با سهای نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذاشتند و رفتی که
 بزراعت مستغال و لغت لوط چون ایستاد که گفت اما در کار و کار و کار و کار
 شما هرگز کشید و نام گفته دارا و حسنه و فرستاد و است تر و زن که این شهر لوط
 گفت که هر چه حسنه شاز سید است که مردم این شهر در کار و پستی که این
 مردی را که بر ایشان وارد میشود نمیکرد و با ایشان مباشرت نمینمودند و اگر
 از ایشان روان میشود ایشان گفته حسنه فرمود است که از اینان
 که در لوط گفت پس مرا بشما حاجت است اگر برآید مرا گفته حاجت تو چه
 حاجت من است که اینی بکنید و آتش در دست و در عالم کار کرد

پس ایشان تر دادند ششده و او آفرید و در آن دستار و گفت از برای ایشان
 پرده‌ای حاضر کن و از برای ایشان آب جاری و در میان بیابان خود را بکشید
 و از سر این گردن چون چرخه بخانه رفت و در آن در و در خانه سر کرد و لوط
 با او گفت همین ساعت در و در خانه طین خواهر کرد و این سپیدان را بکشید
 و ایشان گفت بر خیز که با شما بشیر می‌گویم چون بشیر آمدند لوط در بیابان و دیوار بر
 میرفت و ایشان در میان شهر محبوسه شدند لوط گفت ای پسران من اینجا بمانید
 و من می‌روم ایشان گفتند خانه ما را از خود ما است که از میان شهر بکشید
 باشیم و ما خلف حکم نیستیم که لوط با یکی شب غنیمت می‌داشت و در آن
 خانه و در و در که کسی ایشان را ندیده و از ایشان جدا شده و در آن شهر شیطانی
 حیدر بنحیت و طین و آنکه رزنی بر کوفت و در جاسی اخافت که ریش بر سر و در
 افاد و در و در خانه لوط آورد و در و در خانه از خانه چون لوط آمد آن پسران
 و بجا آمدند و زبان تشیع بر و کشیدند که ای لوط تو تیر عمل آورده‌ای و بجنب و او
 و در آن منع می‌کردی خودتان قیام نمودی لوط گفت ای قوم این سپیدان بکشید
 منته زنده که هر انصافت کنید و سپیدان را بکشید و ایشان گفتند ما آن
 نمی‌کنیم و در آن بیابان بجا بکشید و خود یکی را تعریف نمانی مادی که در پس لوط بکشید
 و اول خود ساخت و گفت چه می‌نشد اگر ما اهل بی می‌بودیم که قوت آن می‌پوشید که
 ایشان را از من منع کنند مادی که در ایشان در و در خانه لوط در اقامت میکردند و
 با حیت می‌نمودند که آن در خانه بکشید و لوط را بر کفاری انداخته پس بر کفاری
 در مقام اظهار حال خود آورده گفت ای لوط و خدای تعالی را در و در که رسول
 پروردگار تویم که در اقامت دفع ایشان آورده ایم و این را بر تو و ستمی نیست
 و در حال کنی خاک بر کوفت و بر و در میان ایشان رحمت و گفت سلامت الوتر

در حال جمع آوری آن شخص کور شده و چشمش را ایشان از زمین بلند و او را بلند
 و همچنین که ایشان بکار می آید که گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدا
 بگو کار ما نه زنده و ای که گفته ما سویم با تو دنیا را آنچه پس از آن خود برسانیم و گوشت
 پس از شما حاجت گفت چه چیز است حاجت تو گفت حاجت من آنست که
 ساعت بخورم و عمل کنم و ایشان را یک ساعت دیگر صلیت بدید گفت ای
 کوه و دریا که هر حاجت و در صبح ترک گوشت از برای آن کسی که میخورد
 بلکه ایامی را پس بگوید است و قرآن خود را بخورد و بخندد و کشش زن خود را بکند
 که او نیستند بواسطه کفر و مستوجب عذاب است تا اینجا بود ترتیب حدیث دیگر
 و در کلام محمد وارد است که وَمَا مِنْكُمْ إِلَّا ظَالِمٌ لِّنِي یعنی از شما نیست
 ای محمد عیب نیست که هر کس علی قلم لوط شود که به از آن کسی که مرتکب آن شده
 از اصل ظلم و عدوان خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود است که
 من کان منکم علی احوال لم یستحق بیعتی بیعتی یعنی کسی که در میان من باشد
 مباشرت مردان نیز و تا مردان را احسان خود خواند که با او همان عمل بکنی و از
 پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من هیچ امری را نمی بینم
 در علم و غلامان شش ماهه یوم القیامه من آنکه بی عیب و تقوی به آنکس حق
 بر من نهیم و لا فعلی به منه صریحاً و لا عدلاً و احبب الله و هو علی عیون من
 بسیار من حدیده و ضرب علی این است بصنایح حتی میشی فی تکلم الله من
 غرض حق من خود و علی اینها و لغت لما تو جهاد و حدیث علی ان الله
 یعنی هر کس مباشرت نماید با زن از راه دیگر یا نزدیکی کند یا میری یا میری
 کند خدا تعالی او را در دنیا و آخرت مجازات کند و بوی تراشد و چون او از مردی
 چنانچه در آزار باشند اهل عشره از آن بوی تا اخیل و پنج سنه و قبل گفته

این غریب شده از جبریل گفت اینها جمعی اند که در دنیا سود و زور و داند و
 بجهت سود و زور و فتن این وضع بر دهن از است خواه بعنوان خوردن باشد
 و خواه بخورد و بکسیر از آن خوردن که در آید و در حدیث از کتب شریف است
 که سبقت ذکر یافت قند کرده باید دانست که ربا بر دو قسم است ربا بی اعتبار
 و ربا بی در قرض بای هیچ قسمی نیست که ضعیفی بفرشده بهمان جنس که
 در آن کبیسه نه چندی زیاده بر مقدار آن گور بای در قرض آن وقت می دانند
 بقرض بر منده است همین و باز آن است بهت چیزی زیاده بر فتنه یا چیزی که
 غیر از و ربا بای هیچ و شری با قاطع حرام است که در جنس که مقدار در هیچ و شری
 آن وزن یکیل نباشد یعنی نبرد و کشیده و نمیشد و باشد و یکیل در نمی آید
 مثل تخم مرغ و کره کان و امثال آن که در آنها نیز بعضی جایز است مثل آنکه در
 مرغ و بفرشده که بعد از کما و دوازده کبیسه در بای در قرض مطلقا حرام است
 سیرم سحر و جادوی که لغذ علی بن ابی شریاه مال له فی الاخره و نه خدای
 ۵ یعنی هر آینه تحقیق که دانسته اند میوه که هر کس بخورد و
 یعنی پاسوز و بکار برد نیست او را در آخرت بهره از هیچکوی چهارم نیست
 که سبقت ذکر یافت قاطع و لا یختب بعضکم بعضا الخیبت احدکم
 ان یاکل لحم لکینه حیث فکر می شود یعنی باید که غیبت نکند بهی از شایعی است
 بعضی از آن در دوست میدارد یکی از شما که بخورد و باید که گوشت برادر مومن خود را
 حلالی که حرام شده باشد یعنی چنانچه کرده میدهد و خوردن آن باید که غیبت
 نیز کرده و در که غیبت نیز دانست و در حدیث و ادرست که پیغمبر صلا است
 علیه آله فرموده است که ای کرم و العیبه فان العیبه اشد من الزناه ان الزل
 زلی و توبت غریب الله و ای کرم و العیبه فان صاحب العیبه لا یغیر الله

غیر و صاحبی بر شما بود که از غیبت آخر زمانید که غیبت از زمانه برست
 و عقوبت این از عقوبت زمانه سخت تر بر مستحق که هرگاه هست که حرکت
 میشود چون از آن تو برگرد و خدا تعالی تو به احد اجعل میکند و او را می آفرزد
 و بر شما بود که غیبت کنید که غیبت کند و با وجود تو با هر زیره میشود و شخصی که
 غیبت او کرده است از دور کند زلف و مقبول است که خدا تعالی می کرد
 بر وی مسرین علی بن ابی طالب سلام که غیبت کرد اگر تو به کند و تو با او قبول شود
 آخرین کسی که بیست و نعل شود با خود بود و اگر تو به کند اول کسی که داخل دوزخ
 شود او خواهد بود و از نام جبر صافی علیه السلام مرید است که هر که روایت
 بر منی می دهد و او را غیبت و قیام در اسبق آن مومن باشد حضرت است
 او را از ولایت خود استسراج نموده و ولایت شیطان و علی سار و پس شیطان
 نیز او را قبول کند و حال تبریم و عابد روح و بعضی از مضحکات خود در دست
 که گشت کسی که سبب این محنت و سبب الله شد و در باب غیبت شده است
 و از آن که گشت بدو کرد استثناء است که غیبت استمال و در بر خدا علیه
 که منافات دارد بیکت با آنکه کفایت دیگر مناسی بر سبب که شایع را اتمام تمام
 اجتماع لغو حسن مخالفت و معاشرت هر دو مان با یکدیگر و وقت زیرا که اگر می
 او امر و توانی شریعت غایب و نفاق و توافق میان بنی نوع میرسد و توانی
 موافقت بر حصول اینت و محبت و دفع عداوت و تفاق و این حالت استمرار
 نیز بر منیت که رفع غیبت و اظهار و او و شفقت عیسم سو کند خوردن
 در دفع و زمانی که مانده که در دست که ان الله ان یشرکون یحسد الله و یفانهم
 فَمَا یُفْلِحُونَ لَئِنْ لَمْ یَنکُحُوا لَکُم فِی الْآخِرَةِ وَ لَیَحْکُمَنَّ اللَّهُ وَ لَیَنْظُرَنَّ اللَّهُ
 فِی الْآخِرَةِ وَ لَیَنْزِلَنَّهُمْ وَ لَیَحْکُمَنَّ اللَّهُ وَ لَیَحْکُمَنَّ اللَّهُ وَ لَیَحْکُمَنَّ اللَّهُ

علی بود که بر اهل طاعت کفایتی که شاید ایشان را نماند و چون در وقت شهادت
 چنین صلوات است علیه را که در توبه و پند و اندرز آن انجمنه مواضع علی
 ایشان بود نوشته و سوگند یاد کرده بدو رخ که پیشین علی قالی بران در پیش
 شده تا نباشد که بغیر صلوات است علیه بر ایشان قالی آید و بعضی گفته اند
 شان مردی نازل است که سوگند دروغ یاد کرد و بدو که صاعی که خورده است
 و تصرف نموده کم بر آید است و خلاصه معنی آن و الله اعلم است که
 که آنکه میفرمودند و دل سیکته عدی را که با خدای تعالی سبیده اند به حکایت
 دروغ خود را که در باب صفات معصن صلوات است علیه آورده و تفسیر آن
 دیگر یاد کرده اند بیای آنکه گفتند که آن صاعی چند بود و کوی چند کرد
 بود که آنکس بن الاشراف گرفتند بودند و اقدام بآن عمل نموده آن کرد و
 بعضی نیت حرایان را در آخرت از ثواب خدا استیالی و سخن گفته اند اینجا
 با ایشان سخن که بان نوشته اند که در این مطلق سخن نگنند با ایشان و محاسبه
 و پرسش ایشان را سخن کردن جایگاه ایشان معصوم و معصوم سازد علی اختلاف از
 و نظیر رحمت در ایشان تکرار روز قیامت و پاک سازد ایشان را از آلودگی
 کند و در ایشان نامه شده خدای که اتم آن از ایشان اختراع نماید و در حدیث
 از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است شده که من طاعت مینماید و میباید
 که از آن فدا بر آید یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدا استیالی داده و داده گزاف
 در وقت تحقیق که بگوید خدای تعالی بر آن آمده است یعنی مثل آنست که بگوید
 خدا استیالی بر من آمده است و فدا تر است که در آید بگویند و چنانچه گفته اند
 که اهل شمع اعتبار آن کرده اند آن سوگند نموده است مثل آنکه بگوید و فدا
 نمی بیدر سوگند بگوید که نفس من در قبضه قدرت اوست و الهی حق پند

[illegible]

شخص مال و آن کار است نیز من بسوی حق توبه کردی نافع نیست
 که این کار بسبب شادی او از کسی لذت شده باشد آن کس را اگر او که
 با او دیگری در آن کار شریک باشد نفسی را از آن او به و نفسی را از او دیگر
 کسی را بدو بهشتند بهر آنکه به مندر بر او یک نفر شربت شراب خورد
 فَاَجْتَنِبُوا الْكَيْسَ وَالْاَلْهَابَ وَالْاَزْلَامَ وَجَنَّتْ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
 فَاجْتَنِبُوا لَعْنَكُمْ تَقْلِقُونَ یعنی نیست و فریاد این نیست که شراب بخور
 بجای که نصب کرده اند برای عبادت و توبای آنکه که بدان حال میگردید
 که دست حیدر و زبانشیطانی بپوشانده است آنرا پس قیاب کند و خود
 از آن باز دارد تا باشد که رسد به ریه و خج و غیره و بیاید به در این توبه
 شراب خور و در مقابل پستش ضامن یاد کرد و دست کند به از آنکه هر دو در کنار
 یکدیگر بسته دارند و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که
 من انظر مني احدكم قد ارشعني في شرب خمر و مرض قاهي ابي درستی است
 باشد عبادت کنند منم و فرقی میان ایشان نخواهد بود و در کتاب عقاب
 احوال که از مصنفات ابن بابویه است آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام
 پرسیدند که خوراق شراب چه مقدار شربت است یا ترک نماز امام علیه السلام
 فرمود که شراب اگر می خوردن شراب بعد از آن منم خوردن میسازد
 آن صفت آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه بصیرتی
 حال لا یعرف رب یعنی او را چه عیب خوردن آن حالتی دست میدهد که از
 شناخت پروردگار خود باز میماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است
 از عبدالله عباسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن و فعلی که خطبه
 آخرین خود با میفرمودند فرمودند من شراب الخمر فی الدنيا ستار عیثی

حق الحشیا و الرئیه و من هم القصار ب شریه متیان قط لحم و جوفی الذنابل
 و ان یثیر بها ثم یخرج لحم و جلد و کما یخفی تباذی به اهل البیض حتی یوثر به الی ^{و اهل} ~~المنزل~~
 شربها و عاصرها و مستقراتی ان رو با عیاد عیاد عیاد و الحما و الحما و الحما
 بشتا سوادنی مرصدا و انما الان من شعا با کان یهودی و نصرانی و صایا کان
 یثیر بها من انما س خلیه کوز مرص شربها الان من احما و اشتراک فیہ و لم
 یقبل اندیشه و بل من صلا و لا صیاف و لا حیا و لا عیاد و لا حیا و لا حیا و لا حیا
 قبل ان توبه کان حیا علی اندیشه ان یثقیه کل برقی فی انما شریه من صید
 جنم نمی کسی که شرب خورده و در دنیا خورده و را خداستایی در آخرت در خیرهای
 خاسته شده و در هر قدر با شری که برین دوزخ و نشت و خست آن قائم گشت
 روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب کند اندیشه انیم بپاشد گوشت و پوست
 مانند مرداری و آثاره هشته باشد از ان اجل قیامت تا آنکه در ان و منکر او
 بسوی دوزخ برزد و خورده و شرب و فشانده ان در آتش دوزخ خورده و در
 آن و خسته خنده ان و در دوزخ ان و کسی که حکمت آن بر میباید و خورده و خسته
 آن مساوی اند و در احداث مرض و بایز و در کن ان مرآینه که کسین مردم خورده
 آنرا بیودی بسته و انسانی یا از دین برگشته و هر کس بخورده آنرا بیودم نمیکنند
 بروکن و کسی که خورده و داشت ان و کسی که بخورده آنرا بیورده و شد آنرا بیورده و شد
 میکند خدا بقالی از دوزخی را و در دوزخ ما و دوزخی را و در دوزخ را تا آنکه در بکند و ان
 و اگر بر پیش از آنکه در بکند بر خدا بقالی لازم خواهد بود که بخورده او را محبت
 که در دنیا از ان خورده و است شری در آخرت از صید جنم که جارت از دوزخ
 او در قیامت که در دوزخی دوزخ میبکند چون اهل دوزخ تشنه شوند در دوزخ
 خدا ان قاصد شرب استعمال که بیعی حال داشتن سوری که در هر کس

نقص عمد و گشتن جان که با خدای تعالی با پیغمبر صلوات است امر علیه و آله
یکی از این مصداقین بیستم است که او را **اَلْاَمَلُ لَكُمْ اَللَّعْنَةُ وَ اَللَّعْنَةُ**
یعنی آنکه گشتن عمد بر که با خدای خود بسته اند بعد از حکم گشتن آن قبل
و اقرار آن و بر نه آن بخت خدا تعالی زنده است که بر سر هر دو آن باشد
ایمان با پیغمبر و کتابی اوست و فساد که در سبب آن در زمین حرام است
خط و نقیب الهی و دوری از رحمت الله و مراد آنست که بی ایمان و دین است
و از جسم قرب جوار رحمت یعنی جوار رحمت کردن از رویا که کفر عمل کردن
و قرار اقامت آنجا و اذن و لفظ قرب در مقام معین و چنین مرد و دواست شده
یعنی آن که بسیار غایب بود و پیشین یا ما خود از غایت که بعضی دور افتاد
از وطن است و در زمانه این همیشه معین بی نقطه ذکر است و در است معین
ذکر نشود و در مقام بعضی همان ذکر است که قرب جوار رحمت درین زمان بعد از
استغاثه تحصیل علم و محبت و ازان یافتن ترک آن و اذن است و در زمان
غریب معین و امر اعظم و در از روم یکس از خدای تعالی و استیلا از رحمت که
وَلَا يَكْفُرُ الْاِنْسَانُ مِنْ رَوْحِهِ اَللَّهُ اَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُ یعنی روح انسانی از کفر
یعنی نادم شده و از رحمت خدای تعالی در برستی که نشان امانت که نادم شده
از رحمت او که کرده و کافران شصت و دوم این بود که از خدای که فلان یا من
و نه **فَكُفِرَ الْاِنْسَانُ اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ** یعنی این میشود که از خدای که کرده و نیکوکاران
سبب کفر و فحاشی از آن زاده و در جهان باشند و کفر ای که یا از ناکامی کفر
نمی آید اگر کسی آن هم صد مرتبه خواند و در بعضی چهارده کنه و دیگر شصت
که یکایک شده اند و سرای کفایت که کرده و تاثیر آنکه در اصل بر حسب اجمال مذکور است
تفصیل و دلیل در معنی بیان می آید اول مینه خوردن و در دین مرد و در صفت از

بیدار و سلام و ظرف نازیدن و باریک

این حرام نیست و بواسطه آنست که حکمت بعضی استیصال نیز آمده که عبارت
 از آنست که شستن و از پای آوردن دست قال فی الصحاح محتمل و قضا است
 و رشوه سوای استیصال و از آنست که شستن حق است بابت استیصال
 بای کسی که رشوه را در غفلت از خود بیکسند و یا بعد از رشوه دادن و رشوه گرفتن
 عظامت بزرگ که گفته اند علی الراسی و المراتبی نهائیتش رشوه دادن و گرفتن
 حرام است که آنرا رسیدن آن سازند که بجهت شخصی بر خلاف حق حکم کنند
 اگر جانب ادا حق باشد و حکم بخیر خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا حق او ضایع
 نشود و جایز است اگر رشوه گرفتن بر حکم شرع مطلقا حرام است خدا بحق حکم کند
 و او را دنیا عمل و بعد از آنکه بگیرد بروی حاکمیت که بعضا پیش برساند و اگر برساند یا
 پیش از توقف شود ضایع است که موقوف آن یا بیای آنرا یا برساند و بعضی گفته اند
 که مراد بجهت درین آیه و یا در صورتی که آنرا هم ششم قرار بخشیم که این
 المکره و الکثیر و الاختلاف و الا که هم در بین من غیر التشیع ان
 چه مراد بسبب قیاس است و مراد بقاری که از حد کسب بر شمرده اند مرصعیت کردن
 شرط بر چسبندگی شده باشد که هر که هم ببرد آنرا بگیرد و لعب بدون شرط شل
 و شرطی و امثال آن که بی شرط باشد شود اگر چه اجماع علماء امامیه بر مرصعیت این
 چنانست اما قیاس نیست و تا اصرار بر آن نشود صحیح است و قاری علی الاشیان
 حرام است اما ثابت در تیرانازی و اسب و امان و بحکم حق است
 در شرح حدیث اول سبب ذکر یافت معصوم بن درکیل و وزن که عبارت از
 حکم کشیدن و کم گیل کردن است کاسی که چوبی فرو رفته و همچنین زرد و کشیدن و زرد
 گیل کردن کاسی که فروخته قال قال و یل المطلقین الذین لای الکمال و الاعلی
 اناسی شوقون و لای الکمالهم او و زودهم الحار و یسوی و ای مرکه مذکور در گیل

و وزن را آنکه چون بستانند بچانه از مردان برای خود تمام بستانند
و چون از بی چایند برای ایشان یا سینه تیر از دهن ایشان را بیکه است
و وزن ایشان میرسانند در فصول بسین آورده که هر که در کبیل وزن
بیاخت که فرای روز قیامت او را بقدر دفع آرد و میان دو کبیل
از آتش نباشند گویند که در نهایی بی پای و بیخ این و در کبیل
او او آید و ای پیرو باشد و سید خد باشد پست تو کم و می و بیش است
بکه وزن در روزی که از کم و بیش بزرگ باشد مشتم اعانت و کم
و این در باب غلم و کافیت این باب آنچه در شرح حدیث باز تو کم و بیش
و چنانستی که یافت خضم آید و در ارفق مردم آید و در حدیث
آن نیز که در حدیث وارد است از آدم خبر صادق علیه السلام که گفت
حق المؤمن اقامه بر آدم علیه السلام علی وجهی تسلی من و قد اودت
و یاد می سازد من خدا رسیده و جل و انعام الهی پس علی المؤمن خسر
و چون از زمین بر خیزد و از آبی از آبی هر کس می کند و پیش خود نگاه دارد و حق
است و دارد و در اخلاقی روز قیامت از خود و عیالت و از کسی که
بیا بر آبی و ناگاه از آبی آورده و خای حق بسبیل آن آید و خای آن
از عیالت خود اخلاقی که درین عالم است که هر که در دست بر من حق او را
قدرت بر آید آن در مقام آید آن نشد و پس جل و از سر زشت و بیک
باشند و بعد از آن فرمان حق آورده که به درخش بر خیز و در دست
شده است از نام ذکر علیه السلام که ای مومن من عرض من عالم و محتاج
ایم که به و حق من طعام بخت و تاثیر ب من الرحمن انعم منی بر آن مومن که
در مقام من مومن و آید از مال خود و او آن مال است و داشته باشد و حق

هرگز باشد تمام بهشت را و پادشاه هرگز از جنت محوم که جبارت از ستر
 اهل بهشت است و جسم اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه در مال
 باشد صرف کردن که آن الله لا یحب المرفرف یعنی مرفرفی گفته است
 غلبه دارد اسراف گفته کان ما و در کتاب نزهة القلوب آورده است که
 در وقت خوردن در روزی اسرافتت عاز بعضی پیشینان نقل کرده اند
 که گفتند است رفی ترین مردمان است که هست او مصرف کل و شرب
 باشد نظم فرجه از این که در سحره ششم در اوله و اندیشه شرب طعام
 سحر از خوشه فی و خوشالی که در هر یک که می خالی به خارج از غله و همین از خوش
 جای او فرجه است یا مطیع یا شیخ الاسلام انصاری که از احیان صرفه است
 فرموده است که اگر و یار لغت نوی در مردمان مدویشان می اسرافت
 اسراف آن باشد که از بار ضایع استیالی صرف تنهایی و از مجامعت که
 فرموده است اگر با هر که احد در وجود ضعیف صرف کند اسراف باشد و اگر
 جوی یا جود در محل ضعیف اسراف باشد نظم بهر که می غلبه باشد
 بهر ضعیف او را جوی مدور به که می سپرد غرضیت در اسراف یا گفت اسم این
 نیست از غرض باز در هم تبذیر یعنی ضایع کردن مال مدو جایی که بنا بر صرف
 کرد صرف کردن آن ان الملهذین کافوا الخوان الشیاء و غیره
 یعنی بهر جوی که ضایع کنندگان مال در سنی بر او دان شده اند که در عمل مذکور
 سخن را که در روز و در روز قربین او خواهند بود و طاعت می یافت کردن
 مال ضعیف را بخود و است شده است از غیر صواب است علیه و او که در ضعیف
 آخرین خود فرموده الله من خان الله فی الدنیا ولم یؤمل فی الآخرة
 و این الاسلام و تقی الله و علیه غضبان غیر مرئی الی الله و فی غیره

الا بدین بینی سر کجاست کند آفتی مادر دار دنیا و از جفا طلبش ز سادۀ بیز
 ترا خود غیب وین اسلام مرده خواهد بود و در معرض قای ای در خوا آید در جا
 که خضیاک باشد خدا تعالی بر وی پند مان و سده که او را بدو بخ بر دسپس او را
 بر روی کن را و بخ چاره شرف بر افادین در این اید آید و سیر در کشتن
 جایی که ابد است در ششیدن و زرافتن ساز و خاست که در کجای بود و سیر در کشتن
 اقسام آن مردم است سوا فی بی جاهل که در عوی یختند سوری زان
 بیشتر که محمد و از ایشان نیستند باشد و شریک در کسبی بر کذب و سب
 مردم باشد بآن خواند و فرود نمایند و ام که او را بآن نهشته باشند یعنی
 خیره اش میدانند و بعضی از چوکی برش شمرده اند و هسته لال کرده اند و
 حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر روایت کرده است که گفت از بخت
 نیتیم که منیر مودت افتاد و افتاد و الله علیه الله یعنی خدا و چوکی نیست که
 خدا تعالی کشتن در این و در دواست و این آیت را از کلام مجید
 و است که و من الناس من یشتري طوق الجنة لیصل فی
 سبیل الله یشتر علی و یجد هاهنا و اهل الجنة هم ههنا اهلین
 یعنی از مردمی است که بخود سخن فریب و خنده و شکر کنند و از کفر حق
 بی بی بکشتن سخن آید تا که او سب از مردم را از راه خدا تعالی بی بکار
 از ششیدن توان و خواندن بی دانش و برانی و فایکیر و آیت قانرا از شریک
 و افکوس آن که در این است فاب فرار کنند که سب و افکاست و این
 و فاب و زجر و آیت نکور بنابر کینه بعضی مفسرین گفت اند در
 و آیت است که سبیران منید و بی و درین را باستماع احوات و کان ایشان
 از ششیدن سخن حق از پند شدی پس به حب محلی که کسیر بر کن ای استند

در پیش داشت که مراد از آن مرش سفایر سبب قباب کی یک در اول نیست
 نقد بر آنست که اگر کسی در آن شرط واقع شود از امری که در قباب آن کشیده
 و نفس او بهر دو رفعت غایب چنانچه نتواند خود را از هر دو باقی او همچون زدن
 بزرگتر از سبب و خود تر اهل آوری ثوابی که بزرگ کند و بزرگتر او حاصل
 میشود باعث دفع قباب از قباب کند و خود تر است و سبب آن ترک آن
 نقل هر زیر میشود مثل آنکه کسی نسبت برنی که بر او حرام باشد برساند و حق
 و نفی بر حرام میرسد و نفس او بهر دو رفعت نماند اگر نظر را بخت کند و بپوشد
 چه بگوید و نظر کردن خداوند زلفی و با او درین صفت دیگر کرده اند و درین
 نظرت و در نظر چنانچه نفی نیست ظاهر اینست که این صفت در بعضی
 آدم ظاهر میشود که آنکه گفته اند حاصل آنست که از آن که کسیر و قباب باشد
 ضعیف و اهل تقایمی باید مراد از آن این باشد که هرگاه در او امر و او را بشود که
 یکی بیشتر از آن و دیگری باشد و اما از آن قباب کند و بزرگ تر از او و بزرگ
 خود را از او و اگر چه این معنی میان علم مشهور نیست و در هیچیک از معتققات
 و میان مذکورند بگویند میان ایشان خلاف آنست که پیش بر مذکور
 که صاحب تعاضی غیر این معنی نمی نماید پس آنکه بعضی احکام گفته اند که هرگاه
 که آن که کسیر باشد و وصف بجزیره و کسیر باشد و باشد لازم می آید که هر
 که آنی باعث دفع هر حالت باشد و او را نباشد و نفی نماند که کلام شیخ ابو علی سبب چنانچه
 که است مشورت بدان که آن که کسیر و از متفق علی علایا و یا است آنست
 عظیم و مرتبه او میان علایا و سبب است که کلام او در صدق این و صدق کاف
 چنانچه گفته است هر کلامی که گویند که دامت است که او میگوید و این
 انشائی تا فرین تصریح کرده اند که علایا و این مستند معتقد و معنی ایشان

بیشتر قول سابقه قیل شده و اند و قول مذکور در شیخ مفید و ابن البرقی
 ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی و شیخ نسبت داده اند و تحقیق بحقیقت
 درین باب هیچ معنی در سخن دارد که مقام را کمال ایشان نیست و السلام

حدیث
 روایتی است که گفت بسندی که منقول است از شیخ زکریا که محمد بن یحیی بن
 زکی بن ابراهیم میگوید و ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که از کاشانی
 از شام بن سلام که از او این حدیث را امام جعفر صادق علیه السلام است
 و آن امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت کرده و از امام محمد باقر جعفری
 محمد صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده باشد شیخ حسن الثواب علی بن فضال
 کان له حسبه و دان لم یکن علی بینه شرح کلام و گفت مقام آن فرموده
 و فریض در ضمن آن فرموده و نایب شمس که در مشتمل بر ده پیش و پیش از حدیث کلام
 علیه السلام که اگر کسی بشنود در رتب خبر از ثواب هر عملی وجود او را حسبه یافت
 که مقام بطن علی یا ترک فلان علی خان ثواب دارد و منقول آورده اند از آنکه حدیث
 این را آورده باشد و در اثر ثواب آن و اگر چه بنود و باشند آن بر وجهی که باشد
 پیش از دوم من کسب ثواب میباید که هر چه حسبه ثواب است
 خلق حسبه و او باشد و نه میزان حسبه و نه ماوی یافتی باشد و نه از
 دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث یافته و میباید که بران وجه نوشته اند و
 این ترمیم است که در بعضی اصوات که درین باب بطریق دیگر منقول است یکی
 من شیخ حسن الثواب من غرضی من الثواب و همت و میباید که در کمال
 از زبان او یا غرضی باشد و از این که در حدیث دیگر و همت تخریج بطریق
 سایر آورده باشد و باید که در آن زمان چنانچه شرح حدیث او کسب کرد

[illegible]

از محمد بن سنان از عمران از صفوان از محمد بن مروان گفت شنیدم از امام ابی‌ابن
 ابراهیم علیه السلام که میفرمودند من چند ثواب من اهل بیت علیهم السلام
 از کتب اهل بیت است که ثواب او تیردان کم کن اما بیست کا بنده منی که کسی
 با او ثوابی از جانب خود اعیان بر علی پس بجای آورد آن عمل ابلغ آن ثوابی
 از آن که هر چه باشد آن حدیث چنانچه با او رسیده است و چیزی که او
 کرده است آنرا محمد بن بابویه در کتاب ثواب اهل بیت خود علی بن بابویه
 از علی بن موسی از محمد بن محمد از علی بن احمک از هشام از صفوان از امام حنفی صادق
 و آن است من چند شی من ثواب علی بن من و نیز صفوان را بعد از آنکه
 آن کاف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که کسی رسیده باشد تا رسیدن
 از ثواب بر چیزی که اهل بیت پس بقیه آورده باشد آنرا آورده باشد حاد و اگر
 علی بن حنفی رسیده و اگر چه رسول خای علی الله علیه و آله و سلم باشد آنرا
 سبب است که قتایب در صفوان علیه السلام در کتب از دلائل سنت بودن بعضی اهل بیت
 بسیار نموده و با حدیث ضعیف بعضی اهل بیت و مستندانه و حکم کرده اند بر
 ثواب بران پس برایشان وارد نیاید که با کوفتی علیه السلام که حدیث
 حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان مستجاب را که حکایت از احکام محمد بن حنفی
 اثبات کرده اند زیرا که حکم مستجاب آن اهل بیت حدیث ضعیف نیست بلکه
 حدیث حسن است که با کوفتی مستند بعضی احادیث و دیگر نیز مستجاب
 شد بی حدیث جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست که با حدیث صحیح
 حدیث من در متن حکم شرعی ثابت نمیشود و اگر چه مشهور و مستند باشد
 دیگر باشد این حدیث وارد است تا این حدیث نام درست و جمعی که از حدیث
 کرده اند باین جهت نقل اند و سبب آن در حکم بودن بعضی اهل بیت حدیث ضعیف است

بران دارد مستند این حدیث نشاء و این سخن را مختصر من اعمال مستی و نه است
 ظاهر است زیرا که این حدیث دلالت ندارد بر ترتیب ثواب بر قیام چنین
 احوال که حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و این سخن قاطع
 از قیام بان عمل نمیکند و مستند و خوب از قیام عمل است پس شش و بیست
 ظاهر شد که وجه آنکه بعضی از مفسران آن حدیث را در احوال مستی و نه است
 بخیر کرده اند چه غرضت در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور اینست
 حشمت نه آن حدیث ضعیف نهائیش چه بطریق مخالفین این حدیث نقل
 نشاء و است بعضی اصحاب از معانی ایشان بعد از نقل این اشکال که تمام نموده
 کرده اند گویند و نه است از عمل کردن بحدیث ضعیف و در احوال مستی چنانچه
 که از سایر معانی ایشان است در کتاب اندک از تفصیل بیان کرده است بآن
 همه اتفاق دارند بر آنکه حکام شرعی با حدیث ضعیف ثابت نمیشوند برین وجه
 و از این سپردن شده کرده است که بخیر مذکور که از قوم واقع شد تا این
 که هر که حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از احوال داشته
 باشد آن عمل از آن قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت بدان نزد جابر
 بکمر است است عمل بدلول این حدیث را تمام آن عمل بواسطه حالت جابر
 احتیلا چه را تمام آن کان حصول نفع و ادراک ثواب است و احتمال خطا را
 بکراهت زیرا که عمل مذکور بر آن قصد یراد و ایراد بود میان اباحت و کراهت
 بل نیاید قاضی جواز که استحباب آن خواهد کرد و اگر ایراد باشد میان حرمت
 و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال
 حرمت در آن رود و حکم استحباب آن وجهی ندارد و احتیاط متقنی آن نیست
 و اگر ایراد باشد میان کراهت و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد

که احتمال کرامت در آن کجاست باید دید اگر مرتبه استحبابش بر مرتبه کرامت
 درجهان داشته باشد مثل آنکه توانی که بقتله بر استحباب بر غرض منتهی
 باشد زاده باشد بر توانی که بقتله بر کرامت بر ترش تر نسبت احتیاط
 مستقیم علی آورده اند خود را به خود اگر مرتبه کرامت راجع باشد و توانی که بر
 کرامت بر ترش تر نسبت از زبانی داشته باشد بر توانی که بر نقد بر استحباب
 بر غرض تر نسبت احتیاط تمامای ترش تر خواهد کرد و اقدام بآن سنت نخوا
 بود و اگر هر دو یک مرتبه باشد و منقطع هر دو ثواب سادی باشد یا مرتبه ترش تر یک سواد
 نباشد جای توقف است و گمان نیست که در آن وقت عمل اول باشد زیرا که
 مباحات محض نیست و قیمت عبادت میشود و ثواب بر آن تر نسبت
 جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه در حدیث ضعیف از آن دو سبب
 عمل بحدیث ضعیف در اعمال مستی مشروط باشد باکو احتمال و موت در آن نزد
 و استحباب عمل مشروط باکو احتمال و موت نباشد و حاجت احتمال کرامت
 داشته باشد بعد از آن نیست است در مقام عمل با آن است که هر که احتمال
 و موت در فعل نزد و آن به اطمینان حدیث ضعیف نخواهد بود و بقتله
 که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام آن جایز خواهد بود زیرا که خود منتهای خالی
 و موت کسی گوید که حدیث ضعیف با موت انتقای احتمال و موت زیرا که
 حرکت نفس با موت و اباست حکمت از حکم شری و دانسته شد که حکم شری
 ضعیف ثابت میشود پس حدیث ضعیف سبب انتقای و موت شواهد شد و بنا
 بر فرض نودی از ذکر جواز توطئه استحباب باشد و حاصل جواب آن باشد که
 نه که در عمل از خارج معلوم است بر اطمینان آنکه منتهای انتقای و موت
 آن نباشد و اصلی ثابت میشود که سببی بر استحباب قیاس در اعمال دین است

چنانکه از جواز استحباب مذکور بحث ضعیف ثابت نشده باشد و محقق
 متفق علی اینان لازم بود بلکه بحث ضعیف و محقق دارد و مستیاد است
 و سبب آنکه محل ایجاب که استحباب پیش میل دیگر ثابت شده یا اگر ثابت میل
 وقت از برای وجوب غارت یا چنانچه در غایت کمال هم جز باطل و در بعضی
 زیر که خوف در افساد آن کلام در مذکور علی که بحث ضعیف و محقق است
 آن وارد محال است هر وقت محال بود در محکمت از بابی که ثابت آن وارد
 شود چه حصول ثواب سیر نیست و اوام که قصد قربت در آن گنبد محال
 آنرا ترک رایج نه باشد زیرا که در محکمت محال بر نیست است که اتفاق محال است
 پس محال بود بر قصد برادر خواهد بود میان آنکه چنانچه مناد بحث ضعیف است
 است باشد و ثواب بر آن ترتیب شود و میان آنکه بدعت و تشیع در امور
 باشد و آنکه ثواب مستوجب عتاب و حج شک نیست که ترک است اولی است
 از در افساد بدعت و تشیع پس محال مذکور در حج وقت ثواب بود که در سیر
 میان سباحت و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایرست میان حرام و
 نه آنکه آن چنین محال نیست و محال آن را استحکام از عتاب متیقن و بلکه
 حکیم علی ذکر دایرست میان حرام و سنت از روی عبادت و عراضی نیست
 و او میتوان دعوی کرد که محال خبر درست در آن یکجمله و بر قصد بری که در سنت
 حدیث حسن ترمذی ذکریم که استحباب آن باین حدیث ثابت است و محال مذکور
 حرام علی سبب آید چه صادق است بر آنکه اقدام بخلیست عقده قربت که علی که
 مثبت حکم شرعی تواند بود و است بر استحباب آن کرده است و اقدام محال است
 با شاق بدعت و تشریت و الله اعلم و بعضی فضلا بر نوبه بروش از محال
 کرده اند که مراد قوم از آنکه گشته اند در محال سنتی علی حدیث ضعیف میتوان کرد

اعمالی و افعال در امتیاز آن که دانست که هرگاه در باب استحباب عمل
 حدیث صحیح وارد باشد و استحباب آن حدیث ثابت شود حدیث ضعیف
 باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل مستحب همان حدیث جایز است عمل کردن
 آن حدیث ضعیف بر حکم کردن با کفر ثواب نکود بر آن ترقیت و بیج نکند
 که حکم نکند که حکم شرعی نیست که حدیث ضعیف ثابت نمیشد باشد و غیر این
 و چه که حکم ایشان با کفر هیچ یک از احکام حدیث ضعیف ثابت نمیشد و آنست که دارد
 که حدیث ضعیف در اثبات حکم نه که مستقل نیست و با خبر او نیست و اثبات آن
 نموده اند که مورد و حکم حدیث دیگر نیز نمیتواند بود و آنچه از ایشان عمل حدیث ضعیف
 در اعمال مستحبی که هرگاه در حدیث در باب استحباب عمل وارد شود یکی صحیح یکی
 ضعیف مکلف را جایز است که در اعمال تمام آن عمل را خطه لایست حدیث ضعیف
 بر آن نموده و هرگاه حدیث صحیح وارد و ضعیف که درین مورد وجهت قوی نیست
 در جواز اولی و هرگاه که تفریحی یافت دارد با مطلق جواز قوم زیرا که احکام
 حدیث در جواز ایشان بهیچ کاری که حدیث ضعیفی اهل بر استحباب آن کنند
 قابل این تاویل در از کار نیست و اما حسب ثانی بواسطه آنکه با وجود خبری و دوری آن
 تا قضای آن بیکند که تخصیص حکم مذکور را با عمل مستحبی و جمعی نباشد چه عمل حدیث ضعیف
 باین معنی که مورد و حکم صحیح است از مطلق جایز است خواه در اعمال مستحبی
 باشد خواه در اعمال واجب و اعمال حرام و اما به محبت این الامور

چه

روایت شد است بسندی که اتصال قداست شیخ صدوق بحسن یا پویه اعلی از
 چه او علی بن ابیویه که نقیب و عظیم الشان و مصنف کتب و فقه بوده است نقل
 کرده اند که عبد از او در حدیث و ملاقات ابوالحسن بن ابی روح رسید و از او است

بعضی می‌گویند که در کشت باوند نه گشته است اما من می‌گویم که در کشت باوند نه گشته است
 بود صاحب الامر علیه السلام در روزی که در میان آنحضرت القاسم علی شش نه
 کرده بود و حسین بن علی حاجت او را برآورده آن رتبه را در عالم باطن
 رسانیده بود که در عاصم بن زید نه گشته شده است بهت باو که در حیات
 گشته شرفی که بن ذکرین حرم و بعد از آن ابو خیر و ابو سعید و ابو جعفر
 آمدند و ابو جعفر علیه السلام بر آفران خود نفر میگردد است باکون بر جای
 علیه السلام در دو راه دام و غنم افکار و در سال سید و است و در آنجا
 در دست حق را یک است که در حیات است از سید بن عباس
 ای اختلف فی کذا و من علی رجال است و من گفت اند که سید
 حالات امام حسن عسکری در رسید و در نه امدی و ثواب و دنیا و رحمت
 از احمد بن محمد از حسین بن سید بن عادی بن مران که گفته و فیض است
 و صاحب تصانیف بوده و اصل امان که است از آنجا که او در آنجا
 بهم مشغول شده و در آن فون است از این ای فکر که او الشریعت ذکر است
 از سعادت بن و صاحب ای که از راه و آن امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
 علیه السلام است و علی بن جلال حکم تو بخش کرده اند از عمر بن شکیب
 که فی از سلام لکلی که بر او از راه و آن امام جعفر صادق علیه السلام از امام
 محمد باقر علیه السلام که گفت ای رسول الله علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله
 فقال رسول الله علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله
 یعنی من صلوة و پیام من و جاد علی در رسول الله علیه و آله و آل علیه و آله
 علی در رسول الله علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله
 علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله و آل علیه و آله

بر کلمات عام علیه السلام گفت فراموشی شیبه غمی این کلمات را
 به سینه خود زنی بر اسطیبه نمودن آن بکشتن خود را بهم نهاده و فرست
 پس گفت شخصی که اینجا حاضر بود این عباس که چه از روی شدت فراموشی او
 این کلمات را به دست خود غالی تو پس بنابر صلی الله علیه و آله فرستاده
 می آید چه کسی که اگر فاکنه بخفت یا کوکشم یعنی صید از سرنگ زنجیر این
 قیام نماید و آنرا دانسته و آنکه از او کشته شود و بهر از برای اوشت و بهشت
 که از هر که ام خواهد و اهل بهشت شود و منشی دوم به حال و شیبه است
 شیبه معروف نقطه دارست و نهانی بهضم و وقوع ذال نقطه در منسوب است
 بهذیل بهضم که نام طایفه است از عرب و قیاس تعاضی آن میکند که
 منسوب بهذیل غمی بیاید یا ثابت یا بعد از ذال نهانی چو حذف غمی
 میکند که از غمی تا که مضاعف باشد باشد یعنی که بجنب منسوب است و این
 که با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف شده است شاذ است یعنی مخالف است
 شائش چون موافق استمال است و وقوع آن در قرآن و حدیث شاذی را
 نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس استمال مرده باشد که آن در قرآن و
 حدیث و وقوع میشود و مثال حدیث منیر بر اسطیبه است که در جهت استمال
 که غمی گفت یعنی بکشد یعنی مرتبه دیگر بکوی و بکشد ضمت و تا توانی و پس بکشد
 که که بعد از آن که بکشد او یعنی سوالی که کردی و قاده غمی قاده است
 راست درین فقره ضمت تعلیل نگارنده زیرا که در کفین اول غمی ضمتی است
 که ایتاج آن نیست تحقق منیت و اگر بر عاده ضمتی حل میشود و چه چهار مرتبه
 شده باشد و اگر علم شجره و لاهوت در حدیث آمده شجره بار چهل تنگ شده
 میگویند بجهان که بهیم و بجهان منی آن در شرح حدیث مضمون است که

و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم علی منی قدرت است یعنی میت قدرت
 و توانایی کسی و اگر در ضایعینه مرتبه بزرگ فقر و الهی مراد بقدری که
 احتیاج محقق است که فقر و مراد الوحدیة الدارین کفایت از دست و سرم
 نادر و نهایت مرتبه پرست و مراد اینجا ضعف و سستی است که لازم بر سبیل
 آن مرتبه نیست از چهل تسبیح لازم با هم فروم فی و بر کل صلو و بر هم ال و
 سکون با هم و آرد و منی عقب شی العلم اعانی من مذک منی و ابیت ضایع
 و بیان آنکه هایت او بر پنج نوع است در ضمن حدیث است و ششم بنی ذکر است
 و مراد اینجا عادی نوع اول و نوع سیم است و اقصای من نفسک فیض
 لغت بنی کثرت و سیلان آب است قال فی القاموس فیض الی بغنی ضیاء
 و فیضه یکی شیرینی سال منی بسیار کن و سیلان دارد بر من فضل و کرم
 و کلام از قبل استوار و با کفایت است تا تحلیل و تشبیه شده است فضل الهی
 در زیاد و مشبهان سیلان کردن باب و اکثاف شده است ذکر مشبهان
 و اخذ کار و لایات مشبهان است تعلیل است و اتزل علی من هرگاه که منی
 نازل سازد و فرو فرست بر من از برکت و نعمتی خود تشبیه شده است این
 فقر و رسانیدن خدا سیال برکتی خود را با با نزال که عبودیت از افعال چیز
 از بالا شیب بر سبیل استوار و تشبیه شده است بلندی و شیبی بحسب تدریج
 بلندی و شیبی مکانی و استعاره شده و لغتی که از برای آن موضوع است که در
 معنی استعمال یابد در آن معنی خفیف ملین بیده ظاهر است که خیر ملین سبیل
 نجات چهارگانه آنرا باشد و ظاهر مراد بقیض بران برست شمردن آنرا
 بهشتان و بهمن دن گنجهستان برساند شمردن آن را باشد بقیض ملین است
 مراد حال اچنانکه معاشرت عرب کاهی که او را زیاده و تنبست و اقصای منی

میگوید آن حال و آن حسرت میباید بود که مراد بنیال منی خداست شده و در واقع
 عبادت میباشند و راست شنیده می بود و باشد از جانب ما و والد اعلم
 روایت شده است بقصدی که مقتضی است شیخ بزرگوار بن قیوب
 از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در حدیث
 سنده و احوال ایشان گذشته است از سید العیسی که از محمد بن روایت
 امام خیر صادق است علیه السلام بود و حضرت است بر روی مبارک حضرت
 و کیفیت با شام و از آنست ما منع بلیاتی ثم یقال و عاظم قال یا شام الی بیت
 الی الی فی سده بود و عبد السلام بن عبد الرحمن و کافی البین و میباید و علی سید
 یحیی بن شام ندیدی که سب کرد و من به و کار من سبب آنان که یکروزه و
 فرموده و گفته ای شام مدیسی که من از به و کار خود طلب کردم سدید
 و سبب السلام بن عبد الرحمن که ایست از این بخش و ایشان در زندان بودند
 پس شای قالی و مای مراد عرض قبول و اجابت و آورده ایشان را بن
 و از زندان را بی و رفتند و کافیت بین حدیث در هیچ اوزان امام حسن
 صادق علیه السلام عرض حدیث بزرگی که از است الله المؤمن من قبره و خرج
 شالی عقیده و اما سکا رانی المؤمن یولد من اهل یوم القدر قال له الشالی قال
 و لا تخزن و ایسره بالسوره و اگر چه من الله من و بل حی یغف بن یحیی
 خود بل میباشند با سیر او و مریدانی لایزال و الله فیقول له المؤمن یولد
 ثم الخراج غریب من قبری و ما كنت تمیث فی بالسوره و اگر چه من الله من
 حق راست و کف من است فیقول اما السوره الذی كنت لا تظن علی یکم
 الی دنیا عظمی الله من و بل سیر و کلام یافت نظام و من و من پیش و

نقل از شیخ امام الکلی و منی در و
 حدیث از شیخ امام و دست علی بن
 امام و خاندان من و امام

۲۲۲

خلاصه کلام نام علیه السلام اگر مرگد بر آنکه از خدا تعالی عفو را از قیام و دیگر
 عفو را و در سپردن گناه و صورتی که پیش پیش و میرقد باشد و در حال
 میوه او باشد و از خوف و در آنست که روز میرا بنده باشد و مرگد چنانکه آن
 بپوشد و از احوال قیامت با و سبک باشد و فایز کن و آنکه در کین میباشند و با
 کاسب باشد و در آنست که فتن از جانب خدای عزوجل آید و میگوید که ایستاده
 خدای عزوجل پس حساب او را با حسابی که گذرانده و بر وی پیشتر خوانده و هر یک
 آن مثال پیش پیش او میرفتند و شد پس بگوید آن بچ من با و که دست خدای
 بر تو را و خوشتر حواسی بودی که از قیام سپردن آن انگهی و همیشه داشته
 میوه ای باشد و شدن و خواندن و فتن از جانب خدای عزوجل آید و میگوید که ایستاده
 آنرا و آنچه میگفتی رسیدم که تو گفتی که من در این یکی شدی پس بگوید و در آن
 صورت که مرگد و در خوشی ام که تو در داده و یا بخاطر برادر من خود را و در آن
 خلق کرده است و از آنکه که فزونیست و بزرگ از آن سپرد و در آنست که
 و در آن فرج و مثال عقیده امام مثال پس در دست و قدم بغیر و سکون
 با خود است از اقامه در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس است یعنی
 میرا بنده باشد از ترس و قوی و شجاع می باشد و آن در آنست که
 بود که فتن از او باشد و در آن میفرموده و می او قدم رنج و آنست که چون نصرت
 نصرت من می میدهم شود و او را اینجا بچینه بوی و جهت تو که تالی نصرت من فرمود
 و در آن نصرت و برین نصرت که ام که میفرموده بود و تا پس هم انجام فرج هستی
 من قبری هم از احوال رحمت و محنت و میفرموده که فاعل آن باشد و محنت
 هیچ و آنکه دست بسبب دلالت اجد آن بران و کلام مدین نصرت که
 نعم انجام است و جمله فرج منی که صبه از آن واقع شده و نصرت است و آن

یاقت و در بعضی حدیث آمده نیز باره مذکور خواهد شد اثبات اهل بیت علیهم السلام
 صحیح و جلیل

روایت شده است سبندی که متصل است به شیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزه
 بن محمد العلوی از صبیح بن محمد البرزنجی از محمد بن ابی البرزنجی از محمد بن ابی
 بن واده از حسین بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام که از اصحاب صادق
 علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام از ابی بکر که از آنحضرت است از
 امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سمع فاحشاً فاشاً
 فهو کاذب یا آقا من تطول علی منیة فی غیبة سوا منیة محسن و الله مست
 باب من المصنفی السیف و الآخرة و من کظم فیه فیه حقه علی انفاذ و احداً
 اجر شید و من علی الارض فی طایفه فاعلم ان فیها شیخ من ذریه یحیی و الله
 و من فقیه من من کبره فیه اسلمه المین و سبیین کریم من کرب الآخرة
 اثین و سبیین کریم من کرب الله و من علی بیت علی علیه السلام
 ملک و غیره و فقیه من من ذریه فان اقام حق یه و فیه علیه السلام
 که کل قدم فیه قیام من الاجرة و القیام علی کل احد و قال صلی الله علیه و آله من
 مطلق علی ذی حق حقه و مویس و علی و اودعه فلیکل یوم فلیکل فلیکل
 لکام ان خلاصه او فقیه من من و من فقیه من من و من فقیه من من و من فقیه من من
 و من فقیه من من و من فقیه من من و من فقیه من من و من فقیه من من و من فقیه من من
 که از او فیه صادق و در مقام افتای آن در آمده بر مردم ظاهر شده و
 آمنت که خود آید ام نموده است و کسی که نکلی کند و منت منور بر باد و من
 باز کرده اند فیه او کما فی فقیه او و الله علی شتو و بر گردان و خای
 خدا و اب از جی و او و دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم فیه شود چشم خود را

خودش نه در حلی که قدرت بر آن داشته باشد که متصفای آنرا حمل آورد
 بجای از عجب نه امتیالی ثواب میدهد مگر کسی که در بر او مطلق حاجت
 جاری خواهد حاجت نکور را آورد و بشود و خواهد هر چه آن را بکن آن خود
 داشته روزی که از در متولد شده و هر کسی که وی را از خاطر برادر من خود
 کند نه امتیالی معاف و داند و از آن و نهایی و نهایی او را ترغیب سازد و کسی که
 کار او بر کسی که کار او را بدو معاف و نکرده باشد و چهارم زود امتیالی بجهت
 آن که او گشته است پس اگر مقام کند چه چه قدا و او را در حق کنند
 و برخاک سازند قدا و او را اینست باشد و او را بر تندی که بر داشته است
 از ثواب گمان قدا و او را مستحکم که او باشد و فرموده است رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که هر کسی که حق کند و توبیخ اندازد و حق را که در راه او باشد
 در حقی که قدرت بر او ای آن داشته باشد بر او نویسد باز ای هر روز
 بر آن بگذرد که کسی که از او در حرف گرفتن نماند و او باشد پیش او
 در مسیح فاشه مراد بیاخته هر چه هست که نه ای قالی از اقدام آن نمی گذرد
 و کاره باشد که اختصاص یافته باشد بناسی که حق آن در نظم عقل و شریع
 نه یاده باشد و را پیشین آن اهم و است که او را نقل بسته و از نقل
 اگر از کسی بشنود که در رفع میگوید و دشنام میدهد و اجبت میکند در غیر معنی که
 شش میزد و چنانچه در شرح معنی میام بسبب ذکر اوست تشریح هم گوید
 و در اجبت که او را پیشین مطلق اطلع بر آن است و او را نیز از شنیدن باشد
 و او را نیز از شنیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه در معنی میگویم و در آن
 معنی شش از ثواب بر همین محمول شده بود و در مطلق علی چنینی
 فی توفیق کف معاف و فی نه بر این سبب است و شاید از آنجا است که

که در کشیدن غیبت کسی که عقیده آنکه باز کرده اند از جایز باشد و در کلام حق
 یکسان و در نوشته است که بخیر آن که در گذشته و بخیر آن که در حال و از
 نیست و من کلمه غیبت کلمه غیبت یعنی باز کرده و سپید و در خود و در خشت است
 اگر همیشه ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است نقل این نیز
 که افضل احوال غرض از این بهتر این احوال نیست که متب و مشقت و در آخر
 بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت فخر است که بیشتر است از مشقت و در
 ختم و با باشد که در این کتب شود که بشود و فاعل هر چند اجزا در مثل
 آن عمل است که من بخانه بالکسبه فله عشر امانها پس میتواند بود
 که اگر کلمه غیبت از آنکه در مرتبه ضعیف یافت باشد مثل او شنیدی باشد که
 تعریف یافتند باشد و باید و است که در کلمه غیبت و در نشانی غیبت
 ثواب بسیار حاصل است همیشه شمار صلوات و این بود است و در است
 که در شیخ بزرگوار محمد بن یحیی که کتابی از امام زین العابدین علیه السلام
 گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله من اقبل الی الله فقبل جبرائیل
 خلیل علیه السلام و جبرئیل علیه السلام فرموده است رسول خدای صلوات
 علیه و آله که دوست تر از اوست بر خدای تعالی در کشیدن و در جبر است
 جبر و خشی که بر کردانی آنرا بجهت مصیبتی که باز کردانی آنرا بعبر است
 کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که من کلمه غیبت و در مصیبت و در مصیبت
 غشی اند خداوند و یا این کسی که فرشته خشم خود را در عالمی که قدرت است
 باشد بر عمل کردن و بیغشای آن بر سیکر اند خداوند تعالی و در از این و در این
 بحق و بطریق اهل سنت و شریعت و ایت شده است و از امام زین العابدین علیه السلام
 روزی و در مصیبت خشم و گیزی است و در و آداب بر دست مبارک ایشان

برکتی که با او برحق از دست داده و بر روی حضرت آمده روی مبارک
 ایشان را بهر حال چنانچه است پس با هم علیه السلام سر مبارک خود را با او کردند و میبایست
 که از روی خشم و کینه در ساعت آن کینه خوانند که و الله اعلم بالصواب
 فرمودند فرود نشایندم خشم خود را بعد از آنان خواند که قالوا و علی الناس
 فرمودند منکر کردم و اگر آن وقت که در ششمین مرتبه است را خواند که و الله اعلم بالصواب
 حضرت فرمودند است حرة و حبة بعد یعنی تو از ای از من
 در راه خدا تبار و شکست از ای زرقاری محمد است که شخصی در مقام درستی
 و دشنام بسیار داده و او را کشتید و هم و برد باری شین گرفتند و گفت ای پسر
 من برستی که مرا در پیش عتبه صبیبت که از آن بخت یوم آنچه تو بر منی گفتی
 من نخواهم کرد و اگر بخت تو یوم و نیز میب آن که فارشتم پس من چه تر باشم
 تو گفتی خرج من ذنوبه از تو ب نظرم ذل نقطه در جمع ذنوب است نتج ذل بکون
 ذل منی که و فعل از ذنوب می آید قال فی الصحاح الذنب الجرم و الذنوب
 ارجل و سب و دین آمدن از کما و در قبل مستند است چنانچه در شرح آمده
 و هم از پیش رفت و من مثل علی ای قتی مثل توفی و مثل در ادای حق است
 تا خیر از دینی بوفی و حق اینها شال است حق علی را و حق غیر علی را از حقوق
 و حقوق که چنانچه مثل است در آن تا خیر در و خراج زکات و ادای حق
 و تا خیر از وقت خود و آنچه از آن بخت و شد و شد نتج من بی نقطه و شین شد و نقطه
 پس بخارجی است از دست از تیش که منی که شین عشرت از مل مردم کم نام
 شد
 برایت شده است پسندی که افعال را بدینچ بزرگوار محمد بن یعقوب گیتی
 از محلی از اصحاب که از محمد بن ابی اسام است که چنانچه سبقت ذکر است

از ثقات معتبر است از احمد بن محمد بن علی از اسبیل بن عمران بن محمد بن ابی
 نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و گفته اند که
 نقد و تفسیرش میباشند از ابی سعید القادری که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام
 و در کتب رجال تصحیح شده بودن او ششم و دهم و خالد بن سعید که
 از اصحاب بن مطلب که سباحت خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر
 از صفه صادق علیه السلام است و نقد است و از حمزه ابیان است
 کرده است و در مرقه صفه ائمه و بیت و قرات و نقد حدیث تمام
 و شش چنانچه قرات میخواند میان قرآن امام او ششبار یافتند و چند جلک است
 تعریف دارد و علای حال نقد تفسیر میباشند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
 شده است که باو گفت اعلی فی سجد الحسنیه یافت الحسنی غانی احب الی
 یری منی شکی بنی نشین در مسجد مدینه فقری و در مردم را که من دوست دارم
 که در مسجد و در میان شش من مثل تو مردم و چون خبر فرستاد و باو هم خبر فرستاد
 در رسید گفت اعد الله نقد اجمع قبی فزت ایان منی بخدای قسم که دل مرا
 آورد و مردان ایان منع اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
 شد که اسری ابی صلی الله علیه و آله قال رب احال المؤمن عنک قال و محمد بن
 ایان لی و لی نقد و اندکی ایان را و اما اسری شی الی نقد و اولی ای و اندکی
 فی شفا و اما حدیثی فی وفات المؤمن کبره الرت و اگر سارت و ان من
 عبادی من لا یصل الا انی لو صرفه الی غیر ذلک لعلک و ان من عبادی من لا
 یصل الا انی لو صرفه الی غیر ذلک لعلک و اما یقریب الی عیدی منی احب
 اقرب من علی و اما یقریب الی المؤمن منی احب و اما یقریب من الذی یسبح
 بمره الذی یحیر و یسبح الذی یطرح و یرید الی یطرح بیان و عانی اجتهاد و آن منی

جی سیر در شب قال فی الصبح سریت سری و منیرا و اسریت یعنی از
 سریت لید و یقال اسراء و اسری به مثل اقد و اتم به تعجب و ان شب
 که در آن روز بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکَلِمَاتٍ لَّکَ اِلَیْهَا الْمَرْجِعُ
اَلْاَوَّلُ و واقع شده است بر اسطفت است که گفته آید در آن شب
 کند بر کی مرست آفتاب روی با آنکه ساقی که میان مسجد الحرام و مسجد النبی
 چهل سبزه را بدو راه بال المون حدک مراد بال مومن اینجا چه خوب در پیش اول
 فتم آن شده قدر و تر است است من المان لی و این مراد اول اینجا در سست
 بیان است او مجاور به ظاهر ساختن مجاور به و مقدی حکم موشدن است
 فی شیء اذا غلط ذکر تر و اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد از این ذکر فرمود
 شد و جز اسمیه اذا غلط صفت می است و اسم فعل در آن یعنی نقطه فعل در آن
 میتواند بود که محسنی حال شده یعنی در شی که احوال من بفعل آورده ام و میتواند بود
 که معنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من محبت ازین فعل آن خواهم بود و گفته اند
 و گفته اند ساقی است مانند که به هر طریقی جان امر بهی فکر آن شده که آن
 تر دوست و میتواند بود که بعد از آن باشد که جان حال من میگرد و بهشت پیش مثل
 تر و من در وفات بنده و من در طاعتی که آن من کرده و محبت او هر که را
 کرده و محبت او هر که را و دشمن او را من قیاس علی بر استیناف اولیست و است
 آن مقام چنانچه غنی نیست بیشتر است و مساده بر وزن سلامت مصید است
 از ساری یعنی فعل بیکره و آن من عبادی من لا یصلو الا فی قاده و نوحی قاده
 آن یکس که من موصول درین فقره اسم آن باشد و چاره و چاره و چاره
 بر اسم نهادن بر آن تقدیر بر منی کلام اینچنین میشود که هر گشتی که کسی که صلوات
 نیست مکرر و آنکری از زندگان نیست و طاعت است که و فرج از بند او

اوست بکسبند و بدین ماسلوم است و مقصود اخبار سال اوست با کمال صلاح
 او در مقام است پس آن است که چهارده مجرور را کسم ان کیریم و کسم موصول را
 خبر تا من بچینند شود که بچستی که از جمله میندگان من بنده است که نیست
 صلاح او که در تو کنی و عرض خبر دادن از حال باشد که صلاح او در است
 نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در تو انگریست با کس از میندگان نیست
 و خبری که موصول خبر باشد و خوف اسم اگر چه مخالفت دارد با کسب و شرف
 را باب نخست اما مثل آن در معرض تخریض مغیرین در آمده چه میسر شد
 در حاشیه گفت جایی که تفسیر این که یروین المساکین من و قول آتیا بالله
 و بالتقوی الاخیر سیکند چون بنا بر انچه متعارف صهای نخست که در
 این ترکیب می باشد و موصول اسم می باشد و عرض اخبار سال
 کلام مذکور باشد که از جمله است که است اگر که نیکو فایده نیست در
 خبر دادن از حال کسبند کلام مذکور بلکه از جمله است پس این کلام چون
 توان بود در این است که فایده اخبار مذکور شبه بر آنست که صفات مذکور
 شایسته است چنانچه کسی که متصف با آن باشد شرف آنست که آن
 شایسته است و خبر و خند و تعجب نمایند که با وجود انانیت متصف با شایسته
 جواب مذکور را در که است با کمال این ترکیب در بعضی جاها است
 کجایش این توجه نیست و نقد شده است و مان که خبر دادن از کمال این
 منطوق است که این صفت و این صفت اتفاق دارد مثل قول که
 من انکون منیر حال صفت اما حاد و الله علیه فینهم من ضعیف
 و منیم منین نظر که در باب جی نزل است از صاحب کرم که مذکور بود و مذکور
 در کلام لازم که ب حضرت رسالت صلوات الله علیه و آل باشد شایسته

قدم و زهره و کمر متعلق بر سینه نه و تا بر تنه شاد است غایز نشود از پای بسته
و منقش آن خانه طم است که از سر نشان مردان مسند که راست کرد آن
که در بسته با خدای بران که نبات بر قال است و که شش نشود و در تحصیل
بر خدای نیز و متعلق پس ایشان کسی هست که فکر و چند خود کار کرد و تا شش
شد مثل خود و مصعب و انس رضی الله عنهم و از نشان کسی هست که بشارت آن بهر
مثل نشان و علوی و بعضی دیگر از ایشان چه هست که صفات مذکور درین آیه شریفه
بایان ندارد تا بدان منی حل توان کرد پس اولی آنست که مضمون چار و هر در ابتدا
سازیم و بگویم منی حکام آنست که بعضی از آنس با بعضی از مومنین متصف این
صفاتند و ملاحظه فرماید که صفات مذکور باشد از برای ایشان چهست و است
در آنکه ظرف بعد از اول منی آن بسته واقع شود و اتقی ترجمه بکار و چون این
در معرض انکار و تردید بود مناسب بود که با آنکه یاد کرد اگر کسی در ملاحظه
حضرت مقدس نهوی بود و صلوات الله علیه و از هیچ سنگ نیست که ایشان
نه باشد در آنکه احوال الهی منی بکثرت و بصورت عالی چهار دست پس در اینجا
بود و پیش نیست که در نشان این خط را که در دست آن و اعمت اگر چه خط
رسول است صلوات الله علیه و از آن ماضی جاری است استعدان از قبل اسمی
که کسی که میخواست منی را که می شنو آنده و خطاب با و گفته آن مثل شیر نشسته
شنوای سپای که میگویم و غرض شنیدن اهل خانه است و اگر خطی بکار
حائب حضرت دوست بکلیب انبیا صلوات الله علیهم و اتع شده ازین
و هیچ سنگ نیست که اگر مردم را در مثل این صیبری تر از حد حاصل است بلکه
بعضی از ایشان انکار نموده اند و قایل آن نیستند و صریح الهی غیر از سنگ سنگ جدا
کرده اند حضرت این جمله شرطیه را از حد صلوات الله علیه برانست و در او عطف

نزد خداست ای دوست تر نسبت از واجب نه انکه واجب دوست و دوست
 از غیر واجب آید صانع منی باشد که نه که رسیده به باب باشد که هر دو یکی
 که یک باشد و این است که آنچه از باب صانع ازین حکام می فهمند که
 بر قه و محبت بر غیر واجب چنانکه اگر گفته شود که در کمالی سبب از نسبت
 کسی از آن نخواهد فهمید مگر اینچنین که از این جمیع اهل شهر بهتر است نه انکه بهتر از یکی
 شهر نیست و مترا نه بود که مساوی او باشد و اما در کردن این سخن از مثل یک
 و اگر نه با ناسا محبت و از تقریبانی با ناسا نقل می آید و از جمیع احوال است
 و مراد با قدر هر عمل غیر واجب است که خاص از برای خداست ای دوست خداوند باشد
 از خداوند غیر از و تخصیص این باز نامی سستی که بر نه باشد و ایرست عرف به نیست
 و موافق منی نوعی نسبت و اصطلاحی از اصل شرع بران نشده است و منی
 دوست و هشتن خداست ای هر سینه که از آن است که محاب یک یکی با پیش دل و او
 و کین و او را که بر محاب و قرب آشنایی او بر او در زیر آگاهشال این صفات
 که خداست ای نسبت میدهند چنانچه از پیشفت با اعتبار و ثواب و نسبت که بران
 صفات مترتب است نه با اعتبار با وی آن صفات و علامت و دوستی و محبت
 است که توفیق و او را که قطع سخن از او غصه و در غم و هالم خود که عبادت از آن
 این خدا و آشنایی او است و روح غایبه و از آنجمله غیر است بلکه بر میشود
 و چنان شود که هیچ فکر و خیالات او یکی شود و به و او روی از میان او و خدا
 برده شده شود و بعضی از او باب عرفان گفته اند که از او است آن تعرف و متاک
 تا نظریه ای که منی چون خاصی که به انی مقام خود را تر و پروردگار خود را که در او
 تر بر برای آشناست و از آن فانی و حقیقت است همه اندکی وسیع بر بیاید و نیست
 صریح و از باب قرب را درین مقام محقق موع انوار و هشتا بر تهای هم نیست

و کس سج تا آنکه چنان شود که گوش او سوزی و درین نشوند و چشم او نیز در
 نه چند بجو گوش و چشم خود را من چندان و چنان بچسبند تا گوید چشم
 جنونی کفایت لایحی و دغاری شک نامشود فانت السع و الا بصا و الا
 و الا بصب و دغاری چشمش بیا و چشمش کبر و عظمی هر دو آمد و چشمی
 یافته در اصل از پیش یعنی آنکه بخت و نتهی و غریب و بیاید دانست که
 این حدیث از حدیث صحیح است و چنانچه بطریق شریف نقلی است و حدیث
 در بیان اصل سنت تیر اشتها و جام دارد و ایشان تیر یا نه که تیردی و صلاح
 خود آورده اند و درین وجه از پیوسته صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند که
 است الله تعالی قال من عادى لی و لیا صفة الله تعالی بحرب و یاتیرب الی
 صیدی یعنی احب الی ما اقرضت علیه و یزاک صیدی تیرب الی یا لیا و یزاک
 و یزاک فاذر حبه کنت محمدا لی یسبح به و یجود الی یجود و دغاری چشمش بیا
 و در حدیثی پیشی بیا و الی لا صفة و ان استعاض الی لا صفة و ما تر و دست
 و نه که حکایتی فی بعض فضائل من کرده است و اگر ساد و لا بد که در حدیثی
 که پیشی گفته یاروست من پس تحقیق که انون میدم بحرب و اینی و در
 مرض خوب خود را می آورم و تر و یک میشود من نه و من بحسبیری که تر و من
 دست تر باشد از یک واجب ما قدم آزار و همیشه تر و یکی میکند نه
 من بحسبیری من با حال شستی تا که دست و ارم او را پس چون دست و دست
 او را گوش او می شوم که آن می شند و چشم او میدوم که آن می شند و دست
 میدوم که آن یکمیرد پای او میدوم که آن بیا و میرد و در هرگاه از من حسبیری
 و عظمی و عظمی که تر و در هرگاه چندان میرد من نه و در هرگاه او را بخورد و در هرگاه
 که تر و حسبیری که من فاعل آن با شمس مثل تر و دی که مراد است مید و در هرگاه

گرفتن نفس پس که تا خوش آمدن او از مرکب و او را که بر می نیست
 تا بسن دل نسبت تر و دو خاطر بخای عالی که این حدیث متضمن است
 چنانچه غنی نیست محتاج به آنچه تا او نیست و چه تا وی آن کرده اند
 اول آنکه در کلام پسری تقدیر شده باشد بقصد یک کلام این باشد که غنی
 علی الله تر و درستی فی نفسی که برین تر و در آید خاطر و او میسر
 تر و در آید شایسته ششم مرکز در خبری مثل تر و در آید شایسته خبری که در
 دوات برین میباشتم دوم آنکه چون عادت برین جاری شده است که
 سنانگی که در اهرام و غایت او را لازم دانند خاطر را قطع با و باشد مثل دست
 تر و آید و بر این تر و دوم پس در سنانگی که او را تر و آید قدر و ترقی
 نباشد مثل دهن و در و عقبه و امثال آن تر و دو خاطر هم رسد بلکه چون
 بخاطر کبر و کوی او رسیده و در خاطر بای می آید آنکه تر و دوی و آید شایسته
 است و می آید و کوی که تیر کند از تر و غیره و اهرام او محمول تر و در حال سنان
 او و از خردی و دلت او بدیم حاصل تر و در حال پس بنا برین می تواند بود
 که در حضرت غوث قالی شایسته ازین کلام و در این است که کس از
 به خور و است مرا تر و دهن قدر و ترقی و حوتی نیست مثل قدر و ترقی است نه آن
 و حوتی او و کلام از قبل استعاره نقلی بود و باشد که سنی آن در ضمن شرح
 و حدیث ساینده است ذکر یافت سیرم در حدیث و در دست سنان
 خاصه و عامه که از استیالی بد وقت اعتقاد برین خاطر سنان و در و دلت
 و در از پیش و بشارت به فعل نیست و امثال آن آنکه ذکر است مرکب از پیش
 از ایل میشود و او را در غایت علم به شغال ازین عالم غنی عالم باقی هم می رسد که
 کم میشود بسبب آن انداز و توشیش او از الم مرکب و بسبب آن و چنان میشود که

دورا نهایت رضا برون بهم میرسد در غایت تمام بان حاصل میشود و کسی
 کرده است خدای تعالی این معاد را میعاد کسی که اراده کرده باشد که حق سبحانه
 به دست خود مقصد او در عقب آن نفع عظیمی بآید عاید شود پس ترود داشته باشد
 و با آنکه بحسب نوع این امر را باور سازد که با آن از بسیاری ترسد همیشه
 مرجات و محنت یکیش باشد و فعلی که آن امر در عقب دارد ذکر میکرد همیشه
 تا آنکه او را آن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود رحمت انگارد و بخیر
 نیز کلام از قبل مستعار تشبیه فرموده بود و نایش و در پیای باشد که توهم ضلالت
 و تخلف شود میان این حدیث و اشغال این عادی که ولایت دارند که در
 همین خالص امر و در آخرش قیام و رغبت تمام بجات دارد و میان آنچه
 پذیر حیات الله علیه و اله را دوست میدارست که من احب لقاء الله احب الله
 لقاء من که لقاء الله کرده الله لقاء یعنی کسی که دوست دارد لقاء خدا را
 معاد مغفرت روح از بدن میسر خواهد بود دوست میدارد و خدا تعالی بیک
 و در او کسی که آخرش او را لقاء خدا تعالی و برگرفت نماید خوشتر است
 خدا تعالی لقاء او را پسندد و از او دوستی که در محبت ظاهر و کلمات
 و در بر آنکه من خالص که هست از مردن نسیب دارد و بلکه همیشه نهایت رغبت
 و میل بان مسند دارد بواسطه رغبت و دوستی که لقاء الهی دارد و مسند آنکه
 آن به دن مردن حاصل نمیشود پس آنچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
 شده است که میفرموده اند ان الله یحب العابد المخلص من الغفل یعنی
 آنکه منی پرستی که بهر باب طالب او است و الفت برگرفته است از او
 و الفت غفل بیستان داده خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت این بجم
 ملعون را تحمل شد که قدرت در رب الکعب یعنی فزایدتم و جمیع ابدی رسید

هر دو کار که قسم و بیعت شده علیه الرحمه و کتابی ازین اشکال برین
 جاسک است که درستی تقای الهی همیشه برقی دون وقتی نیست پس متولد
 برادر که دوستی خود را در حال اعتقاد به تمام شدن آن محبت مطلوب است
 چنانچه واجب شده است و هر یک از اقسام حضرت صادق علیه السلام در این
 کرده اند ایشان در صحاح خود از غیر صلوات الله علیه و اگر آنحضرت فرموده
 من احب الله الله الله الله و من کره الله الله الله کره الله الله و بلی رسول الله
 انما لله الله الله الله لیکن ممکن المومنین از حضرت المومنین بهتر بدانند
 و اگر آنحضرت می فرمود من احب الله الله الله الله و احب الله الله الله و الله الله
 از حضرت جبرئیل علیه السلام می شنید که ایها الناس که الله الله الله الله الله الله الله
 یعنی کسی که دوست دارد تقای الهی را حضرت دوست تیر دوست میدارد و تقای
 او را که کسی که ناخوشش بود او را تقای خداست تقای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 تقای او را که گفت شخصی که ای رسول خدا ای پرستی که با من ناخوش میاید
 مرا که را و این فرست میاید پس علی چون خدا بود حضرت فرمود خدا را که
 نیست ولیکن مومن را چون وقت اقتضای حال تفرع روح در سینه نبوت
 پیش میاید او را بر خدای الهی زود و ناخوش خدای خدای او را به قول نبوت و بعد
 که آن پس او را آن حال سیح خرد است ترا از آنچه در پیش اوست نخواهد بود پس
 خواهد داشت تقای خدای خدای را و دوست خواهد داشت خدای خدای را و دوست خواهد
 داشت خدای خدای او را و اگر در این وقت اعتقاد در سینه فرستند
 او را خدای الهی که از برای او پیدا و آمانده شده است پس سیح خرد ترا
 دشمن تر نخواهد بود و آن محبت در پیش اوست پس کرده خواهد بود بر خدای
 خدای خدای و کرده خواهد داشت خدای خدای او را و بعضی گفته اند که

نفس تعالی الهی نیست پس بگوید بر آن بر اسطوره زوایا و آینه که در آن است
 مشروط که دست تعالی خدا تعالی نیست و این خاصیت و غیره که در آن است
 موجب تحویل استعدادهای او را به تعالی و او را به تعالی قیام با عمل صالح و مبارزه
 بیکدیگر یک کس که نفس کان بر وجه تعالی و به طبع عمل صالح و این معنی لازم دارد
 که است مرکب از آنچه باعث انقطاع عمل صالح میشود و این است سر این حد
 چنانچه از ترجمه پیش گفته شد صحت در آنکه واجب الفضل است
 از سنت و در اقامه آن بآن ثواب بیشتر و شیخ مشید علیه الرحمه میفرماید
 عاقلانه مریض را از آن استثنای که در آنکه در آن مریض نیست افضل است
 از واجب اول برای آنکه نفس از نفسی که بر او صادر باشد چه آن است
 با تعاقب و دست دادن که کسی که انباشتن او ثابت باشد واجب و حال آنکه
 او را افضل است از احوال و ثوابش بیشتر دوم پیش گرفتن در سلام چه آن است
 از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجبیت و سلام سنت
 است و عاقلانه کردن فای که تنها کار دارد شود گاهی که جماعت متعقد شود
 چه ثواب آن چنانچه هر یک بآن مطلق است محبت و محبت از هر چه
 ثواب نماز تنها در پیش است و حال آنکه عاقلانه است و آن واجب
 حب و هم نماز کردن و در آن که شریفی مثل مساجد و حرم مدینه و مکه
 و مسجدین صلوات الله علیه همین چه ثواب آن با آنکه نمازگزار در آن نماز
 اماکن است بیشتر است از نمازی که در حسیه آن که در آن حسیه خضوع
 و تامل در نماز است با آنکه تکریم کرد و آنکه که محبت آن ترک کند عت
 مالدست بنام محمد را که واجب و اگر چه جان شود که بعضی از نماز چهار روز
 فوت شود و ثواب آن را به تمام اجزاء دریافت و در بعضی از این

موضع از مکمل ذکرهای مناقشه است و در مناقشه و مباحثه برین وجه
پانصد و شصت و یکم در موضع اول میدان گفت که واجب ترک مطالبه حضرت
خدا و رضی الله تعالی شود و خواه در ضمن اعمال پس بر افراد واجب باشد
مثل احوال نسبت به محرم هر موضع چهارم که از درون غایب است خواهد
موضع ذکر واقع باشد و خواه در غیر آن باشد که از درون مراد موضع فراموش
واجب باشد که بر فرد دیگر نهان دارد و در محرمات نهانیتش تخصیص آن
بناز است باشد و آن لازم است که از واجبی محض باشد و در وجهی که مکلف
باجازت که غایب عاده را نیست واجب کند پس صیغه و آن بود که از آن
واجب مذکور گاهی باشد که بر نیست واجب که از آن شود و هیچ شک نیست
که بعد از نیست واجب واجب خواهد بود و نیست نهانیتش محرم کردن واجب
در بار استجاب آن معلوم باشد غایب از اشکالی نیست و الله اعلم بالصواب

هر علوم و معارف را پس سبترین آنها است که فواید و تر و کفای از مدینه
 باشد و اگر آنچه یکوم بتو پرستی که مردم بر سر قیام و نشسته اند
 و آموزند علوم بقدر حاصل نجات و دستکاری و تراخت و کمی چند
 که هر روز از ضعف قیام و خود آه از مر شانی را که بواسطه دانستن کوشیده
 میکنند که بدان که هر کس ایشان را برای بخواند آید او بیشتر و حالت این
 که حق را از صیقل نیکو کند تا بل می شود از سبب استقامت هر دای که بر شای
 میزد و در روشنی نیکو کند و دانش بدینا نیکو برکن استوار که علم
 و دانش است ای کمال علم بهتر از مال است زیرا که علم که جهانی را میکند و ترا
 که جهانی مال می باید کرد و مال بقدر که آن کم می شود و علم بقدر که آن زیاد
 میشود و ای کمال علم حاصلیت که اوست کرد و می شود و آن خدای مال
 میکند و این را علم است و ایام حیات او یعنی باعث این میشود که کمال
 حاصل می کند و ایام اطاعت او غایب و میکند و هیچ و ستمش را
 بسیار از غایت و ای کمال نیکو کند و کمال آن مرد و علم با فضل و نیکو
 باقی اند و باقی و است بر دایم که دنیا باقیست و شای ایشان و بیان
 بخواند و اما شای ایشان و دنیا جا خواهد داشت آه پرستی که اینجا
 و اشارت کردند حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بپایند و در آن
 علم بسیار بخواند است اگر می باقی می ماند که حالت برداشت آن همیشه
 همیشه می آید و ایام هر آنکه بدل سکرم و بیان و کین می ایام بخوان
 کسی که در علم آن می خواند می یافت می شود و بواسطه تحمل آن قیام نیکو که
 محل اعتدال است بخواند و در آنجا که درین کار می باید و در توفیق و در
 میجو و بسبب دایمی که در حرف خدا حاصل کرده است و بسبب نیکو که در آنجا

غدا یا دو سید و بر بندگان او کسی که مطیع و متقاد حق است و فرقیه دنیا
 نیست لیکن بصیرت آن ندارد که با طراف و جانب سخن تواند سرسکند و غور
 و تنقیر بسیار در و قایم علوم تواند نمود با اولی شایسته که او را عارض شود
 سنگ خاطر او راه می یابد هر آینه ندان و نه آن یا کسی که حریف بدست می
 خانی است ولی عاقل است و راه و مشاوری و کسی که فرقیه جمع کردن و ذخیره
 که بهشت نال است نیست و آنانی که حریفانند و فرقیه جمع وادارند
 سنگدان امر دین نیست و هر که کسی شباهت ایشان جوفاست چرند و
 و همین بصیر و علم بر دست بردارندگان آن نمی چنی که محسوم میشود محبی که
 بر سینه دانندی رسیده و آنکه علم و معارف می تواند علم نیست
 محسوم میشود چه هر کس با جهل است از آن که دیگری را بصیرت آری و لیکن
 خالی نیامده بودی زمین از کسی که اقامت و دلائل و حج الهی تواند نمود و عاقل
 و دوزخی او تواند بود یا خامس میباشد و مشهور یا مخفی و مستور یا عجمی
 و عجمی یا بر مردم ترافع نشود و بینا و آن از سم ناست اما که نیت آن کرده
 ایشان بجهل قسم که کترین مردمند اند روی عدد و جزو کرامت خداوند و حق
 و ترک نیست قدر و منزلت ایشان از هر شتر است و حد ایشان از هر
 کتر ایشان نگاه میدارد و خدا عیالی شد اکثر عجمی خود او را درین تا آنکه
 بسیارند از آنکه که مانند ایشان باشند و بکارند هم آنرا در دلهای اشال قدر
 که اطلاع و ادراست ایشان را علم لدنی بر حقایق استیفا چنانچه هر سبیری را
 نیت باشد که درین امر چه غرست و در ریاضت اند و راحت یمن در امور دین
 چنانچه ایشان را سنگ امری نماند و تا سان کرده اند بر خود و بجنبه را با
 تنم و اصل دنیا مشکل دانسته اند از آنکه حرکت لذت و نیت و قطع خلق از دین و دنیا

آن و جز نسبت خاصش و پیدار خدائی و اشال آن و انس گرفته اند بجهت
و حش و از آن زمان جلالان محبت پیدا کردند و نیاید تنافی که روحانی ایشان
ستحق عالم بالاست ایشان طیفهای خدا هستند در زمین او و خواهند
بود و مندرجین او آنگاه زمینی شوقی که مراد بهین ایشان است بعد از این
مبارک اند است من جدا کردند و فرمودند بر او اگر اراده رفتن داشته باشد
منشش دوم هم ظاهر و صراحت در آنست که این صبر است قال فی الصبر
صبر الرجل ای تسبیح الی الصبر المنقش بعد الصبر ای صبر صابر و صبر صابر
نقطه و مخالف نوعی از نفس است که از روی غریز برآید و نفس عجب
ترکیب بر منحل مطلق بود و نیست که از برای نوعی باشد مثل محبت
الفرضا، چه قضا بضم قاف و قاف نوعی از شستن است و یکیل یکیل مذکور
اعظم اصحاب امیر المومنین علیه السلام و هم را از او برود و در زمان عبادت
بن یوسف در دست او گشته شد بعد از آنکه امیر المومنین علیه السلام
خبر از آن داد و بدو آن نامه الطوبی او قند و عاکبه و امیر المومنین فرست
و وی الشیخ بیدین حفظ و عهد که با امیر المومنین اخلاص و اجماع باشد عالم
بایران بایرانی و این نسبت است که ربانی است بربیب بشر و ربیب
الف و زن پیش از این بر خلاف قیاس است مثل ربایی و مرد و ربایی
که از شناخت هر دو کار خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد و نقل
فی الصحاح الربایی المقتدر القادر ربیب الله تعالی و صاحب قیاموس نیز ربیب
و گفته و صاحب کشف بابی که تفسیر این آیت میکند که ربیب تو را ربیب
و گفته که ربیب است که ربایی برشته یا التمسک بهین الله تعالی و طاعت ربیب
نیت که نهایت خلوص و طاعت خداست و ایستاد باشد و مستند و

ساخته است که هم محمد بن اصفیه را بعد از فوت عمه الله و عیسی گفت
 ای مردم دست برائی نهاده اند یعنی امروز خود را بی این است و هیچ اوستی
 طریقی در هیچ بسپان آورده که اگر بی عوالمی بر سر امر انکاس تبدیل
 در صلح ایامی برائی گیت که مقام یا به امور مردم تبدیل و او را
 و صلح پذیر و حال ایشان یا صلح او و صلح علی سبیل عبادت می آموزند
 علم عقیده حصول نجات یعنی تقصد او از آموختن علم نجات یا فتنه
 باشد از ملک و اطاعت او باشد نه تحصیل خط و دنیا و لذات آن
 یعنی چه شیوه اگر انبیا این زود است و هیچ راجع به حج می باشد
 و یکس که یکس را یکس که بر روی چشم حیوانات می نشیند استوار
 حضرت از بواسطه جلال مرام از روی خیر داشتن و خدای ایشان را
 بر طایفه نفع را و بین بی نظیر مرام انکاس و مردم الهی و زبون است
 اتباع کل با حق یعنی آواز چه پاست که در وقت راندن که سفیدان یکا
 میرود و آواز کلان را شنید که بگوید و خدا را نیست که ایشان بواسطه عدل
 خود بر عقیده از عقاید آفرین که در امر دین خداوند تاج می شود هر کس را
 برای بخواند و اقتدا میدهد از آنکه هر کس می کند حقیقت و میره او را
 و کولی هر کس را می خورد و ندید چنانکه حق که است و باطل که دم و حق گیت
 مصلح که و شاید این قسم از مردم را بینه حج آورده و در قسم اول بر
 مفروضی باشد که این صفت از مردم بسیار نه و آن در صفت کم و
 تا هم و العلم بر که علی اتفاق نکست چنانچه می کردن و ندیده شدن
 و علی سینه از بود که سنی مع استعمال یافته باشد چنانچه اگر می دانست
 که او معتقد است که علی علیه السلام گفته اند که سنی مع علم است و می تواند بود که از برای

و تعلق شد حاجب و در کبریا علی الله علیه و آله گفته اند که بآن سخن
استمال یافته است و معنی آن اینست که و تکرر و الله بسبب و اتمیه
یعنی بزرگی و آوازه و ریختن یا بسبب آنی که شمار کرد دست اعم و این بدان
که درین اینجا معنی طاعت است و تنزین از برای تعظیم است یعنی علم است
بزرگیت که این معنی خداست و در حقیقت آن حاصل است بکمال آن شأن اعلی
بجسب بضم یا است از باب افعال و مراد آنست که در پیش اول مذکور شد
و قبل از آن حدیثی است که میگوید که در جمیع جهاتش و احد و شمس و اجابت
همچو روزه و در آنچه و اما علم فی القرب سر و اما شال جسیع شمس
بفتح هم و نه مثل در اصل معنی نظیر کشتی است به آن شایع شده است
استمال آن در کلامی که هزار بار تکرار شده باشد اشارت به مرشدی
که سر و خاص داشته باشد به اذن استمال که داده در کلامی که شایع و
داشته باشد و اینجا این معنی استمال است یعنی بجم و مراعات این در کلام
مردم باقی و محذوف خواهد بود که آن عمل میکرد باشند و بر اثر آن میرفتند
تا روز قیامت و نسبت به علم و کتب و معنی معنی که است
قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب در کلام مذکور نیست و کلام درین
و است و تک و نه نه معنی اگر می دانم اینجا که کلاما تراخیدند پس میگوید
نعم بسیار از ایشان می آید و آن سخن نفع نام کسره فتنه معنی فتنه
و فتنه است مشتق است از آن مذکور معنی سیکولی فتنه است و این سخن
یعنی سیکرانه علم و اکت و سبب فتنه سعاد است ای و دنیا است و کشید
حصول آن است به آن و فتنه فتنانی و فتنی مثل زیاده کردن مال و حصول آن
و محال و اقبال خوی و میل فتنه بودی اول بعینه و در آن احوال فتنه

و حای فی نقطه و بعد از آن خون صبح خیز است یعنی جانب قلب فی الصبح بخون
 واحد الا حای نهی از خوابیدن یعنی نیست او را بصیرت اگر با طرف کعبه است
 سخن و آواز رسیده و خود و قوت در آن توانا کند که در بعضی منهای احیاء و دفع
 شده و بکسر خرد و سکون حای فی نقطه و بعد از آن نای بد و نقطه در برین نای
 دور بصیرت است و نیست که آنرا روانی دهد و در تمام تقویت و تفسیر آن
 آیه الله لا اوله الاک یعنی نه تعالی بصیرت را نیست آنست که علم
 خود را با و با سوزم و نه زیر کلاه چشم را که اصل احوال نیست در این کلام جمله
 میان معطوف و معطوف علیه او سهواً بالذات یا حریص بر نهایی حای
 بگوشتش گفته و در تعقیب آنست قل فی الصبح نعم کذا جمله منوم می شود یعنی بخور
 در اصل است یعنی نیست که از کلام سیر نشود و مناسب بین بعضی
 سلسله ای و مشهور است یعنی سلسله انبیاء و کبری و قوت و قابل در عاقبت است
 مباشر مستحیات من میشود و لذات بدنی میگرداند و منبری با هیچ و از
 از این منی حاشی و بر این چنین است چنانکه میگرداند و نسبت الکعبه بصیر
 یعنی بر این چنین است که منی کعبه ای و حاصل حسنی آنرا یا خرافه هیچ کردن
 مالی است و بدین و فیکده هشتن آن چنانکه که بخفی او را و کجاست و درین
 ساختن بسیار دعاة الدین فی منی رعایا بهم راجع است یعنی مالی و حاکم منی
 بگویم از منوم جذات و منبری بچ و آواز از دایان و منی نیستند منی ای
 تائید و اهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند و درین کلام شامی
 آنست که در آیه حقیقی و مالی دین است یعنی امور دین منوط برای و در دست
 که آنست که بدین عمل باید کرد و کعبه منی که از آن جسته از باید حسبت منی
 خواند که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم ساخته اند منی که اصل

تعلم آموختن علم در ایشان میسر و در چار قسم اول جمعی اند از باب
 فنی و فنی که با آنکه استعداد فهم آن دارند و در آن بسودت میروند
 میروند و چون که در اراده میباشند آن رضای ضایعی را و بعضی
 متوجه تحصیل علم میشوند بلکه علم ایشان تنبی بر زیادتی شهرت میباشند
 و هم خود ادای ساخته اند که آن صید میباشند و حصول لذت
 بدنی و شهوات نفسانی را در هر جمعی که از اصل صلاح هستند و
 پیرامون فنی و فنی که در دنیا میباشند از بصیرت آن نیست
 که تیر سرخ و آواز رسیده و بر سوز و حسد کلام اطلاع تواند یافت
 بلکه همین بظواهر آن میسرند و با دل شش که بر ایشان وارد شود و شک
 از دل بظواهر ایشان راه می یابد و در حال از راه میگردند سیر بر کسی که علم
 وسیله رسیدن بطلب دینی و اعتبار میان خلق و شهرت خود
 میاندازد و بچنان نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و بخواهند
 و چراغ کلام نتوانند رسید و لیکن گرفتار شهوات نفسانی و در دست
 قوی همی و سبلی مسیر و دلیل و مدعی لذات موجودند و بعد از در رفتن آن
 چنانچه بکلی اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت
 و جمعی که از فضائل و میده که در دنیا میباشند و در ملک بزم
 راست و طریق حق را شعار خود دارند و لیکن بصفت نامش را که در عالم
 که آن محال و بی نیاست و ذوق اخیر که داشتن و بسیار کردن آن
 و محبت ساختن علم را پسند آن میباشند پس چارست کسی که کلام
 هم حقیق است که اول نفس خود را از لذت اخلاق و میده و صاف پسند
 شد و شوی به ذری که در دانش هم جرات دل است و بجای ناز و است

و چنانچه ناز که غنیمت خارج خامرست درست نیست مگر بیک شخص است
خامرست از آرایش جنب و نکاحیت حدث عبادت دل و کلمه او بیست
نیست مگر بیک شخص است از آرایش اخلاق و مبدء و عبادت او بیست
و عبادت که از دست اهل علم است حاجت من چنانچه کسی که عبادت کل
علوم حقیقی و کلامی و تجوی مجاری الهی دارند همه میباشند و ذوالی می پذیرد علوم
و معارف مذکور نیستند در بعضی فاضل و ذوالی است و بدون علم و ادب و عبادت
علم و معرفت بطرف میشو و زیرا که نمی باشد و آنچه کسی که در وقت و وقت نشسته
علم خود را بدین سپرد و چنان کند که بعد از ایشان تا در دانش ایشان باقی ماند
و چون نمی باید که علوم و معارف بیکدیگر قطع شود و به وادام که نوع انسان
با مقتضای باب که در میان خشن و بد باشد بجهانها در زمان را از آن
که در آن واداد و دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه متفقین و اهل علم
اصل در حدیث است و معانی اهل عظیم باز یافت کردند حضرت امین که در
بیکو العظمی با مخلوق از من قیام که در آن ظاهر مشهور و عظیم و مؤثر است
خانی می خواند روی زمین و از آن می که بر پای دارد و دلیل و دین حق و در علوم حقیقی است
این را بعنوان خامرست است مثل حضرت امیر المومنین علیه السلام در
یوم خلافت فی مری ایشان که جمیع اهل اسلام از خلافت و سران بران
تقاضی دارند و بیعتان افتخار و برود چنان می که متقاضی هر چه است امامت
و عبادت در اسم آن باشد مثل امامت آنحضرت صلوات الله علیه و از
در آن خدای دیگر که پیش از اویم مذکور بود و در مثل حالت که می که در آن
آنحضرت بر وجهی ظاهر امامت قیام داشته و دینی تر باشد اظهار نمود
و چنانچه درین زمان است از حال صاحب الامر علیه السلام و اختیاری آن

حضرت از نظر خالق تباری که اود الهی متسلط بطور اکسیر و عجم هم علم
 علی حقایق الا نور به شمس و اروج المیقین بعد از آن شسته و کمرده حضرت
 اگر اوصاف اودان مذکور باشد بود که ایشان محلی اند که اطلاع یافتند
 به علم لدنی که هیچ تعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا آنچه هست از عوالم
 و معقولات و شکست شده است بر ایشان پس در چهره احاطه
 و غنی بر و پس هیچ آرا نشسته و چنانچه هست و نفس الا مرئوس العین
 مشاهده کرده و عایشه از اسکن و ترویج در ان باقی نمانده و الهامی باشد
 اینانی تمام بهر سبب و اروج ایشان از رکعت آن استراحت یافته
 و عبارت از این حال است حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که من یزلی
 و جگر نقد اولی غیر انکشافی هر که حکمت داده و بستی که داده شده است
 باو غیر بسیار و اروج بقیع را چنانچه که نیست یعنی راحت است و استقامت
 با استمرار الهی و اوج و اوج و سکون عین در اصل است یعنی در بخت
 و بهر صورت در مقابل اصل و از انجا که در بعضی شکل استعمال میگردد
 فی الصحیح بیان حمل و بهر مطلب و عودت و بهر شتم است با خود از ترس
 و ضمیر که بهر شتم یعنی آسان ساخته بر خود و حمل و بهر شتم بر خود
 شکل ساخته اند تا شامل ترک شدتای بدنی و قطع غلظت و نیدی و
 خاموشی و نه ادری و نعل که شکلی پوششی و اقر از انکه ساقی و عرش پذیر
 صرف شود و چیزی که موجب زیارتی و قرب الهی و اقر و فی مرتبه ایشان
 اودان باشد و امثال آن از انچه شعله و دار و باب و است و بهر سبب
 و بهر سبب و با بدان اوج معلقه با کل لا علی سینی نگاه دانه از دانه و
 خود غلبه حق و این خواب و حشر و غیر ادری آورده است اروج ایشان

بشا چه حال ای سپین رخ ایشان اگر چه صحبت در باب دنیا و دنیای زمان
 روح ایشان خلقت در عالم باطن باطن اعلی که تا یک مترن قرار هیچ قدری
 در حسن او یک رفیق او یک فلک الله فی ارض معرفه ساختن بسند ایردین
 تصور با هم اشارت بر اسطیقت که ولایت کند بر آنکه ایشان نیز اوزار
 یا که این صفات در بیان اسناد و یاد بر اسطیقت صفاتی که بیشتر کند
 چنانچه در تفسیر که یَا اَوَّلَئِكَ عَلَى هَدًی مِّنْ رَّبِّکُمْ وَاَوَّلَئِكَ هُمُ
 الْمُتَّقُونَ تعریف مذکور از پیغمبر در هر چه بگفت که شایسته است و شوق
 ای و سیم مسیح شک نیست در آنکه شوق آنحضرت چه یار ایشان در مرتبه
 اعلی بوده است زیرا که نصیحت حق هم است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله است و در باب عرفان و مقدماتی صاحب است
 و اصل یقین بوده است چنانچه چهار سنگ است از او معرفت و یقین و از او
 است و در ایت او استنبه بوده و از او پس از ضرورت نفس شریفش همیشه مشایخ
 مساجد و حال انبیا جن خود بوده و خلایق با کیش ایم متعلق در بافتن قاضی است
 و توفیق و سلام الله عظیم با ایشان از استقامت آنچه این همیشه
 اشعار بآن دارد که در وی زمین که کز غالی نیاست اندامی که موصوفت
 آنکرده باشد و چنین آنچه مشاهدیت مشهور است و علم بر فایده امام زاده
 مات همیشه جا پای است که متعلق علیه سنی اشیاست یعنی کسی که خبر و نوشته
 امام زمان خود را میبرد و در باب جلال و معنی که از این چنانچه جا ببرد
 و کسی که فایده بآنکه امام زمان ایشان امام محمد است علیه السلام و حضرت
 و مخالفان ایشان از اصل منت و دعوت و درین امر شیعیه بسیار بر ایشان میکنند
 و میگویند که ای که مصلی با کسی را کهن نباشد و از کفرن سبیل و احکام و

در دجله و بکن و بکسر نه بر بحر و ششستن آنچه غایب و ترست خواب و در کوه
 بید و ششست او را حاصل کرده باشد از دین بیکه میسر و اما میسر است
 عظیم در جاسه ایشان بیکه میسر که غایب ششستن هم زمان خود همین دین
 و در ششستن میال و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بود و او افتاد و گرفتار
 خداست در زمین اوست کفی فایده مطلوبست و کسب از ارکان اسلام
 میسر نمیگردد که در عصر سلفه صلوات الله علیه و آله بود و تصدیق بود و آن حضرت
 و افتاد و بنو است و ضروری دین ایشان بود و قطع غلبه و از دین او و در
 گرفتن میال و احکام دین از راه است شده است از جابر بن عبد الله
 انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر احوال امام محمد صلی الله علیه و آله کرد و
 و فرمود که کفر و کفر الله میقتضی است و در جمل می و به مشارق الارض و مغاربها
 یقیب عن اولیای قیبه لایست فیا الامن امن الله قلبه لایجان می است
 آنکه فتح خوار و کفر خدای غلبه و جمل بود دست او تمام بودی زمین از مشرق
 تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدی که بر تصدیق بنا
 است می ماند که کسی که خداست قالی استحقاق کرده باشد دل او را از حب
 جابر انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله رسول خدا می آید شید و دوستان او را شغال
 خواب بود و در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمود که
 ای و الله می یمنی با حق بیایم نیست فیهون بخور و فیهون بولایتی فیهون
 ای سلسله ششستن علما و اصحاب می آری بون خدای قسم که مرا در دست
 حق درستی که ایشان می شید و اولیای او پیشانی میگردد بخور او و تنوع میشود
 به رستی او و ایام غیبت او چنانکه تنوع میشود مردم از اقسام و کفر و در
 ایشان باشد و اما میگردانید ایشان ششستن که شاد و دین باب بر یک میگردد

بر شاه و دست زیر که شاه بران فرشته ای که مرا با نام زبان در ده بیست و نه
 صاحب شکستند از پادشاهان و سلاطین و پیاپی که شکست خورده و کشته
 و غارت و جمل غارتها را مال شده و غارت فاسق پس بگویم چه فایده ترست بقرآن
 و در پیش داشتن جمل فاسق تا آنکه کسی که پیر و دانا نشناخته باشد تا فردا بکشد
 از دین میر و پادشاه و بعضی از مخالفان بر منی متغیر شده اند و در آن رفته اند
 که مرا با نام زبان در ده بیست و نه کتاب الهیت که توان مجید باشد و باید
 میگویند بابرین تخصیص نام زبان در ده بیست و نه که در فهم میسر باشد
 نه داشته و از هر چه تخصیص کرد استعاره آن دار که امام هر عصری فرما
 عتد و دیگر باشد و قرآن در هر عصر کسیت و تغییر و تبدل همان راه غنی باجم
 از افاض عالم و بیشتر چینی را داده است از معرفت قرآن که کسی که آن را
 حاصل نکند باشد که فراموش کرد اگر مراد آن معرفت و الفاظ و عبارات است
 معانی آنست چنانچه غنی نیست بر بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مراد خود
 تصدیق بود آنست معانی شش که بر ما میگردید بر شما میگردید و چه فایده میسر گفت
 هر که معرفت با الفاظ آن کسی حاصل باشد و علم یعنی آن نه داشته باشد
 و نتواند که استنباط مابلی و احکام از آن نمود چه فایده ترست بقرآن
 بر تصدیق و خود آن که کسی که حاصل کرده باشد آنرا چون پیرا که فراموش
 بر شش خبر برادرین باب و جمی نه داشته باشد و الله الهادی و علی السلام
 تا پیش از آن حکایت کرده است سید نرگزار رضی الدین علی بن حکایت
 علی الزهری در معنی از کتب خود که روزی از جماع دست داد و مراد عبدالمطلب
 فضلی از آنجا که کشیدم سخن را با ایشان با نام محمد صدی علی السلام که آنجا
 در باب ادبیکه نه گاه تا فاسیت در حیات و بعد از مصلحتی از نظر مردم

غیبت آنچه در دست و پایی که امرای بیخود او خلق گشته فاضلی از ایشان
 که حرف بحث بود در مقام تشیع و اقرض شد بر کسی که تقدیر بود و در
 کردار است و اقرار دارد که او درین مدت دیده نداشت و انگاری
 تا چشمش بود او را من باو کفتم سیدانی که اگر امروز مردی حاضر شود و در
 کند که من بر روی آب برآید میروم جمیع مردم این شهر و دهان را میبرد
 به این آید و برآی سینه پس چون بر طبق دعوی خود عمل آورد و فرستاد و
 بر روی آب برآید و کرد و تقبیست نمودند بعد از آن که باز در
 شخصی آید و همان دعوی کنند و جمعی تاجش او بآینه و زرقن او را
 آب مشا به نایب تقبیست آن از روز اول که خوا و برده بعد از آن
 مرتبه سیم باز کسی آید و همین دعوی نماید بپا باشد که کسی تاجش
 بر نیاید و در مقام دیدن آن نشود که جمعی قبیله از مردم پس چون بپای
 قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب بر چند بالکله زنجیر
 خوا شد بعد از آن که باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی بر جسته
 و از رفتن او بر روی آب تقبیست و میسوزد به شدت پشتر از جمعی که مرتبه
 اول و دوم و سیم نموده اند جمیع خلقی آن شهر از تقبیست ایشان شجب
 خواهند و بر ایشان شمر خواهند کرد و بختان بخت بر روی ایشان
 خواهند گفت پس بعینه حال مدعی علیه السلام و تقبیست خواهد از مدعی علیه
 و باقی ماندن او تا از زمین عمل است چه شمار و است کرد و با او
 موجود است در آسمان و در دشت است از زمان خود تا حال و در آسمان
 که خضر علیه السلام نیز موجود است در زمین و در دشت است تا حال و در آسمان
 که در آیه که میگوید خداوند است و موجود است در آسمان چنانچه

طایفه شود و زمین خواهد آمد و در خانه بود است و افراده که در پسین
 تهرند آتولی نزد که عمر ایشان دراز تر شده است از عمری که کار برای
 مدتی است میکنند و شتابان او خان کرده اند و از این جهت میکنند هر کسی
 میکنند از آنکه شخصی از دنیا نرفته از آنکه صلوات است علیه و آله مثل یکی از این
 باشد و آنکه که در این راه که این معجزی باشد از جمله خیرات نبوی است
 علیه و آله یکی از دوزخ و عترت او زیاده بر آنچه متعارف مردمی در این
 عوالم است بر پستی که خوش آمده است بر این مقام ذکر کلامی که شیخ
 العارفین شیخ محی الدین طایلی در کتاب فتوحات کی در سبب عید شصت که
 از زمین بر آید آمده است و آن اینست آن که طایفه تخریج من قمره رسول است
 صلی الله علیه و آله من و کله فاعلموا انهم بر اهل اسلام رسول است
 صلی الله علیه و آله و محمد و احسین بن علی علیهما السلام بیع بین الرکن و السلام
 شصت رسول است صلی الله علیه و آله و از فی کلک جمع انما و غیرل عمت فی انفس
 بهم انما است و انکس به اهل الکفر و یمن من است و است و است و است و است و است
 و به اهل الله با سیف و در حق الله است و ارض طایفه اهل الله بن اهل الله
 مقلد و العلماء و اهل الاحیاء و لا یرونه یکم نجف ما منب انهم فیهم فیهم
 که اکت که خفا من سینه یخرج به عامه السین اکثر من فاهم باید العارفین
 من اهل الکفای من مشهور و کثیف و عجیب الهی در حال الیه بن یمن و دوزخ
 و یفر و نه دوزخ ان السیف به دافعی الفقهاء قبله و کمن الله یفر و با سیف و کل
 فیهم و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر و یفر
 از کلمه فیم فیهم انهم من مشال فی ذلک ما من حقیقه و ان اهل الله
 در زمانه قدس تعالی و یفر فی العالم و ان الله لا یفر به ایست و الله و الله و الله

و اما من در این طریف الهی با آنکه هم از عیب خود منم بخونم
 آنجا که حسنی درستی که بر خدا را خلیفه است که بیرون خواهد آمد از حضرت
 ز رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او سر است
 با نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و جد او حسین بن علی علیهما السلام
 است فراموش کرد و مردم در مردم خدا را می دانند مگر چنانکه در مقام
 شایسته دارد و در حق تعالی و در سبک و بیعت و صورت بر او است
 صلی الله علیه و آله و فرموده است از و صلی الله علیه و آله از خلق بفرمان
 در حسن اخلاق و سبک و بیعت و سادگی یافتن ترین مردم بصورت
 اصل که خود هستند و زندگی را که در میان مردم پنج سال پیش
 یا نه سال و جزیره و بنا و بساطت آن کتابی از بیرون و بخاری و اشیا
 ایشان و خواهر و خواهر مردم ما بین خدا و تعالی بشیر و بصره و خواهر
 که اسب مختلف و از روی زمین و باقی مزا که داشت کردن حق را
 و نشان او که مقید و با سبب و با سبب و چون بپوشد او را که بر پیش
 بچشمه ایمان ایشان بران خشت از حکم میکند و در تحت حکم او هستند
 اندوی اگر که و اوقات فراموش کرد و او امر و زاری او را بجهت ترسی که
 بشیر او داشته باشند و نشان و فرحان که باشند و او را عاقله نشان
 بشیر از عاقلان ایشان و سبب گفته با عاقلان و او را با آن از اصل خدا
 که از باب عاقلان از روی شده و کشف بر عیض الهی می شناسی که از
 با سبب خدا تعالی و است آن می باشد باشند و او را در حق باشند
 خدا تعالی که بر پای دارد و صورت او را داری میوه او را باشند او را در حق
 مردم بدین حق و اگر باشد که بشیر و است او باشد ترانه فرمودی هستند

فصل اول در بیان طهارت و طهارة اشیاء و طهارة نفس
و طهارة بدن و طهارة روح و طهارة قلب و طهارة
دلیل کنند احکام او را بی گناهیان یاد آورده باشند و در بیان
او باشند و طهارة او است باشد در باره او که می گوید در بیان ایشان مگر
فردی که آن را بیان کرده باشند که او بر خداست و حکم او بر حق نیست
و کمال ایشان را طهارة است که محبت بین انسان اجتهاد و انقطاع پذیرفته است
و محبتی در عالم باقی نیست و خدا تعالی بعد از ایمان ایشان کسی را
نخواهد ساخت که در جهاد اجتهاد برسد و الا کسی که دعوی تعریف الهی است
خدا میباید احکام شری را در آن ایشان به یزانی و فساد خیال و راهی مشرب
نخواهد بود و ترجمه کلام مذکور پس تا کنان در این راه به بیرست و ذکر بهستی که
که نام باشد از رسیدن بشا عباد فهم آن بحسبیدن میوه معقود اما از این
اقدام نای ضررها در قول او که آن به طریقه فی الارض مرده ایراد پذیرد است
در روی زمین و قول او که اسعاد الناس به اهل الکونین سعادت مند ترین مردم
به نسبت اهل کونین هستند بود و قول او که اعداء مقلدین اهل الکونین
و دشمنان او که مقلد اعداء او باشند اجتهاد و قول او که اهل الکونین حقیقه منان اهل
الاجتهاد و از آن قدر انقطاع ایشان را طهارة است که اهل جهاد و زمان محبت
شدن انقطاع یافته و محبت دیگر در عالم نخواهد بود و با باشد که باقی که
و درین جهاد است چیست و ازین کلام چه آیه و ادویه می آید که با طهارة
صاحب الامر علیه السلام آن بر روی زمین مرجع است و سعادت است
به پیشتر او میفرماید که اجتهاد انقطاع یافته است و چنانچه در حدیث مذکور
پس و بدل چه سعادت اجتهاد و استنباط احکام و سبیل دینی از قرآن و

بهریت فایز پدید آمد احوال تیر باقی از آن نیست و در میان سبب است
 و هر کس سنی نماید ممکن است که بان مرتبه برسد و انذ من جانی
 فَاِنَّ لَكُمْ فِيْهِمْ سُبُلًا و این سنی نیست که نفس شیخ و اولی الامر
 درایت شده است بندگی که مقبل است شیخ بزرگوار چون تیر سبب
 از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن اشم بقاسم بن محمد بن القاسم بن اشم
 بن قیس بن ارم غیر صادق علیه السلام نقل کرده است و علی بن اشم
 از ائمه اثنی عشر ع قال یس سنی اکثرکم علماء مکن احدکم علماء فاما الاصل
 خشیانه و اینه الصا و تم قال اصل الکمال الذی لا تربیان به ملک و یتر
 الا الله عند رجل و الیه افضل من اصل شیخ کلام امام علیه السلام
 در ضمن آن غایب پنج غایت و اجماع آن مشتعل بر روشش پیش از
 خدا صدمه کلام امام علیه السلام در تفسیر است که الذی خلق کلکم
 و الخیر لیکلکم انکم نفس عکس یعنی اوست آن طایفه که از
 هر که از دوزخانی رجعت اگر استخوان کشته شود ای منی آدم و پند که که
 یک از شما سنی که مل نزدیک او را و دیگر یکی مل درین تپسیای مل نیست
 یکم حسن مل این معنی فراموش شده است که کدام یک از شما در بسیار
 مل تیر کشیش اید بکه مراد است که مل که یک از شما صاحب محبت
 و مراد از صاحب بودن مل آنست که مترون داشته چهره سنی و نبی
 بعد از آن فرمود که مل خالص آنست که در مل آوردن آن اماره کرده و باقی
 مع حسن مل کسی را بان غیر از خلی که فریست و بزرگ و نیست بهتر
 از مل پیش از این که انکم نفس عکس این جمله است چنان ملت

سبب این است که در بعضی از کتب آمده است که
 که اگر در شیخ و بعضی است که در بعضی از کتب
 گفته است بود که عین

بن ابی عمران الهی که در کتب آمده است
 قامت و امر است بسیار است و حقیقت
 و در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب
 که در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب
 که در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب

موت و حیات است که در جمله سابق بران مذکور است و معلوم گردد و الله اعلم
 که حضرت خاتم تعالی شاد قهر بر کرده و در آنکه خواسته در مردم است
 عمل بیکوئی کرده اند و موجب آنست که مردم و ثلث بسیار و مفاصل و تمام برسد
 در آنکه آنی آن برشته باشند و لذات و نعمتای آن که در معرض فنا و
 زوال است و منقطع نشوند و عطا کرد حیات را که سبب آن قدرت است
 بر قیام باطل نماید و کردار بیکوئی عمل آورده اند و در دنیا عطا کسی که در
 امتحان و خبر گرفتن آن بایست که که ام یک از شما بیکوئی عمل نماید و مقدم است
 در این آیه موت را بر حیات بر اسطه آنکه موت بیشتر و اتم است بر حیات
 عمل و مردم را بیشتر بر بیکوئی که عار سید دارد و بیاورد است که این بیکوئی
 مذکور شده که میست که معمول شود موت که در آیه مذکور است بر مانی که عطا
 حیات است اما اگر عمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات
 قبل از دخول دنیا است بفرمان که آنرا تیر موت میگویند چنانچه حضرت است
 در کدام مجسمه بفرماید که **كُلُّكُمْ لَنَا أَوْفَاءٌ مُّقْتَصِدٌ** که یعنی شما هر کس که در
 پس زنده که همیشه خدا تعالی می آید و الله اعلم این خدا بود که تقصیر
 کرده خدا تعالی عدم اصل شمارا پس نقل کرده شمار از آن حال و غفلت چنانچه
 در پوشانید محبت آنکه امتحان کسب شمارا بهی که گذشت و تقدیم موت
 تقدیر بر اسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیات پس یعنی اس از
 اعمال باقی است که هم و خبر بخواند و هم او چنانچه خبر است مستور در آن
 خبر ایتالی و غیر ایشان است که راجع است بسببند الیه جل و اذین و الی غیر
 علی اختلاف الله بین منسیبه و جز بین غیر آنست عینه الله و الله العاق و الله
 خلیت و میان آن و خوف کلامی که از واجب غیر موسی

در تمام متون است در شرح حدیث نیست و اما ازین سبب است که
 آنچه مرجع باید کرد و مراد به نیست صادق این سائن ال است که سبب
 خدا بی آنکه در خط شود و در آن چیزی ساری قریب و حصول رضای او در شکل
 از او کند سینه و خدا را شلا و عطف کند و آن با قصد قربت خاص خود را
 از شفت نقه و کسود او و از شفتی خلق و از بولی اعمال او یا که قصد ق
 در حضور مردم عالی و ابر و شرف و ثواب آتی مستطابش مردم او را در آن
 بر وجهی که اگر ستایش مذکور عطا او باشد نقه ق مذکور از او میل نماید
 اما اگر سبب دانند که اگر رغبت ثواب آتی میباشد مجور رغبت میباشد
 مردم او را بر آن میباشد که نقه ق مذکور از او میل نماید و نه مثل آنکه
 در روی و رخا از ای سستی و عا و قی در بعضی وقت بود باشد که همیشه
 قیام داشته است و اتفاق افتد که در قی که آن قیام داشته باشد قی
 حاضر شوند و او در آن وقت عمل مذکور را بر خود سبب ترید از آن وقت که
 سبب حضرت آن حالت و آن وقت در خود ذاتی سست و نشانی
 غایب سبب آنکه ایشان بر جاست او اطلاع یافته اند و اگر چه دانند که اگر
 حاضر نشینند نه میل مذکور از او ترک نمیشد و قوری و آن هم نمیرسیدند
 ایشان این امر را از امور سست که عمل دارد در صفت نیست و اخلاص کامل و با کمال
 عملی که قصد کنی و در آن قربت و حصول رضای آتی را و نم کنی با آن عمل عطف و نیاید
 بیش که ترکیب باید داشت بر قیام با آن عمل از فضل آتی و غرض از این نیست
 در این صادق نخواهد بود و خدا با صفت و بی قوی تر باشد از غرض و نیوی و طرا
 صفت تر نخواهد بود و سبب باشد عمل حاضر الذی لا تریدان بود که عطا
 خود عمل حاضر در دست بر خیر است که صاف و خیر باشد و بجز دیگر غرض خود

[illegible]

محصل رضای الهی است امر اوست و کسی که قصد حصول ثواب یا نفعی
از خدا بخواهد و در سبب قصد کرده خدا بر او عیب نفع و دفع ضرر از خود بخشد
و خدا او را عفت از خدا را چنانچه کسی تعلیم خلق نماید و ناسپستایش او کند بر او
کسی که در حال در آید باشد و بختی تر کسی که او را از انانیت و از ادراک باشد
او را در این فعل خلص خواهد گشت و از عجبی که در این باب جمله غلو بسیار
را من این علی بن موسی است قدس سره و در هر چه از کلام شیخ رحمه الله گفته
شود بی تأثیر مستغفیر و کند سبب اکثر علاجی که از تیر رضوان الهی عظیم نیست
و امر فرمانی در تفسیر کبریا خلق متکسر در بران نقل کرده است و گفت است که
جمع ایشان تفسیر بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از عجب ترس و عباد
باز بر او عیب و ثواب و عبادت او صمیم نیست و نقل ذکر از در تفسیر
و خود از آنکه تفسیر و تحقیق در وقت و بزم کرده است و از اول سوره
فاتحه اکتب بآنکه اگر کسی تا برین حجب کند که کار یکدم بوجه حصول ثواب
خدا بیجا یا بخت گریز از عجب او را از راه باطل است و کسی که گشت است این
قصد با عفت و نادیده و بطلان عبادت نیست قبول ندارد که قصد شکری یا نفعی
از خدا می باشد و بگویند اراد فرزند ثواب آتی و مسلم نماند از غضب و عدا
و امری نیست که عبادت داشته باشد بخت حصول رضای او و چنین
باشد و قال اگر خود در محرم مجروح اصحابی خود این کرده است که
کأنوا أسراراً عن كثرة العباد و يذخرونها عباداً و رهباناً یعنی برونه ایشان
که سارعت سبک دارند و امور خود میزدند و اید عطف غیبی که در ثواب
داشتند و بختی تر کسی که از خدا بخواهد و تیر در کلام محمد فرموده است
و داند خود خوار و مطاعاً یعنی بجز انبیا و اولاد عبادت او نکند

ترسی که از قیامت او شمار دست و پویشش همی که بر آید او را بدید
 جای دیگر میفرماید کسباً ایها الذین آمنوا انکھوا واسجدوا واعبدوا
 ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تحبون یعنی آنکه ایان او زود باشد
 و گردیده و این بخدا و پی که رسول و شما یقین و عودت کرده است کعب
 کینه و سجده تا سید یعنی نماز کینه و عبادت تا سید پروردگار خود را و سید
 در فضل آوردن سر بر پیشانی که پروردگار باشد تا سید و از جانب او باشد
 و کوفت با سید از جانب او علی از تمامین در قطع عبارت از و یا قن
 چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی نقل بر آن کرده است تا این غایت برد این از کلام
 می که مقصد مذکور را معانی اخلاص نمیدانند بنظر سید و محبت و منقشه
 درین احوال جایست بسیج و سید اینست فراخ آید و اگر گفته اند که از او
 محالست بقصد قربت و اراده و حسب الله فار و معانی اخلاص نیست و اگر
 محالست بی منزله نیست بی آنکه محبت ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان
 اطاعت بموجب حقیقی و بیرونی او امر و نواهی او بنا بر محض دوستی و محبت و حصول
 رضای او همان اطاعت و بیرونی او بر اسطه و رضای او بر آن تا غایت
 ترست و هیچ شک نیست که شوق دوم نزد اباب بعیرت و وعظان از
 اعتبار ساقط است و از ذریعه احاطه و نازل و اما در استدلال بر آنست قرانی که
 اولی مذکور شد که بسیاری از معشرین اگر کرد و اندک کسی در خانه و دنیا بخیر
 شد نیست بلکه بی رغبت و اجابت و قبول طاعت است و ترس از او و
 قبل آن را و اما در آنست سیم آنکه شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده
 که کسی حکم نتواند آنست که باشد که سعادتمند شود و فیروزی یا سید و هیچ
 نیست که حصول رضای او معانی و صدق از عالم سعادت است و فی سعادتی

[illegible]

شب و سال آن ظاهر است که قصه انبیا پیش ایشان بطریق اول است
 خارج جارت باشد و اما آنکه قصه تحصیل ثواب است و خارج جارت
 نبوده باشد خلاف کرده اند و اگر این قصه با مصلحت است و اگر از ایشان
 بر آن رفته اند که مصلحت نیست چنانچه شیخ ابو حنیفه در حدیث
 سید و شیخ ابو القاسم در مستدرک شرح مختصر شیخ جلال الدین مطهری
 در کتاب تقریر الاحکام و متنی جنس هم باین کرده اند و گفته اند که اگر
 چون استبداد حاصل است قصه آن پیدا آنکه قصه قربت متحقق باشد
 نقصانی ندارد و بر ایشان وارد نمی آید که لازم حصول آن چنانچه مستحب است
 لازم ندارد و صحت قصه آن و متفرقین علای رضوان الله علیهم مگر که در حدیث
 جارت لایق که با قصه قربت یکی از قصه های که جمع شود و شیخ جلال الدین
 مطهری در کتاب مایه و قواعد الاحکام چنین است که این قول کرده است شیخ فخر الدین
 و در او و شیخ فخر الدین شیخ علیه الرحمه در کتاب بیان تفسیر تاج است
 و این قول را همان دارد بنا بر آنکه اخلاص که در عبادت مطلوب است بعبادت
 قصه او در ذکر فرستاده و این نه سبب محبت و شیخ شیخ او را در
 احتمال تعلیل تکرار او دارد است برین وجه که اگر قصه و اوقات قصه و شیخ
 و قصه ای که ذکر تهنیت آن واقع شود عبادت محبت و اگر از هر یک باشد
 یا نزد و مقدر اوقات باشند باطل و بی پایه و نسبت که آنچیز مقصد آن است
 قربت ضم می شود مگر فی نفسه رجحان شریک داشته باشد یعنی واجب است
 محبت و قصه آن از روی واجب محبت گفته شد اما اگر از نظام مدبر
 داشتن کمالی که بر مصلحت حکم در ماسک مذکور واجب شده باشد و از نظام مدبر
 بر خور از نماز مقدر و معنوی بر غیر مناسب نیست که ضرر و صحت عبادت

در مقصد آن مافی نفسه قرب نیست بلکه موکد آنست که در امری است
که نه ضم آن با نیت غرضت ملاحظه بجان آن توان نمود پس روزه
کسی که با نیت قرب در آن قصد اساک از طعام کرده باشد بر او
حفظ بین صحیح خواهد بود خواه روزه مذکور واجب باشد و خواه مستحب
واجب مذکور چنین باشد مثل روز در رمضان و غیره و خواه غیر این باشد
مثل روز قضا و غیره پس بنا بر این در غرض از صحت روزه غیر
میراثی است و عدم صحت نیز احتمال دارد و الله اعلم باین امور
توضیح کرده اند بعضی قضای با نیت را باراده ایجاد بفعل علی الرجم الی امری
شماره یعنی اراده موجود در جستن فعل بر وجهی که از جاست و امر آن شده
و مراد او باراده اراده فاعل است و بفعل نیت هم باشد از فعل و از جستن
بر ترک فعل پس در روز نیت مذکور اراده قضای را فاعل نیت
نیز که آن اراده فاعل نیت بود فعل شود نیت روزه و نیت او امری
و امثال آن با آنکه کسب ظاهر اراده فعل نیت بلکه در ترک فعل است
علی الرجم الی امری یا مستقل یا باراده و مراد اینست که اراده این
وجه باشد اگر از نیت بر وجهی که در غرض لازم نیست که اراده بر آن
وجه باشد که در غرض بر فعل اراده ایجاد است پس نیت خواهد بود
باشد و خواننده این توضیح را علامه در کتاب قواعد الاحکام ملاحظه
پس شیعی روزه بر آن اعتراض کرده است که اگر از ما بپوریه واجب
اراده کرد و بنا بر آنکه امری حقیقت از برای او واجبست و در غیره واجب
بطریق مجاز استحال میشود لازم می آید که مثالی نیت سنت نباشد پس
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است آن مطلق آنکه فعل آن مطلوب باشد

و از جانب شیخ بر آن حضرت آن حاصل که هر چه بر او واجب است بود و باشد مثل آنچه
معلوم است در قول خدای تعالی و از آنکه علم ما خدا را از این امر که در حق است
و جسمه را در او تمام رسانیده و حضرت شاره که صید کند یا اگر عمل کلام
برستی مجازی صادق خواند و بود بر او واجب بود و در آن افعال مبارک و حکم نیست
بودن آن نزد خداوند و در دست تمام شد ترجمه کلام شیخ می و در آن
شرح قواعد و در کلام او نظر است زیرا که در هر چه گفته اند از امر است که
فعلی آورده آن در محبت شیخ رجحان داشته باشد هر چه که آن برین است
و اصل باشد و مباح خارج از فکر کسی که قایل است با آنکه آنچه در حضرت آن نیز
از جانب شیخ مانع شده باشد فعلش بر ترک رجحان داده و اکتفا بر آن
میشود که در حق نیست در امر و در مافات دارد و آنچه در محققین است که
استعمال امر در وجه محبت حقیقت است در غیر وجه محبت مجاز
و در فعل که در ترفیع استعمال می یابد ظاهر است که برینی حقیقی مستعمل باشد
اصلی دارد و بهر حال اگر افراد ایشان بمری که گفته اند محبت حقیقت از برای
در سبب است حیثه غفلت و آنچه در مبنی آن باشد نه غفلت امر که
از آنکه و میم در جهت جامع که در ترو است ایشان از برای حقیقت که شکر است
میان واجب است یعنی مطلق ترجیح و سبب نری زیرا که حکم که داده اند با آنکه
تشریفات امر است چنانچه قاضی مضد در شرح مختصر اصول فقه آن کرده است
و حکم که در چنانچه محلی نیست تقاضای اشراک میکند و نهایت آنچه توان
درین باب است که اقرض شیخ می و قواعد مبنی بر انقض مبنی باشد از آنکه
با هر چه عمل است نیز مست و ایشان حکم بر شمول نکند که داده اند و در حق و
شیخ سابق ترفیع در اصل باشد که بحث او با علماء قدس سره

بحث این می باشد زیرا که هر چه در کتاب بنایه تراوده کرده است
 و را که سنت ماسور به است عجب حقیقت باشد و او در تفسیر اصول
 جزم کرده است با که سنت ماسور به نیست و بحث مذکور را در جایز
 است عایش بنابرین چنین است و بحث مذکور در مرتبه نوازه
 با که غایب از کتب است که مراد از او قرآن بر تفریع باشد و اثبات
 و تفریع بر وجهی و عجب غیب نیست در بحث الزامی و احدی علم است
 پس به استحضار یاد آید نسبت میان طایفه از مفسران اند علیهم السلام که در
 این علم در عبادت ماسور است ازین و تائید کنند عبادت جمیع
 مرتبت قل خدا میانی است در کلام مجید که و اما المیزان لا یخلفوا
 الله فی ما یعدون و در دلائل این آیه بر مطلب مذکور تقریر است
 که درین درین آیه عجب ترکیب مفول مخلصین است و غیر از این
 مایل قرأت و تخیل و تفسیر و احدی علم که ماسور شده اند پیوسته و تفسیر
 که با که سنت مذکور خدا را در طایفه مخلصین باشند ازین که در این
 غیر از این ترکیب و تفسیر مذکور که در این تفسیر و تفسیر
 که در این ترکیب و تفسیر مذکور که در این تفسیر و تفسیر
 است که ماسور شده و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 کرده اند کتاب خود را و مصلحت کرده اند احکام آن را با آنچه خواسته
 و صاحب کتاب نیز در کتاب خود سعی این آیه را بر تفسیر مذکور کرده
 و تفسیر مذکور در تفسیر جمیع البیان مذکور است که مخلصین را درین
 باین نیست که در این ترکیب و تفسیر مذکور که در این تفسیر و تفسیر
 نیز بر وی تفسیر و تفسیر مذکور که در این تفسیر و تفسیر

و چون عبادت از مجموع اعتقاد و ایمان عملی و ارکان است زیرا که
 خدا تعالی با ذکر و عبادت خود را پرورده و عبادت را به خود اختصاص داده
 و اخص عبادت از تو حسیه و لیکاره داشتن خداست و شریک
 بنا شدن کسی با او در عبادت او بعد از آن مطلقه کرده است
 بر آن قیام بخانه ایشان با اعیان ملکات را پس اینست که عبادت
 مجموع و کفایت است و ذلک آنکه این ~~عبادت~~ عبادت را به
 بعضی این است که لایزال باشد تا نسیم که ذلک است عبادت یحیی و حیدر
 و قیام منبذ از ادای زکات باشد خیر از آن بود که است
 بر حسیه باشد و اعمال مذکور جزوین قیام باشد و بهر حال
 از سخنان این جماعت بطرفه نسیم که است مگر بر حسیه این
 و کمال ندارد که عمل کنایه صورت با عبادت ایشان رضای
 در حالتی است و اتفاق شود که قابل باشند بود اینست و بختی
 او و کسی را در عبادت خدا شریک او ساخته و احوالات
 ندارد بر آنکه عبادت در عبادت از نیست هیچ یک از اولاد
 بشود و بگویند که عبادت از آیه استبناذ توان کرد است که
 عبادت مشرکین صحیح نیست و کما است این مطلب با آنچه مدعی
 ایشان است فخر بر سر ~~عبادت~~ که بود برادر حاشیه برین
 مذکور است که میتوان بود مراد بهر یک از خستن کسی در عبادت
 این باشد که عبادت قصد کند در عبادت خود محض تقرب بخدا
 و نیست عبادت از است و کفایت که سخنان منسب بر آنکه باشد نیز
 بر مبنای عمل شود و خاطر میرسد که این احتمال رافع بحث مذکور از دلیل گفت

نزدیک به وجه این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اولی از قیاس است
 و از قیاس احتمال عقلی است که لایق ضربه صاعقه اصل عدم و جوب نیست است
 نقد بره بیاید و اینست که آیت مذکور اگر چه در باب تصور و تعارضی است
 و حکایت از تکلیف ایشان میکند آن از تکلیف ایشان براساسی تکلیف
 بآنان است که می آید، قول خدا می آید در حقیقت آن که در تکلیف این است
 یعنی آن چه در حقیقت تصور با غرض طبعی قیاس مستقیم است است
 بر آن وارد که اگر چه در شرع نیست و نیز ثابت باشد و این صحت است که
 علمای بر مطلب مذکور این آیه بسته لال کرده اند و اندک علم می آید
 پس بیاید و اینست که با چارست و در حقیقت از نقد و جود آوردن اصل
 پس کسی که تصور عقلی کند می تواند نقد کند و جود آوردن آن از حقیقت
 نیست که در ذره بود و گاه دست که اطلاق میکند محبت را بر نفس تصور
 می کند هر چند مقرر بقصد ایجاد باشد چنانچه در عبادت فقها واقع
 می شود اگر متضمن نیست که رخ صافی را در واقع آن حدث از واقع نشود
 باشد اگر نیست که از روی غلط باشد و او را در آن مشتبه شده باشد و ضرری
 می بیند اگر از روی عدم و اشتباه باشد و اصل آن که در صورت غلط هیچ شک نیست
 که قاصد دفع حدث فی الجمله است یا در صورت عدم قصد که برست و از آن
 از واقع شده باشد بلکه همیشه از واقع شده مجرد تصور و حکایت است و
 از این جهت است که حکم بطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او را از
 در حقیقت مقرر به نیست نیست و آنچه در صورت نیست و از آنرا از قبل حد
 و بندی کردن بیاید نیست قابل عمل در فی حدیث نیست و در سنن نهانی الا که در حدیث
 اشرف یعنی حدیث حسن بن خالد و کان حوالتا ثبت صحاح و در کان خبره فان کان

فاعلم ان قرب الصبح عدم اشتراط التضرع اليه فليس شرط خياد ان كان
 حاد الا ان قرب البطلان تعصب بطلانه يعني واجب نيت در وقت قد
 رقع حدت پس چنانچه اگر نیت کند که از او در واقع حدت بآن حدت باشد
 وضوی او با جمیع صحیح است و اگر حدت دیگر موجب وضی او شده باشد
 اگر قصد او از روی غلبه و اشتباه باشد اقرب حدت و نیت که حدت
 او محییت و اگر از روی عمد و استسکی باشد اقرب بطلان نیت است بر طبق
 قریب بانی کردن او بطلان است پس قریب او که تعصب بطلانه و نیت
 بر باری و تعصب بطلان است حل کردن اشارت است با کمال در آن صورت
 در واقع حاصل نیت و محاذ قریب نیت باری نسبت به و راضی که از بطلان
 اصل سنت است و کتاب فریز که از مستقات است میگوید از او
 رقع حدت الزم و لم یجزم بالظن فان كان غلبه واضح وضوی و ان
 كان حاد لم یصح له تعصب بطلانه یعنی اگر نیت کند وضوی رقع حدت که از
 شد و در واقع خواب بگوید باشد بکه موجب وضی او بطلان شد بخلاف او
 اگر نیت کند که بر پس غلبه از او واقع شده باشد وضوی او محییت و اگر از او
 که و استسکی باشد و نیت که از او خواب واقع نشده است وضوی او صحیح نیت
 زیرا که در آن صورت واجب باری کنند و خواب بود بطلان پس از نیت
 که غلبه غلبه کنند یا نیت که نیت نیت و حاد را واجب باری کنند بهر طریقی که
 در صورت غلبه وضوی حدت فی الجمله از او وقت و در صورت حدت و
 نیت گفتن آن که در عبارات مذکور از ایشان واقع شده از روی مجاز است
 بهر دو تشبیه بسیار است که غلبه بر نیت بصورت چیزی باشد و هم آن
 اطلاق میکند چنانچه گفتند که گشتگان مسلمانان گشتگان که بهر غلبه

شوند چنانچه تیر ایشان را یکدیگر شتابان کرده و بصفت که بر چرخه نازک از خود
فصل گفته و نسبت فخر بر سلمان را با آنکه بعد از آنکه گفت مخصوص مسلمانان شد
در حقیقت بکافران نازک بود که انکار اهل بایات و محسن گفت از دست
فصل عین بر این نیست که شده و مسلمان باشد کسی که از عین یک شود و بصفت
میں که قبلی نماند که از دلی به موقوف بر فصل است میری که انچه از دست
فصل واقع شده و در واقع فصل نیست بر اصل آنکه شد و فصل نیست است
چون قصد قربت فرمود است چنانکه از دست واقع شد زیرا که قصد قربت که
مرا و از این ایضا قصد اشغال امر شایسته از آنکه در مقصد نیست چه او خود را
بجای یک از او امر شریف و سوره نمیداند اطلاق فصل بر آن کرده و از بنابر آنکه
فصل دارد و از ایشان بر انچه بصورت نیست است اطلاق نیست که در آن
از روی مجاز دارد و نکرده و از آنکه در صورت محذور واقع نماند امری در
تا و از آنکه بر این انچه حاصل الدین همه و دانی در مساز و تفریح بر ایشان
دانسته است و گذشت که نسبت عبارت از قصد است و قصد دفع انچه
اقتدا حصول آن نداشته باشد محالی است که از این واقع شود چنان
امان پس قصد دفع مدعی که سید اند که از دست واقع نشود است مقصود است
که اگر از روی غلط و اشتباه باشد پس تمسید آن نبود که در کلام ایشان واقع شد
غلط باشد قریب هم که اگر دفع ایراد فاضل و دانی درین مقام که از این
و از غلط و قریب یافته است در نهایت وقت و لطف است به تحقیق که اگر
و نسبت به مناسبتی سست که در آن بحث ساخت از بنحو که هر یک که عباد
که از غلط فعل کرده اند و ظاهر است که بر سبیل استیفاء باشد نه بر سبیل تمسید
آن شده باشد و اگر مدعی که در اطلاق فضا است نیست را بر هر دو مقصد فعلی

متروک و بجهت ایتاج باشد چنانچه محلی نیست محتاج به تشابه است پس اگر
 از تحت نظر میشود که بعضی این اطلاق میبود تا آنکه آن لی تکلف پس
 در تعریفی یافت نسبت میبود و بر این واردی آمد که چون عرض چنانچه
 منع بحث فاضل و اینست از عبارات قضا صین میباشد که بحث اول این
 بران عبارتست بر وجهی نخستین بعد از آنکه در نظر داشتند قدر برای
 ازین حدیث ظاهر شد که نسبت از اصل علی بهتر است و فاضل این از فضل علی
 بیشتر و نیز در طبرقی فاضل و عامه روایت شده است و نیز در طبرقی
 و آنکه گفته المومن خبر من محله و محله و جبهه این نمی باشد و چه دیگر کرده اند
 اگر هر دو پنج مومن اعتقاد حق داشت که عبارت از ایمان او باشد و هیچ
 نیست که ایمان او بهترین احوال او است زیرا که اثری که بران مرتب
 با وید بران در بیشتر است و هم مان باعث جاوید بودن او و دفع تکلیف
 سایر احوال حسنه که تا حدیث نیست و این توصیفه دفع شکل دیگر از آنچه
 روایت شده است نیز می شود چه تمام این حدیث بر پنج وجه متداول است که
 نخست آنکه فرض من مومن نیست کافره تر است از عمل او و این منی بحسب ظاهر
 بنا فاضل دارد و پنجمه در حدیث وارد است که این آدم از قوم و ملت
 یکت علیه حق میباشد و رستی که فرزند آدم هرگاه بکشد تمام بکاشی
 نمی دانسته از او عقابی بران مرتب نمی سازد تا بجل میاورد و از چه کسی
 مقتضای مضمون این حدیث بر رفت محصیت فی نفسا عقابی مرتب نباشد
 عقاب بر هر عمل مرتب باشد چون تواند بود که نسبت کافره تر از عمل باشد پس
 من نباید به وجه دیگر نسبت کافره عبارت از اعتقاد باطل گفته اند و بر
 تمام حدیث ذکر است که اعتقاد باطل کافر کافره تر است و عبارت کردن

یعنی حفاظت ندارد و پنجم منافع حدیث مذکور است که در منافع
 باشد چنانچه برده هم اگر عبادت کونیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت
 این وجهی است که در او مذکور است که از منافع خاص آن میکند که در آن منافع
 خیر باشد و در منافع بی نیت مطلقا خیر نیست پس هر چه که در منافع
 میکند که در منافع بی نیت مذکور است که منوی از و عمل آید پس ثوابی که او را از بر میکند
 بهر چه بیشتر باشد و ثوابی که از هر عمل حاصل میشود و این وجهی است که در این
 منوی نسبت میدهد به هر چه که طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل است
 که بر نیت تنها عقاب ترست میشود بلکه اگر نیت غیرست بر آن ثواب ترست
 و اگر نیت شرست و بر پیشش ملحق است و عقابی بر آن ترست نیت
 سدید عمل که در منافع بی نیت مذکور است که در منافع بی نیت
 مذکور است که در منافع بی نیت است و این وجهی است که در منافع
 طبع و اندیشه که در منافع بی نیت مذکور است که در منافع بی نیت
 و عمل کارها و اول اشرف از اعضا است پس عمل از منافع اشرف باشد از
 عمل اعضا یعنی منی که خدا تعالی در کلام مجید غار از عمل اعضا است و وسیله
 خود ساخت است که عمل است چنانچه که منافع بی نیت مذکور است که در منافع
 و در این که خداوند از او اسطفا کند و وسیله یاد من باشد و طاعت که مقصد است
 از او وسیله و نیز از عمل بی نیت مذکور است که در منافع بی نیت مذکور است
 عمل اعضا که اغلب مقرون بر است پس ازین مذکور عمل از منافع اشرف
 عمل اعضا ششم اگر عبادت است که نیت بعضی اعمال مشکوک است و چهار
 و اما آن که در منافع بی نیت مذکور است که در منافع بی نیت مذکور است
 نقدی بکلیه در همه اینها ازین قیل است که منافع بی نیت مذکور است

هم پیش نیست بلکه مدعی است که نیت درین عمل غیریت از جمله اعمال
 نه عمل بشر و نه من شخص است بل این توحید ارسیده مرتضی علم الهدی علیه السلام است
 و این رفع می شود تا آنکه میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از بعضی
 حدیث و اکثر حدیث که افضل از آن حال فقر یعنی بهستون علی بن ابی طالب علیه السلام است
 در این بیشتر باشد چه در اول حدیث مذکور تا زمانی که این حدیث را در حدیث
 نیت ذکر است و در آن بیشتر است و این اشکال مستلزمی که چند سبب است که
 در آن ذکر است حدیث مذکور که آنکه در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 در آن فقر است هم تفصیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت که در حدیث
 از جمله اعمال و نه نیت این توحید است که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 آنیم چنانچه نیت می تواند شد تر حسب کلامی که در حدیثی که در حدیثی که
 در این توحید نظر است چه اشکال که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 فقر و میان حدیث این این اقامه از هم بالعمده تلج نیت که در حدیثی که
 مذکور که حسب فقر تا زمانی که آن یک نیت که در حدیثی که در حدیثی که
 آن یک نیت که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 بر حسب عقاب باقی و معاد حدیث است که قبل از اقامه عمل عقاب بر نیت
 نیت پس مناعت مذکور کمال خواهد شد اگر گویند معاد حدیث این امر را
 زیرا در این نیت که قبل از اقامه عمل بر نیت آن عقاب تر است نیت و این
 معنی مناعت ندارد بلکه حسب اقامه عمل بر نیت و برین حسب که در حدیث
 در عقاب گفته و بر عمل چه او شش و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 یکم اگر این تفسیر بر نام شده و در این توحید نیز زمانی میان حدیثی که در حدیثی که
 زیرا که چنانچه می تواند بود که بعد از اقامه عمل بر نیت که در حدیثی که در حدیثی که

[illegible]

غرض رسیدن پشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که بکلی عادت عادت شود
 تواضع الی شود و زیرا که کسی غرض خود را در مقام تواضع دانسته و یافت اگر کسی
 از اعضا مجزیه و اعضائی خود را شنیده و صورت تواضع در آنها تواضع
 شدت می یابد اما کسی که نداند که از من تواضع نماید و من غرض خود را شنیده
 و نیویز است آن مشغول دارد و هیچ سنگ خیزد و کما شمشیر را می بیند و او را
 رسید که بود و بود و او را خدمت می رسد و او را خدمت می رسد که او را
 پس نیست و حقیقت روح علی است و می داند که او را خدمت می رسد و او را
 و این وجه نزدیکیست بر وجهی که سبق و تکرار است و هر چه او که منت عادت
 از هر دو این توان نیست که در وقت نماز و در روز و در هر وقت که بخواهد
 یاد و رسیدن او بر سر کفن قیام می نماید و تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بطور
 که درانی میاست که صورت اینی با آنکه در باب تحقیق نیست می باشد زیرا که
 این مجزیه حرکت او از زبانی و حکایت غیبت و نیست و حقیقت بر آنکه این
 غرض است و دلیل بر صحت او و آنکه غرض و مطلوب است که عبارت از حصول
 بقا و قرب هست و این به آنکه دلیل و دلیل هر کدام او را حاصل نباشد بجز کلام
 باین کلمات و مقصد معانی آن بهم نمی تواند رسید و کلام او باین کلمات و در آن
 حال از دلیل گفتن میرود و بود که کلماتی طعام بهم می رسد و دلیل آن می شود
 آنکه او را این کلام کشته و میل نموده هم رسد و دلیل گفتن کسی که دل او را بابت
 شخصی مانع باشد عاشق می شود و او را قدم در پاوی دوستی و اطاعت می دهد
 یکی از برای هرست آوردن میلان خاطر کسیری و اقبال الی برای آن نیست
 که بکمال میل الی که باعث میلان و اقبال نموده باشد و اقبال بجز از برای
 شایسته آنست و غرض بر آنکه حقیقت بیشتر میاست و دلیل باین می باشد که

اصحاب از آن حضرت محمد از بن فضال از کسی که او نقل کرده است
 معاویه علیه السلام گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من توجع قلبه
 بسبب قتل امه توبت ثم قال ان سببه کثیر من توب قبل مرگه کثیر من توب
 ثم قال ان التوبه کثیر من توب قبل موته کثیر من توب قبل ان یقتل
 من توب قبل موته یوم قبل امه توبت ثم قال ان سببه کثیر من توب قبل ان
 یسأل قبل ان یقتل شرح کلام هفت مقام در حق خود و بعد از اینها هم غایب
 شغل بر و پیش منبش اول خاصه کلام آدم علیه السلام که فرموده است
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس توب کند از گناهان خود پیش از مرگ
 اجل برود و یک سال مر آنقدر قبل میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن میکند
 در بستن که سال مر آنقدر بسیارست هر کس توب کند پیش از مردن خود یکبار توب کند
 خدا بیای تو به و او را بعد از آن فرمودند در بستن که ماه مر آنقدر بسیارست هر کس توب کند
 قبل از مردن خود یکبار توب کند حضرت عزت توبه او را بعد از آن میکند
 در بستن که هفته مر آنقدر بسیارست هر کس توب کند قبل از مردن خود یکبار توب کند
 میکند خدا بیای تو به و او را بعد از آن فرمودند در بستن که روز مر آنقدر بسیارست
 در مقام توبه شود قبل از آنکه حاکمین منته قبل میکند خدا بیای تو به و او را
 من آیه قبل موته بسبب توبه در است یعنی جمیع برگشتن است از گناهان
 آنرا به منته نسبت میدهند و گاه بخدای چون چنین نسبت میدهند معنی آن برگشتن
 از صفت و گناه است بر وی عزت و فرمان بر داری و چون بخدای نسبت میکنند
 برگشتن از عزت و مقام یکایک لغت و امر زکری در اصطلاح پیشانی میگویند
 در اصطلاح اگر نکاست و قید آخر به اصطلاح است که هر دو در دو از تعریف توبه
 پیشانی از شراب خوردن مثلاً بر اصطلاح حضرت عیین و بعضی فرموده اند که

چون فوم بر ترک مساوات گفته را ابد الابد یعنی دل همان بر که دیگر هرگز نیست
 زود و تجدید آنست که فوم مذکور لازم آن پیشانیست و مرکز آن تنگ است و
 و تمام تمام آنست که توبه دست نیده و که حصول سلسله اول نیست
 اگر که در حقیقت یک چیز باشد و خداوند که مانع می بود از مساوات تعالی او را بر
 قائل نیست که یک چیز است و همیشه پیش چون این منی را و نیست و پیشتر که در
 او احوالات دیگر و جهت نبود که آن امر و دست از امور غرض مذکور و آن
 شدن فوم بر یکسان است و فوم مساوات تعالی موجب حقیقت و ضعف
 و داشتن او بر یکسان است که باعث آن شده و این تالم و تاسف است که قهر
 از این بند نیست و پیشانی میگوید و هرگاه این تالم و ضعف را بدانی که در پیشانی
 حالت دیگر دست نیده و که در سیرم است از امور مذکور و آن قصد بر دست
 یکی حق بر همان حال دارد و یکی بر همان آمینده و یکی بر آن گذشته و اگر حق
 حال دارد و یکی بر آن نیست که باشد آن در ده و اگر بر آن آیند متحقق است و آن
 بر هم را یکسان است و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرفته و تا آخر عمر و پیشانی
 که شده نسبت دارد و اگر که در تعالی طاعت و عبادت است که از خود است شد
 مثل فضا کردن غارتی که ادا می آن کرده بوده و سپردن آن از غلام و حقوق
 مردم که از نه و قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی پیشانی مرکز که در
 پیشانی از آن کتاب آن و قصد امور مذکور که تعلق با رزق و شادمانی دارد و این چند
 بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک از این لازم دارد و حاصل بودن دوی دیگر را که
 نیست که بر مجموع این سه حالت هم توبه اطلاق میگوید و بعد از آن توبه میگوید
 و بسیار است که توبه در حالت دوم که پیشانی مذکور است اطلاق میگوید و است
 اولی اندک آن می باشد و است سیم را در پیشانی و است که بر مجموع پیشانی دوم

[illegible]

[illegible]

در ساقی و سرفرازی و سیدی شرب و حسرت و غم است بر نفس عمر و وقت کردن و وقت
 بر گشتن سپیده باشد و با باشد که از مول صدات ان حال تا نزل در بیان
 سخن بیان ادراک و اصل و تیر به جای خانه نوز باه من و ملک و خطر و دم و ملک
 از تر که گفت ساسی و بریم نشستن فیاضی آمیخته دل و از ملک که کرد
 که بصیرت نوز و زانیت شوان در صفت م حای آن شد چرا که بر صفتی که از آن
 در کتب آن پیش و عدل و تاریکی از آن هم میرسد و چنانچه از نفس آدمی برسد
 آینه در آن که با صفا و بسیار چنانچه آن تاریکی مرتبه مرتبه زده میشود تا آنکه
 دل با نوا یکیده و بسیار زده چون بران چاشت و در زده و در مقام دفع آن تیر
 و زانیت شد آن ساسی مرتبه مرتبه در سرشت و با سیکند و طبعی او میشود و چنانچه
 چنانچه نفسی که بر روی آن نشست و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 آن نشسته و بسیار از آن رنگ در جرم آن با سیکند و چنانچه با سیکند و بسیار
 و چنان سیکند که دیگر هر که صفتی که بسیار چنانچه شاکو که به نیست و این را که شاکو
 چنانچه در آن شاکو که بر روی آن نشست و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 و که با سیکند و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 از نام جعفر صادق که گفت کان الی عیون من فی الله لقلب من عیون این
 لقلب یو اقع و چنانچه از آن به حق قلب جعفر صغیر اعلا اسلم منی بود و بر من
 سیکند چنانچه در آن شاکو که بر روی آن نشست و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 در آن نشسته و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 و که بر روی آن نشست و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 هر که شاکو که بر روی آن نشست و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام
 که در آن شاکو که بر روی آن نشست و بسیار شد آن آینه رنگ یکیده و چون در مقام

هـ ن آب غروب دو کلبه آید و آن مادی فی الزمانه دو کلبه آید و آن مادی
این طریقی را فاعل الهی می نامد بر ج صاحب الهی غیر از او و قول من و قول
کلامی که آن علی قلوبهم ما کما نوا یکسبوت یعنی نیست بند و از کلام
که اگر در اول و نقطه ایست سفید پس چون مرکتی که می باشد همان نقطه
نقطه سفید است هر چه پس اگر در مقام استغلا شده و همان کلامه بود که در آن
سیاهی بطرف دیگر و اگر در کلامه باقی ماند و یا بگفتند و دیگر که آن سیاهی زیاد
میشود و همچنین تا آنکه سفیدی را بر شد پس چون سفیدی تمام چشیده شد
و دیگر هر که صاحب آن دل می خیزد می بیند و اشارت باین معنیست قول
هذا یقال در کلام مجید که کلامی که علی قلوبهم ما کما نوا یکسبوت
یعنی نه این نیست که کافران میگزینند بگفتند نه غرور و فعلت در دنیا
ایشان چشیده و در لحظه انکار بر دهنای ایشان نهاده و بگفتند بودند ایشان
که کتب این بیکر و نه از نام و معنی نیست سیاحت و صاحبی و کلامی
که کتب خود را حاصل شده است پس قولی امام علیه السلام درین حدیث که کتب
صاحبی یعنی هر که دیگر با کشتی نیست صاحب آن دل را میوه حسیر است
در دیر که هر کس دل را بخواند شد دیگر هر که از کتب باز گشت نشود که در
مقام تو به از آن مستتر اند شده و اگر باین که چاقبته الهی در جمیع مردم و با
گشت مردم بسوی خداست و قولی که کور از و زیاده از حرکت و این در بعضی غزوات
و دل و از آن کلامی نخواهد داشت پس مسیح اسی بران ضربت نخواهد بود
و قولی که کور از و مثل قولی که از غنای بود که ششم و یک ساختم جاده را که اگر از
این سخن ما بزرگان در جاده از حرکت پاک میشود و معنی دیگر در بسیار است
آل شریانی صاحب این دل مبارک و صدمه چه دارد او امره نهایی شریانی

که ضرر دست و این در خط سراسر و سهل نماید و وقع در دستیار احکام الهی از غایت
 اوزاری که در مسیح او نمود باشد از قیول ان نفوت کرده که اگر تفرقه و حال او نیست
 بقیمه و زوال یان ولی یان از دنیا برود و این حالت است که تفرقه از ان
 خانه عکس است اما این و ای که من ذکب نهامیش دوم خلاف شد
 میان خانه که چهار دست و در تفرقه از غم بر مردم جوید که جیسی از ان در آن
 دیگر برسد که در دنیا ایام صد و رکنه از تفرقه است چنانکه
 باشد از تفرقه که بعد از آنکه من شود تو بکشد بفرم که اگر قدرت بر
 دنیا و پراچین ان کرد تو بدان شخص صحیح نیست یا شرط نیست و تفرقه
 و تفرقه است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند و تفرقه و تفرقه صحیح است
 خواه در حال قدرت بر کنه باشد و خواه بعد از زوال قدرت که بعضی بگویند
 علای طلفه ما برین قول و صری کرده اند و ازین اولی است بجمع بودن تو بر کنه
 در حق واقع شود که غالب غن در ان مرون باشد اما تو بر کنه از حضرت مرد
 قین شدن در کنه غنل آید که حال سانسینه عبارت از انست بر افاق و از
 بر کنه قول نیست و اجماع بر عدم صحت است و حکام الهی چنین ان
 وَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا أَظْهَرَ لَكَ هُمْ
 لَكُمُكَ كَأَن لَّا تَتُوبَ لَآنَ وَلَا الَّذِينَ يَكُونُونَ وَكَمْ تَعْلَمُونَ أَوَّلَ الْوَلَدِ
 اَعْتَدَ لَهُمْ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی قبول نیست تو بر آن مان که سل می در کنه ان را و از ان
 نمی ایستد که چون حاضر میشود و یکی از ایشان را در کسب و بدستی که گشتن تو
 میکنم تو به چمن قبول نیست و ان را که میبزند ایشان که خوانند من که فانی را که
 بعد از تفرقه شدن مرت در مقام تو باز گرفته ای ایستد ان کرده که بر کنه
 ثبات و زنده آرسیدن وقت رحمت و ان کرده که بر کفر میرند و از ساقیت

اجمعت ایشان خراب در خاک و از حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه
 روایت شده است که این اصل عقل و به العبد مالم یفرح حتی یفرح فی الله
 قبول میکند و پسندد و را داد ام که او را تفرق فریم پسندد و تفرق جبارت کرد
 و حرکت آب و امثال منبت از اجسام مایه در حق و مخلوق خاقد و حرکت
 در وقت جان کردن و چه بین اما سینه خواند الله ملیم حدیث بسیار
 کرد از ائمه اهل البیت علیهم السلام در باب انکه وقت حضور موت خواند
 علامات مردن و مشاوه از سوال آن توبه قبول نیست و بعضی بمسئله لک
 برین حجب که ایمان بر ما نیست یعنی انسان مکلف است بکنه میل و بران
 تکفیل آن نهایه و مشاوه علامات موت حقیقت امر را بیان میکند
 و ماقبت کار را بالعالمین و انگلیس منهای پس در آن حال تحقیق ناقص
 چنانکه در آخرت که هیچ معارف و افتقادات بهی میشود جمیع تکلیفات
 ساقطت و بعضی مفسرین گفته اند که از جمله احوال الهی است که امر کرد
 تا بعضی ارواح را که روح را از جانب انگشتان پسران آورد و در تیره شب
 یا صبح برود باشند همیشه برسد و بعد ازین کلک آورد و در احوالی باشد از کبریا
 خودی آوردن که آوی و جاد است بر صفت و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ
 بیامیند شود وقت توبه کند چه توبه از شبانه کند و در بعضی زنده
 مردن بر زمین نشود چنانکه گفته اند است نه یعنی اگر میرد یا نه
 رسید از زندگانی برگردد پس چنان میشود که روحی که روح ازین پیران
 ذکر خدای بر زبان باشد و او امید صفت و عقربان خدا حاصل میکند از او
 این حال معذی با نایبش بریم بکشید و غایب که در قرآن مجید امر توبه موصوف
 شده است قال تعالی فی سوره التمسیم یا ایها الذین آمنوا اتوبوا إلى الله

که ای که ایمان آورد و ایمان تو بر کسیه از آن زمان خود بسوی خدا بیعتی تو بر
 بسبب آن نافع بشید و نفسای خود را بگو ایان کنسید بن بهترین
 چنانچه بسبب آن بنیان کنه ششما از پنج بر کنه شود و اثر آن را که در
 احوال شام ترفع کرده آن نشود که بگذر آسید بن نفس خود و به تشریح
 نه است و دور کردن طاعت مناسی و شکیات از توبه خاطر خود و اعمال شما
 و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی نزد قاضی آنکه
 از امیرالمؤمنین علیه السلام که آن اثر به چنانچه ششما می بینید یعنی حق از آن
 اندازد و بعضی از عاقله و در مقام علم و استدلال انحصار و ان تفرم علی ان
 و ان تدریب شکلی طاعت که در تبتانی المعاصی و ان تدریب امراته و المعاصی
 که از قضا طاعت المعاصی یعنی برستی که توبه می باید فراموش آید باشد و ششما
 از آن که گشته طاعت فراموش و احوالی که از تبت فوت شده باشد
 در مقام و حال فراموشی از دشمنان و اهل بنادان برانکه و دیگر بر سر کنه توبه
 اینکه کوزه ای نفس خود را در طاعت خدا بیعتی چنانچه توبه و از خدا و از
 معصیت و بختی و احوالی عبادت چنانچه چنانچه اندازد و ششما بنی ان و تدریب
 رضی الدین علیه السلام در کتاب پنج ابلاغ ذکر کرده است که شخصی در خدمت
 گفت استغفر الله حضرت فرمود که شکسته ای که توبه می باید استغفر الله ان استغفر
 توبه العین و معاصی علی ستمه حانی و لها انتم علی ستمه الدانی و تفرم علی
 ترک العود و اید انما است ان تودی الی الموقن حق تفرم حق تفرم سبب ششما
 پس ملکیت بعد از ان تفرم الی کل فریفته ملکیت تفرم حق تفرم سبب ششما
 الی علم الدانی تبت علی ستمه حق تفرم باه و ان تفرم حق تفرم سبب ششما
 تفرم الدانی و ستمه حق تفرم باه و ان تفرم حق تفرم سبب ششما

و پاسبانی که استوار چو منی دارد که آن قیام نبوی درستی که استوار و جود
 اعلی و مرتبه نیکان عالم بالاست و آن است قیام بر شش شش اول سپاسی
 بر آن که نشسته دوم غم بر آن که دیگر بسته آن نزدی سیم اما اگر آن حق
 باشد و در این حق و در عرض حق می در آید لوح کردار تو از حق کنایه
 باشد و در این حق و در عرض حق می در آید لوح کردار تو از حق کنایه
 باشد تراحم که تو در غایتی بهر غایتی که از تو فرستاده باشد و چنانچه
 از غایت حق است و این حق که تو در غایتی بهر غایتی که از تو فرستاده
 باشد هر کجاست و در آید از آتش غن و اندوه و اتصال با چهره برن تو
 با سخنان و بعد از آن که تو در غایتی بهر غایتی که از تو فرستاده
 فرمان جوداری می بخشد چنانچه درودی آید و است صحبت و کنه کاری و
 که هم بعضی کار بر و بقست که چنانچه کانی نیست در جای که از بسیار نفسی که
 بر آن رسیده شده باشد و از کثرت بخاری بسیار که بر نهشته رنگ گرفته
 باشد چهره باز و بهشت نفس از آن و مانع آمدن از آن که دیگر بخاری بر آن نهشته
 و از اول نشسته است و باعث زکمان شده از آن بصیرت سی و نایل سازی که
 آنرا از زکمان پاک کنی و از این چنان کانی نیست در جود و آن آید اول از کثرت
 صافی و کده حالت صافی و جود ترک صافی و باز و بهشت نفس از آن اقدام صافی
 بکار ناپاست که تاریکی آنرا و نور طاعت و خدا و است ترغیب سازی و زکی که از
 کنه بر آن نشسته است بصیرت اعمال صافی و کردار نیک و نایل کنی زیرا که چنانچه
 کن و خلقی در آن می نشینه و بهر تعبیری که در عبادات و ادعیه و در کوه و در آن هم
 میرسد و هر طاعتی نوری در آن اهرام میشود و هر عمل صافی و روشنی در آن
 میرسد و اولی آنست که هر طاعتی که از کنایه می دانیم رسیده باشد نور علی نایل

سازی که در مقابل آن گنار باشد بر یو حسب که بخواهد آن خود را گریخته و غیر
 عاقله نباشد و حق کی چسبند اما که در مقابل آنست و بر یو کی که بخواهد بفرمان
 آن چسبند که در مقابل آنست قیام نماید شلار یعنی در شنبه آن سازند
 بشینن قرآن و در شب و شبای اینی و بر طرفه سینه کی که
 که بی عورت و از تو واقع شده باشد و غیره و در سینه کی که چشم بماند آن
 و کثرت قوت از آن و گنار جنب رفتن بسیار در او و شکاف و در سینه بسیار
 و از آن قیام عبادت در گنار آن و بسیار در سینه کی که چشم بماند آن
 ازین قبل باشد و لا در حقوق العیسی و انجلیق حق مردم باشند باشد و یک
 اول در مقام ایمان ایشان در تامل و طایعی ایشان چه در آن رخ می
 کن و آزاری را که از تو ایشان رسیده است با حسان و واضح بسیار و بیعیان کن
 غضب ال ایشان را چنانکه قسید از آن خود به اهل ایشان و کن غلبت
 ایشان را که از تو واقع شده باشد و بنام و ایشان در مجالس و محافل و تشر
 سنجش او صفات یگویی ایشان و بر نیاس رسد کنی در کن از کن آن خود را
 حقوق و در حقوق العیسی چسبند از غیبت او که در مقابل آن است چنانکه طبع
 حاج هر مرض را چنانکه آن مرض میاید حضرت فرست ممکن تا تو فتن آن را ندی
 پسند چو دو تا همیشه چایم شده است میان طایعی از آن اند و طبع که
 بعد از فراغ از تو چنانکه کن خواهد بود از کفر باشد که عبارت از اسلام آوردن
 کافرت و فرار از فتن و ماضی و مستند ایشان در توبه از کفر است که است
 شد است از پیغمبر صلوات الله علیه که امر کرده آن حضرت نماز حق و عیسی را
 بعد از آنکه اسلام آوردند و نبیل و در توبه از فتن و عیسی که وایت کرده است
 از شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام در کتاب تهذیب الاما که از امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible]

آن هر روز معتقد و مبادی نزدیک تا بر آنکه در حدیث می و یکم گذشت درین
 ابواب حدیث صفت بزرگاه نیست و می فریز سنیکو در نیکو که هر که از نیکوین
 طهارت خا ذرا بر او کشیدن آواز دهد می که در خا زباید نوازند و می
 در هستند از آنکه عظیم شمرده مرکب آن **صفت بزرگاه**
 در باب او که سینه که با اسرار کف نورست غل و یک و یک که تمام آن نور
 و استغفار فرایند آقا چون خدا و بر حال بای می بین زمان **صفت بزرگاه**
 از ایشان هر که می تو به و دانست از دنیا برون **صفت بزرگاه** و یکی
 که چنانکه این حدیث دلالت بر استجاب فعل به از تو به و **صفت بزرگاه**
 نیز هست پس چنانکه فعل در تو به نیست می از چنانکه در تو به نیست
 و اکثر فتاوی رضوان الله علیه همین استجاب فعل گفته اند و سحطت بر تو
 خا را که در تو به و دانست که اکثر حکای فعل تو به و مطلقا نیست
 خواهد تو به از صایر باشد و خواهد از کبیر و از کلام شیخ صنفه علی الرحمه میشود
 استجاب فعل مذکور مخصوص است به تو که از کبیر باشد و تو به از صایر بر فعل
 و کما در حدیث و شیخ علی اعلی الله شان میگوید حدیث شده و بر او اقرار می شود
 کبیر که این حدیث هر حکمت در آنکه تو به آن مرد از شنیدن سازی بود که گفته اند
 صایر او میشود اند و شنیدن ساز از کسی که بگوید نشنود و نخواهد پرسد که کبیر
 مذکور بر شیخ صنفه علی الرحمه دارد حدیث چه حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه
 مرد اصرار بر آن فعل واقع شده و در است چنانکه از فعل او که کاه دست که
 چون داخل نماز می شود بر او شنیدن آن شنیدن خود را اعلی میسم فایده
 چه بسیار از غیبتی این حدیث که در تباد و طفت الفرحه خلیل الرحمن است
 من و در دست و اعلی از بای کشید و بسیار از مردان امری استعمال می یاید چنانکه

کتب متنی بطلب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی را خواهد ذکر کرده است
 که شیخ استقال ب در کثیر جماعت که گفتار منست یعنی حقیقی آورده
 و گفته که عقل استقال بنیاید از عقل مجازست که تا قریب بران نباشد
 و گفته که شیخ شریفه سس هر تصریح کرده است بکذا احوال بر صغیر
 بگردش بهیچان حاصل میشود هیچ شک نیست که احوال بر صغیر و کسیر است
 و قول احوال کلام که گفتار منست معنی علی اعظم من منی هر نسبت تحقیق که
 قیام و کسیر و شک است و کلام است علی شک منی چه جمالی می
 حال تو شک جمالی میردی زیرا اشار بر منی دارد و حضرتها که از شیخ مفید مدینه
 نقل شده است که او مطلقا در اکسیر و میداند بواسطه هر یکی که در حقیقت
 اندر آنی و هیچ از طاعت او در نه چنانچه در حدیث دارد است که ناظرانی است
 و اعظم از من محبت منی شک در آنچه کرده بگردش یکی که احوال
 زمان تا بر داری او قیام نموده و گفته است که است که احوال صغیر و کسیر
 برکنار نیست باضافه یا تحت و مانوق مثل بوسیدن زن بکار که نسبت
 اکسیر است و نسبت بطلی صغیر و چنانچه تفصیل و بیان در حدیث کسیر
 سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که آنچه از ان مرد صادر شده بود متضمن
 از کلام بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خوانده باشد و
 هر قاضی شنیدن آنرا که میندکی ایشان شنیدن ساز و مرد منی بگوید
 با هم نسبت بگردش شاکره باشد بگردش گفت که شنیدن قاضی تنایز
 نظر شنیدن آواز کسیر است و نظر بگردش ذکر کرده منفع میشود بگردش
 دانسته است شیخ شهید علی از هر کسی که استجاب عقل تو به و مخصوص است
 بتوجه بگردش و تو باز فسق و کفر است که از قول او لازم می آید که تو باز منی

کونی احرار باشد فعل مستند باشد باشد بلکه ضایع ذکر نکند مستند
 زیرا که اگر گفته بشود غلبه در عدالت میکند و هر چه فعل در عدالت بخند فتنه
 و حال آنکه عدالت است و عدالت دارد و بر آنکه در توجیه از این خیر فعل مستند است
 و محبت هم بیاید و انست که اگر کن، تابع ندانسته باشد بهر یک که
 قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شستن غنای ملک آن بین
 پوشانی از آن بر وجهی که لازم داشته باشد غلام بر تکه که از این جهت درست
 کافیت و خبری دیگر سواي آن واجب نیست **مگر در حکم** باشد
 باشد از حقوق الله یا حقوق انفس خدای باشد و خود غیر ملک و نیست
 باستانی ذکر بر تیان آن امر و گاه باشد که مکلف غیر باشد ملوک آن
 توجیه شده میان توبه و ایتان آن امر اما حقوق الله مثل تاد کردن میند
 در گذر و صوم ملا و هیئت با توبه ایتان آن نیست کاسی که قدرت بر آن
 باشد و اما حقوق الله غیر مالی اگر غصیر می باشد که از صاحب شایع از آن
 سبب کن آن تعین شده مثل قضای غنای روزگار و مال آن تیر و است
 بجای آورد آن با توبه کاسی که قدرت بر آن داشته باشد و اگر محض در سر
 باشد مکلف غیر است میان آنکه اقرار کند بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقرار
 نماید یا که بپلن دل و دامن و توبه و توبه می که بیان او و خدای عالی معاش
 گفته نماید و درین وقت حد از ساقط خواهد بود که کسی که توبه نکند قبل از اقرار
 سزاوت می باشد بر آن تاد حاکم شرع و اما حقوق انفس مالی مسیح است
 که واجب است بری ساقط نیست خود را از آن و در مقام ادای آن چنان
 حق در آن تا ممکن باشد و اگر صاحب حق مرده باشد و ارشاد او و مادران
 او و هر طبقه قائم مقام او خواهند بود چون با ایشان رساند راییم حیات خود

یا بعد از فوت او و ارشاد او بر سر سازشده و بکند که ایام حیات
 بعد از موت از روی مستقیم از جانب او یا بیان برسانند و موت او
 بر سر سازشده و اگر کسی در مقام او ای آن نشود نه بصاحب اصلی و نه بواسطه
 او بماند و بعد قیامت نقضی از او مستحق آن روز قیامت
 چند قولی است که مستحق آن صاحب اولی است که در دنیا حق او
 شد و در حق او در شش پرست و اگر چه او هم باشد صدیم اما که مثل حق
 میشود و بگویند که در دنیا حق او را در حق بماند و قول اولی مستحق
 چنانکه نصیحت میکند درین باب از امام خیر صادق علیه السلام روایت
 شده است باینکه آن میشود اما حقوق آن سس غیر قابل باید دید اگر
 و از آن بجهت چنانکه شده واجب خواج بود به ایت و برادر و در دنیا
 و اگر قصاص باشد مثل آنکه کسی کشته باشد و او را بانی آن بکشد
 که مستحق آن قصاص اعلام نماید و بکین و اما از احقاق آن مثل اگر در دنیا
 و اگر بگوید سپرد و مثل آن که برتر کشته ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر نخواهی
 و اگر مرا بکش مثل آنکه دستانم بزداد و بکش من را اگر آن شخص عالم باشد
 چنانکه در حیات کین آن در قیامت هر دو کشته شدن که او را صدمه و اگر عالم
 نباشد آید و واجب است اعلام او بآن بانه هر دو وجه عملی است اما در حیات
 اعلام بر اسطه آنکه حق آدمیت و ساقط میشود تا او ساقط نشود از او
 عدم و موجب بر اسطه آنکه اعلام هر که بگوید با عیبت تجدید این او آثار او
 و بقیه است بر امری که باعث کشتن و عداوت میشود و این تفصیل در غایت
 نیز میرود و کلام خواجبه نصیر دوی علیه الرحمه و عبارت چنانکه قطب الدین محمد شافعی
 او استعاری بر عدم و باین اعلام دارد و باین وجهی که ذکر شده و باینکه

پیش پیش اهل خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام که در برستی
 فرزند آدم را چون برسد روزی که چشمه ایام دنیا است یا اهل ایام عز
 مثل همیشه یعنی صورتی شبکی در آورده می شود و در نظر
 او و علی که در ایام زندگانی از وقت کم آن واقع شده است
 مال خود و میکوه بخدای قسم که تو بر غنیمت تو داشتیم و بر اسرار خود تو
 و بخیل بسیار میزدیم اکنون مرا بر تو حبیب و در دین منیت و بی ریا
 پس او بگوید یکسره از من کن خوار که ترا پیوسته و اندکی در حق منیت
 حضرت امیر فرمودند صیقل از این باز کرد بجا می فرزند آن خود و بگوید بخدا
 قسم که من می شاد و دوست می شایم همیشه عافی شاد و دم و رخ ایند از او را
 شاد میزدیم در بی وقت مرا بر شاد میزدیم و چه در روز شاد میزدیم و چه در شب
 ایشان بگویند در جواب او که می رسایم ترا بفرموده همان میگویم ترا در آن
 آنچه از ما می آید در باره تو همین است حضرت امیر فرمودند پس از آنکه در جواب
 علی خود و بگوید بخدای قسم کن بتو رفعت بودم و با آنکه بر من گران بود
 بر خدام میزدیم اکنون مرا بر تو حبیب و از تو من حبیب میخواند رسید علی
 بگوید در جواب که من ترین و معاصی تو ام در قبر تو و در دل تو آن تو از
 قبر و با تو دادم و در آسمان و تو بوقت عرض پروردگار تو را ایم حضرت امیر
 فرمودند پس که مراد از این است باشد در باره او می آید آن صورت بودی که
 بهترین مردم باشد بجز بوی خوش و خوش آئینه ترین ایشان باشد
 صورت و مثل منظر و نیکو ترین ایشان بجز بوی خوش و درخت خوب و نیکو
 باشد با تو را حاجت ابدی و روزی نیکو و بهشت برین است هر آینه من
 و بهترین منتهی است و آمدن تو نیکو ترین آن ها میسر که بی آن صورت که

نو کسی که این عبارت میدی و این ضایت در مقام جبر خاطر میرسد
 از دکان عدلی آبی و او در مقابل کوی من علی صلی الله علیه و آله و سلم که این صورت از
 آن از دکان دینا بسوی بیست جنس برشت پس آواز داد و بیایید
 حج او بشوید و حال آنکه او می شناسد باشد فاسل خرد او گویند
 میدانید باشد حال آنکه خود را که او را شتاب میبرد و باشند پس این سخن
 در آید و جنبه نیز و اندر ایشان که قبر منی نگردد و کعبه در طاعت که کعبه باشد
 از دکان عدلی و خداوند است و رازی و می شناسد باشد از این است
 زدن بامی خود و این آواز ایشان مثل صد فرزند باشد و چشای ایشان باشد
 بدین و خشنده پس بگویند با که کعبه پروردگار تو است و این که کعبه
 کرد و کعبه کعبه منبری که باو ایان آورده و آنرا بگوید و جواب که خدای من
 پروردگار منست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله
 پس و حالت فرشتگان حرا و او بگویند که کعبه خدای من است و این
 قرار دارد و خدا تعالی ترا در آنجا ده ست سیار آورده و رضای او باین
 مقرون است و این فلان این را خدایت از قول آتی و در کلام محمد صلی الله علیه و آله
 وَبَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّانِيَةِ فِي الْقَوْلِ الْكَلِمَةَ
 وَفَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَمَّا يَشْنَأُ یعنی ثابت و برقرار مبارک و حضرت خست آفرینی و کلام
 آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن و هیچ مانع
 از برای او قبر او را آنقدر که نطفه او را کند پس بکنیند بر اسطر درخت
 در تنی از قبر او بسوی بیست و یکصد بخواب تا سایش آید و از آن خاک آفر
 کن خواب جوانی منت پرورده شد که حضرت فرستاده است که
 إِنَّ أَصْحَابَ الْكَلْبَةِ يَوْمَ لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شَقِيَّةً وَتَنْفَعُ نَفْسٌ مَقِيَّةً

فرموده و اگر بوده باشد مرخصی را از من درستی که خواهم ملا و حضور
 که با ترین ضررها باشد که خدا تعالی آفریده است آنرا محبت است
 ایشان باشد محبت حق دوری ناموش پس بگوید و دانند
 که بدست با تو را بعلوم و شرفی که از جمیع است و پس از آنکه
 محبت او میخانه باشد حاصل شود و سوگند میداد و میخند
 خود را که او را نگاه دارند و شب تاب میبرد و باشند چون بقدرت و چنانچه
 نزد او آید پیش کنندگان قبر منی مگر و مگر و بپایند از و کنی او را که
 که گشت پروردگار تو و صیت این تو چه گشت پیغمبر پس او اقرار کرد
 خود خود در جواب ایشان بگوید منیسم انم من ایشان در مقام غم و غم
 کرده و گویند و در نیت و در نیت منیسم که غافل و مرکز و در نیت
 نیالی بعد از آن بر تدریس او معنای آبی که ایشان باشد فری که باز میباشند
 حضرت طری جوانی را که آنکه بغیر و خطاب انداز شدند آواز آن
 سوی من حاسن که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست بعد از آن که
 از برای زیارتی عذاب او در میان قبر ابدی و در غم و بگویند بخواب
 ترین عالی و تسلط و عذای عالی بود و او غم و با و سایر که در میان
 که میگزید و باشند او را آتشی که بر کینه اند خدا تعالی او را از قبر او میبوسد
 مثل زک و دله و علامت بلیغی و مجمل و تشدید ای سبب نقطه است یعنی تو
 یعنی مصور میشوند و بصورت شالی در قیاسیند هر یک از مشهوره که از نیکو
 با او در سخن میکنند ایشان مستی و بود و او را از نیش و بصورت شالی در میان
 آیت آیه او غم را ایشان باشد در غم و حضرت بصورت ایشان باشد در غم
 و بر من تشدید سخن کردن ایشان با که که خاک و خسته غمی نیست بر آن حال خود بود

که در آب پیچ زده خوش جان تر از زبان قال است هر صاعی پیچ چهل است
 یعنی نه از شش که پیچ ششین مگر و ضم ششین هر سه آمده یعنی نخل با صقل
 شش شش نخل و یکس ص و دو یک الی آخر تک دو یک
 یعنی نه ص و یک و در از حضرت قبرست یعنی برسانیم تر و غیره
 الی است که از به از به در می بختی بی رفی و عدم میلان می است قال
 فی الصبح ما یوقه من الرقة یقل به فی الشی و من الشی ضد الرقیب و فی ما یقل
 یعنی هر چه که در صبح بختی و در شش آمده است شش و شش و شش و شش و شش
 و بعد از این به و نقطه در بین الشش و شش نقطه و در بین با حسن حضرت انبیا
 بر کعبه در کعبه و شش نیم ص و پیچ ما چهل از پیش رفت یعنی در صحت
 بعضی به چهل است یا حیات ابدی و هر دو و هر دو شده است در آیه که
 فَاذْکُرْ اِنَّ کَانَ مِنَ الْمُفْرِقِیْنَ فِی فَوْحٍ وَنَحْجَانٍ وَنَحْجَةٍ لِّعِیْشٍ
 چنانچه در کشف قرآن ضم داده آیه مذکوره از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
 روایت کرده است و در مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
 در بیان داده آیه مذکوره در ذوق حبیب و روزی نیکو و شش ابوعلی برسی از پیغمبر
 نقل کرده است که هر دو بر بیان من یکا و خوش شربت که باین نام موهوم است
 در وقت مردن مومن از بهشت بواسطه آتی آورده آیه بی کران آن است
 و فیقول انما ملک الصالح و کتب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه
 السلام در این حدیث آمده که فیقول انما ملک الحسن یعنی کتب علیه و ملک الحسن
 از وی کتب تلاسمی من مایه سیکه و اعتقاد حق فوهم که صد یا بران بودی
 عمل صالح تو که عمل سچ آوری و از این کلام هر صحت در آنکه چنانچه عمل نشان
 بصورت جسم در آیه اعتقاد نیز در آن نشان در محکم میشود و در نقل من الدنیا و الاصل

در حاضرست نه فعل ماضی و اندک نیز قبله غاصد درین کلام فعلی معتدست
بقرینه اوقات سوق کلام بر آن دو احوال و او عاقبت وقت بر یک
است که غیر سخن احوال اندک نیز غاصد عیسی بن علی است که
حالی انکوی شناسه است که خود را و مویشین دارد که
یکست و نشسته اند بود که و او را نه و از عطف با کلمه و غیره و این عطف
معطوف باشد بر آیه اظہار الناس برین قسمتی و اینجا حق تعالی
کلام خود را بر رویا شد حاظر قال فی الصحیح شدت خدا تا این حد
در شدت که ای ساکتان یعنی عیب گامی که در شدت خدا نشسته و این
منی است که کشم بود نشسته کنی از تو در خداست بنایم بخدای بخدا
خدا این بضم خای محقق و از توشه و ال بی نقطه یعنی شفق است قلی فی
خدا از مرض که ما شفا و الرصد العاصف و اما از کردن و وزیرین ابراست
و عاصف خود است از عصف نفع قاف یعنی شدت و صلابت و از
قال فی الصحیح و الرصد العاصف ای شدت الصوت و من کثرت و کثرت
از اجادیت و از دست که از اقام از بنبره سوال میکند و از یک حضرت امیر
بزرگ آن گروه بنابر شریعت است اشارت بانکه شریعت آن بر تپ است
که اینجا بزرگ نیست و بر اسطر عایت که نفس از تنه خود مقام اند و حیث
کرده اند اصحاب رضوانند علیم که در وقت دفن فاطمیت و بعد از آن
حضرت امیر المؤمنین ۳ سوالی صلوات الله علیه و از نفس که تنه
یعنی او و در حد از آن مندرج و نه از تنگی آنکه چون صاحب از آن که
فرموده که در اقام او سوال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چه گوید
من چاره دارم و کفر بهر چه بپوشیدم بگوئی که اقام من پس من علی بن ابی طالب

آفرین و پیشانی می چرا و ستاره نشین و برافروشان بر سالت و با چار
 صدق محمد و جبرائی بنیم و شکر را پروردگار خود را آید که در حقش
 بر خیزد و آن را صلی الله علیه و آله و سلم سیرا زل شده و عا
 انست که روزی که پند کا فرمان فرشتگان را می فرستد و میگوید
 کا فرایستی از دور هر که طلب کرده اند و کای را به سپید و مدون شده
 می باشد و بشری شمرند و گویند فرشته های بر ایشان را که تا یکی چش
 حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کا فرشته که میگوید
 ها سر شونده بین که بنا و جویند بخدا تعالی از تعالی ایشان و چنانچه
 میان آن حاجت که چون در شمس کسی از به نسی مانده و رسیدگی کنند
 جز آنکه احوال شمراد این شده اند و اینها تیر خیال باشد که که گفتن این که از
 شدت حرک و حرکات آن عالمی خواسته اند و این حدیث است
 میکند بر آنکه آفرین و در حرک و وقت رحمت از دار دنیا است و مراد کای که
 موقت و این معنی موافقت بقول اکثر مفسرین و بعضی مفسرین آن روز را بر دنیا
 تفسیر کرده اند و کای که را کای که که ممکن از دهنده و الله اعلم و آن کان را
 قدر آفرین است که مراد به در رب اینها جسم باشد از کاف و از فاسق که
 جنب و ایم و دهنده و روایت شده است حد کاف و نایق متد و که صیر از آن س
 از قول و اعتباری نیست از امام جعفر صادق علیه السلام که لایک نشانی
 نفس الا یان کفنا او محض کفنا یعنی سوال میکند و دیگر کسی که نفس
 کرده باشد یا آن را یا نفس کرده باشد کفر یعنی دین خود را خواهد یا آن باشد
 کفر درست اند کرده باشد و تزلزل و آن به اشتباه باشد و کسی که یان آن
 کفر باشد که کفر و غلط و یون قابل آن نخواستند و نیست که در قرآن و احادیث

ولی سوال قبر مشهور خواهد شد مستغنی و یا عای عام پیش از جانب
 خورشید پسندین ذلک خود را در این ذریع است اگر چه غیر مستند
 است مستند شد بیان قولی پیش از آنکه اهل علم اجماع من
 است و یا که گویی در منزه است دیگر که از اقامه خبر صادق علیه السلام است
 شد مابین کلام پندار حبه و حققت که بقول الله علیه و آله من انت فارقت
 شیخ را حق گفت بقول الله عزوجل انت الذی کنت تعد و انک انما کنت فی یکون
 یا تعد منک ای بسند خدا تو گفتی که من تا پیش تر از تو کسی ندیده ام و
 در جواب که من علم به تو ام که بان اقدام نموده و عقیده داشت تو ام که بان
 بود و حق کبریا حق دارد و الله به یاسنی نیست و صورتی است بر تری
 حیرت است حال بیارت و یا بر سبیل توحید و استنادات می باشد و دیگر
 گفتند انما یعد انبیا لیس بران و چه وقت و تری بقدر آن و ذریع نقطه
 قدرت که بواسطه میان میا می کند از طعام و شراب و مثال آن در این
 چنانچه حق نیست بر سبیل حکم و استنادات و حیرت است که ام است که
 در حق و حق که نشد نشوند ایشان می رسد که در حق تشکی از خود آن چنان
 یا آن که در حق آن خود را همان می شنود تا پیش تر از آن بر حق است
 حق اول است با سبب است و عقیده منی در انداختن در آتش است و یا که
 سوزانیدن و در حق فی الصلح صفت اولی از او در حق آن و از او
 دنیا را که آن را در حق و اصلیت و صفت نقیضه و آقا و حق و استنادات
 در حق فقره اسم فاعل بقول خود بر حد ف و کلام در حق فقره است
 و در حق صاحب البقره و سبب آن بود که کما فی ذکر از قبل افاضه صفت باشد
 نیز معمول مثل معایج مهر و کرم البقره و چون این توجیه منضم تقریری در کلام

اولی است از توحید اول و بیایم دانست که احادیث بسیار وارد است در این باب
آنکه ممکن مذکور می باشد که بگیرند و صحنی از اصل اسلام انکار می کنند که در آن
و گفتند که کفری است بجز هر سب که در قرآن مجید فرموده است
زبان در وقت سوال گفتن و پیش از آن مثل این بگیرد باری
لیکن چنانچه آید مثل زبان بجز نشین معترض و طاعت و عبادت و مثل آن
پس مومنان را با عقاید ایشان منکر و کفری نخواهد بود و منافقت و بیگانه
درین باب وارد است که هر کس که در عقاید آن وارد علم و تحقیق نکند و در
تخصیص آنها و در انکشاف آن بجز آنکه در حدیث از هر که در آن مشتاک
و در خوشی است که در سبب کمال او فیضان با خود بریزد و معاصرت با حق است
و در اولین و آیه اوله و خلافتین و افق بیوی و حفظ تحقیق و در این
الف و فاء او شش مای نقطه در مصنفیت از سر که افعال باوقتی که در یک
یوقت و لا در آن موضع حرکت میکند و مع آن که فاعلیه آید بر وزن مصباح
بکسر ص و سکون دای بی نقطه و زای نقطه او با یک نقطه است یعنی معای از جنس بشر
نخستین است قال فی الصحاح و الاثر به الی کسیه یا الله فون قلیه یا الله فون
و فون الی یزید یعنی از پیشینه یا آن هر سب که کفری را با آن میبشکند و در کمال
کونی فیه و ابریم تحقیق یا فاعلی فاعلی مضاعف و شیخ مصباح که این است
و در است بگوید او با حریف هر چه به پیشینه یا فاعلی فاعلی مضاعف و شیخ مصباح که این است
و با پیشینه یا فاعلی یا فاعلی فاعلی مضاعف و شیخ مصباح که این است
که در است بگوید او با حریف هر چه به پیشینه یا فاعلی فاعلی مضاعف و شیخ مصباح که این است
اسلام مقرر شده و نه در حدیث و معین بی نقطه از آن فریضه و مل فاعلی
که مراد فاعلی است و مرا اقبین معین و پسند است و سبب آنکه معین پسند است

در گردن و تنفرق سینه و بجز کتف ایستاده است این دو تعبیر میگردانند که
 جبریل امین علیه السلام بر من نازل شده و گفت برستی که کافی را بر تو
 زده اند که یا فرموده است خدا تعالی سپند را که اگر آواز آن را بشنوی
 یعنی چون و آنس که گفت ای شمس شنیدن این چنین نیست و در او
 کتف کاف و ذی بن ثابت که گفت بی رسولی نه صلوات علیه و آله و سلم
 ایستاده است و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است
 صلوات علیه و آله و سلم بر او صلوات است و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است
 قتل آن نه و آن در قبلی فی قبر را خلاصان لا تفرقه و نه در آنجا که سکون
 خدا سبحان و تعالی شمس اند یعنی در حق رسول خدا ای صلوات علیه و آله و سلم
 یعنی بخواب است و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است
 که در هم کرده و خاک خفته تر و یک بر دو که حضرت را چندان که درین آشنا نظر
 قبری چندان آگاه که در آن شش بر پنج پس حضرت صلوات علیه و آله و سلم
 صاحبان قبر که در استخوان کردند و فرمودند که می شناسید این را یا نه
 گفتن من می شناسم حضرت از او پرسیدند که در چه مکان مرد و آنرا این حالت
 بگفت در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند پرسشی که این کرده و متعلق به قبر
 خود بعد از آنکه می بود و خوف اینکه نماز دفن یکبار باز آید و در مقام
 و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است و نه بر او صلوات است
 و سر زدن هم کرده و شانت یکبار فرموده باشید که در فلان فلان ضراب کلاه
 و فریض خون را در دنیا علی بن ابی طالب که در قبر برین وجه خاک خفته و اشکان این
 سینه و خاک میگردم به کاه و میرت که بشنوا نه نماز از خواب بگری که من شنیدم
 از آن کسی که در علیه حیات الارض و معارف و آیت شده است و کتب

از امام حضرت صادق علیه السلام که آن امام سید علیه السلام و حسین میانه آن
 و از امامان نفع علی او رضی الله تعالی عنهما نیز از این برستی غایتی میسر شد
 و از بزرگ که اگر کسی از امامان نفس ناپسند و دیگر مرکز زمین
 مثل سنت نیز از این است که در اندیشه حق خاص از غیر صورت است
 علیه السلام و بعضی از اصحاب علی گفتند که بی باید تمسک کنید در بعضی از آن
 این صفت خاص می باشد که در حدیث آن ذکر نموده اند و صفات از میوه او باشد
 مثل کسب خیر و خدمت و سایر اخلاق خدشت و صفات نیز از این که در حدیث
 بیان میگردد پس سینه اندو که در ازواج آن و در واقع نود و نه باشد و هر یک
 از آن همیشه در آن نشاء متبلی باری شود و بعضی از باب حدیث در بعضی
 در حدیث آن ذکر نموده و در حدیثی از امامی از او که در حدیث آن است
 که در حدیث وارد شده که آن در حدیثی است که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 یعنی حضرت غوث ماحق و در حدیثی از او که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 غایت از او می باشد و در حدیثی از او که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 که با صفات غایتی است که در حدیثی از او که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 علیه السلام که آن در حدیثی از او که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 و تسبیح و تحمید با جابجایی حضرت غوث ماحق و در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 مانتا است و در حدیثی از او که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 و در آخرت شامل شدگان خود سازند و ایشان را با سبب از این حدیث
 اهل صلوات شد که حضرت غوث ماحق که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 معرفت خود را به خود نام مبارک خود و از حدیث دوم حدیثی که در حدیثی از امامی از او که در حدیث
 نزد خدا تعالی نود و نه رحمت و در حدیثی از امامی از او که در حدیث

سرقت حاصل نیست چنانکه اگر کسی از مقابل مرعی که بقصدی حدیث دوم
برای مومن و پادشاهان و بزرگواران کافیه می خلق شده است که اگر کسی
او بگوید و باشد اینست حاصل و چه مذکور و هر کس که تری نالینست
بجای خود کند که بسیار است بر سر قبری ایستاده از دق و ذکر و
و صدای چهره ای از سوال و جواب مذکور و خطاب و جواب یکین غیبه است
که قبر ای شکافیم و این غیبه است و در هر جان چنانچه که اشتیاق می کند
که از آنجا عبور نماید و از آن حال تفسیر و ادب و عذر می دهد و در هر کس
و هیچ باشند چون تقدیر تو اینم که در هر کس که مشا و عیان دولت بر خلاف
و باشند باشد پس باید و است که باشند سوال و جواب قبر او عیان باشد
و عتاب و مذکور و در عالم ملکوتی عالم مشا و عیان دفع غیبه و تقدیر این
چه تحقق امور مذکور و عالم ملکوت است یعنی عالم غیب و این کوشش غیبه
آن نیست که استماع و مشا و امور ملکوتی غایب بکار و را که مذکور و دیگرست غیبه
و احسن غیبه که صحابه رضوان الله علیهم که بهادت خدمت پیغمبر جداست
و به استقامت و شهادت ایان آورده و در مذکور و حیرت بران حضرت نازل شده
و از آن که در هر کس که حضرت مشا و او یکین و به هم مکالمه نمایند و حال
ایشان با او مکالمه و در او شنیده اند و آواز ملکوتی از آن شنیده اند
ایان و این معنی را در تفسیر اصل ایان و صدق ملکوتی و در اصل حیرت
و در حیرت از تفسیر ایان خطاب هر کس که کن که آنرا به است آوردی و اگر چنان
آورد و در هر کس که از او این عالم سلام مشا و چری غایب که در دست مشا
مشا و آن باشد و خبر باشند که است از شما شنیده ایان خطاب تم
بر باد و خبر زاین کن که است خبری را چنان باشند که ما شنیدیم و از خبر است

که صورت استیلا و ترادف در این سیطره است که هر کس بحال کسی که در عالم خود
در مجلس حق نشسته اند می بیند که در هر سبب یا بر کبر یا بر پیش او در آید و در
کمال اصل خدا سبب او را عذاب و عقاب بسیار قبل و پشت او می آید و در
سبب بر روی او می کشد و او را از دنیا محبت الهی آفرینی و جفا می کشد
مسئله که در انانی غایب باشد آن اهل و افاضه ای صیبه اند و در
پیر سر سبز و من او بر پیش او آید و حق بر او نشیند و حال را که مردی که نزد او
حاضر است و از این پیشینه نه در چهره او آید و عقرب نگر و کفانی که در انانی
می بیند پس قیاس کن بر این حالت خدا بقر و او در عقرب آید و در
ایمان با خود و غرض از این تیش مجر و تشپاین حالت باین حال و چند بر مسکن
آن نه نگر و در عقرب قرار دارند و عقرب خدا و وجود آن در عالم جان
و در خارج حق دارد و میات میات در جای آنست که بر آن کف حق و در آن جان
بر می آید و آنم از وجود او در عقرب می آید و سبب می کشد سبب حیات و عذاب
باید آید باین از قبل سبب حیات و عقارب عالم خداست بجات و عذاب
باید آید باین از قبل سبب حیات و عقارب عالم خداست بجات و عذاب
عینی و محکمی بجهت آن هستند و غرض غرضی که می دانند و در آن چون می کشد و در آن
نمایش دوم می آید و آنست که خدا سبب بر که عبارت از عذاب است و در
برنج با این در سبب و قیامت متفق می شود و است و اکثر عذابان را که در
اصل اسلام می کشد آن کرده که گوی اندک که در معرض افتاد و است
و اجماع است بر خلاف ایشان مسئله است و احادیث بنوی بطریق قیامت
مؤلف در آن باب متر از العن چاکباز از حد ضبط و شمار تعدد است و در
برنج که برین معتبر بکسی که کفانی بسیاری از آن از طرق اهل السبب علیهم السلام

یعنی کافران و زندقه سبک گزای پروردگار بپیران رسیدی یا ادا و بار و زنده و کافر
 ادا و بار پس القی الله کریم ما کنان خود که انکار محبت پروردگار کند و سبب
 نودان اولی است بسبب شدن اذان یا بسبب پروردگار
 و در آن که بسبب آن استحقاق نماند ایمان و ایمانی سنی هرگز
 نیم و از دین سالی با هم و تفریح است لال شکوهرین بدعت که حضرت
 حکایت کرده است درین آیت از کلام ایشان بودی که شورش بر توفیق
 و اقرار ایشان بود میرانیدن و معذرت که رسیدن به کسی که شورش
 در دنیا و آخرت و بعد از حیات و یکی در شورش به از سوال منکر و کفر و یکی زنده
 که رسیدن در قبر و از هر دو در بعضی حال مذکور یکی در قیامت و از هر
 جز او را در اعمال و سکوت از زندگی و یکا و ایشان واقع شده و نام
 بنزد آن محبت است که عرض ایشان ذکر زنده که رسیدن است که ایشان
 بسبب آن زوداتی قدرت الهی معلوم شد بر بحث و بر آنچنین است
 ازین جهت که بعد از آن گفتند قرقان بنی اقرار کردیم که ما را که سبب
 انکار سبب ما حاصل است و زنده که رسیدن در دنیا و آخرت که بر دوی
 نیست در ایشان سبب معرفت مذکور بود و بعد از اقرار آنکه ما را که سبب
 از سبب مذکور برای متفرع تواند شد و میرانیدن در شرح به ایشان
 گذشت است تفسیر این آیت برین وجه میان معنای پیشین و نام و آن
 از ایشان آشنند یافته است بعد از آن گفته است و اما حل میرانیدن اول
 بر موقوف شدن ایشان اجماعی حیات در وقت نطفه و طبعه بودن و از
 دوم بر میرانیدن که بعد از حیات نیست و حل زنده که رسیدن اول
 دنیا که بعد از آن حیات است و زنده که رسیدن دوم بر حیات قیامت است

انکه میر حسین تحقیق نماید که بعد از حیات و پیش از حیات نطفه و علقه حیاتی باشد
 و بگویند اقل قایل شده اند که گوی اندک از مغیر بر او ایجاب بر قیل اکثر
 تا آنکه آنچه کلام در شرح موافقت علل ان معلوم شد که تغیر ^{اول} است
 قیل کرده اند و تغیر بر حسب دو پتانسیه و قول اقل است بیان
 مشهور است بشیوع و آنست که در پنج و بیست و مشهور که شایسته و قیل
 در قیل و گوی حکم از دو سویت که بر قلم او هست است جهت زیرا که از تغیر است
 که در پنج و بیست و در احوالی تغیر است که شایسته است و در پنج و بیست و
 الغیب نام فرمادی که تغیر بر حسب است و ما در دو عالم اقلی و قیل که در بیان
 قیل است و مشهور است و معنی الحاق و جمیع الحاق شیخ ابو علی بر سی و اولی و
 تغیر بر سی و اولی و تغیر از اقلی و قیل بر سی و اولی و سی و یک از مغیر
 تغیر این است و بر او اول مرعی نه بسته اند که اکثر بیان و در دو و چهار
 که در آن و تغیر بر او اول و اقلی و قیل که در آن و تغیر بر او اول و قیل
 آن است و تغیر بر او اول و اقلی و قیل که در آن و تغیر بر او اول و قیل
 ایشان چنانچه بر سی و شریف و قیل که در آن و قیل که در آن و قیل که در آن
 که ضعیف مقام در حد و ایراد کلام بعضی از ایشان در آمد میگوید که صاحب کتاب
 تغیر است که گفته است اما و با و متین و قیل که در آن و قیل که در آن و قیل که در آن
 اعتقاد اهل علم و با و اقلی و قیل که در آن و قیل که در آن و قیل که در آن
 که احتیاجی بود میر حسین از دین ایشان را اجماع بی روح و اقلی و قیل که در آن
 میر حسین ایشان را سکون و سکون اهل علم و قیل که در آن و قیل که در آن
 و در آن و قیل که در آن و قیل که در آن و قیل که در آن و قیل که در آن
 و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمان است اگر که سید که در آن

که از زمین ایشان را بچشم بی روح و محال لطیف و عظیم امانت و سپردن
 که سینه و محال آنکه امانت در میر سپیدین تخلف ندارد که بعد از حیات بر سر
 اینست که چنانچه صبح است که بگوید سبحان من منتهی جسم البصر و غیره
 یعنی بیکی با دیگران نمی داند که خداوند جسم پندارد و بداند که خداوند
 و چنانچه سحر که بیکی که باشد ما کند و سینه و شکم و سینه و سینه و سینه
 کردن و پایشان و محال آنکه در مثال اول قبل از بزرگی غریبی و از هر دو
 نیست و در مثال ثانی قبل از شکم و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 که هر دو یک چیز و در سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 کند و آنکه قد است بر ایجاد و جسم دیگر تیر داشته باشد صادق است
 که هر دو اندیشه است آنرا از دجی که در او بر او که بران و جسم
 و هر دو است پس بر که سپیدین آنرا ازان و جسم که بر او که بران و جسم
 و اختیار این و جسم که بر او که بران و جسم که بر او که بران و جسم
 و او میکند و کسی که دو میر سپیدین و بر سپیدین و زیادت و غیره
 بعد از حیات و قبر محل کرده بعد از زمست که قایل شود سبب حیات و حیات
 و حیات و قبر و حیات و حیات و این خلاف منطبق قرآن است که
 وَبَنَّا أَفْئِدَةً لِّلْغَیْثِ وَنَحْنُ أَفْئِدَةُ الْغَیْثِ کَرِیمٌ تَحْلُفُ شَرُّهُ مَبْکُورٌ یَغْیِثُ
 حیات و قبر حیات و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات
 فراد و از هر طرف و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات و حیات

این را بعد از ششصد و پنجاه و نه سال و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه و نه ثانیه و نه
 در دنیا و نه در آخرت و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 بعد از حیات و نه در پیش از حیات و نه در قریب و نه در دور و نه در قیامت و نه در حیات و نه در
 و نه در آخرت و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 سوال نکرد و نه در جواب و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 گفت و نه در جواب و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 می باشد که بخاطر خط و کسب که غایت است که کور و بوجی که شایع است
 چنانچه که در شده قاضای سکوت از ذکر و نه در آخرت و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 در آخرت و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 آن چه شد و چرا آیت برین و نه در آخرت و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 شامل آن نیست باشد پس بیاید و نیست که حیات که در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 برتری می آید و نیست میان مرگ و حیات و حیات که حیات و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 از آن حیات بران ترتیب نه از سوی احساس لم و لذت و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 است توقف کرده اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 به تحقیق و گفته اند که حیات را در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 و لذت و نیست نه بلی آنکه روح حیات و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 ذکر را در معرض قرار نیاورد و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 نه است چنانچه در کتاب خود میگوید اتفاق کرده اند اهل حق
 بر آنکه خدا بیانی باز میگرداند و نیست نوع حیات که تواند بآن از آنکه اهل حق
 گفته اند لیکن توقف کرده اند در آنکه اهل حق در آن حال حیات و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در
 میگردانند و نیست بوم در آنکه چه که نیست و نه در قیامت و نه در سعادت و نه در شقاوت و نه در جنت و نه در جهنم و نه در

روح سیدن خلق گیرد در معرض انقضا نیکو که آن روح حیات کامل مسلم است
 که بن قدرت بر هیچ افعالی اختیاری بهم می رسد نه در طبع حیات انقی
 تر و نه در حق است که روح سیدین مبت خلق یکباره و نه در اوقات
 بر هر چه مکرر و سیدنی بر ذنابین خلق در اول طلیعت ضعیف و ناچهار
 بر این ماده امکانی است شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق ص
 در ضمن حدیث بندگی که فی حدیثی می فرماید که اگر بفرستد مکرر مکرر مکرر
 قیه الروح الی عقوبه یعنی مدتی است بدو در قیام از شکاف قبر می شکرد
 یکبار پس میگوید در بدن او روح را می خورند و او چون این حکم است می خورند
 عمرم دارد بعضی استبصار کرده اند و دور است از خلق روح را می بیند
 که غلبه می نامت در نهان باشد با سوسه شده باشد و خاکستر در بر او زده شده
 است که هیچ استیاری در این نیست نظریه رست الهی بر آنکه که اگر افراد
 از حدیث مزبور چون از هم بیاشد و متفرق شود تا که بعد از آن هم پیشین
 و متفرق شدن بعد بر آنکه که فراموش نمیدارد روح بآن خلق گیرد و ادا نماید
 و عظیم السلام احادیث بسیار روایت شده است که دلالت دارد بر آنکه
 از برای اهل بیت در دستار میانه از آنجا می است که در حدیث کرده است از
 محمد بن عقیق بن عقیق که در کتاب خبایر از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که آن
 سوال کرد که از اجل چیست و در فکر که آیا سیدان بعد از مردن از هم می افتند
 فرموده غم نمی آید و نه غم و نه غم و نه غم و نه غم و نه غم و نه غم و نه غم و نه غم
 مستند بر حق خلق منا کائنات اول مرتبه یعنی که از هم می افتد و جان میزد که
 که شش خلق میانه و نه استخوانی که طریقت و سرشت و معنی حسنه ای میگوید
 از آن مخلوق شده که آن هم پیشین و نیزه ای که باقی میماند از قیام که رسیده

آمد و پاشی پس که آن صاحب بزرگوار باشد فرمود که این میکند ترا و اگر
 نیکویی باشد نیک میکند ترا و او محشور میشود و روز قیامت محرم با تو و تو نیز محشور
 میشودی مگر او و از تو سوال نمیکند که از کجای درستی او پس کرده اند او را
 که خدایا پسندید زیرا که اگر پسندیده باشد باز است خدایا گفت
 و از محبت او مخلوق خدایا چه و اگر فاشه و پسندیده باشد وحشت و در کج
 از خود و چه و بگزاره و او که است و مدنیار او کی و پس گفتم ای خدایا
 دوست صبورام که این کلام و سخن معنی اجات خطبم در آید که فرمود
 باشیم بخوان آن بر جمعی از بزرگواران که از یکدیگر باشند و در هر کلامی که از
 خود بخوانی خود پس حضرت با حضار همان بن ثابت که از شورای آن زمان
 بود و سنان و امانه و سنان و نیا و دیو که مرا تو فرمود این خطبم روزی شد
 و معنون کلام حضرت مادر من بعضی اجات تعلیم در آوردم پس گفتم ای
 خدایا بهترین که هستی چه در این محسنی روحی او است که کان من است
 بر من باشد با آنچه او شاست و این اجات ما که گفته بودم بر آنکه
 خدایا من خطبم بخیر طوطا من خاک اما قرین انقی فی القبر کان من
 و ملاه صبر الموت من ان بجزه و لیم نیادی الرهین فیقل فان یک شکر
 فان فی البیر الذی رضی به الله شغل من صعب الانسان من صعبه موت
 بان معقل الذی کان یصل و چون ترجو اجات که کور در لباس نظم و شتر شود
 چون این اجات با یاد یافت شتر سبب ز غل و شترین عزیزان می که باشد
 قبر آنکه میسی جلیق سبب و جرفه است که از آن ظاهر شود حال است
 بر و با چه از هر که داری که باشد روز حشرت کلمه ای و سبیل و کار
 کنی یا به چنان کرد که بعضی باشد از قایم و فردا کن خود را شنبلی و چنان

[illegible]

در سه خلیف و آنجا به مشعل بود و پیش از آن خلاصه

آنکه سالی که در آن ایام بنی ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از ارواح
حضرت فرموده از وی خوانند و همیشه بصورتی بدست می آید
که بر چینی آنرا هر چه خواست یافت و خواست این خلعت و تیری که
داشتند و فای خزانده خای گفت ای فلان علی ای خاتین پیش
دوم عن ارواح المؤمنین یعنی از ارواح ایشان آن آیه و شریف
که ایشان در دنیا بسیار دست که اطلاق میکند روح را جسم بخاری که بر
آبی به اندون لطیف بجا آورده و کشیده و سبزه و سبزه که در چای
و لواط است و مراد آنجا آن حضرت که انسان که سیکو و من اشارت
یکه بنی نفس گفته این معنی از روح ارا داشته است هر جا در توان
در بحث و دوست و صفا در حقیقت آن حیرت تمام و اوقات خفا
بسیاری از ایشان به ظاهر کرد و از مجاز و سرفشان آن تا که بعضی گفته اند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف الله فقد عرف ربی و من
که انما یحبه کل منیت راه بر و نیشناخت من الله کل منیت بی بر و نیش
کینه بر و در کار و تالی آلی در قرآن مجید که و یشکونک عن الخراج
قل الخراج من الخراج و ما اوتیتکم من العلم الا خلیة من مائه این
چنین است و الله اعلم است که سالی میکند از تو ای محمد از روح و حقیقت
آن که می باشد آن که می از هر چه در کار من مخلوق شده است و بطور
نشده است از علم که آنکه می که بشناخت شده و فایده است و حقیقت
در مع و امثال آن نمیکند ترجمه که بر تر از محاسبه و من چون تر از خداوند است
عرف و انش می کند و الله اعلم است که سالی میکند از تو ای محمد از روح و حقیقت

این علم قلیل بین پرانی است و اولی و لاف و آتش مثل صفت و ضابطه
 مجسم را میگویند و غریبه و انشعاب الی سیرکن و اولی و محرم و انشعاب
 زمان شکر پیش لیکن می گویند که آن خبر چنانکه خود می بیند و درین خبر
 خبر و مسکنی بنا بر و باطل و احوال علما بر حقیقت روح بسیار است و آنچه
 از آن خبر مشهور شده است چهارده قول است که ما در مجلد چهارم از مجموعه ذکر کرده
 میگویند که ذکر آن کرده ایم و همچنین از آن جلدی را با سبب تحقیق بر آن قرار
 گرفته است است ثابت که در آن روز در آن روز نیست برین صفت که در آن روز
 یاد برین طریقی کرده باشد بگویند و در سبب بود از صفاتی که در جمیع صفت
 بری و از حواصص و احوالی و تعلقی که بین و دارد و بین طریقی و درین
 و پس و این قول ثانی را عالم حکمی آتی و پسندید و اگر بر مخطوبه و اگر بر
 و در ای که شده متکلمین اما می بیند بر آن قسم اگر کثرت شل شیخ مفید و نجاشی
 و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جان الدین بطریق و از اسامع و نسبت می بیند
 و در اختیار این قول و اوقات که در آن مثل و احوال صفاتی و محمد خدای و عالم
 و از ای و این صفت پسندیده و در آن است شایسته اگر کتب آسمانی بآن
 و از ای است و احوال و صفت و طریقی بآن احوال و دلائل عقلیه و علامات
 و مشکلات و در سبب ما صفت و طریقی بآن احوال و طریقی بآن احوال
 و اعتبار و شکی روح بآن طریقی که در آن و الا چنانچه ذکر شده روح مجرد است و
 از آن که در آن و در آن طریقی بآن احوال و طریقی بآن احوال و طریقی بآن احوال
 و در آن است و کلام درین تقدیر است که از روح المؤمنین فی الحقیقه علی صور
 یا عالمی است از سبب سبب و طریقی که فاعل ظرف است و کلام برین آیه
 هم فی الحقیقه فاعل که در آن علی صور آیه از آنهم و در آن است که در آن ذکر کرده است و در آن

بهشت نازل است و قرآن را می آید که از پیشین در آورده
 و در این صحن بهشت آواز و میا شده است از بر کلام پر خشم که بران و خط
 تیرسان و درون میا آورده شده است بهشت را می آید که از پیشین در آورده
 داده است حضرت غوث از آواز آمدن هر دو بهشتی صحن بدین درخت
 میکند بر آنکه بهشت از آن مخلوق و آواز برده اند و الا لازم می آید که کلام آن
 بر دروغ و کذب حمل شود و تعالی بفرمان و کثرت طایفه که کثرت عمل کردن آن
 بر آنکه بهشت شده است از پیشین مستقل بهشتی صحن بر دروغ و کذب
 و دروغ آن بر کذب و کلام است از طایفه و دروغ که خود را می آید که آن
 باشد و درین وجه است لال کرده اند چه را است از غیر مطلوب مذکور که
 بر آنکه در حدیثی برادرین کلام است که حاصل آن است که بهشتی از طایفه این
 دلیل بر صحنی بهشتی که قابل شده اند با کثرت قرآن عادت است و این
 بنوعی پیدا شد بحسب ظاهر و خودی دارد و الله به حساب اشعار که کلام آن
 قدیم می آید و میگوید کلام نفسی در لول کلام نقل است شکل است و این
 که بهشت و دروغ و عفت و اینان عادت است برین چهار است اینان
 که بهشتی صحنی که در بهشت و دروغ در قرآن و اوقات بر صحنی مستقیم
 عمل کنند تا به عادت می آید دروغ لازم می آید پس است لال مذکور به عادت اینان
 کلام است و بخاطر میرسد که کلام اشعار و این و حسب توجه قرآن که
 که مراد از این کلام کثرت از است با کثرت مقرر که مثل میا و در این
 و در صحنی عبت و امثال ایشان که بهشت و دروغ و آواز مخلوق شده
 و میگویند به عادت مخلوق و این شده اند با کثرت قرآن و اینان
 حادث می آید که است لال کرده باشند بر مطلب مذکور و چهار

این خستیم و آدم و حوا علی و سوس و مار و ابلیس که در
 روز از جهت همه شما اصل دلالی بران منیت یک صفت مذکور بود
 زمین چیده است زیرا که نقل کرده اند از بانی زمین که اگر این سه بیرون
 خاکچه بعد از آنکه قوم نوحی علی نبیا و علیه السلام او را تکلیف کرده
 که از پرده کار خود جای مادر خود که بدلی شش و نوری که از عطایای قیامی بود
 میروند و چار و خمس و چهار از زمین بروند و ایشان خطیب رسید که
 انشأ الله الذی هو احد بالذی هو خیر اهل طواغیت و ان
 لکم کتابا انتم من الابدل یکینید ان جزیرا که کعبه واقع زمین از طواغیت
 آن جزیری که از غنای برتر و نیکوتر است و دو آسید بشری از شهر طری
 شده که جبرستی که هر شمار است و در آن شصت و پنج خواستند انداختن
 مراد بیرون و بی نهایت اشغال از زمین است بشری از شهر طری و فرود آمد
 نیز زمین را زمین را میشتن و از قول خدا تعالی بانی که میفرمود و خلقت اهل طواغیت
 بضمکم لیکفین عذوقکم فی الارض تستقر و متاع الی الخیر
 میباشد که ولایت کند و اگر بیرون ایشان از غیر زمین باشد زمین دیگر که
 سنی آیت عاقله است که گفتیم آدم و حوا علی و سوس و مار و ابلیس که در
 روز از جهت همه شما اصل دلالی بران منیت یک صفت مذکور بود
 و متاع از مکانی و بر طرف رود ای ستمکاران رسیدن احوال سیر آمدن احوال علی علی
 فقر حسرت که موجود تا قبل از عاصیه برین بود که گویست که میانه بود که الف
 ۶۹ الف لام عهد باشد نه الف لام منی و مراد بیرون سما که در ترجمه
 روایت ما است و ذکر لغت می آید و اعلم این باشد که متعالی باشد
 زمین باغ زمین دیگر که شمار است و در آن زمین شصت و پنج خواستند انداختن

وقت رسیدن اعلیٰ شایسته این آیه را تیر و ده مرتبه بخواند
 و اعلیٰ هم میگوید که باید دانست که این حدیث در امر استقامت
 بیشتر و اولیائی با من سر یک خطه آسانی بکار خواهی و از هم پاشیدن چنان
 و این امر نیست که اگر عقلائی مثل حکما می خوانند چنان زود از دعا گذرانند
 مگر کسی اندک مثل من اندکی که قایل بشود مانده بیک نفس پنج بار نیست
 و مثالی ایشان از جمعی که چندان بختی با ایشان و سخنان ایشان نیست
 عقلی نفسی بر تهای نفس بعد از عبادت حق بسیار است و کتب بسیار است
 که از معصیت نام فرموده است بر بسیاری از آن اشغال و در وقت
 درین باب هر روز بگوید و لا تحسبن الذین ظنوا فی سبیل اللہ
 انهم لای حیاة لهم بعد موتهم بل یوسفون انهم یرجعون
 اللہ من فضله و یستبشرون بالذین لم یصلوا الیه من
 الخوف علیهم و لا هم یخبرون بین سینه ای می بیند از آنکه
 صبیح بخت گشته شده و اندر راه خود ای که ایشان را گمانند بکار ایشان
 از دیر و در کار خود روزی دارد می شود از میوه های بهشت و در این گشتن
 از خاک اندر پنجه افکند است خدا نیالی به ایشان از فضل خویش و نشان
 می شود چنانکه در روز رسیده اند با ایشان از بر ایشان و نشانه
 که به ایشان رسیده و در که است با ایشان شریک شوند و نشان می شود که
 احوال چنانچه دید اختلاف اطلاع یافته یقین میدادند که چنانچه می بیند
 از آنچه از پیش ایشان خوانده بود که اندک اندک شده و به عبادت
 و چنانچه بدانند که از من مثل است از این جاسوس حضرت به طلب معلوم
 و آنکه میگوید که چون به او این شماره خوانده شود شده حضرت خست

[illegible]

به کسی که روحهای انسانی بجهت خدا آفریده اند و روحی از این
نیستند و از یکدیگر جدا میشوند پس چون روحی از این جدا شد
حدا درشتی که از ایشان که بکار دیگر کار می کردند و از خود جدا شدند
چیزی بجا می ماند روحی جدا و در دست خدا از این جدا شدند که فعلی
و عانی بجهت اهل اقامت شود پس اگر در جواب ایشان گوید و از نه که در
دیده باین احوال می بیند و اگر که به ملاک شد بگویند موی تنوی خنجر
فرود شد که باز آنکه بجهت اهل شد به اگر از اهل نیست می به عاقل شد
و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که
در این که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که
چندین روز در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که
به کسی که روحهای انسانی بجهت خدا آفریده اند و روحی از این
نیستند و از یکدیگر جدا میشوند پس چون روحی از این جدا شد
حدا درشتی که از ایشان که بکار دیگر کار می کردند و از خود جدا شدند
چیزی بجا می ماند روحی جدا و در دست خدا از این جدا شدند که فعلی
و عانی بجهت اهل اقامت شود پس اگر در جواب ایشان گوید و از نه که در
دیده باین احوال می بیند و اگر که به ملاک شد بگویند موی تنوی خنجر
فرود شد که باز آنکه بجهت اهل شد به اگر از اهل نیست می به عاقل شد
و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که
در این که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که
چندین روز در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که
به کسی که روحهای انسانی بجهت خدا آفریده اند و روحی از این
نیستند و از یکدیگر جدا میشوند پس چون روحی از این جدا شد
حدا درشتی که از ایشان که بکار دیگر کار می کردند و از خود جدا شدند
چیزی بجا می ماند روحی جدا و در دست خدا از این جدا شدند که فعلی
و عانی بجهت اهل اقامت شود پس اگر در جواب ایشان گوید و از نه که در
دیده باین احوال می بیند و اگر که به ملاک شد بگویند موی تنوی خنجر
فرود شد که باز آنکه بجهت اهل شد به اگر از اهل نیست می به عاقل شد
و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که
در این که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که
چندین روز در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که در این دنیا که

آنکه آن بیل در سینه فی جوشه طار اخضر یا بنسوس لمرثی از اجساد شریفه
 سیب سریه فی الدنیا یا کون و سیه نمون فاذا قدیم طیم الله و دم او خور
 تنگ الله و الهی کاست فی الدنیا سنی یا و سیکینه پاک از جیح طامیس حیدر
 که سمن بزرگو که ترست تر و دنیای از آنکه حاج او را در طیمت آن سرخ
 جای دهی یا بنسوس نمون یا چون قبض من جسد و سیکر دانه حضرت عزت
 او را در قافله جانشند قلمی که در دوزخ و دنیا زمان جای داشته پس آن قلم که
 دخی استاده و چون دخی آنچه فی عذرت کرده و برایشان داده شده از
 می شناسند همان صورتی که در دنیا بران صورت بود و امثال این احادیث
 در طبع یقین شد اصل مبت سبب و او سبت و در طریق اصل سبت و در طبع
 و ایش که در سنی این احادیث تر و کیت نقل شده است و این علم محکم
 تا شمس جرم بعضی تو هم شده است که قایل شدن بکار و اجناسی که در
 عذرت به سنی همیشه یسهای سالی سنی یکبار ندیده اند از احادیث که در
 فهم آن شده قایل شدن قناعت و این تو همیت چه و جانیست باطل تر
 تا سنی که حسین فزنی اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تلقین کرده است
 عذرت و سنی عیسی باجمام که در همین حکم کون و علما و باجمام فقهی که
 که کعبه یافته باشد از عذرت صریح که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است
 چنانچه بعضی حکما گان برده اند و نمیت کرده اند آنرا بر شمع و شمع و شمع
 بر نه چوب که اگر اشتغال خبر کرده اند زمین انسانیت نمیت و اگر میدان چوب
 و اگر است از باجمام و سبب شمع و اگر غائب باشد شمع شل و زمین و شمع
 شمع و اگر بصورت جهادات است مثل زحافت و آنچه شمع تجفیل و بیانی
 که در شمع شمع و بعضی کتب که می مذکور است چه در این مکی که عبارت از اقل

